قتل عام ارمنیان

در دوران سلاطین آل عثمان

چاپ دوم

نوشته :

اسماعیل رائین

چاپ اول : این کتاب بشماره ۶۹ تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۵۱ درکتابخانه ملی به ثبت رسیده‌است.
چاپ دوم : این کتاب بشماره ۱۵۰ بتاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۵۱ رکتابخانه ملی به‌ثبت‌رسیده‌است.

چاپ وافست حیدری

■ این کتاب درچاپخانه مازگرافیك دریکهزار نسخه بهزینه نگارنده بچاپ رسیده است.

■ تصحیح : با تشکر فراوان از آقای غفور ارشقی

■ گراور از : گراور سازی مهر ایران.

■ طرح پشت جلد : از آقای اواك‌هایراپطیان

■ نشانی : تهران صندوق پستی ۱۶۱۲ ـ ۱۱

آنچه در این کتاب می‌خوانید

پیشگفتار

ترکیه، همسایه بزرگ و متحد نیرومندماست، که در حال حاضر، چه از طریق مناسبات سیاسی، وچه در کادر سازمان عمران‌منطقه‌ای و همکاری‌های وسیع اقتصادی، با کشور ما روابطی نزدیك و دوستانه دارد.

این‌روابط حسنه، پس از دوران ششصدساله‌ی عداوت و جنگ و خونریزی که بین ایران و عثمانی جریان‌داشت، با سرنگون‌شدن حکومت و سلطنت «پادشاهان آل‌عثمان» بوجود آمد. بدین معنی که‌همه‌ی اختلافات‌دیرین، با تغییر کادر رهبری دوکشوربیکباره ازمیان رفت و جای خود را بدوستی وهمکاری‌داد. سران جدید دو کشور، اعلیحضرت رضا شاه کبیر و حضرت کمال اتاتورك علاوه‌براینکه هردو در راه بزرگداشت و سربلندی ملتین ایران و ترکیه گام برمی‌داشتند، متفقاً کوشیدند، تا از طریق نزدیك ساختن هرچه بیشتر دو ملت، آثارشوم برخوردها و کینه‌توزی‌های دیرین را از میان بردارند.

در ترکیه نوین نه تنها کینه‌های دیرینه‌با همسایگان بدست فراموشی سپرده شد، بلکه در سیاست داخلی نیز نسبت به اقلیت‌های‌مختلف، مانند ارمنی، کرد، یهودی و مسیحی روش‌های پسندیده‌ای در پیش گرفته‌شد و کینه‌ها و دشمنی‌های منهبی و نژادی که پادشاهان آل‌عثمان و فرقه افراطی «ژون‌ترك» و نژادپرستان با دامن زدن به‌آن، وقایع خونین و شرم‌آوری را باعث شده بودند، بتدریج از میان رفت.

بیست و چهار فقره قتل‌عام که از سال ۱۲۵۵ شمسی – (۱۸۷٦) در سرزمین عثمانی و مستعمرات آن کشورآغاز شد، و به‌کشتار ۲۳۷۷۰۲۷ نفر از اقلیت‌های ارمنی، بلغاری، یونانی وسربازان خارجی ارتش‌عثمانی‌منجر شد، با موجی از نفرت و خشم ملت ترك‌نیز مواجه گردید. این کشتارهای‌وحشیانه، اگر چه در سرزمینی اتفاق افتاد، که اینك همرز ما، و یکی ازصمیمی‌ترین همسایگان و متحدان ایران‌است، اما بهیچوجه ارتباطی با ملت ترك و ترکیه نوین‌امروز ندارد.

این کشتارهای وحشیانه، جنایات شرم‌آوری است‌که عاملین آن‌فقط دژخیمان‌حکومت عثمانی وکارگزاران قتل‌عامها بوده‌اند، نه‌ملت ترك. همانطور که همه حوادث خونین و تکان دهندمی دوران جنگ دوم‌جهانی را بایستی بحساب هیتلر و اطرافیان او – عمال حزب نازی، اس. اس‌ها و گشتاپو – بگذاریم، نه ملت فعال، زنده و زحمتکش آلمان.

آنچه در این کتاب‌می‌خوانیم، مستندبه ضبط رویدادها، خاطرات و گزارش‌هائیست که از دوران قتل‌عام و سال‌های بعد از آن‌بجای مانده است. انگیزه اصلی نگارنده

از انعکاس این جنایات ــ که برای نخستین‌بار در ایران منتشر می‌شود ــ نشان دادن جنایات ششصد ساله خانواده سلطنتی آل عثمان‌و بخصوص کشتارهای وحشتناکی است که افراطیون ترك «قتل عام ارامنه» بدان نام‌داده بودند . نخست در نظر بود که همزمان با تشریح جنایات‌عثمانیان ، رفتار و کردارایرانیان ، و حتی دستگاه حاکمه و سلاطینی را که در دوران چهل وپنج ساله قتل‌عام‌ارامنه‌عثمانی (از ۱۲۵۵ تا ۱۲۹۸ شمسی ــ ۱۸۷۶ تا ۱۹۱۹ میلادی) در ایران سلطنت می‌کردند، نیز بازگو کنیم . اما چون ممکن بود که رفتار پسندیده‌ایرانیان ، در قبال جنایات‌هراس‌انگیز عثمانیها ، حمل برخودستائی و ایران‌پرستی افراطی شود ، از این مقابله صرفنظر کردیم . اما این نکته افتخارآمیز را نمی‌توان فراموش کرد که درست همزمان با قتل‌عام‌ارمنیان در سرزمین عثمانی ــ کشور مجاور و هممرز ایران ــ هممیهنان ارمنی ما، درخاك‌ایران از رفاه ، آسایش و امنیت کامل برخوردار بودند . و این‌خود افتخاری است‌بزرگ برای ملت میهمان‌نواز ، مسالمتجو و اصیل ایران ؛ مخصوصاً اگر توجه کنیم که‌در همان روزهائی که حوادث کتاب طی آن می‌گذرد ، دولت ایران ، با متجاوزین عثمانی‌در حال جنگ بود ، و نه تنها همه اقدامات ضد انسانی زعمای‌آن دولت را محکوم می‌کرد، بلکه بدفاع از مظلومان و ستمدیدگان آواره از آن کشور برمی‌خاست . چرا که از همان‌زمان بروشنی می‌دید که حساب ملت ترك، با حساب‌زعمای دولت عثمانی ، یا افراطیون «ژون ترك» جداست ، و این دو را نباید با معیارها و ضوابط واحدی سنجید.

اگر نظر ما را حمل برخودستائی‌ندانید، باید بگوئیم ، ملت ایران ، از آغاز تاریخ، با روشن‌بینی و انسان‌دوستی، نسبت بهمسایگان خود و همه کشورهای جهان ، باین واقعیت حساس و فوق‌العاده مهم توجه داشته است .متجاوز از دو هزار سال پیش ، آنگاه که کورش‌کبیر، به پشت دروازه‌های بابل رسید، مردم بابل‌ازوحشت وهراس برخودمی‌لرزیدند، چون وقتی جنایات و تجاوزات حکومت بابل‌را نسبت بسرزمین پارس و پارسیان بیاد می‌آوردند ، خود بکورش و سربازانش حق‌می‌دادند ، که همه بابلیان را قتل‌عام کنند. اما بشهادت تاریخ ــ و باستناد کتیبه معروفی که بر یك استوانه سفالین نقش شده و در موزه بریتانیا نگهداری می‌شودــ کورش‌نه تنها چنین نکرد ، بلکه‌خود و سربازانش، برای بابلیان و مخصوصاً اقلیت‌های منهبی آن‌سرزمین ، آزادی ، مساوات وعدالت اجتماعی بارمغان بردند.

از همان روز ، کورش ، پایه‌های بنای‌این طرز تفکر انسانی و این قضاوت عادلانه را در روح و اندیشه ایرانیان بنیان نهاد، که حساب مردم یك مملکت ، از حساب یك یا چند تن جنایت‌پیشه و متجاوز ، که تصادفاً بحکومت آن سرزمین رسیده‌اند ، جداست.

آن زمان نیز که جنگهای ایران وعثمانی در جریان بود، ایران باهمان گروه دژخیمانی می‌جنگید ، که ملتی را مسخ‌کرده و با چشم و گوش بسته ، براه جنایت کشانده بودند . پناه دادن‌بارمنیان ــ که خواه ناخواه تبعه عثمانی بودند ــ بهترین دلیل اینست که ایرانیان‌با مردم و ارمنیان ساکنان سرزمین‌عثمانی دشمنی نداشتند ، و در هر شرایطی دست یاری و برادری بسوی آنان می‌یازیدند. کماینکه در حال حاضر نیز (هنگام نگارش کتاب) بین ایران و یکی از کشورهای‌همسایه چنین اختلافاتی هست . اما چنانکه می‌دانیم ، این‌اختلافات فقط با دار ودسته‌ای‌است که موقتاً برآن ملت حکومت می‌کنند ، نه با ملت برادر ، هم‌کیش و همسایه‌ای که‌همواره صمیمانه‌ترین پیوندها را با ملت‌ایران داشته است .

نکته اعجاب آور دیگر اینکه ، دگرگونی‌عمیق در اجتماع ایران و ترکیه درست در

یك زمان روی‌داد ، یعنی همان هنگام کـه‌با ظهور رضا شاه‌کبیر در ایران سیمای اجتماعی کشور دگرگون شد ، و از گردن‌کشی‌های سران عشایر یا دیگر یاغیان اثری برجـای نماند ، اتاتورك نیز ،در کشور مجاور ، بازمانده‌های رژیم تجاوزگر عثمانی را ازصفحـه خاك برانداخت . همراه با ایرانی نو ، ترکیه‌نوین نیز زاده شد ، و این‌خوددلیل قاطـع دیگری است که آنچه را درباره عثمانی دیروز می‌خوانید ، نباید بحساب‌ترکیه امروزبگذارید، کمااینکه عصر استبداد ، یا حکومت جابرانـه‌محمد علیشاه قاجار ، باایران امروز، بهیچوجه قابل قیاس نیست .

ایران امروز ، با ترکیه امروز ، چـه‌از نظر روابط حسنه همجـواری ــ در کادر بین‌المللی ــ و چـه از لحاظ علائق مشترك‌مذهبی ، فرهنگی و غیره بهترین روابـط ممکن را با یکدیگر دارند . دلیل این حسن‌رابطه نیز روشن است : نه ترکیه‌امـروز ، سرزمین ترك‌نشین دوران تسلط حکومت آل‌عثمان است ، و نـه ایران امروز ، ایـران عصر قاجار ... دو ملت همگام یکدیگر در راه‌عمران منطقه و حفظ‌صلح گام برمی‌دارنـد . همانطور که‌ایران درطول‌تاریخ خویش، همواره‌با هرگونه تبعیض نژادی و مذهبی جنگیـده است ، ترکیه امروز نیز ، همه اینگونه‌تعصبات‌را بسوئی افکنده ، واز بدو ظهور اتاتورك ، بصورت ملتی زنده ، امروزی و پیشرو درآمده‌است .

گواینکه مسلماً همه‌ی صاحب نظـران‌و مردم نیك‌اندیش امروز ، بین حکـومت نژادپرست، مستبد و کوته‌فکر آل‌عثمـان ، با دولت ترکیه نوین تفاوت می‌گذارنـد ــ درست بهمان ترتیبی که بین آدولف هیتلـر و ویلی‌برانت اختلاف‌قائلنـد ــ اما تصورمی‌کنیم که این اشاره مختصر لازم بود ، تا هرگونـه‌ابهام و سوءتعبیری را از میان بـردارد . کمااینکه امروز مردم نجیب ، زحمتکش وفعال‌ترکیه ، به زعمای حکـومت عثمانی ، یعنی مفتخواران ولگردی که بخاطر مصادره اموال‌ارمنیان ، بقتل‌عام یك قوم تن در دادند. بـا نوعی شرمساری و انزجار می‌نگرند.

آنچه در بخشهای مختلف‌این کتـاب خواهید خواند ــ اگر با ژرف‌بینی بعمـق وقایع بنگرید ــ نه فقط ملت ترك را بکلـی‌از اینگونه فجایع و جنایات مبرا خواهـد ساخت ، بلکه کینه شما را علیه ناجوانمردانی‌برخواهد انگیخت که چنین ملتی را درراهی نادرست و جنایت‌بار رهنمون شدند ، همانطورکه آدولف هیتلر ملت آلمان را به آنچنـان راهی کشاند و سرانجام نیز ، شکست‌فضیحت‌بار و منهدم کننده مملکتی بزرگ را باعث‌شد.



در پایان این پیشگفتار اشاره بیك‌نکته و پرده برداشتن از رازی که برادران ارمنی ما همواره از آن رنج‌برده‌اند و اینك نیـز مشکل بزرگ جامعه ارمنیان است ، لازم بنظر می‌رسد . پس از اینکه‌کتاب «ایرانیان ارمنی»و سپس «ملکم‌خان» و «یپرم خـان» انتشار یافت، صدها نامه بزبان فارسی و ارمنی ازگوشه و کنارایران و حتی ارامنه‌ای که در کشورهای دیگر زندگی‌می‌کنند بنگارنده رسید. نویسندگان نامه‌هاهمه در یك نکته‌متفق‌القولند و آن عقب‌افتادگی جامعه ارمنی ایران نسبت‌به برادران مسلمان هموطن آنهاست.

اینان می‌گویند : در حالیکه رستاخیـز تمدن و فرهنگ و شوق و ذوق بتحصیل در همه طبقات جامعه ایران و فرزندان این آب و خاك طی نیم‌قرن اخیر بشدت رواج یافته است ، جوانان ارمنی به‌پیشرفت‌های شایسته‌ای‌که این قوم «فعال» و «مستعد» آرزومنـد آنست ، نائل نشده‌اند . نویسندگان نامه‌هـا‌عموماً گناه این عقب‌ماندگی را متوجه چنـد تنی مـی‌دانند . اینـان مـی گـویند شوق‌و ذوق جوانهای ارمنی بتحصیل عـالیـه‌ـ

بخصوص در رشته‌های صنعت و اقتصاد ـ درمیان همه خانواده‌های ارمنی ، بحد وفور وجود دارد، منتهی بعلت نابسامانی‌های موجوددرخانوادها، موفق به ادامه تحصیل نمی‌شوند.

نویسنده یکی دیگر از نامه‌ها ، ازهمبستگی و معاضدت «اقلیت‌های مذهبی» و «قوم»‌های دیگر که‌در این‌سرزمین در کمال رفاه و آسایش زندگی می‌کنندمثال آورده است ، که ما بدون اینکه تعصب یانظر مخالف وموافقی نسبت‌بقومی‌خاص داشته باشیم ، بخاطر انعکاس صادقانه خواستهای این قوم ، قسمتی از نامه او را نقل می‌کنیم . وی می‌نویسد :

«بیائید استعداد و شایستگی یك‌جوان ارمنی را با یك جوان یهودی مقایسه کنید تا به‌بینید کدام‌یك بیشتر برای ادامه‌تحصیلات‌عالیه مستعدهستند و شایستگی دارند . بما بگوئید در ایران چند جوان کلیمی بکارهای‌فنی اشتغال دارند ؟ درحالیکه بموجب‌سرشماری که سال قبل شده در کارگاه‌های فنی وصنعتی‌بزرگ و کوچك صدی هفتاد و پنج‌جوانان ارمنی ـ که در سنین ۱۷ تا ۳۰ سال هستند ـ مشغول بکار هستند و اگراغراق‌نگفته باشیم، صدی یك از جوانان کلیمی بکارفنی وصنعتی‌اشتغال ندارند و بیشتر مشغول دادوستد در صرافی‌ها ، دلالی‌ها ، دوافروشی‌ها ، عتیقه‌فروشی‌ها و غیره هستند».

این خواست همه برادران ارمنی هموطن‌ماست‌که با طرد چند خانواده بدنام و سوء ـ استفاده‌چی، ترتیبی اتخاذ گردد تا از استعداد، هوش و فعالیت این قوم ، در راه نوسازی مملکت بنحو اتم و اکمل استفاده شود.

تهران ـ اسفند ماه ۱۳۵۰ ـ اسماعیل رائین

برای کتاب ناخواندهٔ «قتل‌عام ارمنیان» اثر
دوست عزیز اسماعیل رائین

تاریخ!

تاریخ یادگار غریبی‌ست.
آنجا که این غریب
اسرار عمق خویش
در چشم میگشاید
عصر شکوه قامت انسان را
بیدار مینماید .
و او
اعصار را بخدمت بازوی انتظار
میآورد که تو
امیّد را سوار پی کاروان کنی ؛
یوسف شوی بچاه ،
وزعمق ، زان سپس
با کارِ بَر شدن
پیرانهٔ جمال جهان را جوان کنی !

***

تاریخ یادگار غریبی‌ست .
وان یادگار و غربت
اینك توئی و چاه !
ـ و راه ؟
ـ در چشم می‌گشاید ،
و کارِ بَرشدن
عصر شکوه قامت انسان را
بیدار مینماید !

اسماعیل شاهرودی (آینده)
تهران ۲۸ اسفنـد ۱۳۵۰

بخش نخست

ترکان عثمانی و خاندان سلطنتی آل عثمان

یکی از قدیمی‌ترین اقوامی که در متون کهن، در آسیا و حتی اروپا از آنان یاد شده، اقوام ترك‌نژاد است. و از میان همهٔ اقوام مختلف ترك، قوم «توکی‌یو» از همه مشهورتر بوده است. در سالنامه‌های چینی، مربوط به‌قرن ششم میلادی، به‌امپراطوری نیرومندی در آسیای مرکزی اشاره می‌کنند، که بدست قوم «توکی‌یو» تأسیس شده بود: «قوم توکی‌یو که به‌آسانی می‌توان آنان را همان «اقوام ترك» شناخت، اولین قوم از اقوام این نژادند، که ـ با نامی که بعداً بآنان اختصاص یافت ـ در صفحات تاریخ آشکار شدند. این امپراطوری، که در جلگهٔ وسیعی از مرز چین تا دریای سیاه گسترده شده‌بود، توجه مورخان یونانی و چینی رابخود جلب کرد، ولی مدت زمانی نگذشت که امپراطوری دچار تجزیه شد، آن هم تقسیم به‌دسته‌هائی که پیوسته با یکدیگر در زدو خورد بودند و برخی از آنها زیر سلطه چینی‌ها درآمدند. این ترکهای اولیهٔ آسیای مرکزی بربر محض نبودند بلکه هم در آن هنگام زبان کتابت داشتند»[1].

برای کلمهٔ «ترك» معانی وتعابیرمختلفی آمده است. بموجب نظر ویلیام اسپنسر «کلمه «ترك» به‌معنای «کلاه‌خود» است و از آن جهت چنین عنوانی به این قبایل مهاجم داده می‌شد، که در موقع جنگ کلاهی برسر می‌گذاشتند و چادرهای نمدین سیاه‌رنگ بشکل مخروط (تقریباً شبیه کلاه مورد بحث) داشتند. این چادرها «یورت» نامیده می‌شود و قبایل ساکن فلات مرتفع آسیا هنوز ازاینگونه چادرها استفاده می‌کنند. ترکها در اصل از مردم ناحیهٔ اورال‌ـ

۱ ــ استانبول و امپراطوری عثمانی ــ ص ۱۶

آلتائی بودند و بصورت قبایل ودودمان‌های پراکنده در آسیای مرکزی‌زندگی می‌کردند. گاه‌بگاه چندین قبیله جمع می‌شدند و مهاجرتهای عظیمی را آغاز می‌کردند ، و از میان آنان رهبران برجسته‌ای نظیر چنگیزخان پیدا می‌شد.»[1]

ترکان از روزیکه در استپ‌های روسیه ظاهر شدند ، تا سالهائی که خود را به اروپا رسانیدند ، همواره «گرگ خاکستری» را علامت مشخصه ومظهر شناسائی خود قرار می‌دادند. اما چرا ترکان رابا «گرگ خاکستری» می‌شناسند و گرگ چرا مورد احترام آنان قرار داشته ؟.. داستانها و گفتنی‌های فراوانی دراین‌باره وجود دارد .

یك داستان در ادبیات حماسی ترکان آسیای مرکزی ، حکایت از وجود گرگی خاکستری در پیشاپیش ، دستجات مهاجرین ترك می‌کند :

قرنها قبل ، هنگامی که چابك سواران نیزه بدست ترك براسبان چابکتر از خود ، در حرکت بودند ، پیشاپیش آنان ، و زنان و کودکان و عرابه‌هایشان، گرگی خاکستری پیش می‌رفت و آنچه را که در پشت سرداشت رهبری‌می‌کرد. برخی از داستان سرایان سمرقندی ، داستانی را از نجات شاهزاده خانمی‌توسط یك گرگ ، چنین حکایت می‌کنند :

«در آسیای مرکزی ، شاهزاده خانمی بدست جماعتی از راه‌زنان گرفتار شد ، و سپس گرگ عظیمی وی‌را از چنگ راهزنان نجات داد. شاهزاده خانم برای سپاسگزاری از این لطف گرگ، به‌ازدواج وی درآمد و فرزندان این گرگ وشاهزاده خانم‌ترك‌ها بودند ، که بـه‌خاطر داشتن معجونی از خصایل و مشخصات انسان و گرگ ازسایر مردمان متمایز شدند...»[2] بموجب افسانه دیگری : «گرگ ماده‌ای» پسرك شیرخواره بی‌سرپرست ول شده‌ای‌را پیداکرد و او را شیر داد و پرستاری‌کرد. پسرك در گلهٔ گرگان بزرگ شد...»[3]

البته دانش امروز «گرگ پیشرو» و «شاهزاده خانم‌های زاده گرگ» را نمی‌پذیرد و باینگونه افسانه‌ها با تمسخر می‌نگرد ، ولی آنچه که در تاریخ‌ضبط شده ، حکایت ازگرگ صفتی‌های بسیار دارد ، واز این واقعیت سخن می‌گوید که :

---

۱ ــ سرزمین ومردم ترکیه ــ ص ٦٣
۲ و ۳ ــ همان مأخذ ــ ص ٦٤

هنگامی که ترکان سوارکار از ریگزارهای آسیای میانه گذشتند و امپراطوری بیزانس را متزلزل ساختند ، با خود درفشها ، با آرم‌های مخصوص داشتند که بر آنها سر گرگ خاکستری منقوش بود. آنچه که سبب شده است مورخان «ترکان» را با «گرگ‌ها» مقایسه کنند ، شیوه جنگی و حمله وگریز آنان بوده است. گرگها در بیابانها و ریگزارهای آسیای میانه و یا استپ‌های سیبری ، هنگامی که با دشمنان مواجه می‌شدند ، ناگهان و بطور دسته جمعی حمله می‌کردند ، و سپس برای فریب دشمنان دست به‌عقب‌نشینی‌میزدند و بار دیگر حمله سبعانه را آغاز می‌کردند. شاید شکارچیان و آنانکه با حملات دسته‌های گرگ روبرو شده‌اند ، شباهت عجیب بین این دو روش را بهتر و بیشتر از دیگران درك کنند. باین مأخذ مراجعه کنیم که می‌نویسد : ترکان در تهاجمات خود : «ناگهان حمله می‌کردند و برای فریب دشمنان ، خود رابدروغ شکست خورده می‌نمودند و عقب می‌نشستند و دسته کوچکی از تیراندازان جان‌سخت و تیزپای آنان ، برق‌آسا قسمتی از قوای دشمن را محاصره می‌کرد. شیپورها و طبلها و صفیرها هوا را می‌شکافت. بیرقی که برروی آن سر گرگی منقش بود به‌سوی پائین آورده می‌شد و ترکهاباشتاب هرچه تمامتر بسوی دشمنان هجوم می‌آوردند ودر همان حال هجوم ، فریادهای عجیب و هراس‌آوری می‌کشیدند و ازهرسو بیزانسها رادرمیان گرفته باآنها تیرمی‌انداختند...»[1]

ترکان عثمانی

و اما «ترکان عثمانی»... اینان تیره‌ای از ترکها و تاتارهائی هستند که در آسیای مرکزی و در سرحد سرزمین پهناور چین ، یعنی‌منطقه‌ای‌که هم‌اکنون «ترکستان‌چین» خوانده می‌شود، زندگی می‌کردند. در این قسمت از جهان، چند تیره از نژاد ترك بنامهای «ایغور» ، «قبچاق» ، «قرقیز» و بالاخره تیره معروف «قزاق» ـ که روسها ، آنانرا «کازاك» بمعنی فراری ، می‌نامند ـ سکونت داشته‌اند .

ترکان آسیای مرکزی در حملات ، تهاجمات ، دستبردها و جنگهای‌فراوانی شرکت داشته‌اند. تا آنجا که حتی در بین سپاهیان چنگیز مغول نیز گروهی از سرداران ترك شمشیر می‌زده‌اند.

---

۱ ــ سرزمین و مردم ترکیه ــ ص ٦٥

در دوران استیلای عرب ، ترکها به‌اسلام گرویدند و چون در جریان بیشتر فتوحات ، در رأس مهاجمان قرار داشتند ، صاحب اراضی وسیع وقدرت فراوانی شدند ، تا آنجا که خیلی زود حتی از خلفای عرب نیرومندتر شده و برآنان برتری یافتند.

در آغاز قرن چهاردهم میلادی ، با حملهٔ مغول به‌آسیای صغیر ، این ناحیه به‌ده قسمت تقسیم و یکی از نواحی ده‌گانه رابنام «ارطغرل» که خود را از نواده‌های سلیمان می‌دانست وشهرت افسانه‌ای داشت ، نامگذاری کردند. ارطغرل در سال ٦٨٦ ـ هـ . ق- (١٢٨٨ ـ م) مرد وپسرش «عثمان» جانشین وی شد.

عثمان که پس از تجزیه امپراطوری سلجوقیان ، خود را آزاد و مقتدر می‌دانست برای نخستین بار ـ پس از گرویدن ترکها به‌دین اسلام ـ دستور داد نامش را درخطبه‌ها بخوانند و درلشگرکشی بـه‌یونان نیزفتوحات زیادی نصیبش شد.

پس از مرگ عثمان ، پسرش «اورخان» جانشین پدر شد ، وی نخست با سپاهیان فراوانی سرتاسر یونان را متصرف شد ، و پس از فتح قسمتی از شبه جزیره بالکان و آسیا ، بفکر اصلاح امور سرزمینی که اینك «عثمانی» خوانده می‌شد ، افتاد. و با کمك برادرش «علاءالدین» که وزیر اونیز بود ، در این راه توفیق بسیار به‌دست آورد و موفـق شد قشون سلطنتی از ترکها تشکیل دهد. وعلاوه بر لشگریان ترك دستور داد ازمتصرفات اروپائی سرزمین خود ، پسران خانواده‌های مختلف را اجیر کرده ، در افواج و لشگرها، فنون نظامی‌را بآنان بیاموزند. اینان بعدها «ینی‌چری» یعنی «سپاه نوین» نامیده شدند . اجیر کردن فرزندان اروپائی وبه‌سربازی گماردن آنان ، تاقرن هجدهم ادامه داشت ، و اینان بعدها بزرگترین و خطرناکترین دشمنان‌خاندان آل‌عثمانی‌شدند.

بعد از مرگ «اورخان» پسرش «مراد» بـه‌سلطنت رسید. او در دوران سلطنت سی‌ساله‌اش تمام شبه‌جزیرهٔ بالکان بجز قسطنطنیه را متصرف شد. بعد از مرگ او «بایزید» بسلطنت رسید و نخستین اقدامی که کرد صدور فرمان قتل برادرش «یعقوب» بود. این‌برادرکشی بعدها جزو قوانین لاینفك حکومت آل‌عثمان در آمد و سلاطین عثمانی مدعی شدند که اقدام به‌قتل برادر «پیروی

از قوانین الهی مسطور در قرآن» است.

«... مبنای قانون [قانون برادرکشی] اصلی بود قدیمی و کاملاً آشنا و اینکه یك یا چند تنی بمیرند بهتر است از اینکه تمام سرزمین دچار آشوب و بی‌نظمی شود . متکلمان [مفسران] سازشکار با به‌کار بردن اندکی زیرکی در تفسیر ، توانستند در طی دو آیه از قرآن ، که البته شأن نزول بکلی متفاوتی داشته ومی‌گوید : الفتنة اشدمن‌القتل (سوره ۲ آیه ۱۹۱) و الفتنة اکبرمن‌القتل (سوره ۲ آیه ۲۱۷) مستند منصوص برای این قانون پیدا کنند.

تا حدود یك قرن‌ونیم بعد از فتح قسطنطنیه ، قانون برادرکشی از طرف سلاطین حمایت و تقویت می‌شد . پس از جلوس هر سلطان جدید، برادران در قیدحیات اوبا زه ابریشمین‌کمان خفه می‌شدند واین‌طرزاعدام باشخاص‌عالیمقامی اختصاص داشت که ریختن خونشان گناه بود...»[1]

بایزید که بعدها لقب «ایلدرم» - یعنی رعد وبرق - گرفت ، حدود متصرفات عثمانی را تا مجارستان و رود دانوب در اروپا ، تا دجله و فرات در خاورمیانه گسترش داد. اما با هجوم «تیمور لنگ» دوران اقتدار وی پایان یافت و او و پسرش «موسی» به‌اسارت‌سپاهیان‌تیموردرآمدند. بایزید در اسارت مرد. اما موسی که بعد از «تیمور لنگ» آزاد شده بود ، ابتدا برادرانش - سلیمان ، محمد و عیسی - را کشت ، آنگاه مجدداً متصرفات اروپائی راضمیمهٔ عثمانی ساخت. اما در سال ۸۱۵- ه . ق - (۱۴۱۳-م) در جنگ با اعراب کشته شد ، و برادرش «محمد» به‌سلطنت رسید. او نیز در ۸۲۳ - ه . ق - (۱۴۲۱-م) سکته کردو پسرش «مراد ثانی» جانشین او شد. مراد آدمی راحت‌طلب وآرام بود و می‌خواست با همسایگانش در صلح و صفا بسر برد. لذا با آغاز جنگهای صلیبی و تلاش اروپائیان برای نجات از استعمار عثمانی ، سلطان مراد ، به‌نفع پسر چهارده ساله‌اش «محمد» از سلطنت کناره گیری کرد و خود به‌آسیای صغیر رفت. ولی پس ازحملهٔ پاپ و بعضی ازسلاطین کاتولیك اروپائی به‌قلمرو عثمانی و عبورآنان از دانوب در ۸۴۷- ه . ق- (۱۰ نوامبر ۱۴۴۴) و زمانی‌که سپاهیان اروپائی که در پیشاپیش آنان «تیری» پادشاه لهستان و فرمانده قوای مسیحیان در حرکت بود ، از عثمانیها شکست خوردند ، بعضی از سرداران ترك

---

۱ - استانبول‌وامپراطوری عثمانی-برناردلوئیس- ترجمه ماه ملك بهار -ص ۶۷

سلطان مراد خانه‌نشین را مجبور بقبول مجدد سلطنت وشرکت در جنگ کردند و او با شرکت در جنگ «وارنه» پیروزی مجددی نصیب امپراطوری عثمانی ساخت.

سلطان مراد در ۸۵۲ ـ هـ.ق ـ (۲فوریه ۱۴۵۱)مرد و پسرش سلطان محمد ثانی به‌سلطنت رسید. نخستین اقدام او قتل برادر کوچك چند ماهه‌اش ـ بنابر سنت دیرینه ـ بود. او بعدها ، رسم «برادرکشی» را بصورت قانون درآورد و در قوانین اساسی امپراطوری این عبارت گنجانیده شد :

«هریك از پسران من که سلطنت بوی تفویض شود ، حق خواهد داشت برادرانش را معدوم کند ، تا نظم ونسق جهان پایدار بماند. اغلب علماء بدین کار فتوی داده‌اند. پس بگذار تا آنچنان عمل کنند.»[1]

در دوران سلطنت او ، بیشتر جنگ‌ها جنبه مذهبی (مسلمان و مسیحی) داشت. در جنگ قسطنطنیه که بین او و امپراطور روم روی داد ، نتیجهٔ جنگ شکست قطعی مسیحیان و پیروزی سلطان محمد بود ، که بخود لقب «فاتح» داد. او روز بعد از فتح قسطنطنیه به کلیسای ایاصوفیه رفت و دستور داد ، مؤذن ـ دربالای کلیسا ـ تکبیر الله‌اکبر بگوید و یك امام‌جماعت را بگذاردن نماز در آنجا وادار کرد. از این پس ، ایـن کلیسا بصورت (مسجد مسلمانان) درآمد و قسطنطنیه ـ تا پانصد سال بعد ـ پایتخت پادشاهان عثمانی شد.

سلطان محمد ، سعی داشت وانمود کند که طرفدار سازش با همسایگان خویش است و بدین لحاظ قراردادهائی با جمهوری «ونیز» و بعضی ازرؤسای یونانی بندر (ژن)منعقد کرد. ولی دوران صلح او زیاد بطول نیانجامید، و در ۸۵۷ ـ هـ.ق ـ (۱۴۵۴ـ م) جنگهای دریائی و خشکی بزرگی علیه وی‌شروع‌شد.

پس از مرگ سلطان محمد فاتح که لقب «ابوالفتح‌والغازی» بخود داده بود ، پسرش «بایزید دوم» به‌سلطنت رسید. او هم بلافاصله مثل ، گذشتگانش در صدد قتل برادرش «جم» برآمد ، اما کار آنها به جنگ و فراربرادربه‌ایتالیا کشید وسرانجام در ناپل بدستور پاپ «الکساندر ششم» معروف به «بورژیا» و با موافقت قبلی سلطان بایزید بوسیلهٔ زهر مقتول شد. سلطان بایزید دوم در ۹۱۷ ـ هـ.ق (۱۵۱۲ـ م) بعلت شورش (ینی‌چری)ها از سلطنت معـزول گردید

---

۱ ـ استانبول و امپراطوری عثمانی ـ ص ٦٦

و پسر کوچکش «سلیم» جانشین او شد. سلطان سلیم مدت سی‌و شش سال سلطنت کرد و برای حفظ سلطنت خود با دول اروپائی قراردادهائی امضاءکرد. در آخرین‌جنگهائی که در مجارستان و وین کرد ، چون موفقیتی بدست نیاورد، فرمان عقب‌نشینی داد. در همین عقب‌نشینی بود که وی فرمان قتل‌عام ده هزار اسیر مجاری و اطریشی را صادر کرد و سرانجام خود نیز ضمن لشگرکشی به بالکان بمرض اسهال خونی درگذشت.

حکومت جباران

امپراطوری عثمانی تا پایان قرن هجدهم ، ازمجارستان تا شبه جزیره بالکان و ازآنجا تااستپ‌های جنوبی‌روسیه و از شمال افریقا تا منتهی‌الیه الجزایر و سواحل عربی خلیج‌فارس وسعت داشت. در دوران سلطنت خاندان آل‌عثمان ، سلاطین جبار و ظالم و ستمگری براین نیم‌قاره‌جهان سلطنت‌می‌کردند، که‌ازهیچ جنایت وتوحشی خودداری نمی‌ورزیدند. در همه دوران حکومت امپراطوری عثمانی، افکار اروپائی، ناسیونالیسم و یا وحدت ملی در این سرزمین وجود نداشت و قوانینی متحدالشکل بر عموم اتباع حکومت نمی‌کرد. در عثمانی «تابعیت» و «قانون» از «دیانت» تفکیك نشده بود و اکثرسلاطین این‌کشور پادشاهانی جبار و وحشی بتمام معنی ـ بودند.

خوش‌بین‌ترین ، صاحبان فکر و اندیشه ، نمی‌توانستند نوع حکومت و سلطنت این کشور را با یکی از انواع حکومت‌های قرون اخیر اروپا مقایسه کنند. آنچه را که سلاطین آل عثمان و گردانندگان امپراطوری ، زیر عنوان «حکومت» و «اداره مملکت» انجام می‌دادند ، نوعی فکر و طرز حکومت‌بود که دو هزار سال قبل از آن توسط ارسطو فیلسوف یونانی ، تشریح شده ووی آن‌را «حکومت جباران و استبداد» نامیده است. در حکومت جباران ارسطو:

«جبار[1] بجنگ مبادرت می‌ورزد تا فعالیت و توجه رعایای خود را بدان جانب معطوف سازد و نیاز دائمی بیك فرمانده نظامی را بدانها تحمیل کند.

اگرسلطنت بااتکاء برفداکاریها استوار است ، رژیم جبار ، یا بی‌اعتمادی دائمی نسبت بدوستانش برقرار می‌ماند. زیرا بخوبی می‌داند که اگر تمام رعایایش بخواهند جبار را براندازند و دوستانش ـ بخصوص در این کار ـ

---

۱ ــ Tyran = خودکامه ــ ستمگر ، ظالم .

پیشقدم خواهند شد.

جبار جز نابکاران را دوست نمی‌دارد ، زیرا تشنهٔ تملق و مداهنه‌گوئی است و هیچ آزاد مردی نیست که‌در برابر او حاضر بزبونی و تملق شود. زیرا مرد نیکو خصال آئین دوستی را می‌داند ولی دیگر تملق نمیگوید . بعلاوه نابکاران برای عملی ساختن نقشه‌های پلید آمادگی دارند...»

آن‌چه را که ارسطو ، بعنوان حکومت «جبار» آورده «سلاطین عثمانی» ودیگرجباران حکومت آل عثمان دقیقاً بکار می‌بستند ، از آن جمله :

«خاصیت جبار اینست که هر مرد آزاد و با مناعتی را سرکوب کند. تمام تدابیری که جبار برای حفظ خود بکار می‌بندد ، مشحون از خباثت و پلیدی است و اگر بخواهیم آنها را خلاصه کنیم می‌توانیم آنها را در تحت سه اصل عمده که هدف دائمی او هستند طبقه‌بندی کنیم :

نخست انحطاط اخلاقی رعایا ــ زیرا روحهای پست هرگز بفکر توطئه نمیافتند. دوم بی اعتماد ساختن مردم نسبت بیکدیگر ــ زیرا رژیم جبار ممکن نیست واژگون گردد ، مگر وقتی که در بین اهالی اتحاد کافی موجود باشد. همچنین جبار ، مردان نیک‌سرشت را بعنوان دشمنان مستقیم خود تعقیب می‌کند نه تنها ازجهت اینکه این مردان هرگونه استبداد را مردود می‌دانند ، بلکه از جهت اینکه آنها بخود اعتماد دارند واعتماد سایرین‌را هم بخود جلب می‌کنند و از خیانت نسبت بیکدیگر و بطور کلی از هر خیانتی روگردانند.

سومین هدفی که جبار دنبال می‌کند ناتوان کردن و فقیر ساختن رعایا است ــ زیرا مردم مشت بسندان نمی‌کوبند و وقتی وسائل سرنگون کردن‌جبار را در اختیار نداشته باشند بدان اقدام نمی‌ورزند...»

سلاطین آل عثمان که با دست یکی از رادمردان بزرگ تاریخ ــ اتاتورك ــ سرنگون شدند ، در دوران سلطنت چند صدساله‌شان ، حکومت مستبده راآن چنانکه ارسطو گفته بود ، عیناً اداره می‌کردند :

«موجبات استبداد از این قرار است : سرکوب کردن‌هرگونه گردن‌فرازی ، از سر باز کردن مردمان قوی دل ، جلوگیری از تشکیل اجتماعات ، منع کردن آموزش و هرگونه اقدامی که باعث روشنی افکار گردد ، یعنی جلوگیری از آنچه معمولاً قوت قلب می‌دهد و اعتماد بنفس ایجاد می‌کند.

منع کردن فراغت‌ها و تمام اجتماعاتی که ممکن است بسرگرمی‌های دسته‌جمعی در آنها پرداخت. اجرای هرگونه اقدامی که باعث بی‌خبرماندن مردم از حال یکدیگر شود ، زیرا وجود روابط، باعث اعتماد ذات‌البین می گردد.

بعلاوه اطلاع از تغییر مکانهای مردم و ناگزیر ساختن آنها باینکه هرگز از دروازه‌های شهر بیرون نروند ، تا اینکه کاملاً در جریان اعمال و افعال آنها باشند ، و معتاد ساختن آنها از راه بردگی دائمی به پستی و زبونی روح. اینها هستند وسائلی که بربرها مورد استفاده قرار می‌دهند ، وسائل جابرانه‌ای که همه بیك مقصد منتهی می‌شود.

وسائل دیگر از این قرار است : اطلاع برآنچه بین مردم گفته و کرده می‌شود ، داشتن جواسیسی شبیه بهمین زنانی که در سیراکوز سخن چین نام دارند ، و فرستادن اشخاصی برای گوش کردن حرفهائی که در اجتماعات گفته می‌شود ، زیرا مردم وقتی از جاسوسی در هراس باشند ، صداقت کمتری در حرفهای خود نشان می‌دهند و اگر کسی در این باره صحبت کند ، همه خاموش می‌شوند . کاشتن تخم نفاق و افتراق در بین مردم ، انداختن دوستان به جان یکدیگر ، برآشفته ساختن ملت برضد طبقات عالیه‌ای که در بین آنها نفاق می‌اندازند.

اصل دیگر استبداد ، فقیر کردن مردم است ، برای اینکه از یك طرف نگهداری دسته قراولان برای جبار ، گران تمام نشود و از طرف دیگر مردم را بتأمین معاش روزمره خود سرگرم سازد تا دیگر وقت اینکه برضد اوتوطئه‌چینی کنند ، نداشته باشد...»[1]

تجزیه امپراطوری

اکنون که نوع حکومت سلاطین آل عثمان را شرح دادیم ، به دنبالهٔ سلطنت این خانواده رجوع می‌کنیم، تا با استناد به‌تاریخ ریشه‌های کهن عقده‌های مورد بحث در این کتاب را بررسی کنیم :

پس‌از پایان سلطنت «سلیمان قانونی» که مورخان ترك عصر او را «دوران‌افتخار آمیز» لقب داده‌اند ، سلطان محمدسوم در سال ۱۰۰٤ ــ هـ . ق ــ (۱۵۹۵ ــ م) به تخت سلطنت جلوس کرد. نخستین اقدام او صدور فرمان قتل

---

۱ ــ فلاسفهٔ بزرگ ــ آندره کرسون ــ ترجمهٔ کاظم عمادی ــ ص ۸۸

واعدام نوزده تن‌از برادران خودش بود. بطوریکه «برناردلوئیس» می‌نویسد: «علاوه‌بر [اعدام ۱۹ برادر] پانزده کنیز حامله را نیز کشت»[۱] با آنکه شقاوت و بی‌رحمی او نسبت ببرادرانش در دوران چند صد ساله حکومت آل عثمان، بی‌سابقه بود ، با این حال «این آخرین کشتار» از این قبیل بود»[۲].

پس از مرگ او ، عده‌ای سلطان نالایق ، خوش‌گذران و ناتوان بسر امپراطوری عثمانی، سلطنت می‌کردند، که‌بتدریج موجبات انقراض امپراطوری را فراهم ساختند. در این دوره همهٔ وسایل برای سقوط امپراطوری وتضعیف آن فراهم بود. سلاطینی که اندك امیدی به آنان می‌رفت ، در جوانی مردند و چند سلطان هم‌که به تخت نشستند هنوز کودك بودند :

«سلطان محمد که در سال ۱۰۱۲ ـ ه.ق ـ (۱۶۰۳) مرد ، فقط دو پسراز خود بجای گذاشت : احمد سیزده ساله و مصطفی دوازده ساله ، که هردو از یك مادر بودند. سرنوشت سلطنت به دو پسر ناآزموده بستگی پیدا کرد ، و اعدام یکی از آن دو کاری بس پرمخاطره بود. احمد به سلطنت رسید ولی مصطفی ـ از قتل ـ معاف ماند...»[۳]

سلطان احمد اول ، ترتیب وراثت را در خاندان سلطنتی تغییر داد و برادرش مصطفی را جانشین خود کرد و از آن به بعد قرار شد : «برای احتراز از معایب نیابت سلطنت» و «جلوگیری از بسلطنت رسیدن شاهان صغیر» قدیمی‌ترین عضو خاندان سلطنت، سلطان عثمانی باشد: «این قانون تأثیر نسبتاً خوبی بخشید ، هرچند گاهگاهی اثرهای آشکار ناسالمی روی زنده‌ها می‌گذاشت...»[٤]

مصطفی که ناقص‌العقل[۵] بود، فقط‌یکسال‌سلطنت‌کرد. به‌سال ۱۰۲۷ ه.ق ـ (۱۶۱۷ ـ م) عثمان دوم‌پسر احمد اول به‌تخت سلطنت رسید. دردوران سلطنت او ، زنان حرمسرا ، فرمانروایان واقعی عثمانی بودند. فجایع و سختگیری‌هائی که او نسبت به‌سپاهیان نوین «ینی‌چری»ها اعمال می‌کرد ، سبب طغیان و شورش آنها و سرانجام اعدامش شد[٦]: «او اولین سلطان عثمانی بود که در

---

۱ ـ فلاسفهٔ بزرگ ـ آندره کرسون ـ ترجمهٔ کاظم عمادی ـ ص ۸۸
۲ـ استانبول وامپراطوری عثمانی ـ ص ٦۸
۳ ـ استانبول و امپراطوری عثمانی ـ ص ٦۸
٤ـ " " " ـ ص ٦۹
۵ ـ همسایه ما ترکیه ـ ص ۱۵
٦ـ همسایه ما ترکیه ـ ص۱۵

نتیجه یك قیام از تخت بزیر آمد و کشته شد. بعد از او کسان دیگری هم باین سرنوشت دچار شدند...»[1]

«اجراء «قانون برادرکشی» یکی از وحشت‌آورترین اعمال دوران سلطنت خاندان آل عثمان بود. در این دوره شاهزادگان ایام خود را در «قفس»هائی می‌گذراندند که عبارت بود از چند دستگاه ساختمان در حیاط چهارم کاخ سلطنتی. در این زندان‌های طلائی ، شاهزادگان با مادران و زنان و کنیزان‌خود یك عمر زندگی می‌کردند و وقتی از این قفس آزاد می‌شدند که می‌بایستی یا بمیرند یا سلطنت کنند.

با چنین اسلوبی ، تعجب‌آور نیست اگر سلاطینی که در قرون یازدهم و دوازدهم هجری ، در امپراطوری عثمانی به‌سلطنت رسیدند اغلب از نظرفکری یا جسمی ضعیف و گاهی نیز بطور خطرناکی دچار فساد نژادی بودند...»[2]

نویسنده دیگری زندگی در قفس‌های طلائی و اثر روحی ویرانگری را که در این بزرگان قربانی بجای می‌نهاد ، چنین توصیف کرده است :

«... گاهی برحسب اتفاق ، یکی از شاهزادگان که چندین سال از عمرش را در گوشه قفس زندانی‌شده بود ، از خوش اقبالی و یا براثر توطئه و تبانی قبلی آزاد می‌شد وبه‌سلطنت میرسید. چنین سلطانی اگرهم در نتیجه زجر و عذاب چندین ساله دیوانه نشده بود ، مسلماً دارای عقل سالمی نبود ، که‌بتواند بر امپراطوری بزرگی با قدرت وکاردانی حکمفرمائی کند. با این روش – دور تسلسلی – شاهزاده پس از گذرانیدن سالیان دراز در گوشه قفس در حالیکه روحاً و جسماً ضعیف و درمانده بود ، بیرون می‌آمد و فرزندانی بوجود می‌آورد که به نوبهٔ خود سالیانی چند درقفس می‌گذراندند و باز ضعیفتر وعلیل‌تر می‌شدند. بااینکه طول مدت زندانی‌بودن تأثیرمهمی داشت ، بهرحال تازمانیکه روش قفس معمول بود ، بسیار بعید می‌نمود و معجزه‌ای بود که سلطان عالم و سالم بر رأس‌امپراطوری عثمانی قرارگیرد...»[3]

همهٔ این اوضاع و احوال ، بخصوص پیدایش رقیبی سرسخت مثل روسیه که روز بروز نیرومندتر می‌شد ، سبب شد تا سلطنت و امپراطوری – جباران

---

۱ – استانبول و امپراطوری عثمانی – ص ٦٩ ۲– استانبول و امپراطوری عثمانی – ص ۷۰
۳ – سرزمین ومردم ترکیه – ص ۸۸

ارسطوئی ـ عثمانی تجزیه شود.

تجزیه امپراطوری عثمانی بدین ترتیب آغاز شد و بپایان رسید :

ـ جدا شدن مجارستان

ـ تقسیم لهستان

ـ پیشروی روسیه بطرف کریمه و قفقاز

ـ مستقل شدن صربستان .

ـ استقلال یونان .

ـ امیرنشین‌شدن رومانی و استقلال داخلی آن .

ـ تسلط وهابی‌ها و دودمان آل‌سعود در عربستان.

ـ پیدایش خاندان خدیو در دره نیل برهبری محمدعلی خدیو مصر .

باوجود همهٔ این تحولات وتغییرات‌در مستعمرات اروپائی و آسیائی ، تا سال ۱۲٦٦ ـ هـ.ق ـ (۱۸٤۹ ـ م) هنوز امپراطوری عثمانی سرزمین پهناوری باین شرح بود :

ـ شبه‌جزیره ترکیه با آناتولی که ارمنستان و صفحات جنوبی قفقاز را شامل می‌شد.

ـ شبه‌جزیره بالکان از قسطنطنیه تا دریای آدریاتیك که در این سرزمین عده زیادی از اسلاوها زندگی می‌کردند.

ـ طرابلس (لیبی) در افریقای شمالی

ـ جزایر کرت و قبرس

ـ نوعی تحت‌الحمایگی بر مصر و عربستان ـ با وجود اعلام استقلال این دو سرزمین ـ که تحت نظارت فائقه شخص سلطان عثمانی بود.

حوادث گوناگون

در حالی که امپراطوری عثمانی ، دوران احتضار خود را طی می‌کرد ، سلطان عبدالحمید اول که طالب صلح با روسیه تزاری بود ، سعی می‌کرد این نظر خود را عملی سازد ، اما جنگ طلبان امپراطوری موفق شدند ، سلطان را با خود همدست کنند و در ۱۲۰۱ ـ هـ . ق ـ (ژوئیه ۱۷۸٦ ـ م) به‌سفیرروسیه‌اخطار کردند که از حمایت گرجستان دست بردارد. این اخطار که «ضرب‌الاجل» نیز داشت ، روسیه را بجنگ با عثمانی وادار کرد ، اما در همین بین ، سلطان

عبدالحمید مرد و برادر زاده‌اش «سلیم سوم» جانشین اوشد. باآنکه وی‌جنگ با روسیه رابشدت تعقیب کرد ولی بعلت ضعف نظامی عثمانیها و آمادگی‌جنگی روسها ، این جنگ بشکست عثمانی و تحمیل عهدنامه‌ای منجر شد که بعدهابنام «یاسی» شهرت یافت وطی آن روسها امتیازات جدیدی بدست آوردند.

ضعف و انحطاط ارتش عثمانی ، سلیم سوم را بفکر تجدید سازمان و طرح شالوده نظام نوینی انداخت. ولی سپاهیان «چری» که امتیازات خود را برباد رفته‌می‌دیدند، در سال، ۱۲۲۲- ه.ق- (۱۸۰۷ م) برسلطان شوریدند واورا خلع کردند :

«... بعضی اوقات افراد ینی‌چری فاسد و خونخوار می‌شدند . زندگی بر آنان بسیار آسان می‌گذشت و آمیخته با ناز و تنعم بود. آنان می‌توانستند سلطانی را بردارند و سلطان دیگری را برجایش بنشانند و هروقت هوسشان گل‌می‌کرد، دست به‌تغییرات بزرگی دردستگاه می‌زدند. هروقت افرادینی‌چری می‌خواستند مخالفت خود را با سلطانی نشان دهند ، طبل‌هائی را که در جنگ بکار می‌بردند واژگونه می‌گذاردند و در این موقع سلطان با شتاب هرچه تمامتر ، با تقاضا و درخواست آنان موافقت می‌کرد...»[1]

«چری»ها بعد از خلع سلیم سوم پسرعم او «مصطفی چهارم» رابسلطنت رسانیدند و سلیم را نیز بقتل رسانیدند. اما بعد از مدتی طرفداران سلیم بر مصطفی شوریدند واو را از سلطنت خلع کرده ، برادرش «محمود» را بشاهی برگزیدند.

سلطان محمود دوم که اختیارات وسیعی بدست آورده بود ، در صدد تهییج افکار ملی و آمادگی مردم برای جنگ با دول اروپائی برآمد ، اما با شورش آلبانی‌ها بفرماندهی «علی‌تپلن» مواجه شد که بعد از مدتها جنگ بشکست وی منجر گردید.

در همین ایام مرد آلبانی نژاد دیگری بنام «محمدعلی» در مصر قیام‌کرد و جانشین «خورشیدپاشا» حاکم منصوب عثمانیها در مصر شد. او مدت ده‌سال با عثمانیها جنگید و سرانجام با وساطت روس‌و انگلیس در ذیحجه ۱۲۵۶ -ه.ق (فوریه ۱۸۴۱ - م) بسمت «نیابت سلطنت» مصر منصوب شد.

---

۱ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۸۶

ارسطوئی ـ عثمانی تجزیه شود.

تجزیه امپراطوری عثمانی بدین ترتیب آغاز شد و بپایان رسید :

ـ جدا شدن مجارستان

ـ تقسیم لهستان

ـ پیشروی روسیه بطرف کریمه و قفقاز

ـ مستقل شدن صربستان .

ـ استقلال یونان .

ـ امیرنشین‌شدن رومانی و استقلال داخلی آن .

ـ تسلط وهابی‌ها و دودمان آل‌سعود در عربستان.

ـ پیدایش خاندان خدیو در دره نیل برهبری محمدعلی خدیو مصر .

باوجود همهٔ این تحولات وتغییرات‌در مستعمرات اروپائی و آسیائی ، تا سال ۱۲۶٦ ـ ه.ق ـ (۱۸٤۹ ـ م) هنوز امپراطوری عثمانی سرزمین پهناوری باین شرح بود :

ـ شبه‌جزیره ترکیه با آناتولی که ارمنستان و صفحات جنوبی قفقاز را شامل می‌شد.

ـ شبه‌جزیره بالکان از قسطنطنیه تا دریای آدریاتیك که در این سرزمین عده زیادی از اسلاوها زندگی می‌کردند.

ـ طرابلس (لیبی) در افریقای شمالی

ـ جزایر کرت و قبرس

ـ نوعی تحت‌الحمایگی بر مصر و عربستان ـ با وجود اعلام استقلال این دو سرزمین ـ که تحت نظارت فائقه شخص سلطان عثمانی بود.

حوادث گوناگون

در حالی که امپراطوری عثمانی ، دوران احتضار خود را طی می‌کرد ، سلطان عبدالحمید اول که طالب صلح با روسیه تزاری بود ، سعی می‌کرد این نظر خود را عملی سازد ، اما جنگ طلبان امپراطوری موفق شدند ، سلطان را با خود همدست کنند و در ۱۲۰۱ ـ ه . ق ـ (ژوئیه ۱۷۸٦ ـ م) به‌سفیرروسیه‌اخطار کردند که از حمایت گرجستان دست بردارد. این اخطار که «ضرب‌الاجل» نیز داشت ، روسیه را بجنگ با عثمانی وادار کرد ، اما در همین بین ، سلطان

عبدالحمید مرد و برادر زاده‌اش «سلیم سوم» جانشین اوشد. باآنکه وی‌جنگ با روسیه رابشدت تعقیب کرد ولی بعلت ضعف نظامی عثمانیها و آمادگی‌جنگی روسها ، این جنگ بشکست عثمانی و تحمیل عهدنامه‌ای منجر شد که بعدهابنام «یاسی» شهرت یافت وطی آن روسها امتیازات جدیدی بدست آوردند.

ضعف و انحطاط ارتش عثمانی ، سلیم سوم را بفکر تجدید سازمان و طرح شالوده نظام نوینی انداخت. رلی سپاهیان «چری» که امتیازات خود را برباد رفته‌می‌دیدند، در سال، ۱۲۲۲ـ ه.ق- (۱۸۰۷ م) برسلطان شوریدند واورا خلع کردند :

«... بعضی اوقات افراد ینی‌چری فاسد و خونخـوار می‌شدند . زندگی بر آنان بسیار آسان می‌گذشت و آمیخته با ناز و تنعم بود. آنان می‌توانستند سلطانی را بردارند و سلطان دیگری را برجایش بنشانند و هروقت هوسشان گل‌می‌کرد، دست به‌تغییرات بزرگی دردستگاه می‌زدند. هروقت افرادینی‌چری می‌خواستند مخالفت خود را با سلطانی نشان دهند ، طبل‌هائی را که در جنگ بکار می‌بردند واژگونه می‌گذاردند و در این موقع سلطان با شتاب هرچـه تمامتر ، با تقاضا و درخواست آنان موافقت می‌کرد...»[۱]

«چری»ها بعد از خلع سلیم سوم پسرعم او «مصطفی چهارم» رابسلطنت رسانیدند و سلیم را نیز بقتل رسانیدند. اما بعد از مدتی طرفداران سلیم بـر مصطفی شوریدند واو را از سلطنت خلع کرده ، برادرش «محمود» را بشاهی برگزیدند.

سلطان محمود دوم که اختیارات وسیعی بدست آورده بود ، در صدد تهییج افکار ملی و آمادگی مردم برای جنگ با دول اروپائی برآمد ، اما با شورش آلبانی‌ها بفرماندهی «علی‌تپلن» مواجه شد کـه بعد از مدتها جنگ بشکست وی منجر گردید.

در همین ایام مرد آلبانی نژاد دیگری بنام «محمدعلی» در مصر قیام‌کرد و جانشین «خورشیدپاشا» حاکم منصوب عثمانیها در مصر شد. او مدت ده‌سال با عثمانیها جنگید و سرانجام با وساطت روس‌و انگلیس در ذیحجه ۱۲۵٦ ـه.ق (فوریه ۱۸٤۱ ـ م) بسمت «نیابت سلطنت» مصر منصوب شد.

---

۱ ـ سرزمین و مردم ترکیه ـ ص ۸٦

همزمان با نهضت مصر ، نوبت جنبش صربستان فرا رسید ، و صربها نیز پس از سالها جنگ و زدو خورد بالاخره موفق بکسب استقلال شدند و فرمان انتصاب «میلوش» رهبر جنبش مردم صرب طی تشریفات‌رسمی در ۱۲۴۵ ـ ه.ق (۱۸۳۰ ـ م) اعلام شد.

در همین موقع آتش استقلال‌طلبی یونانیان روزبروز افروخته‌تر می‌شد و این جنبش نیز در پایان‌سال مسیحیی ۱۸۲۰ (۱۲۳۵ ه.ق) شکل گرفت. دوسال‌بعد (۱۲۳۷ ـ ه.ق ـ ۱۸۲۲ م) جنبش مسلحانه یونانیان آغاز شد و در اندك مدتی قلاع متعددی بدست یونانیان افتاد.

«... خشم ترکان براثر شورش دراستانبول (قسطنطنیه) بدین ترتیب‌آشکار شد که نجبای یونان را گرفتند و با شکنجه‌های مهیب که خاص آنان بودبقتل رسانیدند. حتی در شب عید پاك وقتی «گرگوار» کشیش ۸٤ ساله از کلیسا خارج می‌شد ، وسیلهٔ نظامیان ترك توقیف و برسردر کلیسای جامع بدارزده شد و بلافاصله دوازده نفر دیگر از کشیشان و عده کثیری از مسیحیون کشته شدند...»[1]

این عملیات خشم کلیه دول اروپائی را برانگیخت و روسیه تزاری اگرچه طبق معاهدات سابق می‌توانست ببهانه حمایت از مسیحیان وارد معرکه شود ، اما تنها بدین اکتفا کرد که «حادثه‌کشتار» را بکمیسیون و مذاکره با سفـرا و نمایندگان انگلیس و فرانسه محول سازد ، از طرف دیگر یونانیان روز ۱٤ ژانویه ۱۸۲۲ (۱۲۳۸ ـ ه.ق) در «اپیدور» اجتماع کرده ، استقلال ملت یونان را اعلام داشتند.

در همین سال مردم جزیره «ساموس» نیز بر ترك‌ها شوریدند و پس از شکست شورش ، با آنکه فرمانده عثمانی اعلان عفو عمومی داده بود ، معهذا نقض عهد کرد و بیست و سه‌هزار نفر را کشته وچهل وهفت‌هزار نفرـ مخصوصاً دختران جوان را به‌اسیری گرفت. این قتل‌عام وتجاوز بناموس دختران وپسران جوان مجدداً خشم مردم اروپا را بیش از پیش برانگیخت.

در چنین اوضاع و احوالی ، «سلطان محمود دوم» پادشاه عثمانی که‌مردی

---

۱ ـ همسایه ما ترکیه ـ نشریه روزنامـه سیاسی فرمان ـ ص ۲۰ ـ مندرجات ایـن کتاب مورد تایید کامل سپهبد آق‌سالور سفیر کبیر ترکیه درایران واقعشده است : «... این کتاب دو ملت‌ترك و ایران را بهتر بیکدیگر شناسانده و موجب تحکیم روابط‌دوستی‌بیشتربین‌آنها می‌گردد...» (ص‌مقدمه)

با اراده و پردل بود، تصمیم گرفت بار دیگر قشون ترکان را تجدید سازمان دهد. ولی سربازان «ینی‌چر» که در آن ایام (۱۲۴۲ - ه.ق - ۱۸۲۶ م) «اغلب از بدکاره‌ترین و شریرترین ولگردان انتخاب می‌شدند تا بتوانند نقشه‌های بیرحمانه سلطان را اجرا کنند»[1] در میدانی جمع شده، با تصمیم سلطان مخالفت کردند. اما سلطان محمود «... خود را برای مقابله با آنان آماده ساخته بود. وی مخفیانه نیروی جدیدی از سپاهیان برای خود فراهم ساخت و کلیهٔ افراد ینی‌چر یا تیرباران شدند و یا در سربازخانه خود، که منفجر گردید، جان دادند...»[2]

جریان این حادثه مهم تاریخ عثمانی را، نویسنده دیگری چنین ثبت کرده است:

«... سلطان محمود دستور تیراندازی بطرف آنها را داد و افسری بنام قره جهنم «دوزخ سیاه» با توپ بآنها حمله کرده و شورش را درهم شکست. تا چند روز بعد جمعاً چهل‌هزار «ینی‌چر» قتل‌عام شده، اجسادشان بدریا ریخته شد. بدین ترتیب نیروئی که سالها متکای سلاطین و آلت بلااراده آنان برای هجوم به‌ممالك وملل وخانواده‌ها بود، بدست اربابان خود ازپای در آمده ونابود شد».[3]

سلطان‌عبدالحمید اول

با مرگ سلطان محمود دوم - که سلطنت وی طولانی‌ترین سلطنت‌های تاریخ عثمانی و شاید هم زیان‌بخش‌ترین آنها بود، و در همین دوران امپراطوری عثمانی بکلی تجزیه‌شد- سلطان‌عبدالحمیداول-که‌فقط هفده‌سال‌داشت به‌پادشاهی‌رسید. دوران سلطنت این پادشاه - که می‌توان‌آنرا «دورهٔ تنزل سیاسی عثمانی» خواند - طولانی شد. با اینکه وی، هنگام رسیدن به‌سلطنت جوان بود، ولی اشتیاق باخذتمدن‌اروپائی، سبب شد تا اصلاحاتی را که بوسیلهٔ پدرش آغاز شده بود دنبال کند. وی‌برای اقناع روحانیون وجلوگیری از عکس‌العمل‌آنان اصلاحات جدید را «اجرای کامل قوانین آسمانی» عنوان نهاد و در ۱۵۲٤-ه.ق (۳ نوامبر ۱۸۳۹ م) فرمانی که حاوی نکات ذیل بود، صادر کرد:

---

۱ - همسایهٔ ما ترکیه - ص ۲۰

۲ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۸٦

۳ - « « -ص ۲۱

- تأمین جانی و مالی برای همهٔ مردم.
- ایجاد قوانین مالیاتی یکسان برای مردم .
- اصلاح قوانین سربازگیری ومدت خدمت نظام وظیفه .
- برابری‌در مقابل قوانین و اصول محاکمات.[1]

این اصلاحات اگر چه نشان‌دهنده نیات حسنه، تمایل بـه‌ترقـی ، و حس عدالتخواهی او بود، با این حال اجرای آن دوامی نیافت ، بخصوص که آغاز جنگ کریمه ۱۲۷۰-۷۲ هـ . ق (۵-۱۸۵۳ م)وجانبداری عثمانی‌از (طرف‌غالب) ، سرفصلی در تحول امپراطوری عثمانی بوجود آورد و نتایجی که نصیب ایـن کشور شد،همان سرنوشتی بود که «روسیه مغلوب» بدان‌گرفتار شده‌بود.

جنگ کریمه ، عصبانیت ونارضائی عمومی را در عثمانی برانگیخت ، تا جائی که بار دیگر سلطان عبدالحمید اول در سال ۱۲۷۲ هـ . ق (۱۸۵۶-م) ناچار شد فرمانی بنام «خط همایون» صادر کند. سلطان عثمانی تصور می‌کـرد «این فرمان مهمترین قدم اصلاحی قرن در امپراطوری عثمانی» خواهد بود . طبـق این فرمان :

- همهٔ افراد مقیم امپراطوری‌عثمانی «بصورت‌تبعهٔ ملی‌عثمانی» درمی‌آیند.
- اختیارات مدنی اقطاب و علمای روحانی ملغی‌می‌شود.
- عموم مردم - باداشتن هرمذهبی -درتصدی‌مشاغل دولتی‌شرکت‌می‌کنند.
- صاحبان مذاهب و نژادها در ارتش شرکت دارند. مدت نظام وظیفـه پنج سال تعیین شده و این افراد تا هفت سال جزو ذخیره محسوب می‌شوند.
- قوانین مالیاتی مجدداً اصلاح می‌شوند .
- شکنجه ، ملغی خواهد بود.
- امنیت مالی برای عموم اهالی‌اعلام می‌شود .

سلطان عبدالحمید در این فرمان اضافه می‌کند : «با مفاسد مزمن مثـل زد و بند ، ارتشاء و اخاذی مأمورین دولتی مبارزه خواهد شد...»

سلطان عبدالعزیز

با مرگ سلطان عبدالحمید ، مرتجعین عثمانی تصـور کردند ، موفق به‌متوقف کردن اصلاحـات و تحـولات اجتماعی ، می‌شوند . زیرا عبدالعزیز جانشین اوسالها

---

۱ - تاریخ جهان‌نو - ص ۲۸۱

در قصر سلطنتی در بین آنها زندگی کرده بود . و چون عبدالحمید این فرزندش را برای جانشینی خود آماده می‌کرد ، از ترس برادر کشی ـ طبق سنن عثمانیها ـ او را در محیط محدودي که بیشتر اطرافیانش کهنه پرستان و رجال مرتجع بودند ، پرورش می‌داد . اطرافیان امیدداشتند که اورا وادار به لغو فرامین اصلاحی کنند و بدین سبب دربار وی را غرق در شهوترانی و عیش ونوش کرده بودند . اماسلطان عبدالعزیز پس از سفر فرانسه بتدریج مدارس ابتدائی وعالی، راه آهن ونظام نوین را توسعه داد و برای این منظور مقدار فراوانی از ممالك خارجی «قرضه» گرفت ، ولی بموجب نوشته يك مورخ: «عبدالعزیز وجوهی را که قرض کرده بود بی‌هیچ‌گونه تشویشی بمصرف حرمسرای خویش می‌رساند».[1]

در دوران سلطنت او پیشوایان ادیان و مذاهب طرفدار سلاطین آل‌عثمان که با تغییروضع و انتشار «خط همایون» اختیارات وسیع خودرا از دست می‌دادند ، تلاش می‌کردند تا رژیم مطلقه و فاسد راکماکان حفظ کرده و ادامه دهند. آنان مفهوم جدید حکومت ملی ، آزادی انفرادی و ملیت عثمانی را مضر بحال اختیارات وسیع خود می‌دانستند : «شدیدترین مخالفان سرسخت دولت ، ترکهای محافظه‌کار نبودند ، بلکه پیشوایان دینی بودند ، که در این تحول اختیاراتی‌راکه‌در مورد «پیروان مذهبی خود داشتند از کف می‌دادند. مثلا «بطریق»[2] قسطنطنیه مبالغی کلان از اموال کلیسای یونان‌را زیر نظارت ودر اختیار داشت (که مشتمل برهفت‌هشتم‌ازاراضی‌ایالات‌رومانی‌می‌شد) و از آن‌جا که‌درحقوق‌رژیم قدیمی‌عثمانی‌تکفیریکنفرمعناًعبارت‌ازمحروم‌ساختن آن‌شخص‌از کلیه حقوق مدنی بود و پس از يك‌عمر همه‌چیزرا از دست‌می‌داد. بطریق‌مزبور همچنین در مورد کلیه عیسویان یونانی قدرتی نامحدود داشت..»[3] .

این نظریات‌همراه با اغتشاشات و شورشهای کوچك داخلی و کشتارهائی که‌طی آن چندین‌هزار ارمنی ، یونانی و مسیحی ومسلمان‌قربانی شدند، موجب شد ، و چند تن از رهبران و رجال عثمانی را برآن داشت تا با «مدحت پاشا» صدراعظم وقت برای عزل سلطان همداستان شوند . مدحت‌پاشا موفق شد ، بسیاری از عیسویان‌مقیم امپراطوری را نیز که با روحانیون عالیرتبه خویش

---

۱ ـ تاریخ جهان‌نو ـ جلد دوم ـ ص ۸۲
۳ ـ تاریخ جهان‌نو ـ جلد دوم ـ ص ۲۸۳

۲ ـ از پیشوایان مذهبی آئین مسیح

سرستیز داشتند، با خود همدست سازد.

با اینکه مدحت پاشا، بدون خونریزی عبدالعزیز را از سلطنت خلع کرد و برادرزاده‌اش «مراد» رابسلطنت رسانید، ولی دوروز بعدجسد سلطان‌مخلوع را درحالیکه باقیچی رگهایش بریده شده بود، مرده یافتند.

سلطنت مراد پنجم هم چندان طول نکشید، زیرا مصلحین به‌بهانه اینکه وی ناقص‌العقل ودیوانه است معزولش کردند و بجای او، عبدالحمیددوم را، در سال ۱۲۹۲ ـ هـ . ق (۱۸۷۵ ـم) بسلطنت برگزیدند.

سلطان عبدالحمید دوم، بدون‌شك در ظلم و ستمگری، بی‌همتا بود. این پادشاه محیل، فاسد وقسی‌القلب، بدون لحظه‌ای درنگ با اصلاح‌طلبان‌همدست شده و اعلام کرد:

- امپراطوری عثمانی‌کشوریست لایتجزا.
- آزادی فردی متعلق بهمه.
- آزادی وجدان مخصوص همه.
- آزادی فرهنگ و مطبوعات.
- برقراری حکومت پارلمانی و تشکیل نخستین پارلمان در ۱۲۹۳ هـ . ق (۲۴ دسامبر ۱۸۷۶ ـ م).

اما همین سلطان، خیلی زود چهره حقیقی‌اش را نشان داد و با یك اقدام فوری و سریع در سال ۱۲۹۴ هـ . ق (۱۸۷۸ـم) «مدحت پاشا» را برکنار و به‌خارج تبعید کرد،[1] پارلمان‌را منحل‌ساخت وقانون‌اساسی‌رابداخل «زباله‌دانی» انداخت.[2] ظلم و شقاوت و استبدادی که سلطان عبدالحمید دوم و اطرافیان فاسداو درپیش گرفته‌بودند، همراه با روشنگری فکری اروپا و بخصوص پیشرفت عصر رونسانس، سبب‌شدتا مردمی‌که تحت‌سیطره واستعمارامپراطوری عثمانی بودند، خود را برای رهائی و استقلال آماده کنند.

موثرترین‌اقدامی که‌در دوران سلطنت این پادشاه آغاز شد، تجلی نهضت «پان اسلاویزم» بود. نخستین کنگره پان‌اسلاوها که پدیده‌ای انقلابی بود،

---

۱ ـ مدحت پاشادر سال ۱۲۹۵ (۱۸۷۸م) به‌عثمانی بازگشت و بحکومت سوریه و سپس سمیرنه منصوب شد. بعداً وی توقیف گردید و بطائف در عربستان تبعید شد وگفته‌می‌شود که بحکم سلطان بقتل رسید. (مدحت پاشا ـ نوشته‌علی‌حیدرمدحت بیک ـپاریس ـستاك ـ ۱۹۰۸م) و همچنین مدحت پاشا بزبان ترکی ـ نوشته محمد زکی‌پاکال ـ استانبول ـ۱۹۴۰) ۲ ـ تاریخ جهان نو ـ جلددوم‌ـص ۲۸۵

و کارگردانان آن‌مقاصد آزادیخواهانه داشتند، بسال۱۲۶۳ هـ . ق (۱۸٤۸– م) تشکیل شد . بااینکه این کنگره «ضد تزاری و ضدروسی» بود و با اینکه دانیلوسکی (Danilevsky) درکتاب معروف خود «روسیه و اروپا» – که در ۱۲۸۷ – هـ . ق (۱۸۷۱ – م) منتشر شد – جنگ طولانی روسیه و اروپاو تسلط‌روسها بر اسلاوهارا پیش بینی کرده بود ، با این حال روسیه برای پیشرفت مقاصد خود و تسلط براسلاوها ، موافق «پان اسلاویزم» بود و آنرا وسیله‌ای برای رسیدن به هدفهای خود می‌دانست . در این‌دوران‌نه تنها اسلاوها ، بلکه یونانی‌ها ، مجارها و بخشهای آسیائی عثمانی ، خود را برای رهائی از یوغ استعمار امپراطوری و مبارزه با حکمرانان ترك آماده می‌کردند . و در این‌حال در (۱۲۹۱ – هـ . ق – ۱۸۷۵ – م) در بوسنی و در ۱۲۹۲– هـ . ق (۱۸۷۷–م) در بلغارستان شورش‌هائی علیه ترکان عثمانی آغاز شد . و متعاقب آن در سال ۱۲۹۳ – هـ . ق (۱۸۷۷ – م) روسیه‌برای ششمین بار در مدت یك‌قرن ،قشون خود را به‌امپراطوری عثمانی سرازیر کرد و در مدت کوتاهی از طریق شبه جزیره بالکان به‌قسطنطنیه رسید . ترکان عثمانی ناچار شدند باروسها عهدنامه‌ای –که بعدها به «سن‌استفانو» مشهور شد – امضاء کنند. بموجب این عهدنامه که در کنگره برلین تثبیت شد:

۱ – عثمانی باطوم و قارص‌واقع در قسمت جنوبی قفقاز را به‌روسیه واگذار کرد .

۲ – صربستان مستقل شد.

۳ – رومانی استقلال کامل بدست آورد.

٤ – به‌بوسنی وعدهٔ اصلاحات و سپس تقسیم آن‌بین اطریش و مجارستان داده شد .

٥– به‌بلغارستان که روسها تصمیم به‌تصرفش داشتند، خودمختاری اعطاء گردید .

سلطان‌عبدالحمید که مدت سی و سه سال از ۱۲۹۲ تا۱۳۲٦ هـ . ق –(۱۸۷٦ تا ۱۹۰۹– م) در عثمانی و متصرفاتش حکومت مطلق‌العنان داشت، طبق تعریف نویسنده تاریخ جهان : «در تمام این مدت ، زندگی وی حکم زندگی جانوری متوحش را داشت که کورکورانه و با سبعیت تمام پنجه در پنجه قوائی افکنده

بود ، که قدرت فهم آنها را نداشت[1] ...»

سلطان عثمانی ، بزرگترین مخالف ودشمن پیشرفت واخذ تمدن جدیدبود. یکبار که : «تعدادی دیناموی برق بگمرکخانه عثمانی رسید و عمال وحشت‌زده گمرك در روی بارنامه‌ها خوانده‌بودندکه هردینامو در هر دقیقه قدرت چند صدرولوسیون (گردش) را دارد ، از این لفظ که ضمناً انقلاب نیز مستفاد می‌گردید ، چنان در بیم بودند که اجازه خروج دیناموها را نمی‌دادند . و نیز کتب شیمی را که برای تدریس بدبیرستان جدید امریکائی‌ها در عثمانی فرستاده شده بود ، در عداد مطبوعات مضره و مخل امنیت مملکتی تلقی کرده بودند، زیرا می‌پنداشتند که فورمولهای شیمیائی علائم رمز است. سلطان عبدالحمید دوم فکر می‌کرد که اگر از اصول و شیوهٔ دیرینه عثمانی‌ها تخطی نماید، این امر نتیجه‌ای جز تباهی و فنا برای وی نخواهد داشت. از هرچیزی که ممکن بود مانع‌هوس یاقدرت وی گردد متوحش بود ...»[2]

ویلیام اسپنسر در تحقیق جالبی که پیرامون ششصد سال حکمفرمائی عثمانیان کرده‌است ، در تائید نوشته فوق می‌نویسد:

«... در تمام مدتی که نهضت رنسانس و انقلاب صنعتی طرزفکر وزندگی مردم اروپا را دگرگون می‌ساخت، ترکهای آناطولی تحت‌فرمانروائی امپراطوری عثمانی ، درجا می‌زدند و طبعاً روز بروز به‌عقب می‌رفتند . در طول چند قرن حکومت سلاطین عثمانی ، از پدیدار شدن فکر جدیدو یا عملی شدن روش جدیدی در زندگی مردم آناطولی بزحمت می‌توان نشانه‌ای پیدا کرد... ساکنان آناطولی که خود نیز ترك بودند ، از لحاظ روحی و فکری بسیار عقب مانده واز پیشرفت علمی و فرهنگی دنیای خارج بی‌خبر بودند ... چند قرن آمیخته با شکست ، حس احترام و اعتماد به‌نفس ترکها را در آنها کشته بود و سالیان دراز غفلت و بی‌توجهی ، سرزمین غنی و پردرخت و آباد آناطولی را بدل به بیابان لم‌یزرع و بی‌آب و علفی ساخته بود...»[3]

سلطان عبدالحمید مدت سی سال «دیکتاتور مطلق‌العنانی» بود ، که بر امپراطوری‌باقی مانده حکمفرمائی‌کرد: «وی یك دستگاه جاسوسی بر قرار

---

۱ و ۲ ــ تاریخ جهان‌نو ــ جلددوم ــ ص ۲۸٤   ۳ ــ سرزمین و مردم ترکیه ــ ص ۱۰۱

کرده و برسر هرجاسوسی ، جاسوس دیگری گماشته بود. به‌هیچ‌کس کوچکترین اطمینانی نداشت . هر لقمهٔ غذا بایستی اول توسط سه‌نفر چشیده می‌شد و سپس سلطان آنرا می‌خورد . از رقبای احتمالی و رهبران وشخصیتهای سایر ملتهای امپراطوری دعوت می‌کرد ، که برای ملاقات به‌استانبول‌بروند . ولی این‌ملاقات در عمل بچندین‌سال‌اقامت اجباری آنان دراستانبول منجر می‌گردید»[1]. سازمان جاسوسی سلطان عبدالحمید که چهل هزار عضو داشت ، با انقلاب نیمه مخفی و اعطای مشروطیت دوم ـ در دوران سلطنت او ـ در سال ۱۲۸۷ شمسی ـ (۱۹۰۸ ـ م) منحل‌شد .

پان‌اسلامیسم ودشمنی با عیسویت

افکار مالیخولیائی‌وتوسعه‌طلبانهٔ سلطان عبدالحمیددوم، سبب شد که او بفکر ایجاد «دنیای اسلام» تحت‌عنوان پرزرق و برق «اتحاد اسلام» و «پان‌اسلامیسم» بیافتد. او تصور می‌کرد که با توسل به‌دین اسلام و گذاردن نام «خلیفه مسلمین» برروی خود موفق خواهد شد ، با ناسیونالیسم کشورهای تحت سیطره و انقیاد «امپراطوری عثمانی» مبارزه کند . او چنین می‌پنداشت که با «خلیفه مسلمانان» شدن ، نه‌تنها ازمتلاشی‌شدن امپراطوریش جلوگیری می‌کند ، بلکه سایر کشورهای مسلمان ـ از جمله ایران و سایر مناطق عرب نشین ـ را که تا آن روز ـ مستعمره عثمانی نبودند ، نیز تحت استیلای خود در می‌آورد .

اگرچه فکر «پان‌اسلامیسم» که ازدماغ علیل این سلطان مستبد و ستمگر، تراوش کرده‌بود ، در بعضی‌از ممالك منجمله خود عثمانی ـ طرفدارانی داشت،[2]

---

۱ ـ سرزمین و مردم ترکیه ـ ص ۹۰

۲ـ نمی‌توان به‌رشد ناسیونالیسم در ترکیه و تشکیل «پان ترکیسم» اشاره کرد ، بدون اینکه از «ضیاء گوکالب» یکی ازبنیان‌گذاران و مبتکران آن‌نام ببریم. گوکالب (۱۹۲٤ـ۱۸۷٦) بدر ناسیونالیسم جدید ترك‌و یکی از روشنفکران بنام آن سرزمین‌محسوب می‌شود . وی مؤلف قریب سیصد مقاله‌است که در سالهای پرآشوب ۱۹۰۸ ـ ۱۹۰۹ ـ و۱۹۱٤ـ ۱۹۲۱ در نشریات مختلف‌منتشر شد.

محمدضیاءکه تخلص‌وی«ضیاءگوکالب» است ،پس از اینکه از طرف سلطان عبدالحمید بدیار بکر تبعیدشد ، بمطالعه درتشکیلات فراماسونی پرداخت‌و بعد وارد انجمن سری اتحاد و ترقی شد و درقیام مسلحانه‌ای علیه مبارزان کرد شرکت کرد . وی درسالونیك بصورت یکی از نزدیکترین دوستان‌طلعت بیك درآمد.

پس از قیام کمال‌اتاتورك ، گوکالب ازکمیته‌اتحاد و ترقی جدا شد و به‌مصطفی‌کمال پیوست. گروهی از مورخین‌او را بنیان‌گذار «کمالیسم» نیز می‌دانند و معتقدندکه گوکالب مبانی ترکیه‌نو و دکترین ناسیونالیست آن که ریشه ایدئولوژی‌کمالیست می‌باشد ، بنیاد نهاد.

«برکس» دراین باره نوشته است : «اگر بعضی از افکار و نظریات ضیاء گوکالب در ترکیه‌امروز

بقیه پاورقی در صفحه بعد

ولی در دنیای مسلمین و بخصوص درکشور ایران ، مخالفان سرسختی پیداکرد. نه تنها پادشاه و دستگاه حاکمه ایران و پیشوایان مذهب شیعه مخالف «خلیفه مسلمین بودن» سلطان عبدالحمید جبار بودند ، بلکه علمای اسلام در مکه و مسلمانان هند و مجمع‌الجزایر هند شرقی نیز ، با خلافت اومخالفت کردند و شیعیان جهان علمدار مبارزه با افکاراین سلطان ستمگر شدند.

سلطان علاوه بر «خلیفه مسلمین» بودن ، خود رانماینده «حضرت مسیح» نیز میدانست و می‌خواست برهمهٔ عیسویان جهان هم حکومت و ریاست‌کند:

«... امپراطور درتشریفات مذهبی‌کلیسای ارتودوکس‌بنام نماینده حضرت مسیح‌درروی‌زمین‌خوانده‌می‌شدوبعنوان‌شخصیتی‌مقدس‌وروحانی‌مقامی‌والاداشت و اگر کسی می‌خواست بحضور وی‌باریابد بایدروی دست وپابخیزد وبه‌امپراطور نزدیك شود و پای او را ببوسد و در حال خزیدن‌روی زمین عقب ، عقب‌برود و از حضورش مرخص شود...»[1]

این حرکات‌مذبوحانه وتشریفات تهوع‌آور ومظالمی که‌سلطان‌مرتکب‌می‌شد، با جامعهٔ عیسویت اروپائی که بسرعت در حال پیشرفت و دگرگونی و بنیان ـ گذاری ، تمدنی نو برای مسیحیان‌جهان بود، سازگاری نداشت ومسیحیان‌حاضر به‌اطاعت ازاو نمی‌شدند. بدین‌سبب سلطان‌مستبدوظالم عثمانی بدستگاه‌سلطنت و خلافتش دستور داد تا لبه تیز تبلیغات «تشکیل پان‌اسلامیسم» را علیه عیسویت هدف‌گیری کنند. اما هیچگونه پیروزی و توفیقی نصیب او و اطرافیانش نشد.

وقتی سلطان عبدالحمید در این راه ، خود را باشکست مواجه دید، دستور داد تا علیه عیسویان کشور عثمانی مبارزه آغاز شود . در آن ایام اکثریت‌ساکنان کشور مذکور مسلمان بودند ـ اعم‌از سنی‌ها وفرق مختلف دیگر ازقبیل دروزها و وهابی‌ها ـ برخی نیزیهودی بودندکه‌از قرنهاقبل درخاورمیانه سکونت‌داشتند. و بسیاری هم عیسوی بودند.مسیحیان بیشتر وشاید هم‌اکثراً از کلیسای‌ارتودکس یونان پیروی می‌کردند، که همهٔ صاحبان این ادیان‌در زیر فرمان و لوای ترکان

تقریباً فراموش شده باشد، و اگر بعضی از آنهاکه‌درزمان خودش کاملا تازگی داشت ، اکنون بنظرعادی بیاید ، علتش آنست که همهٔ این افکار و اندیشه‌ها به‌تحقق پیوسته و صورت‌واقعیت بخود گرفته‌اند . همهٔ اینها نمودار عمق نفوذ و بسط تأثیر فکری‌وی‌در جامعه وملت ترك است» .(ترکیسم و سویتیسم نوشته هوستلر ــ ص ۱۰۸)

۱ــ سرزمین و مردم ترکیه‌ــ ص ۷۸

مسلمان طبقه حاکمه‌می‌زیستند . ترکها غیر مسلمانان را «گله و رمه» می‌خواندند که با دادن «خراج» رضایت سلاطین و دستگاه حاکمه را جلب‌می‌کردند . هر یك از جماعات و پیروان ادیان و مذاهب ، پیرو قوانین ، محاکم و عرف گروه دینی خاص خویش بودند .

«پیشوایان دینی مانند بطریق‌ها، اسقف‌ها، خاخام‌ها، امام‌ها وعلماء هریك از برای پیروان خویش در برابر حکومت عثمانی مسئول بودند وبدین‌سبب‌نسبت به‌صاحبان ادیان‌اختیارات فراوانی داشتند . کشیشان کاتولیك‌که اکثراً درفلسطین زندگی می‌کردند ، در مسائل دینی از شخص‌پاپ تبعیت می‌نمودند و در مسائل مملکتی حکومت‌فرانسه را حامی خودمی‌شمردند ...»[1]

با آنکه سلطان عثمانی خود را «نمایندهٔ حضرت مسیح» می‌دانست ،وهمهٔ فرق عیسوی و رؤسای مذهبی آنان ، خود را مطیع اوامر و مقررات مملکتی می‌دانستندبا این حال او فرمان داد تا علیه‌مسیحیان مبارزه شود.

سلطان عبدالحمید و اطرافیان او بخصوص عده‌ای از رجال افراطی،بزرگ‌ترین دشمن «ترك» و «امپراطوری عثمانی» راارامنه مقیم سرزمین عثمانی می‌دانستند . علت بزرگ‌این دشمنی ، حسادت و کینه‌توزی نسبت به‌ثروت وفعالیت فراوان ارامنه و زندگی مرفه و آسوده آنان بود. با اینکه ارامنه قبل ازبه‌سلطنت رسیدن سلطان عبدالحمید دوبارقتل‌عام‌شده‌بودند (۱۲۳۹شمسی- ۱۸۶۰میلادی‌و ۱۲۵۵ شمسی-۱۸۷۶میلادی-) هنوزهم‌این اقلیت مرفه‌سعی می‌کردند، بهانـه‌ای بدست سلطان ندهند . اما همینکه زمزمه مبارزه با آنها آغاز شد ، کمیته‌هـای انقلابی «هینچاك» و «داشناکسوتیون» در اختفای بسیار خود را برای مبارزه آماده کردند . بخصوص که در این احوال دسته‌های افراطی«ژون ترك» هم خود را برای مبارزه با «سلطان» از یکطرف‌ونابودی اقلیتها ونژادهای غیرترك‌ازطرف دیگر ، آماده می‌کردند . گرچه‌دو دسته انقلابی ارامـنه در سالهـای قبـل بـا ناسیونالیستهای تبعیدی اروپا همکاری و همفکری داشتند ، ولی بطوری‌کـه خواهد آمد ، دسته جوانان‌متعصب و نژاد پرستی‌که با نام‌جدیدی‌ظاهر می‌شدند، با ارامنه کینه ودشمنی فراوان نشان می‌دادند.

---

۱ - تاریخ جهان نو - جلد دوم - ص ۲۸۰

ژون ترك
کمیته اتحاد و ترقی

دراین ایام عده‌ای ازدانشجویان دانشکده پزشکی نظامی (۱۲۶۸ شمسی - ۱۸۸۹ م) یك تشکیلات سری را بنام «اتحاد و ترقی» در استانبول بنیان گذاشتند. بانیان این تشکیلات ، نمایندگان ملیتهای مختلف امپراطوری عثمانی بودند و هدف آنان پایان دادن به حکومت مطلقه سلطان عثمانی بود . اینان تشکیلات خود را بدنبال «پان‌ترکیسم» یا «عثمانیان‌جوان» ـ که اصطلاحاً «ترکان جوان» نیز خوانده می‌شدند ـ و در بین سالهای ۱۲٤٦ و ۱۲۵۰ شمسی- (۱۸٦۷ و ۱۸۷۱م) در اروپا بوجود آمده بود ، در خاك عثمانی گسترش دادند . در بین عثمانیهای جوان ، مردان و جوانان آزاده‌ای وجود داشت که از مظالم مطلقه سلاطین عثمانی ـ بخصوص سلطان عبدالحمید ـ بجان آمده بودند و در اروپا بسرمی‌بردند . رهبر این‌دسته «فاضل مصطفی پاشا» نام داشت وهدف‌وبرنامه اصلی و اساسی اینان «آزادی و استقرار مشروطیت در عثمانی» بود . ولی سپاه چهل هزار نفری سازمان جاسوسی سلطان عبدالحمید، تشکیلات‌آنها راکشف کرد ، و کمیته سری آنان منهدم شد[1].

دو سال بعد ، در سال ۱۲۷۰ شمسی - (۱۸۹۱ - م) تشکیلات دیگری که آنان‌نیز نام کمیته «اتحاد و ترقی» بخود گذاشته بودند ، در ژنو ، بوجود آمد ،بعد از مدتی عملیات کمیته به‌پاریس منتقل شد ، و در سال ۱۲۸۵ ش - (۱۹۰٦- م) همین افراد این کمیته‌را در سالونیك تأسیس‌کردند.

برای تشکیل و اداره سازمانهای سری کمیته «اتحاد و ترقی» ، بیشتر از عملیات و علائم و اشارات «فراماسون»ها و همچنین فعالیتهای سری اجتماعات مخفی ایتالیائی‌های‌زمان «ریبوجیمنتو» تقلید شده‌بود .

شعارهای آب‌وتاب‌دارمساوات برای کلیهٔ‌مِلل‌امپراطوری نیزازاین قبیل‌بود.

در سال ۱۲۸۲ ش - (۱۹۰۳) تفاهمی در کمال موفقیت بین ترکهای جوان و کمیته ارامنه «داشناکسوتیون» در پاریس بوجود آمد ، و علیرغم اشکالات فراوان یك بخش از کمیته‌مقدونیه به‌همکاری ترغیب‌شد . در کنگره ۱۲۸٦ ش - (۱۹۰۷) پاریس نمایندگان‌ترکها، ارامنه، بلغارها، اعراب و آلبانی‌ها متحد شدند. و توافق شد که سلطان باید از سلطنت خلع شود ... که امپراطوری باید متحد

---

۱ ـ زندگی مدحت پاشا ـ نوشته علی حیدرمدحت بیگ ـ پاریس ـ ستاك ۱۹۰۸

بماند ... که کلیه نژادها ومذاهب باید از حقوق مساوی برخوردار شوند ... که دولت بایدبراساس دموکراسی پارلمانی‌استقراریابد.[1] نویسنده کتاب «پان‌ترکیسم و شوروی» می‌نویسد:

«... یك‌سال بعد، انقلاب ۲٤ ژوئیه ۱۹۰۸، به‌کمیته‌اتحاد و ترقی ترکهای جوان قدرت کامل بخشید. پس از انقلاب، سلطان دوباره مشروطه را برقرار ساخت، سانسور را ملغی کرد، کلیهٔ زندانیان سیاسی را آزاد کرد و ارتش چهل هزار نفری جاسوسان خود را منحل ساخت.[2]

در محیطی پراز شور و اشتیاق، انتخابات عمومی برای تشکیل نخستین پارلمان رژیم‌مشروطه جدید انجام‌گرفت. ترکیب ظریف و حساس مافوق ملی «مساوات حقوق» که‌برای ملل امپراطوری طرح‌ریزی شده بود، از این لحظه درهم شکست و منحل شد.[3]

باید تأکید شود که در کمیتهٔ اتحاد و ترقی نقش اصلی دردست ترکها بود، دکتر ناظم‌بیك، احمد رضابیك، و دیگران...[4] خودخواهی‌ملی این‌افراد تبلیغاتی را که سالها شعار مافوق ملی داده وبرای کلیه ملل تابعه این امپراطوری ادعای فراهم ساختن تساوی حقوق را مطرح کرده بودند تحت نفوذخود قرار داد وآنرا باطل ساخت...»[5]

– جورج‌آنتونیوس مورخ عرب مسیحی که شرح نهضت‌استقلال عرب را برشته نگارش‌در آورده‌است، توضیح میدهدکه چگونه انتخابات چنین وضعی را پیش آورد:

«دستگاه انتخاباتی توسط کمیته اتحاد وترقی کنترل می‌شد، وچنان قاطع‌و مسلط بود که بازگشت اکثریت عظیمی ازنامزدهای آنانرا محرزمی‌ساخت، ولی آنچه بیش از این حائز اهمیت است، این بودکه تشکیلات انتخاباتی راهی راپیش گرفته بود که به‌نفع عناصرترك در برابر سایر نژادها اقدام می‌کرد.درصورتی

---

۱ – هانس‌کوهن، تاریخ ناسیونالیسم درشرق، صفحات ۲۳۰ برای مطالعه «ترك‌های جوان» درزبان ترکی رجوع شود به آب. ب. کوران، انقلاب‌طرحیمیزواتحاد و ترقی «تاریخ انقلابماواتحاد و ترقی» استانبول، تان مطبعسی، ۱۹٤۸.

۲ – ج. آ. ار. ماریوت، مسئله‌شرق (آکسفورد: چاپ کلارندون، ۱۹۵۱) ص ٤۳٤

۳ – جورج آنتونیوس، بیداری عرب، مطالعه نهضت ملی عرب، (لندن، هامیش هامیلتون، ۱۹۳۸) صفحه ۱۰۳ وکوهن – تاریخ ناسیونالیسم درشرق‌ص ۲۳۱.

۳– Novaya istoria stran zarubezhnavoVostoka II, 383

٤– ص ۹۷

که ترکها بهیچوجه بزرگترین عنصر این امپراطوری نبوده ،بلکه از نظر تعداد ،از اعراب بمراتب کمتر بودند و نسبت آنها به‌اعراب تقریباً دو بر سه‌بود . معهذا در مجلس نمایندگان که درماه دسامبر تشکیل شد،ازمیان ۲۴۵ نماینده‌ای که انتخاب شده بودند یکصد و پنجاه نفرآنها ترك وشصت‌نفر دیگر عرب بودند که نسبت آنها تقریباً پنج بردو به‌نفع ترکهاتمام می‌شد. در مجلس سنا که از چهل نماینده ـ که‌توسط سلطان‌منصوب شده‌بودند ـ تشکیل می‌شد،فقط سه نفرعرب وجـود داشت. این امرنخستین فقره یك رشته اقداماتی بودکه انجام می‌گرفت‌تا شکاف بین ادعای ترکها را با آنچه‌عملاصورت می‌دادند در قبال مسئلهٔ « تساوی نژادی» بطرزی روزافزون‌بیشتر کند..»[1]

حقیقت امر چنین بود .معهذا ترکهای جوان از شعار لطیف و پرآب وتاب «تساوی ملل» دست برنمی‌داشتند و آنراکماکان‌برزبان می‌آوردند و دستاویـز تبلیغ قرار می‌دادند . پس از این انتخابات درسال ۱۲۹۰شمسی (۱۹۱۱)، چهارمین کنگره حزبی کمیته‌اتحاد و ترقی به‌تدوین و اعلام برنامه‌ای پرداخت که بخشی از آن چنین بود :

«ماده۹ ـ هر تبعه‌ای ، بدون تبعیض نژاد یا مذهب ، حقوق مساوی دارد و از آزادی مطلق برخوردار است، و همگی دارای وظایف مساوی هستند. کلیهٔ عثمانیان در برابر قانون‌مساوی هستند ، و کلیهٔ اتباع امپراطوری باید برحسب مهارت و ظرفیت خودبخدمات دولتی راه‌یابند.»[2]

منابع غیر ترك،این ادعا راکه برنامه‌سیاسی ترکهای‌جوان جنبهٔ‌ناسیونالیستی و تبعیض داشته است تأیید می‌کنند . یك رسالهٔ دانشگاهی شوروی‌درباره‌تاریخ شرق ـ با علاقه‌و تعصب معروف روسها در بکار بردن کلمات شدید ـ تصریـح می‌کند که ترکهای جوان‌سیاست‌های‌ترکی ساختن و قلع‌وقمع اقلیتهای غیر تـرك را بلادرنگ پس از خلع عبدالحمید دوم در ۲۷ آوریل ۱۹۰۹ـ (۱۲۸۸شمسی) اتخاذ کردند.

کمیته اتحاد وترقی ترکهای‌جوان به‌قصد تصفیه کلیه نهضت‌های ملی‌غیرترك خشن‌ترین سیاست شوونیسم (ناسیونالیسم افراطی) را در پیش گرفت.[3]

تاریخ جدیدترکیه‌که توسط آکادمی علوم‌اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی

---

۱ ـآنتونیوس ـ صفحه ۱۰٤

۲ ـ کوهن ـتاریخ ناسیونالیسم در شرق ـ ص۲۳۵ ۳ ـ صفحه ۳۸۱

منتشر شده[1] خاطر نشان می‌سازد که عثمانیسم، که در واقع هدفش ایجاد یك ملت عثمانی (ترك) متحد بود، قبل از انقلاب ۱۲۸۷ ش- (۱۹۰۸) نیزمانند بعدازآن، ایده‌ئولوژی اصلی کمیته راتشکیل می‌داد و هدف غائی آن بود. جمال پاشا یکی از برجسته‌ترین لیدرهای ترکهای جوان، توضیح دادکه «ملت ترك» اساس کلی امپراطوری را تشکیل می‌دهد. ترکهاپی بردند که‌شعار عثمانیسم دال برترکی ساختن کلیه‌اعضای غیرترك کشور است، و بعداً ترکهای جوان برنامه داوطلبانه‌ای را برای اجرای این‌هدف پذیرفتند. یك اعلامیه کمیته اتحاد وترقی‌در پائیز ۱۲۹۰ ش - (۱۹۱۱) اعلام داشت که دیر یا زودعثمانی‌ساختن کامل‌اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و باین هدف باید با اعمال زور و روشهای خشن نائل آمد. اقلیتهای ملی کمیت ناچیزی هستند. آنها می‌توانند مذهب خود را -نه‌زبان خود را- حفظ کنند.

یك مؤلف ارمنی به نام زاروواند[2] می‌نویسد که سیاست ترکهای جوان در کار از بین بردن کلیه اقلیتهای غیر ترك بسیار خشن و وحشیانه رفتار می‌کرد. دکتر ناظم بیك یکی‌از لیدرهای ترکهای جوان آشکارا اعلام داشت:

«کشور ما بایدترك خالص باشد، زیرا وجود سایر ملتها در داخل مرزهای ما فقط بهانه‌ای بدست‌قدرتهای خارجی‌می‌دهد تا ازجانب آنان به‌مداخله‌پردازند. ما باید ملیتهای غیرترك را به‌زورترکی‌سازیم.»

طی تصمیمات کنگره ۱۲۹۰ش - (۱۹۱۱ م) کمیته مرکزی متذکر شد که امپراطوری باید اسلامی باشد و از دادن حق واجد بودن تشکیلات خودمختار ملی به‌عناصرخارجی امتناع ورزد. ترویج زبان ترکی بهترین روش تأمین تسلط مسلمین و تصفیه غیر ترکها بشمار می‌رود.

ترکیسم - با آمیزشی ازاسلامیسم - اصل‌ایده‌ئولوژی جدید کمیته بود. کمیته این تصمیمات را تا مدتی منتشر نساخت، تا اعضای غیرترك نهضت‌ترکهای جوان را نرنجاند. هنگامی‌که این تصمیمات‌اعلام‌شد، اعراب سیاست ترکهای جوان را با عبارت ذیل تعبیر و تفسیر کردند: «پان‌اسلامیست بدون اسلام».[3] «ترکهای جوان ابتدا ترکهای عثمانی بودند و بعد از آن اصلاح‌طلب شدند.»[4]

۱- میلر Miller, oczerki noveyshey istorii Turtsii, p.20

۲- زاروواند، ترکیه و پان‌تورانیسم - چاپ پاریس ۱۹۳۰

۳- زاروواند - صفحه ٦٨ ٤ - ماریوت - صفحه ٤٣٥

«جورج کرك» محتوای ناسیونالیستی سیاست ترکهای جوان را از نقطه نظر تاریخ نهضت استقلال عرب ارزیابی می‌کند. وی می‌گوید ناسیونالیستهای سوریه‌دراثرانقلاب‌ترکیه دل و جرئت‌فراوان‌یافتند. آنهادرمهر۱۲۸۷ش- (سپتامبر ۱۹۰۸) برادری عرب عثمانی (الاخاءالعثمانی) را در استانبول تشکیل دادند که هدفش متحد ساختن کلیهٔ نژادهای امپراطوری در وفاداری به‌سلطان، حمایت مشروطه آزادیخواه جدید، ارتقاء عناصر عرب امپراطوری به پایهٔ مساوات، و غیره بود. ترك‌های جوان پس از اردیبهشت ۱۲۸۸ – (۲۷ آوریل ۱۹۰۹)بارائه اقدامات امنیتی جدیدی پرداختند که یکی از آنها ممنوع ساختن کلیهٔ اجتماعات و انجمن‌هائی بود که توسط دستجات غیر ترك تشکیل شده بود. الاخاء بسته‌شد و ناسیونالیستهای عرب برای ادامهٔ فعالیتهای سیاسی خود به‌اقدامات زیر زمینی و محرمانه پرداختند و این فعالیتها را در خفا دنبال‌کردند.[1] پس از انقلاب‌ترکهای جوان، آزادیخواهان سراسر جهان بخودتبریك‌گفتندکه روزجدید وسعادتمندی برای خاور نزدیك آغاز شده است. معهذا ترکهای جوان بزودی نشان دادند که کماکان تحت نفوذتوران وآسیای‌صغیرقراردارند و نتیجهٔسیاست آنهانارضائی شورش، و جنگهای خارجی بود.[2]

یك جزوه رسمی انگلیسی که در ۱۲۹۹ ش – (۱۹۲۰)[3] منتشرشددر توصیف سیاستهای ترکهای جوان هنگام اشاره به اعمال آنها بشرح ذیل قدری مبالغه می‌کند:

«... هیچ ناسیونالیسمی غیر از ترك عثمانی نمی‌توانست وجودداشته باشد، هیچ زبان دیگری غیر ازترکی و هیچ مقررات دیگری در این امپراطوری حکمفرما نبود. برنامه‌اش فقط یك نژاد، یك‌زبان، و یك حکومت بود.».

بطور خلاصه می‌توانیم بگوئیم: بنظر می‌رسید که تمایلات مافوق ملی‌در ترکیه در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم خیالی و غیر عملی بوده باشد. نظر ترك ناسیونالیست همیشه وجود داشت و از تمایل فوق ملیت در اغلب اوقات بمراتب قوی‌ترو نیرومندتر بود.

یکی ازعلل این امر همانا افول امپراطوری‌عثمانی بعنوان یك‌بنای فوق‌ملی

---

۱ – کرك – ص ۱۲۰
۲ – دیویس – ص ۳۶۷
۳ – بریتانیای کبیر – وزارت خارجه – سوریه‌وفلسطین (لندن ۱۹۲۰)

بود. این‌افول پس از سلیمان بزرگ ۹۷۴ - ۹۲۶ - ه. ق (۱۵۶۶ - ۱۵۲۰ م) آغازشد و تا انقراض امپراطوری در ۱۲۹۷ ش - (۱۹۱۸) ادامه یافت. علت دیگر بروز احساسات ناسیونالیستی بین اتباع غیر ترك امپراطوری بود که به‌ضربات متقابل بسیار حادی از طرف ترکها منجر شد و با اقدامات خشونت‌آمیز حکومت مواجه گردید. سومین عامل‌این ماجرا فشار قدرتهای خارجی مخصوصاً روسیه، بریتانیای کبیر، و اتریش - مجارستان، به‌جانبداری ازنفوس مسیحی‌امپراطوری عثمانی و همسایگان بالکانی آن‌بود[1].

خلع سلطان عبدالحمید

« ژون‌ترك »ها در حالی که سالونیك را بعنوان بزرگترین پایگاه خود برای مبارزه با سلطان‌عبدالحمید انتخاب کرده بودند، بتدریج در همه نقاط عثمانی شعبات مخفی کمیته «اتحاد وترقی» را تشکیل دادند و بویژه موفق شدند در میان افسران ارتش بنحو موثری نفوذ کنند.

درآن ایام‌دستگاه حاکمهٔ عثمانی در فساد وتباهی ورشوه‌خواری غوطه‌ور بود. زمامداران و اطرافیان سلطان عبدالحمید را بیشتر کسانی تشکیل می‌دادند که سالها قبل با استفاده از مقررات «کاپیتولاسیون» و تسهیلاتی که این قانون برای خارجیان‌ومهاجرین - که عموماً افرادی نادرست بودند قائل شده‌بودند - به‌عثمانی آمده بودند، و مرکز اجتماع‌اینان شهر استانبول بود: « استانبول در قرن نوزدهم بیشتر از هر شهر دیگر دنیا وکلای دادگستری قلابی و حقه‌باز قاچاقچی و کلاهبردار و مردان نادرست داشت. مردمی که در کشور خود از چنگال قانون و عدالت فرار می‌کردند به‌استانبول پناه می‌آوردند و در آنجا از امنیت و فراغت کامل برخوردار می‌شدند و در همین احوال بود که سلاطین عثمانی باداشتن خزانه‌های تهی‌ناگزیر می‌شدند پیوسته باربحهای خانه‌خراب‌کن از کشورهای تابع امپراطوری که درنظر آنان پست و حقیر مینمود، پول‌قرض کنند»[2]

حوادث وفعالیتهای دیگری که ازآنها علیه سلطان عبدالحمید بهره‌برداری شد، ازدیاد نفوس و اعمال نفوذ خارجیان دراقتصاد و سیاست و بالاخره‌هجوم

۱- دراین‌کتاب‌بیشتر اطلاعات دربارهٔترکهای جوان‌را از کتاب: «ترکیسم و سویتیسم» نوشته‌چارلزوارن هوستلر- انتشارات ژرژآلن - ۱۹۵۷، آورده‌ایم.

۲ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۸۲

دسته جمعی آنان برای استخدام اتباع خود ـ بعنوان مستشار ـ در سازمانهای دولتی، بخصوص (ارتش و ژاندارمری) بود. از طرف دیگر انگلیس و روسیه برای اینکه متفقاً باقیمانده امپراطوری عثمانی را متلاشی کنند، درسال ۱۲۸۷ ش ـ (۱۹۰۸ ـ م) بیکدیگر نزدیك شدند و گمان می‌رفت، هدف آنها «انجام نقشه‌هائی هم‌آهنگ» در عثمانی باشد.[۱]

در چنین اوضاع واحوالی، افسران عضو کمیته سری اتحاد ترقی برهبری «حلمی‌پاشا» و «انورپاشا» به‌سلطان عثمانی اعلان جنگ دادند. ولی سلطان و اطرافیانش، که از باده غرور و برتری و تسلط حکومت خودکامهٔ استبدادی سرمست بودند، اعلان جنگ را نادیده گرفتند و اهمیتی باقدامات این دو تن ندادند. در طول تاریخ بارها در کشورهای مختلف، اینگونه بی‌خبری‌ها و غرورها وجود داشته است و غالباً به‌نتایج خونینی منجر شده است:

«غالباً در تاریخ بشواهدی برمی‌خوریم که همه افراد ملتی در زیر گوش طبقه حاکمه مرتجع خود از جای می‌جنبند و قیام می‌کنند، در حالی که افراد غافل و مست و بی‌خبر طبقه حاکمه به‌اهمیت و عاقبت آنچه درحال پیدایش است آنقدر پی نمی‌برند، تا زمانی که کار از کار می‌گذرد و اساس قدرت آنان واژگون می‌شود...»[۲]

دستگاه بی‌خبر سلطان، وقتی از خواب خرگوشی بیدار شد، نیروئی را برای مقابله وجنگ با افسران انقلابی و متمرد به‌سالونیك فرستاد. ولی سربازان سلطان عثمانی ـ که در این وقت ینی‌چری‌ها و فدائیان سلطان در میان آنان نبودند ـ از برادرکشی امتناع ورزیدند. حلمی‌پاشا که رهبر انقلابیون بود، تلگرافی به‌سلطان مخابره کرده، به‌او گفت: «ماهنگامی از انقلاب و شورش دست برمی‌داریم که شما آزادی و مشروطیت را اجراء کنید.» بدنبال این تلگراف و با تجربه‌ای که سلطان از اعزام نیرو داشت در مرداد ۱۲۸۷ ـ (ژوئیه ۱۹۰۸ م) سلطان محیل قانون اساسی (در زباله‌دانی انداخته شده) را مجدداً بجریان انداخت. این انقلاب آرام، فکر تشکیل مجلس مبعوثان دو درجه‌ای را بمرحلهٔ عمل درآورد، بشرطی که اعضای سنا را خود شاه انتخاب کند.

---

۱ ـ همسایه ما ترکیه ـ ص ۲۶

۲ ـ مردم و سرزمین ترکیه ـ انتشارات بنیاد پهلوی ـ ص ۱۰۲

ولی سلطان عبدالحمید بار دیگر درصدد مخو آزادی و برقراری استبداد برآمد و با همدستی افسران بازنشسته و روحانیونی (که قوانین مشروطـه را مخالف قرآن و قوانین آسمانی می‌دانستند) شورشی علیه «ژون ترك»ها براه انداخت. سربازان عصیانگـر پادشاه، به‌مجلس هجوم برده و بـا کشتن وزیـر دادگستری و یك وکیل مجلس از سوریه، خواستار برقراری «شریعت الهی» شدند.

نمایندگان مجلس ـ بجز یکی از وکلای بلغارستان ـ جـرأت اعـتراض نکردند. و این واقعه سبب استعفای حلمی‌پاشا نخست‌وزیر، و رئیس مجلس شد. سلطان عبدالحمید که بار دیگر خود را موفق می‌دید، یك رشته اعمال خشن و وحشیانه را شروع کرد. تا آنکه «محمودشوکت‌پاشا» که فرماندهی شریف و عاشق آزادی و قانون اساسی بود، بمقابله برخاست و از سالونیك به‌قصد تصرف استانبول حرکت کرد. از نقاط دیگر هم داوطـلبانی‌بسوی پایتخت روانه شدند. اینان روزسوم‌اردیبهشت ـ (۱٤ آپریل) پـایتخت را بـه‌تصرف درآوردند و جلسه مشترك مجلسین با فتوای شیخ‌الاسلام، سلطان عبدالحمید را از سلطنت خلع کرد و برادرش شاهزاده «رشاد» را که شصت‌و پنج سال داشت به‌سلطنت برگزید.

از این‌پس همهٔ اختیارات و امور مملکت بدست حزب «اتحاد و ترقی» افتاد. رهبران این حزب بموجب نوشته‌ای که سفارت ترکیه در اختیارنویسنده کتاب «همسایه ما ترکیه» گذاشته است: «خود سواد و مدیریت نداشتند و نتوانستند اوضاع را بهبود بخشند و تعصب آنان که به «پان‌ترکیسم» گرائیده بود، همه اقلیتهای غیرمسلمان را که حق بزرگی در تحصیل مشروطیت داشتند از آنان دور کرد...»[1]

تعصب نژادی‌و ایجاد «پان‌ترکیسم» آن چنان در افکار و عقاید و کردار و رفتار نژادپرستان «ژون ترك» ریشه دوانید که بزرگترین قتل‌عام نژادی را در کشور عثمانی بوجود آورد، و طی آن یك میلیون‌و پانصد هزار نفر زن و بچه، جوان‌و پیر با فجیعترین وضعی قربانی شدند.

بطوریکه خواهدآمد، اگرچه در جریان این قتل‌عام فجیع «ژون ترك»ها

---

۱ ـ همسایه ما ترکیه ـ ص ۲۷

و آلمان‌ها دخالت و اثر مستقیم داشتند و مسئولیت قتل‌عام وجنایات نیز بطور کلی متوجه ناسیونالیست‌های افراطی عثمانی و طرفداران «پان‌ترکیسم» است، اما در این میان نقش فعال یهودیان مقیم عثمانی را در این کشتار جمعی نمیتوان نادیده انگاشت. یك نویسنده فرانسوی در کتابی با عنوان Le de Rnier bal dugroan soir با شواهد و دلائل بسیار ثابت می‌کند[1] که «یهودیان عثمانی» و «صیهونیسم‌جهانی» نیز در این اعمال وحشیانه باآلمانها وژون ترك‌هاهمدست بوده و تعداد زیادی از کارگردانان قتل‌عام از نژاد یهودي بوده‌اند.

برای تأیید مطالبی که این نویسنده فرانسوی عنوان کرده است ، تنهابه نقل یك گزارش محرمانه از سازمان جاسوسی و ضدجاسوسی روسیه تزاری‌که «اوخرانا» نامیده می‌شد ، بسنده می‌کنیم. قبلا باید توضیح بدهیم که پس از انقراض رژیم سلطنتی تزار روسیه ، سفیر آندولت در پاریس ، همه اسناد مهم سفارت‌خانه را خارج کرده، و پس ازمدتی در اختیار موسسه «هوور» دانشگاه «استانفورد» کالیفرنیا قرار داد.

این اسناد چگونگی فعالیت روسیه تزاری را بین سالهای ۱۹۱۷ ـ ۱۸۸۵ ـ (۱۲۹۶ـ ۱۲٦٤شمسی) فاش‌می‌کند. گزارش «اوخرانا» درباره شرکت‌یهودیان‌در قتل‌عام ارامنه بدین شرح‌است:[2]

وزارت کشور روسیه ـ اداره کل شهربانی ـ قسمت ویژه امورخارجی. پرونده شماره ۱٦٦۰۹ ازبخش ٤ ـ ۲۳ ژانویه ۱۹۱٤ ـ آقا در باشگاه «نوری عثمان» بـار دیگر جلسه‌ای با شرکت نمایندگان حزب اتحاد و ترقی ، پان‌ـ اسلامیست‌ها و یهودیان منعقد شده است.

تعداد شرکت‌کنندگان در جلسه بیش از هفتصد نفر بوده وشخصیت‌هائی از قبیل طلعت‌بیگ، بدری‌بیگ ، سعیدبیك، فکربیگ، خیاوی‌بیگ[3] و تنی چند از یهودیان در آنجا حضور داشتند.

از میان یهودیها ، اسامی ساموئل آفندی از اداره امنیت و آوراهام‌بیك از اداره شهربانی قابل ذکر می‌باشد.

---

۱ ـ رجوع‌شود بصفحات ۱ تا ۳٦ فصل اول و٤٦ تا ۸٦ فصل دوم‌این کتاب .

۲ ـ آندره آموریان نویسنده معاصر ارمنی که اسناد آرشیو اوخرانا در «هوور» را مطالعه و بررسی کرده ، تعداد زیادی از آنهارا در مجله تئوریك وایدئولوژیك «آزداك‌شاباتوریاك»بیروت‌بزبان ارمنی منتشر کـرده است . این سند در شمـاره ۲۵ مورخ‌دهم می۱۹۷۰ آن مجله چاپ شده است .

۳ ـ این چند نفر کارگردانان اصلی قتل‌عام ارامنه‌بودند.

و اما از طرف پان‌اسلامیست‌های روسیه، احمدآقایف، جلال گورخمازرف، محمدتقی‌اف ، ضیاءبیك و برادرش اصلان و دیگران بودند.

در جلسه مزبور نطق‌هائی علیه روسیه و مسیحیان ایراد کردند وبموجب تصمیماتی که اتخاذ شد ، علیه تجاوز ارامنه و یونانی‌ها بایکوت اعلام گردید و بهمین مناسبت شبنامه‌هائی نیز منتشر شده‌است.

در پایان همین جلسه ، طلعت‌بیگ اعلام داشته است که عثمانی باهرگونه کنترل اروپائی در آناطولی مخالف است. اگر اروپا دست از کنترل بردارد ، آنوقت دولت ترکیه دست باصلاحات خواهد زد. فعلا کار دولت آماده کردن ارتش جهت عملیات جنگی قفقاز است.

از قرار معلوم شرایط جهت شروع اقدامات جنگی در جبهه‌های مختلف آماده است ، نایب‌رئیس ـ واسیلیف ـ از طرف ریاست اداره آگاهی.

(امضاء ناخوانا)

انور پاشا و سایر سران «اتحاد وترقی» با کمك «پان‌تورانیست»ها قصد داشتند با ازمیان برداشتن ارامنه خاك ارمنستان ـ که در وسط نقشه پان‌ترکیسم قرار داشت ـ میان کلیهٔ مناطق ترك‌نشین از جمله آذربایجان ایران ، یك ارتباط جغرافیائی ، اقتصادی، سیاسی ، نظامی واجتماعی بوجود آورند وبرمبنای این افکار «پیشوای خیالی پان‌ترکیسم» امپراطوری «پان‌تورانیسم» را بنا نهد، که با شکست نظامی و قتل انورپاشا این نقشه عقیم ماند.

سیاستمدار نامی ایران رضاعلی دیوانبیگی می‌نویسد :

«آن موقع فرماندهان ترك درخط دیگری سیرمی‌کردند. چون به‌بادکوبه رسیده بودند برای اجرای مرام اصلی خود یعنی پیوستن به ترکمن‌های ماوراء بحر خزر راه را نزدیك یافتند. می‌خواستند با عبور از قسمت کم عرض این‌دریا خود را به «گراسنوودسك» برسانند و از آنجا تا تاشکند خاك ترکستان راقبضه کنند.

حتی پس ازپایان جنگ جهانی ، که‌حکومت فرقه ترك اجاقی دراسلامبول بر افتاد، باز باین خیال خام، انورپاشای مطرود ازراه روسیه‌خودرابه‌ازبکستان رساند تا برای اقوام تورانی نژاد آن سامان حکومت مستقلی تشکیل دهد. اما بخت‌برگشته نزدیك شهر دوشنبه در نبرد باکمونیستهای توسعه‌طلب (سال۱۹۲۲

میلادی) از پای درآمد»[1]

در تأیید نوشته فوق ، سند دیگری در سازمان «اوخرانا» ـ پلیس‌مخفی روسیه تزاری ـ ضبط شده است که پرده از فعالیت همه‌جانبه «پان‌ترکیسم»ها برمی‌دارد. این سند در پرونده ۱۷۷۰۹۰ اوخرانا مورخ ۳۱ دسامبر ۱۹۱۵ضبط است :

«یوسف‌اوغلی دکیجورا مدیر روزنامهٔ «یوردو» و تنی چند از اعضای کمیته مسلمانان روسیه در اوایل دسامبر وارد وین شدند تا با مقامات دولتی وین مذاکره نموده و یادداشت کمیته را تسلیم نمایند.

دریادداشت کمیته مسلمانان روسیه تقاضاهای زیرین قابل توجه می‌باشد :

۱ ـ بخارا و خیوه را ازتسلط روسیه نجات داده و به‌ترکستان ملحق‌سازند.

۲ ـ به قیرقیزستان استقلال سیاسی بدهند.

۳ ـ احیای سلطنت در کازان و احیای حکومت خانی در کریمه : تحت نظر امپراطوری عثمانی.

۴ ـ شناسائی خودمختاری ترکان نواحی ولگا ودریای خزر.

مقامات دولتی وین وعده داده‌اند ، مفاد یادداشت را دقیقاً مطالعه و نظر خود را اعلام دارند.

از طرف نایب رئیس ـ ای ـ اسمیرنف ـ ازطرف کاردار (امضاء ناخوانا)[2]

فعالیتها و اقدامات بی‌رویه «ژون‌ترك»ها سبب‌شد که هرگاه حتی یك روستائی عثمانی می‌خواست درباره‌شکستهای ارتش ومتلاشی‌شدن امپراطوری عثمانی بیاندیشد ، بلافاصله بررهبران کشور خشم‌می‌گرفت ودستگاه راسرزنش می‌کرد ، ولی در این میان بیش از همه انورپاشا را مقصر می‌شمرد. اقدامات انورپاشا موجب شد که از سپاه چهل هزار نفری ترکیه در مشرق ، تنها در یك نبرد ، سی‌و ششهزار نفر کشته و زخمی شوند و بدتراز همه اینکه انورپاشا با پیوستن به‌نیروهای آلمان در واقع از حریف‌بازنده جنگ پشتیبانی می‌کرد و همین اشتباه به ضرر ترکیه تمام شد. ولی بطوری که قبلاً گفتیم کسی را به انورپاشا دسترسی نبود، زیرا او به‌آسیای مرکزی رفته بود تا در آنجا با

---

۱ ـ خاطرات اوان زندگی ـ نسخه خطی ـ ص۱۸۸

۲ ـ مجله آزداك شاباتوریاك ـ شماره ۲۵ ـ دهم می ۱۹۷۰

متحدساختن ترکها یك امپراطوری جدید ترك تأسیس کند و سرانجام درنبردی با بلشویکها جان خود را از دست داد.[1]

ویلیام اسپنسر ، هنگامی که می‌خواهد ماهیت سران (اتحادوترقی) را بخواننده کتاب خود بشناساند ازرژه نظامیان و فدائیان «پان‌ترکیسم» یاد کرده می‌نویسد :

«... سه ترك‌جوانی که پس از خلع سلطان برترکیه حکومت می‌کردند - یعنی انورپاشاو طلعت‌پاشا وجمال‌پاشا - با فینه‌های سرخ خود درمیدانهای رژه از نظر زمامداران دول فرانسه‌و انگلیس مانند سه موجود مسخره ومضحك تلقی می‌شدند و همین سه نفر بودند که بصورت عکس‌العمل بچه‌گانه‌ای‌بعنوان متحد آلمان وارد جنگ بین‌الملل اول شدند. در امور داخلی نیز هر سه‌نفر - بخصوص انورپاشا - همان روش استبداد مطلق سلطان عبدالحمید را ادامه دادند. اقدامات نسنجیده و عجولانه نظامی این سه نفر (بخصوص انورپاشا که سمت ریاست ستاد ارتش را داشت) موجب شد ترکها پی‌درپی با شکست مواجه شوند...»[2]

انقلاب و جمهوریت

خلع‌سلطان عبدالحمید از مقام «سلطنت امپراطوری عثمانی» و اداره کشور بدست «ژون ترك»ها که سعی می‌کردند با ناسیونالیسم ترك وتعصب‌نژادی،امپراطوری را مجدداً زنده کنند ، نتوانست از تجزیه امپراطوری جلوگیری کند. زیرا کنگره برلن و پیمانی که در سال ۱۲۵۷ شمسی - (۱۸۷۸ م) بین دول فاتح بامضاء رسید ، سبب تکه‌تکه شدن اراضی عثمانی شد. ازقرارهائی که درکنگره برلن گذاشته شد ، نه ملیّون بالکان راضی بودند و نه پان‌اسلاوهای روسیه ترك‌ها هم اعم از سلطان عبدالحمید و یاران او و جوانان انقلابی که در تبعید اروپا بسر می‌بردند و «ژون‌ترك»های داخل امپراطوری ، همه خشمگین و ناراضی بودند.

«... ضعفی که از جانب عثمانی عیان گردیده بود ، وسوسه‌ای دائمی نه فقط از برای روسها ، اطریشی‌ها ، صرب‌ها ، یونانی‌ها و ارمنی‌ها بود ، بلکه

---

۱ - سرزمین و مردم ترکیه - ۹۴

۲- همان مأخذ - ص ۹۱

انگلیس‌ها ، فرانسویان ، ایتالیائی‌ها وبالاخره آلمانها را نیز مجذوب ساخته بود و این ملل رخنه امپریالیزم خویش را در داخله مرزهای امپراطوری [عثمانی] که اسم بی‌مسمائی بیش نبود ، بلامانع و آسان می‌دیدند...»[1]

بدین ترتیب اراضی‌اروپائی‌نشین امپراطـوری عثمانی کـه در قرن نوزدهم تجزیه شده بود،بواسطه ظهور ناسیونالیزم و موازنه قوامیان دول معظم اروپائی بتدریج بصورت کشورهای مستقلی درآمدند.

سومین ضربه‌ای‌که به‌امپراطوری عثمانی‌وارد شد، تجزیه مستعمرات عربی امپراطوری در سالهای قبل وبعداز جنگ بین‌الملل‌اول است. مستعمرات‌مذکور از الجزایر تا خلیج فارس ادامه داشت ، بتدریج جذب امپراطوریهای اروپائی شد و یا تحت قیمومیت فرانسه و انگلیس درآمد. در اثناء جنگ اول انگلستان، فرانسه، ایتالیا ، روسیه و یونان‌تصمیماتی علیه امپراطوری عثمانی اتخاذکردند. ولی نهضتی که برهبری کمال اتاتورك و یاران او آغاز گردید ، نه تنها سبب انقراض رژیم سلطنتی وخانواده «آل‌عثمان» شد ، بلکه با اعلام «جمهوریت»، ترکیه در راه جدیدی گام برداشت. مصطفی کمال که بعد از اعلام مشروطیت در اول مرداد ۱۲۸۶ – (ژوئیه ۱۹۰۸ م) امیدوار بود که :

«در دوران مشروطه اصلاحات اساسی جامه‌ی عمل خواهد پوشید. لکن رهبران حزب «اتحاد وترقی» که اینك سکان کشتی کشوررا بدست داشتند با او همداستان‌نبودند.»[2] لذا ، اتاتورك بدون اینکه‌منتظـر اقدامات افـراطیون حزب مذکور بماند و یا دچار تعصب نژادی باشد ، شخصاً شروع بکار کرد.

تذکر این نکته لازم است کـه مصطفی‌کمال در آبانماه ۱۲۸۵ – (اکتبر ۱۹۰۶ م) با دوستانش در دمشق جمعیت «وطن وآزادی» را بنیان گذاشته‌بود. وی عزم خود را جزم کرده بود که هرچه زودتر این جمعیت انقلابی را نیرو بخشد و آنرا در سراسر سوریه و اطراف آن گسترش دهد. برای این منظور به‌بیروت و یافا و اورشلیم به بهانه کارهای ارتشی سفر کرد، لکن قصدحقیقی‌اش تأسیس شعبات جمعیت «وطن وآزادی» بود. در آن نقاط زمینه برای چنین اقداماتی چندان مناسب نبود. با کمك یکی از دوستانش سفری بمدت چهار ماه

---

۱ – تاریخ جهان‌نو – جلددوم – ص ۲۸۹
۲ – اتاتورك نشریه شماره ۱۲۰ پیمان منطقه‌ای – ص ۷

به سالونیك کرد . چون سالها بزادگاهش نرفته بود ، کسی ویرا نشناخت واو پس از ملاقات با مادرش جمعیت «وطن آزادی» را که در سالونیك طرفداران فراوان داشت تأسیس کرد.

در این زمان جاسوسان ، خبر سفر محرمانه او را به‌سالونیك گزارش دادند و دستور بازداشت مصطفی‌کمال صادر شد. ولی «احمدبیك» فرمانده سپاه در «یافا» در جواب‌وزارت جنگ نوشت که او در مرز مصر اقامت دارد. کمال نیز با کمك یارانش به‌مصر رفت و به‌مسئله بندر عقبه‌که وضع‌سوق‌الجیشی مهمی داشت رسیدگی کرد.

کمال در سال ۱۲۸۶ شمسی (۱۹۰۷) بدرجه «قول آغاسی» که همردیف «سروان» بود منصوب و مأمور «فاناستر» شد. ولی در سر راه باز هم به «سالونیك» رفت و با فرمانده ارتش این شهر تماس گرفت. چون دانش نظامی او جلب نظر کرد ، ویرا مأمور «سالونیك ـ اسکوپ»[1] کردند و او فعالیت سیاسی‌اش را در درازای خط‌آهن از سالونیك تا اسکوپ گسترش داد.

در حالیکه افسران ارتش مشغول مطالعه کتاب «آموزش واحدهای‌نبرد» اثر ژنرال آلمانی «لتیس‌مان» ترجمه مصطفی‌کمال بودند ، «واقعه ۳۱ مارس» پیش آمد . افسران جوان بیاری انقلاب برخواستند و سپاهی تشکیل دادند. مصطفی‌کمال نام این سپاه را «سپاه حرکت» و یا «ضربت» نامید. پس ازاینکه جنبش مذکور سرکوب شد ، مصطفی‌کمال از استانبول به‌سالونیك بازگشت و عقاید خود را صریحتر و شدیدتر بیان داشت. او معتقد بود که پیوند حزب فرمانروای کشور «اتحاد وترقی» از ارتش باید کاملا بریده شود و ارتش‌نباید چون زایده‌ای از حزب تلقی گردد و از سیاست بکلی دور بماند ، و از این‌جا بود که اختلاف «کمال» با «ژون‌ترك»ها آغاز شد :

«یکبار مصطفی کمال بعد از پیروزی حزب اتحاد وترقی ، بعنوان نماینده کنگره حزب انتخاب شد و بطرابلس رفت. ولی شرکت او در کنگره ، برای به کرسی‌نشاندن فکرش درباره‌ی عدم مداخله ارتش در امور سیاسی بود ، که سعی در این زمینه بجائی نرسید و اختلاف‌تاپایان‌کارکمیته همچنان‌برجای‌ماند.»[2]

۱ـ اسکوپیه=اسکوپ اکنون جزء خاك یوگسلاوی است .
۲ ـ اتاتورك ـ موسسه فرهنگی پیمان منطقه‌ای ـ ص ۹

مصطفی‌کمال بعد از احراز مقامات مختلف نظامی ، در سال ۱۲۹۱ – ش (۱۹۱۲ م) دولت عثمانی را در جنگ با ایتالیائی‌ها که به‌طرابلس حمله کرده بودند ، وارد کرد ودراین نخستین درگیری عثمانی و ایتالیا بود که در آن پیروزی نصیب ترکها گردید.

مصطفی‌کمال بدرجه سرگردی ارتقاء یافت ، ولی درهمین وقت ، هنگامی که در حال پیشرفت بسوی استانبول بود ، خبر شکست‌های پیاپی در : «کومانوا ، سقوط سالونیك و ایلغار نیروهای بلغار بخط چاتالجا»[1] بوی رسید. او باور نمی‌کرد که بدین سادگی امپراطوری مضمحل شود. با آغاز جنگ اول جهانی ۳۱ تیرماه ۱۲۹۳ – (۲۸ ژوئیه ۱۹۱٤) و شرکت عثمانی در جنگ با متفقین ، مصطفی‌کمال خیلی زود فهمید که دولت در معرکه بیهوده‌ای شرکت کرده است.

در حوادثی که‌طی چهارسال جنگ جهانی‌رویداد و درپایان آن رویدادها در روز ۷ آبان ۱۲۹۷ – (۳۰ اکتبر ۱۹۱۸) دولت عثمانی به‌نیروهای خویش شرایط متارکه‌ای را که در موندروس پذیرفته بود ، ابلاغ کرد ، مصطفی‌کمال نقشه‌های مختلف داشت. یکی از شرایط متارکه ، ترك خدمت همه اتباع آلمان در ارتش عثمانی بود. با اخراج افسران آلمانی ، مصطفی به‌فرماندهی باقیمانده «ارتشهای صاعقه» منصوب شد. آنروز ژنرال آلمانی «لیمان‌پاشا» در مراسم خداحافظی گفت : «از این لحظه من فرماندهی ارتشهای صاعقه را به‌جناب مصطفی‌کمال پاشا وامی‌گذارم ، اوهمان فرماندهی است که لیاقت خویش را در میدانهای جنگ ثابت کرده است».

مصطفی‌کمال در روز اول‌آذر۱۲۹۷– (۲۳نوامبر ۱۹۱۸م) خطراتی‌راکه‌ازقبول متارکه جنگ‌متوجه‌دولت‌عثمانی‌شده‌بود، مشروحاًبرای‌نخست‌وزیر برشمرد. ولی تجزیه عثمانی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود . مصطفی‌کمال دولت «توفیق پاشا» رالایق اداره مملکت وقادر بجلوگیری از تجزیه مملکتش نمی‌دید، لذا تلاش کرد تا مجلس باو رأی اعتماد ندهد. ولی روز ۲۵ آبان ۱۲۹۷ – (۱۸ نوامبر) وی‌در لژ تماشاچیان پارلمان شاهد رأی‌اعتماد مجلس به‌دولت توفیق‌پاشا بود. کمال‌سعی کرد ضمن ملاقاتی با سلطان ، از حوادث آتیه جلوگیری کند. در روز موعود:

۱ـ اتاتورك ـ موسسه فرهنگی پیمان منطقه‌ای ـ ص ۱۱

«سلطان بدون اینکه علت شرفیابی او را جویا شود، از وی درباره مراتب اخلاص ارتشیان تحقیق کرد. مصطفی‌کمال فرصت را غنیمت شمرد و گفت آیا دلیلی موجود است که به‌استناد آن بتوان در اخلاص ارتشیان شك کرد و آیا قرائنی موجود است توهّم توطئه سپاهیان را بتوان بذهن خطور داد؟ سلطان از جواب روشن سرباز زد و گفت همیشه چنین امکانهائی وجود دارد، اگر اکنون نباشد ... در دل مصطفی‌کمال نسبت به وحیدالدین شکی پدید آمد و اندیشیدکه آتش گرم در هیزم تر کسی که به‌آینده با چنین بدبینی می‌نگرد، در نخواهد گرفت».[1]

فردای این ملاقات سرهنگ عصمت نیز از مقام مستشاری برکنارشد. این هم دلیل دیگری بود براینکه وحیدالدین به‌رهبران جوان اعتمادندارد.

وقتی اتاتورك از سلطان، دولت ومجلس عثمانی مأیوس شد، از خانه مادری خود به هتل «پراپالاس» در استانبول رفت، تا با روزنامه‌نگاران خارجی که در آنجا سکونت داشتند ـ و از آنجا «تبلیغات ضد ترك» را در سراسر جهان اداره می‌کردند ـ درتماس مستقیم و دائمی باشد. وی ضمن ملاقاتهای متعدد با روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی، با کسانی‌هم که فکر می‌کرد با خود او هم‌عقیده هستند، ملاقات‌های علنی و محرمانه‌ای ترتیب داد. اما:

«در آن زمان استانبول مرکز فعالیتهای سیاسی بود. هرروز حزبی تازه چون قارچ از زمین می‌روئید، با یك مشت طرفدار و با برنامه‌هائی مشابه وهمه در ادعای تأمین استقلال. گاهگاهی جنبشی با رنگ‌ملی درصحنه ظاهرمی‌گردید. جراید مخالف بیدرنگ پرده‌ها را بالا می‌زدند و ثابت می‌کردند که این جنبش نیز دنباله‌ی فعالیت‌های «اتحاد وترقی» است، همان‌حزبی‌که کشور را به پرتگاه شکست کشانده و خود نیز در این گیرودار از هم پاشیده بود ...»[2]

اتاتورك با وسائلی که داشت نگذاشت‌باقیمانده پان‌تورکیست‌ها و اتحاد وترقی تجدید حیات کنند و آنها را متلاشی ساخت.

---

۱ ـ اتاتورك ـ ص ۳۳　　۲ ـ همان مأخذ ـ ص ۳٤

قیام مصطفی کمال و سقوط سلطنت عثمانی

توصیف همهٔ وقایع دوران تلاشهاو فداکاریهای مصطفی کمال و یاران جانبازش ، بسیار طولانیست ، لذا باکوتاه کردن داستان فعالیتها و جنگهای وی، ماجرای پایان کار سلطنت آل عثمان را بازگو می‌کنیم ، بامید روزی که درباره این‌سردارشجاع تحقیقات‌وسیع‌تری راازسرگیریم..

در روزهائی‌که ، متفقین قسمتهای مختلف سرزمین عثمانی را اشغال کرده و نقشه تجزیهٔ امپراطوری را ادامه می‌دادند ، جوانان ترك بدون سروصدا و تظاهرات علنی ، بدنبال مصطفی‌کمال به‌جنب‌وجوش خود ادامه‌می‌دادند. بسیاری از آنان‌متعلق بسرشناس‌ترین خانواده‌های‌استانبول بودند . پدرانشان از زمره ملاکان توانگر ، بانکداران و حتی ژنرالهای ارتش امپراطوری بشمار می‌رفتند که با تعصب و سرسختی خاصی بدستگاه حاکمه وفادار مانده بودند و هرکس را که با مصطفی (مصطفای مرتد وفراری) همکاری می‌کرد ، بدون کوچکترین ترحم و تردیدی از بین می‌بردند .

اینان شبها مشغول‌بسته بندی سلاحهای سبك بودند و حتی قطعات مختلف توپها را نیز بسته بندی می‌کردند و روزها با کشتیهای بارکش ، سلاحهارابعنوان کالای خوراکی به «اینه‌بولو» حمل می‌کردند . نگهبانان انگلیسی حتی تصور این‌را ــ که کشتیهای در حال حرکت ، مشغول حمل اسلحه باشند ــ در مخیله‌خود راه نمی‌دادند .

از «اینه‌بولو» تا «آنقره»ــ آنکارا ــ راه شوسه وجودنداشت ، عرابه‌هائی که بی‌سروصدا مهمات حمل می‌کردند ، آنقدر به‌انقلاب در شرف تکوین‌اعتقاد و ایمان داشتند ، که درسرمای سخت‌زمستان ۱۲۹۹ شمسی ــ (۱۹۲۰ م) بدون حادثه همه‌سلاحهارا به‌آنقره‌رسانیدند.

وقتی همهٔ سلاحها به آنکارا حمل شد ، مصطفی کمال فرمان حرکت داد. در قسطنطنیه رجال کماکان غافل و بی‌خبر به‌خوشگذرانیها و تفریحات خود ادامه می‌دادند و از آنچه در خارج از پایتخت می‌گذشت آگاهی نداشتند ، اگر هم خبرهائی می‌رسید در موج خوشگذرانیها گم می‌شد ، و هیچکس را توجهی به‌آن نبود .

ارتش ملیون ، نخست به فرانسویان حمله کرد وآنان زود شکست‌خوردند.

ولی دوازده هزار سرباز فرانسوی شهر عینتاب (بعضی از مترجمان فارسی نام شهر را آیین تاب نوشته‌اند)[1] را محاصره کردند . مدافعین شهر شجاعانه بمقاومت پرداختند ولی سرانجام تسلیم شدند. بعدها این شهر به لقب (غازیان تپه) که به معنی «جنگجویان راه ایمان» است ، مفتخر شد. فرانسویان زودتر از سایر مهاجمان خارجی پی به لیاقت کمال بردند و حاضر شدند بخش اشغالی خود را باو بسپارند. ایتالیائیها هم بفرانسویان تأسی جستند ، ولی در همین گیرودار دولت مرکزی مصطفی کمال را خلع درجه کرد . او نیز بلافاصله از ارتش مستعفی شد و هزاران سرباز و افسر نیز در این تصمیم بدو پیوستند . یونانیان درسالهای ۱۳۰۱-۱۳۰۰ شمسی - (۱۹۲۱ - ۱۹۲۲) تلاش فراوانی کردند تاهرچه بیشتر بخشهائی ازسرزمین اناطولی را متصرف شوند .اگر چه نیروهای یونانی برتری فراوانی برترك‌ها داشتند ، ولی مصطفی کمال فرمان داد «نبایدبهیچوجه عقب نشینی کنند. نیروهای ملیون یا باید بمانندو یا کشته شوند»[2] این فرمان سبب شد تا ترك‌ها که برای دفاع ازسرزمین آباواجدادی خودمی جنگیدند، یونانیان‌را ازاناطولی اخراج کنند.

پس از شکست یونانیان ، ملیون با انگلیس‌ها قرارداد آتش‌بس منعقد کردند و در سال ۱۳۰۲ - (۱۹۲۳ م) عهدنامه لوزان بین عثمانی و متفقین بامضاءرسید و دولت مستقل ترك در سرزمین آناطولی وتراس شرقی برسمیت شناخته شد و این همان اندیشه عالی مصطفی کمال بود که از سال ۱۲۹۶ شمسی- (۱۹۱۷ م) در سر می‌پرورانید .

ترکیه، که اینك تحت رهبری مصطفی کمال بود بغازهای داردانل و بسفررا تحت تصرف خود در آورد و در عوض از متصرفات امپراطوری در خارج از اناطولی صرف نظر کرد.

با اخراج قوای مهاجم ، اکثریت مردم عثمانی - بجز معدودی از اطرافیان سلطان - موافق بودند . اما همین‌ها نسبت باصلاحات نظامی ، مذهبی ،وامور اجتماعی نظر خوشی نداشتندو از روش دیکتاتور منشانه او هم خرسند نبودند. دستگاه حاکمه از عدم‌رضایت‌ها استفاده کرد ونیروئی برای سرکوبی ملیون گسیل داشت . ولی اینان هم نتوانستند کاری ازپیش ببرند.

مصطفی کمال ، خیلی ساده به «خلافت عثمانیها» پایان داد و عنوان «خلیفه

---

۱ - رجوع کنید به اتاتورك - ترجمه دکتر حمید نطقی

۲- سرزمین و مردم ترکیه- ص ۱۰۷

مسلمین» را از بین برد اومی‌پرسید :
«خلیفه به‌چه درد مامی‌خورد...؟ ما یك‌کشور متجددهستیم و در چنین کشوری هر کس حق داردمذهب دلخواه خود رااختیارکند و طبق اصول صحیح به‌آئین و دستورات مذهبی رفتار کند . آیا ما از دیگران باید بخواهیم که بما بگویند چگونه بخوریم ،چگونه بخوانیم، چگونه‌عبادت‌کنیم، چه لباسی‌بپوشیم، چه نوع کلاهی برسرمان بگذاریم، چه مبلغی برای امور خیریه‌کنار بگذاریم ، چگونه وصیت کنیم ، چگونه گوسفند را در روزهای تعطیل مذهبی ذبح کنیم و با همسرانمان‌چه نحوه رفتاری داشته باشیم ؟.. البته نباید چنین کنیم. معذالك خلیفه این‌تکالیف را برای ما معین می‌کند ، ولی خلیفه که خدا نیست ، او نیز بشری مثل ماست».[1]

تنها مشکلی که هنوز وجود داشت ، قانون اساسی ۱۲۸۵ ـ (۱۹۰۶ م) بود. رهبر ملیون نمی‌خواست با مجلس مبارزه کند . اما از مجلسیان خواست‌تاهیئتی برای گفتگو نزد او بفرستند . هیئت منتخبه مجلس به (چانکایا) ـ در حومه آنکارا ـ به‌منزل مصطفی کمال رفت و او به‌آنها گفت: مهمترین اشکال‌ما وجود قانون اساسی‌است ، اگر این قانون اصلاح شود ، همه کارها درست می‌شود:

«پیشنهادمصطفی‌کمال سروصدای‌زیادی‌به‌پاکرد، ومخالفت‌شدید نمایندگان را برانگیخت ، ولی نمایندگان بزودی متوجه شدند که پیشنهاد اصلاحی مصطفی کمال برای تأمین‌سعادت ترکیه است . بموجب پیشنهاد مذکور ، ترکیه متعلق به‌ملت ترکیه شناخته شد و بنابراین‌می‌بایست یك‌حکومت مشروطه درآن بوجود آید. این پیشنهاد اصلاحی به‌تصویب رسید . قانون اساسی تنظیم گردید و بمورد اجرا گذارده شد. مصطفی‌کمال نیز (با لقب اتاتورك) بسمت‌اولین‌رئیس جمهوری ترکیه منصوب گردید... و بدین ترتیب «سلطان عثمانی» که از قرن شانزدهم میلادی برای ترکها خلیفه و نماینده خدا محسوب می‌شد ، برای همیشه‌برکنار شد و ترکیه نوینی بوجود آمدکه امروز مایه مباهات و افتخار برای ترکهاست.

ترقیات شگرف ، حیرت‌انگیز و همه جانبه‌ای که طی پنجاه سال گذشته نصیب کشور دوست وهمسایه ما ترکیه شده ، براستی شگفت‌انگیز است ، ترکها کار احیای ملت و کشور خود را در حقیقت با هیچ شروع کردند . ترکیه نه راه

۱ـ سرزمین و مردم ترکیه ص ۱۱۲

داشت،نه سلاح نظامی. راه‌های‌عرابه رو و مال‌رو و تفنگ‌های قدیمی و شکسته امکانات منحصر بفرد کمالیست‌ها راتشکیل می‌داد . وسائل‌ارتباطی وجودنداشت و از صنعت وپیشرفت‌های فنی دنیای غرب نشانی نبود . کمالیست‌ها حتی‌مجبور بودند در سه جبهه بجنگند: مهاجمان اروپائی، مرکب ازقوای انگلیس- فرانسه- ایتالیا و یونان‌وهم‌چنین نیروهای دولتی ، و از همه مهمتر مرتجعین داخلی و افراد فاسدی که تا آخرین‌روزهای نابودی کشورشان، مشغـول عیش و نـوش بودند.[۱] اینان سد راه کمالیست‌ها بشمار می‌رفتند . در قرن‌بیستم ، ترکیه‌نخستین ملتی بودکه مستقل شد ، بـدون آنکـه پس از استقلال ، دیکتاتوری بـرآن مسلط شود .

---

۱ ـ «درهمان دورانی‌که رجال عثمانی اوقات خودرا در قسطنطنیه به بطالت و بی‌خبری و غفلت می‌گذراندند و هرشب با خانمهای خارجی دربال‌ماسکه‌ها می‌رقصیدند ، جـوانان اصلاح‌طلب ترک گـرد مصطفی‌کمال جمع شدند...» (سرزمین ومردم‌ترکیه ص ۱۰۲)

بخش دوم

انهدام یك ملت

«قتل» و «جنایت» بخودی‌خودکلماتی چندش‌آور و هراس انگیــزند ، و «قتل‌عام» و «جنایات گروهی» ـ و دستجمعی ـ بمراتب وحشتبارتر ... امـا «انهدام یك ملت» مطلبی دیگر است . مطلبی که هیچکدام از کلمات ابداعی انسان‌متمدن ، قادربه‌بیـان دامنهٔ دهشت وشناعـت آن نیستند . شایـد بهمین جهت است که هیتلرو دستگاه آدم‌کشی او ، بر کـار قتل عام یك ملت ، نـام «حل نهائی مسائل یهود!» را مـی‌گذارند و طلعـت‌پاشا ، برکشتـار گـروهـی میلیونها انسان «دور فرستادن بعضی‌ها» نام می‌نهد .

اینجا ، سخن از کشتار عمدی ، آگاهانه و بیرحمانه کودکان شیرخوار ، پیر زنان و پیرمردان بـی‌دفاع است ... سخن از مرگ «تـرحم» است و بروز کثیف‌ترین و شنیع‌ترین زوایای ناشناختهٔ وجود آدمی ... از غرایزی که انسان از احساس وجود آنها در طبیعت خویش ، عرق شرم بر پیشانی می‌نشاند ، واز «انسان» بودن خویش ـ انسانی‌که از لحاظ شکل، اندام‌وقیافه ، شبیه‌اینگونه دژخیمان است ـ خجالت می‌کشد ...

سخن از «ماشین» کامل و بدون عیب و نقصی است ، که بی هیچ عقل و احساس و ترحمی ، میلیونها موجود زنده و صاحب عقل و احساس را درمیان دنده‌های خود می‌فشرد ، می‌کشد ، می‌سوزاند و خاکسترشان را برباد می‌دهد... و سرانجام سخن از تجاوز به جان و مال و ناموس آدمیانی است ، که طبیعت همهٔ مواهب زندگی را بدانان ارزانی داشته ، اما کسانی دیگر ـ که نام انسان برآنان نمی‌توان نهاد ـ با خشونت‌بارترین شکلی ، این مواهب را از آنان سلب کرده‌اند .

براستی ، آنزمان که مادری را بر اثر فشار گرسنگی مجبور کنی ، که گوشت دخترك تازه مرده‌اش را به‌دندان بکشد ، وقتی زن جوانی را واداری تا کودك نوزادش را بخاطر پیشگیری از شکنجه‌های بعدی «که خود متحمل آنها شده است» زنده زنده برودخانه یا در چاه بیاندازد ، وقتی دختران جوان، گیسوان ، ابروان ومژگان خودرا بتراشند ، و برچهره زیبا و معصوم خویش داغهای نفرت‌انگیز نهند ، تا از خطرتجاوز ، به ناموسشان مصون بمانند ، آیا باز می‌توانی‌برخود نام انسان بگذاری ؟

دریغا . که اگر تو نیستی ، بسیار کسان چنین بوده‌اند ودریغ بیشتر که هنوز هم هستند ... از مهاجمان مغول ـ که توحش و بربریت بهانه آنها بود ـ تا پیراهن سیاهان اس . اس وانیفورم پوشان گشتاپو ـ که بظاهر مترقی‌ترین و پیشرفته‌ترین قدرت علمی و صنعتی زمان خویش بودند ـ وسرانجام ماموران امپراطوری عثمانی ـ که مورد بحث ماست ـ وتنها اختلاف مذهب را بهانه جنایات وحشیانه خویش قرار دادند ، همه و همه جانورانی هستند در کسوت انسانی ، که بیش از به خون کشیدن میلیونها زن و مرد و کودك در حقیقت «انسانیت» را به خون کشیدند .



شگفت اینکه : همهٔ این ماشینهای آدمکشی ـ با وجود اختلافات زمانی ، قاره‌ای ، نژادی و مسلکی ـ از یك نظر شبیه همدیگرند ، وآن اینکه‌می‌کوشند اعمال خود را در پشت پرده‌ای از ریا و تزویر ـ حتی عدالت و انسانیت ـ بپوشانند ، جنایات خود را نامی دیگر نهند و آنرا از دید جهانیان مخفی دارند. معلوم نیست که اگر این اقدامات با عقل و منطق همراه است ، چرا همه گردانندگان آنها ، می‌کوشندتا «اصول پنهانکاری»را به‌عالیترین شکلی‌رعایت کنند .تا آنجا که ـ دراکثر موارد ـ اگر حوادث و رویدادهای خاص و احیاناً تصادفی ، باعث کشف این جنایات نمی‌شد ، شاید برای همیشه در پرده خفا می‌ماند .

در مورد قتل‌عام ارمنیان نیز ـ گواینکه گزارشهای پراکنده‌ای منتشر شده بود ، اما اگر کوشش چند فرد و سازمان نمی‌بود ، اگر «گزارش کمیته امریکائی» وتحقیقی پیگیر ومداوم در این زمینه به ثمر نمی‌رسید ، اگرمورخی

سخت کوش چون «آرنولد توین‌بی» همّ خود را مصروف این مهم نمی‌ساخت، و سرانجام اگر محقق ونویسنده‌ای دیگر (آرام‌آندونیان امریکائی) موفق نمی‌شد خاطرات مستند و اسناد و مدارك «نعیم بیك» یکی از دست‌اندرکاران جنایات را بدست آورد ، شاید این ماجرا نیز، چون بسیاری ماجراهای دیگر ـ که در جهان ما روی داده است و هنوز از آنها بی‌خبریم ـ برای همیشه‌زیر خاکستر فراموشی مدفون می‌شد .

عثمانیان نیز ، چون فاشیستهای هیتلری ، نهایت کوشش را داشتند ، تا راز جنایاتشان از پرده بیرون نیافتد ، و بهمین جهت همه دستورات و فرامین در پرده رمز صورت می‌گرفت ، و پس از جنایت نیز می‌کوشیدند، همهٔ آثار وعلائم آنرا از میان ببرند . درست همان کاری که قرار بود هیتلریها در مورد اردوگاه‌های مرگ و کوره های آدم سوزی‌معمول دارند .

«کنستانتین سیمونوف» روزنامه‌نگار ونویسنده معروف و معاصر روس که در جریان جنگ دوم جهانی ، خبرنگار جنگی بود و در جبهه‌ها بسر می‌برد ، وقتی برای اولین‌بار بیك بازداشتگاه نازی (ظاهراً آشوویتس) رسید و کوره ـ های آدم‌سوزی ، اطاقهای گاز ، اجساد نیمه سوخته زنان و مردان ، میلیونها دسته موی سرزنان و دختران قربانی را دید ، با آنکه چهار سال تمام ناظر قتل‌ها و کشتارها ، درخونین‌ترین صحنه‌های جنگ بود ، بناگهان دچار آنچنان ضربه روانی شد ، که تا یك هفته ارسال گزارشهای خود را بـه مسکو و همه نقاط جهان‌قطع کرد (قرار بود ـ بدستور برلن ـ این اردوگاه و همه آثار و علائم آن ـ قبل از رسیدن‌ارتش سرخ معدوم شود ، اما ارتش اندکی زودتر رسیده بود.) سیمونوف آنچه را که با چشم دیده بود باور نمی‌کرد ، وبقول خود چنین می‌اندیشید که دچار «پیسیکوز جنگ» و توهمات جنون آمیز شده است . و تازه هنگامیکه اولین عکسها ومطالب مستند اردوگاه مرگ را بمسکو ارسال داشت ، این بار سردبیران و گردانندگان پراودا و ایزوستیا بودند که تصور نمی‌کردند بهترین و برجسته‌ترین نویسنده آنهادیوانه شده است.[1]

نازیها در بسیاری موارد موفق‌به‌ازبین بـردن آثار جنایات خـویش شدند،

---

۱ ـ مجلهٔ پاری‌ماچ در سال ۱۳۶۵ بمناسبت بیستمین سال پایان جنگ طی پنج‌شمارهٔ اختصاصی خاطرات بسیاری از ژنرالها ، نویسندگان زمـان جنگ و خبرنگاران جنگی را منتشر ساخـت که خاطرات «کنستانتین سیمونوف» بخشی از برجسته‌ترین آنها بود.

چنانکه از اردوگاه معروف «تربلینکا» جز شهادت «شش نفر» از چند میلیون قربانی اثر دیگری برجای نماند.[1]

وقتی کتاب حاضر را مرور می‌کنیم، درمی‌یابیم که هیتلریها درهمهٔ اقدامات خود ـ چه خشونت وبیرحمی، چه نظم و دقت فوق‌العاده در کار انهدام مردم و چه کوشش فوق‌العاده برای پنهان داشتن جنایات، محو کردن آثار آن و بی‌خبر گذاشتن جهانیان ـ بی‌شك از عثمانیها در قتل عام ارمنیان الهام گرفته‌اند. فقط بااین تفاوت که ماشینهای کشتار مدرن‌تر، وپنهانکاری دقیق‌تر شده است.

در کار قتل‌عام ارمنیان نیز، چون کشتار یهودیها، شدت عمل و خشونت، همراه با کوشش در پنهان داشتن جنایات، تا حد غیرقابل تصوری به چشم می‌خورد، و این خود یکی از ویژگیهای کتاب حاضر است، که این جنایات پنهانی را با اسناد و مدارك غیرقابل انکار عرضه می‌کند.

شاید اگر «کنستانتین سیمونوف» سی سال قبل از جنگ جهانی دوم، بجای اردوگاههای آشوویتس، بوخنوالد و تربلینکا، صحراهای حلب، سوریه وعراق را می‌دید، براستی دیوانه می‌شد واجساد و استخوانهای میلیونها زن وکودك ارمنی، اورا برای همیشه، ازرنج روزنامه‌نگاری خلاص می‌کرد...

ممکن است بسیار کسان دربارهٔ قتل‌عام ارامنه بدست عثمانیها مطالبی شنیده باشند، ولی مسلماً تعداد افرادی که از آمار دقیق قربانیان و نحوهٔ رفتار باآنان آگاهند، ازتعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. همگان تنها ازهمان مختصری آگاهند که در مأخذ عمومی، در دایرةالمعارف‌ها و فرهنگها آمده است:

کشتار همگانی ارامنه و پراکندگی آنها

رشد ناسیونالیسم ارمنی موجبات برانگیختن سوءظن و خشم سلطان عبدالحمید دوم را (که از ۱۲۵۵ تا ۱۲۸۸ ش ـ ۱۸۷۶ تا ۱۹۰۹ م ـ سلطنت کرد) فراهم ساخت. در ۵۶ ـ ۱۲۵۵ ـ ش (۷۷ـ۱۸۷۶ م) محلهٔ ارمنی‌نشین قسطنطنیه بدست افراد ارتش و پلیس ترك به‌آتش کشیده شد و غارت گشت. بعد یك رشته کشتارهای همگانی هولناك و وحشیانه از ۱۲۷۳ ش (۱۸۹٤ م) آغاز گشت که در مدت دو سال قریب دویست هزار ارمنی را به‌هلاکت رساند.

۱ـ پس از انتشار معروف «تربلینکا» در پاریس، مجله پاری‌ماچ گروهی از نویسندگان خود را باسرائیل اعزام‌داشت، که این شش نفر را یافتند و با یك‌یك آنان به‌گفت‌وشنود نشستند. این مصاحبه‌ها در پایان متن فارسی کتاب «تربلینکا» ـ ترجمهٔ دکتر مهدی سمسار ـ آمده است.

این سلاخی‌های بدون رادع و مانع ، هم انگیزه بروز یك رشته اقدامات تروریستی ، ضرب و جرح و قتل‌های انفرادی و در نتیجه ایجاد رعب ووحشت پراکنده‌ای ـ که‌توسط دستجات تروریست‌ارمنی‌علیه مقامات ترك بعمل‌می‌آمدـ شد ، وهم خود در عین حال پاسخ و واکنشی بود نسبت به اقدامات مذکور.

دستجات پراکنده تروریست ارمنی اکثراً توسط روشنفکران فداکار ولی بدون تجربه‌ای که تصور می‌کردند به این طریق خواهند توانست با یك تیر دو نشان بزنند ، هدایت می‌شد. بدین معنی که آنها گمان می‌بردند در اثر ترور و ارعاب از یك طرف قادر خواهند بود سلطان را مرعوب سازنـد و مجبورش کنند تا دست به اقدامات اصلاحی بزنند و ناچار به اعطای امتیازاتی بآنان تن در دهد ، و از طرف دیگر موفق شوند قدرت‌های اروپائی را نیز مقارن همین احوال برانگیزند تا به خاطر استقلال ارامنه به مداخله پردازند و بامیانجیگری خود ترتیبی دهند که آنها به تأسیس کشور مستقل ارمنستان نائل آیند.

انقلاب ۱۲۸۷ ش ـ (۱۹۰۸) «ترك‌جوان» باعث ایجاد امیدکاذبی درزمینهٔ روح اختلاف ترك‌ها و ارامنه شد ، ولی اینك علائق ملی فیمابین با یکدیگر منافی بودند و اصطکاك منافع دو ملت هیچگونه راه آشتی و سازشی راباقی نمی‌گذاشت. لذا کشتارهای همگانی ارامنه در سال ۱۲۸۸ ش (۱۹۰۹) باخشمی تازه این بار در سیلیس (که ارامنه آنرا «گیلیکیا» می‌نامند) از سرگرفته شد و فقط پس از وساطت قدرت‌های بـزرگ ـ از جمله ایالات متحده امریکا ـ متوقف گردید.

آغاز جنگ جهانی اول برسرنوشت غم‌انگیز ارامنه عثمانی ـ که همدردی و همفکری خود را نسبت به متفقین و آرزوی پیروزی آنان پنهان نمی‌ساختند و شوق و ذوق خود را از محاصرهٔ سپاهیان روس توسط ارتش متحدین بطرزی آشکار و بی‌ریا ابراز می‌داشتند ـ صحه گذاشت و آن را قطعی و مسلم ساخت بدین معنی که «ترك‌جوان» را برآن داشت تا به مسئلهٔ ارامنه کـه موجبات مزاحمت آنان را فراهم ساخته بود یکباره و برای همیشه فیصله دهد و قلمرو حکومت خود را کاملاً از نفوس آنان پاك سازد.

بدین ترتیب به تصفیهٔ کلی ارامنه مبادرت شد که در نتیجهٔ آن بیش ازیك میلیون تن ارمنی در اثرتبعید بەصحرای سوریه هلاك شدند ، هزاران تن‌ارمنی

به دین مبین اسلام گرویدند، و یك میلیون تن دیگر نیز یا از این تبعید وتصفیه جان سالم بدر بردند و یا توسط سپاهیان روس که به مرز قفقاز درحال عقب‌نشینی بودند از زادگاه خود بیرون رانده شدند.

متفقین هرگز به قول خود مبنی برتجدید استقرار حکومت یك کشور مستقل ارمنی در ایالات تاریخی خود وفا نکردند. مرزهای قطعی برای تأسیس یك ارمنستان مستقل که از طریق طرابوزان به دریای سیاه دسترسی داشته‌باشد، توسط‌پرزیدنت «وودروویلسون» رئیس‌جمهوری وقت امریکا درآذر ۱۲۹۹ش‌ـ (نوامبر ۱۹۲۰) طرح‌ریزی شد، ولی این منطقه قبلا در ماه آبان (اکتوبر) تحت سلطه ترکهائی که از نوبرپا خاسته و به جداساختن قارص و اردهان ازارمنستان روس نیز توفیق یافته بودند درآمده بود.

سرانجام در تاریخ ۲۹ آذر ۱۲۹۹ (بیستم دسامبر ۱۹۲۰) تأسیس‌جمهوری ارمنستان شوروی تحت‌حمایت وکنترل روسیه بلشویك توسط حزب کمونیست ارامنه اعلام شد.[1]

اما این مطالب مختصر، بهیچوجه منعکس‌کنندهٔ واقعیت دهشت‌بارماجرای قتل‌عام ارامنه ـ به دست عثمانیها ـ نیست. دهه‌های پایان قرن نوزدهم ودهه‌های آغاز قرن بیستم، آنچنان برای ارمنیان آمیخته با مصیبت و اندوه است، که قلم از شرح و زبان از بیان آن عاجز می‌ماند. یك نگاه باین آمار، که از مراجع رسمی استخراج شده، ومسلماً نمی‌تواند همه‌ارقام کشته‌شدگان را دربر داشته باشد، روشنگر واقعیات بیشتری است. اینها رقم ارمنیانی است در طول چند دهه مورد بحث که به دست عثمانیها قتل‌عام شده‌اند:

۱۲۳۹ ش ـ ۱۸۶۰ م ـ ارامنه و سایر مسیحیان قتل‌عام شده درلبنان ۱۲۰۰۰نفر

۱۲۵۵ ش ـ ۱۸۷۶ م ـ ارامنه وبلغاری‌های مقتول دربلغارستان ۱۴۰۰۰ نفر

۱۲۵۶ ش ـ ۱۸۷۷ م ـ قربانیان ارامنه در بایزید ۱۴۰۰ نفر

۱۲۵۸ ش ـ ۱۸۷۹ م ـ ارامنهٔ معدوم‌شده در آلاشگرد ۱۲۵۰ نفر

۱۲۶۰ ش ـ ۱۸۸۱ م ـ ارامنه و سایر مسیحیان در اسکندریه ۲۰۰۰ نفر

۱۲۷۱ ش ـ ۱۸۹۲ م ـ ارامنه وسربازان خارجی به‌تبعیت‌ترك درآمده ۳۵۰۰نفر

۱۲۷۳ ش ـ ۱۸۹۴ م ـ ارامنهٔ مقتول در ساسون ۱۲۰۰۰ نفر

---

۱ ـ دایرةالمعارف امریکانا ـ ص ۳۳۳ کلمه R

۱۲۷٤ ش – ۱۸۹۵ م – ارامنهٔ مقتول در ایالات ارمنستان غربی ۳۰۰۰۰۰ نفر
۱۲۷۵ ش – ۱۸۹٦ م – ارامنهٔ کشته شده در استانبول ۹۵۷۰ نفر
۱۲۷۵ ش – ۱۸۹٦ م – ارامنهٔ کشتار شده در وان ۸۰۰۰ نفر
۱۲۸۲ ش – ۱۹۰۳ م – ارامنهٔ یونانیان وبلغارها در مقدونیه ۱٤٦٦۷ نفر
۱۲۸۳ ش – ۱۹۰٤ م – ارامنهٔ معدوم شده در ساسون ۵٦٤۰ نفر
۱۲۸۸ ش – ۱۹۰۹ م – قربانیان ارامنه در سیلیس (ادانا) ۳۰۰۰۰ نفر
۱۲۹٤ ش – ۱۹۱۵ م – ارامنهٔ مقتول درارمنستان غربی و ترکیه ۱۵۰۰۰۰۰ نفر
۹۹–۱۲۹۷ ش– ۲۰ – ۱۹۱۸ م– ارامنهٔ کشته شده‌در قارص واردهان ۵۰۰۰۰نفر
۱۲۹۷ ش – ۱۹۱۸ م – ارامنه در باکو و اطراف آن ۳۰۰۰۰ نفر
۱۲۹۸ ش – ۱۹۱۹ م – ارامنه در کونویجلار ۱۰۰۰۰ نفر
۱۲۹۸ ش – ۱۹۱۹ م – ارامنه در سیلیس (ادانا) ۵۰۰۰۰ نفر
۱۳۰۰ ش – ۱۹۲۱ م – ارامنه در هاجون ۲۰۰۰۰ نفر
۱۳۰۱ش – ۱۹۲۲ م– ده‌هزارارمنی‌و۲۰۰هزارمسیحی‌دیگر درازمیر۲۱۰۰۰۰نفر[۱]

مجموع این ارقام ،تعداد قربانیان را ازسال ۱۲۳۹ تا ۱۳۰۱ شمسی – (۱۸٦۰ تا ۱۹۲۲) به ۲۲۸٤۰۲۷ نفر می‌رساند ، که اگر ۹۳ هزار نفر قربانیان غیرترك – اعم از یونانی و آسوری – را بشرح زیر :

۱۲۳۱ ش – ۱۸۲۲ م – یونانیان قتل‌عام شده در کیوس ۵۰۰۰۰ نفر
۱۲۳۲ ش – ۱۸۲۳ م – یونانیان قتل‌عام شده در میسولینکی ۸۰۰۰ نفر
۱۲۳٦ ش – ۱۸۲٦ م – سربازان خارجی به‌تبعیت عثمانی درآمده در استانبول ۲۵۰۰۰ نفر
۱۲۲۹ ش – ۱۸۵۰ – آسوری‌های موصل ۱۰۰۰۰ نفر

به ارقام بالا اضافه کنیم، رقم هراس‌انگیز ۲٫۳۷۷٫۰۲۷ نفر بدست می‌آید ، که به استناد بسیاری مآخذ و شواهد دیگر ، رقم اصلی بمراتب بالاتر از این بوده است.[۲]

اینك كه كلیات فاجعه تا حدودی مشخص شده است ، بشرح نخستین تحقیق و بررسی در این زمینه می‌پردازیم :

---

۱ – آمار واطلاعات فوق‌الذکراز کتاب ترورها وقتل‌عامهای جهان – نشریه نیویورك تایمز – ص ۳۹٦ اقتباس شده .
۲– ترورها و قتل‌عامهای سیاسی ص ۳۹۷

«آرنولد توین‌بی» مورخ نامـدار معاصر و استاد دانشگاه آکسفورد ، برای همهٔ مردم اهل تحقیق و مطالعه ، نامی شناخته شده است. بررسیهای ژرف و اندیشمندانهٔ او در زمینه‌های تاریخ و سیاست ، بعنوان اسنادی غیرقابل‌انکار تلقی می‌شود ، تا آنجا که در زمان ما کمتر صاحب‌نظری را می‌توان یافت کـه نظراتش دربارهٔ مسائل گوناگون تا بدین حد صائب بوده و نتایج کارش تااین پایه مورد استناد اندیشمندان و پژوهشگران قرار گرفته باشد.

کتاب «توین‌بی»[1] با عنوان «انهدام یك‌ملت» همراه با نقشه‌ای که نمودار صحنه‌های فاجعه است ، بی‌شك کاملترین شرح در این زمینه بشمار می‌رود که فصل دوم آن با چگونگی زمینه چینی برای کشتار ارمنیان آغاز می‌شود ، و ما نیز کار خود را از همین فصل آغاز می‌کنیم.

1 _ Armenian atrocities the murder of a nation by ، Arnold J. Toynbee

بخش سوم

قتل یک ملت

طرح قتل عام :

با ورود عثمانی به‌جنگ[1]ـ در پائیز گذشته ـ سرنوشت ارامنه بلافاصله به‌وخامت نگرائید. سیاست «ترك‌جوان» بار خدمت نظام را بر مسیحیان نیز مانند نفوس مسلمانان گسترش داد، ولی این سیاست به‌منزلهٔ یك امتیاز ـ برای ارمنیان ـ تلقی می‌شد، چون بعنوان‌شناسائی‌مساوات برای کلیهٔ اتباع عثمانی در برابر قانون بشمار می‌رفت. وانگهی، بسیاری از ارامنه بجای آنکه به‌خدمت اعزام گردند با پرداخت غرامت مشمول معافیت شده بودند. گفته شده است ـ اگر چه این گفته نمی‌تواند قویاً تاکید شود ـ که نژاد ارمنی، اصولاً نژادی فعال، کامران و مرفه است، وهمّ خود را وقف امور صلح می‌سازد. این‌خصیصه بطورکلی شامل گروه کثیری از مردان بسیار تحصیلکرده و زنان تحصیلکرده‌ای است که تعدادشان کم نیست و عموماً درمدارس ودانشگاههای‌اروپا ویادردانشکده‌های ممتازمیسیون‌های امریکائی تحصیل کرده‌اند، وبرای عثمانی آن طبقه از متفکران و مدیران، مربیان و استادان، بازرگانان و صنعتگرانی راکه مغزکشوری را تشکیل‌می‌دهند، فراهم‌ساخته‌است.[2] ازطرفی‌جنگ‌علیه‌نیروهای‌مسیحی‌درگرفته‌بود، وآنوسط آنهائی که فقط پنج سال پیش برادران ارمنیان را در «آدانا» قتل‌عام کرده بودند، انجام می‌گرفت. این جنگ برای ارامنه یك جنگ میهنی نبود، لذا بسیاری از مردان ارمنی در کمال آرامش در مسکن و مأوای خود ماندند. و اما گروهی‌از آنانکه به خدمت اعزام شده بودند، هنگامی که بدستور دولت ازداشتن‌اسلحه محروم گشتند و به هنگ خدمات منتقل شدند تا راهسازی کنند، محتمل‌است

۱ـ بخش دوم کتاب توین بی‌ـص۲٦

۲ ـ در روسیه‌بسیاری ازارامنه در جنگ‌نیـزحائز امتیازاتی شده‌اند، مثلا پرنس باگرایتون حریف ناپلئون در (۱۸۱۲) و ژنرال ملیکوف و ژنـرال لازارف در جنگ (۸ ـ ۱۸۷۷) بیـن روس و عثمانی .

که از این تغییر وظیفه ناراحت نیز شده باشند ـ چون بهرحال نمی‌جنگیدند ـ و بدین ترتیب زمستان بدون آنکه از آنچه در بهار آینده روی خواهد داد، خبر داشته باشد سپری شد.

ولی در همین اوان دولت (اگرچه کلمه دولت برای اطلاق به صدارت و وزارت انورپاشا، طلعت‌پاشا، و سایر اعضای آن «کمیته اتحاد و ترقی» که لرد برایس آنرا بحق بعنوان «دارودسته اوباش بی‌همه‌چیز» وصف کرده است اسم‌بی‌مسمائی نباشد) قسطنطنیه یعنی این‌تشکیلات بدون پرنسیپ و قادرمطلق ـ مشغول انجام نقشه‌هایش بود، تا آنها را در ماه آوریل بمرحله عمل درآورد. این نقشه جز قلع وقمع کلیهٔ نفوس مسیحی داخل مرزهای عثمانی چیز دیگری نبود. زیرا جنگ موجب شده بود تا همان کنترل بسیار جزئی هم که قبلاً توسط اروپا در زمینهٔ حمایت از آنان وجود داشت، موقتاً برطرف گردد و دولت عثمانی از زیربار آن رهائی یابد. یکی از دو طرف متحارب از دوستان بسیار خوب عثمانی و متحد آن کشور بشمار می‌رفت، و «انور» چشم انتظار آینده بود و به پیروزی امیدبخش آنان امید داشت، تا خود و همدستانش را از انتقام قدرتهای غربی و روسیه ـ که همواره چون سدی در قبال خصومت مزورانه دولت عثمانی از درماندگی اتباع مسیحی حمایت کرده بودند ـ درپناه آن حفظ کند. الغاء «کاپیتولاسیون» موجب شد تا سد قانونی حمایت خارجی که در پناه آن بسیاری از مسیحیان عثمانی دارای مأمن و ملجاء کم و بیش استواری بودند شکسته‌شود. اینك جزاستفاده ازفرصت و واردساختن ضربه‌ای که هرگز نیازمند تکرار نباشد، کاردیگری درپیش نبود. طلعت‌بیك هنگامیکه اشاره نهائی را به عمل میآورد گفت: «بعد از این، مسئلهٔ ارمنی تا پنجاه سال دیگر وجود نخواهد داشت.»

جنایت بطرزی بسیار اصولی انجام گرفت، زیرا از بیش از پنجاه محل مدارك و شواهد ارتکاب اقداماتی یکسان دردست است. تعداد مدارك ومکانها بیش از آن است که وصف مشروحشان در این مختصر بگنجد، ولی محل همهٔ آنها[1] در نقشه ضمیمه کتاب نشان داده شده‌و بطوریکه ملاحظه می‌شود همه شهرهای مهم خود ارمنستان وآناطولی شرقی، همچنین «ایسمید» و «بروستا»

---

۱ ـ باستثنای شش آبادی کوچك درتپه‌های «سیلیس».

در غرب ـ صرف‌نظر از تعدادی نقاط در «تریس» ـ را شامل می‌شود. ما درنظر نداریم شرح یکنواخت فجایع هراس‌انگیزی که بوقوع پیوسته است در موارد متعدد تکرار کنیم ، زیرا رهبری مستقیم و بخشنامه‌های متحدالشکلی کـه از قسطنطنیه[1] صادر می‌شد ، توسط مقامات‌محلی با دقت معتنابهی بمرحـله اجـرا درمی‌آمد. فقط در دو مورد مشاهده شده است که مقامات محلی از اجـرای تعلیمات دولت امتناع ورزیده‌اند : یکی از آنها حاکم محلی «اورك» درناحیه «قیصریه» بود که فوراً جانشین نرم‌تر و منقادتری بجایش منصوب شد. درمورد دوم در مقابل قائم‌مقام محل دیگری به اعتراض یك مبلغ مذهبی آلمانی چنین پاسخ داد : «اگر قانون و سلطان هم قدغن می‌کردند ، باز من خودم همین‌نقشه را علی‌رغم همه بمورد اجرا می‌گذاشتم ، و هـر کاری کـه دلم مـی‌خواست می‌کردم».[2]

«توین‌بی» دربارهٔ مقدمات طرح برنامه ـ که ظاهراً در نهایت پنهانکاری صورت گرفته است ، توضیحی نمی‌دهد. اما حقیقت اینست که نقشه بسیار هوشمندانه و زیرکانه تدوین شده بود ، زیرا تردیدی نیست که اجرای چنین طرحی ، قطعاً با عکس‌العمل ومقاومت متشکل یاپراکنده ارمنیان مواجه می‌شد. بدین جهت باید ترتیبی داده می‌شد ، که‌نخست احتمال هرگونه مقاومتی ازمیان برود ، یعنی همهٔ نیروهای مقاوم‌فلج شوند، واین نیرو طبعاً مردان ـ ومخصوصاً جوانان ـ هستند. وقتی در نخستین فرمان ، عنوان «کلیه مردهای ارمنی کـه دارای‌قدرت جسمانی هستند» را می‌بینیم ، بیشتر براین واقعیت آگاه می‌شویم. عثمانیها برای اینکه باهیچگونه اعتراض وعکس‌العمل خطرناکی روبرو نشوند، در درجهٔ اول مردان و جوانان را به بهانهٔ «خدمت نظام» از گردونـه خارج می‌کنند ، تا پس از آن با خیال راحت ، حساب میلیونها زن و کودك وپیرزن‌و پیرمرد را تسویه کنند ، بدون اینکه کوچکترین خطری از ناحیهٔ مردان ـ نیرو های مقاوم ـ تهدیدشان کند.

---

۱ ـ «نمی‌توان یقین حاصل کرد که بـدستور «حکومت‌مرکزی» ارامنه‌ازاوطان خود رانده‌شدند. من فقط در قسطنطنیه‌بودم‌که متوجه این امر شدم، ونیزپی بردم که فشارهائی که توسط‌سفارتخانه‌ها در این مورد بعمل می‌آمد هیچ نتیجه‌ای نداشت» ـ نقل از یك نامه ـ (که‌توسط یکنفر ارمنی پروتستان‌بیك تبعه امریکا نوشته شده) و توسط روزنامهٔ ارمنی« «گوچناگ» چاپ نیویورك درتاریخ چهارم سپتامبر ۱۹۱۵ انتشار یافته است .

۲ ـ گزارش‌کمیته‌امریکائی که‌از این به‌بعد باعلامت‌اختصاری به‌آن استناد خواهیم کرد .

اما این برنامه نیز، باید با دقتی هرچه تمامتر، توسط ماشین بی‌عیب و نقص و بسیار دقیق اجرا می‌شد. زیرا ای‌بسا که جمع‌آوری گروهی از مردان و جوانان، در منطقه‌ای از سرزمین پهناور عثمانی، مردان و جوانان را در منطقه‌ای دیگر به‌عکس‌العمل شدید وامیداشت. باآگاهی کامل برهمهٔ جنبه‌های قضیه بود، که نقشه، در یك زمان واحد و در سطح مملکتی پیاده شد. بطور کلی آنچه اتفاق افتاد بدین شرح بود:

«در روز معین خیابانهای شهر (هر شهری که می‌خواست بباشد تفاوت نمیکرد) توسط ژاندارمری محل - در حالی که ژاندارمها سرنیزه‌ها را بر سر تفنگ‌هایشان نصب کرده بودند - اشغال می‌شد، و حاکم کلیهٔ مردهای نژاد ارمنی را که دارای قدرت جسمانی بوده و از خدمت نظام معاف شده بودند، احضار می‌کرد تا اکنون خود را برای رنج مرگ معرفی کنند. «قدرت جسمانی» از تعبیری آزاد برخوردار بود، زیرا همهٔ مردانی را که از پانزده تا هفتاد سال داشتند شامل می‌شد. ژاندارمها همهٔ آنها را بخط می‌کردند و ازشهر خارج می‌ساختند».[1]

بازداشت‌شدگان، فقط پس از اینکه در دفتر حاکم گرفتار می‌شدند و قدرت‌هرگونه مقاومت وعکس‌العملی ازآنان سلب می‌شد، از سرنوشت‌خویش آگاه می‌شدند. اما این آگاهی نیز، آن مرگ محتوم وحشت‌انگیزی که ازپیش طراحی شده بود، نبود. آنان تازه ازخبر «تبعید» خویش آگاه می‌شدند. آنهم تبعید به مناطقی دوردست و صحاری لم‌یزرع، البته بمنظور عمران و آبادانی آن مناطق و ایجاد یك منطقهٔ مستقل «ارمنی‌نشین» حال آنکه درست در همان پشت دروازه‌ها، مرگی هراس‌انگیز در انتظارشان نشسته بود.

«توین‌بی» می‌نویسد: «آنها مجبور نبودند راه چندان دوری راپیمایند زیرا ژاندارم‌هائی که برای این منظور تعلیم دیده و مسلح شده بودند پشت دروازه‌ها حضور داشتند و راهزنان و کردها - با اطلاع قبلی مقامات دولتی در تپه‌ها آزادانه کمین کرده و بانتظار نشسته بودند - آنها انتظار قتل این اسیران را می‌کشیدند. نخستین درهٔ خلوت و پرت، شاهد قتل‌عام کلیهٔ آنها بود، و ژاندارمها پس از فراغت از انجام وظیفه‌ای که برعهده داشتند، آسوده‌خاطر

۱ - قتل یك ملت - توین‌بی - ص ۳۸

به شهر باز می‌گشتند.

این پردهٔ اول بود ، که در عین حال راه را برای اجرای پردهٔ دوم هموار میساخت و امکان هرگونه مقاومت رقت‌انگیز را در مورد بخش دوم کار ــ که بمراتب دامنه‌دارتر و استادانه‌تر از پردهٔ اول بود ــ مرتفع می‌ساخت. اکنون به پیرزنان ، پیرمردان و کودکانی که بقیهٔ نفوس ارمنی را تشکیل میدادند اتمام حجت می‌شد تاظرف مهلت معینی ــ که‌شاید یك هفته یاده روز بود ولی‌معمولاً یك هفته می‌شد و هرگز از دو هفته تجاوز نمیکرد ــ به ترك وطن بپردازند . آنها قرار بود ــ ازکوچك و بزرگ ــ ازاوطانشان کاملاً ریشه‌کن شوند وبسوی مقصدی نامعلوم روانه گردند درحالیکه منازل‌واموالشان می‌بایست به‌عثمانی‌ها منتقل شود که طرح این نقل وانتقال بعداً شرح داده خواهد شد.

تصور دچارشدن بچنین سرنوشتی بسیار دشوار است و اصولا به تصور نمی‌گنجد. اینها مثل سرخ‌پوستانی که از مقابل سفیدپوستان در سراسر قاره امریکاعقب‌نشینی می‌کردند عقب‌افتاده وبدوی نبودند، اینها همچون‌همسایگان بدوی «کرد» خود چوپانان ایلاتی نبودند ، بلکه مردمی بودند که مثل خود ما زندگی میکردند . شهرنشینانی بودند متمدن ، که از نسل‌ها پیش در شهرها بسر می‌بردند وباعث وبانی اصلی رفاه محل خود بشمار می‌رفتند. مردمی بودند پای‌بند شهر و دیار خود که سالیان دراز در یك‌جا مستقر می‌ماندند و نسل بعد از نسل به طبابت و وکالت دعاوی و تدریس ، به کسب وکار ، به‌صنعت وتجارت اشتغال می‌ورزیدند . اینان همواره دست‌اندرکار عمران و آبادانی بودند و بساختن ابنیه و عماراتی محکم و جالب توجه برای عبادت و تحصیل و دادوستد وسکونت خود مبادرت می‌کردند. زنانشان به‌اندازه زنان اروپاو امریکا لطافت و ظرافت داشتند و آراسته به زیور صفا و پاکیزگی بودند و هرگز به سختی و خشونت ، و رنج و مشقت عادت نداشتند.

حقیقت اینست‌که اینان ازنزدیك‌ترین تماس فردی با تمدن غرب‌برخوردار بودند ، زیرا دربسیاری از مراکز ارامنه که قربانی این جنایات فجیع شده ، میسیون‌های مذهبی وکالج‌های امریکائی دارای پنجاه سال سابقه خدمت‌بودند و ارامنه زیرنظر مردان و زنان متدین و نیکوکاری که این سازمانهای، تعلیماتی و فرهنگی را اداره می‌کردند ، بزرگ شده و صالح و روشنفکر و آزادمنش

بار آمده بودند.

چنین جوامعی کـه بدانها اشاره شد ، پس از آنکه از کلیهٔ شوهران و پدران که دسته‌دسته بخارج رانده شده ، ویا به قتل رسیده بودند محروم‌شدند، اداره آنها بدست زنان درمانده و پریشان وپیرمردان دل شکسته وناتوان افتاد. هر جامعه تبدیل به غربتگاه و ماتمکده‌ای شد که طومار سرنوشتش قرار بود با مرگی فجیع و هولناك و غیرقابل وصف درهم پیچیده شود.

فقط یك مفرهائی ـ ارتداد و تغییر مذهب ـ امکان داشت ، ولی از این راه‌حل نیز استقبال نمی‌شد. در سال ۱۲۷٤ ش ـ (۱۸۹۵) یکبار این امر میسر شده بود ، و اینك افراد شهری در کنار فرات نیز درصدد بودند تا سرنوشت‌خود را از این راه تغییر دهند و بدینسان از مرگ برهند.[۱] ولی ایـن بـار پیشنهاد نومیدانهٔ آنان بشدت رد می‌شد ؛ و در شهر دیگری در آنـاطولی فقط بشرط غیر انسانی صرف‌نظر کردن از اولاد کمتر از دوازده ساله خود و سپردن آنان به دولت ، این ارتداد پذیرفته شد ، تا کودکان در «دارالایتام»های نـاشناس تحت تعالیم اسلامی پرورش یابند.

مسلم است که این «دارالایتام»ها مؤسساتی کاملاً فرضی بودند. فقط خانقاه دراویش وجود داشت که جای واقعاً دهشتناکی بود. دراویش جوامع به اصطلاح زهاد متعصب هستند ، که بسیاری از آنان زندگی آواره‌ای در داخل آناطولی می‌گذرانند و بازماندهٔ بربرمذهبی بدویان هستند. بآنها اجازه داده شده بود تا کودکان ارمنی را به میل خود انتخاب کنند ..! یکی از خبرسانان لرد برایس شرح می‌دهد که چگونه دارو دسته درویش بـا کاروانهای ارامنه تبعیدی برخورد می‌کردند وسر راه آنان را می‌گرفتند و کودکانی را که ازفرط وحشت جیغ می‌کشیدند با خود می‌بردند ، تاآنها را در بیغوله‌های مخوف خود باصطلاح با شعائر مذهبی خویش بپرورانند !

در یك محل «برای نجات کودکان نقشه‌ای طرح شدتا آنها را در مدارس یا دارالایتام‌هائی ـ تحت نظر کمیته‌ای‌که توسط یك اسقف یونانی تشکیل شده و مورد حمایت وی بود ـ نگهداری کنند. ریاست این کمیته با والی ونیابتش

۱ـ البته با این امید که در ایام مناسب‌تر دوباره به‌مسیحیت بگروند .

با اسقف بود و سه عضو مسلمان و سه عضو مسیحی داشت»[1] ولی این طرح بدستور «مقامات بالا» لغو شد، و «بسیاری ازپسران بنظر می‌رسد به منطقه‌ای دیگر اعزام شده‌اند تا بین کشاورزان توزیع شوند. خوشگل‌ترین دختران بزرگتر را در منازل نگاه داشته‌اند، برای لذت اعضاء دارو دسته‌ای که بنظر می‌رسد رتق وفتق امور را در اینجا بدست دارند. از مقام موثقی می‌شنوم که یکی از اعضای «کمیته اتحاد وترقی» در اینجا ده تن از خوشگل‌ترین دختران را در خانه‌ای در قسمت مرکزی شهر، برای استفاده خود و دوستانش نگاه داشته‌است.»[2]

روزنامه ارمنی «افق» چاپ تفلیس در شمارهٔ چهارم سپتامبر (۲۲ اوت تقویم قدیم) گزارش داد که:

«تلگرافی از بخارست حاکی از اینست که ترکها چهار واگن راه‌آهن پر از ایتام ارمنی را از داخل کشور فرستاده‌اند، تا آنهارا بین خانواده‌های عثمانی توزیع کنند.»

سرنوشت کودکان خردسال ارمنی نیز چنین بود، ولی حتی گرفتن چنین قربانیانی ازمادران که راضی بودند جانشان فوراً گرفته‌شود، ولی دچارشکنجه تبعید نگردند مانع تبعید آنها نمی‌شد.

فقط در یك مورد می‌شنویم که به قربانیان اجازه داده شده بود، تا با قبول اسلام جان خود و خانواده‌هایشان را کاملاً از مرگ نجات دهند. دراینجا کسی که شاهد ماجرا بوده است اظهار می‌دارد: «دفاتر وکلای دعاوی که درخواست‌نامه‌ها را ثبت می‌کردند، از جمعیتی که برای مسلمان شدن عرضحال می‌دادند مملو بود. بسیاری از آنان بخاطر نجات جان زن و بچه‌خود به‌این تغییر مذهب تن‌می‌دادند.»[3]

ولی این دلخوشی بی‌نتیجه نیز دامی بیش برای فریب آنان نبود زیرااین مرتدین نیز مانند سایرین بخارج از شهر رانده می‌شدند و دیگر هرگز خبری از آنان بگوش دیگران نمی‌رسید.

اکثریت مردم اساساً مجال چنین دلخوشی اغفال کننده‌ای را نیز بدست

---

۱ ــ گزارش کمیته‌امریکائی

۲ و ۳ ــ همان مأخذ

نمی‌آوردند و همان یك هفته مهلت آنها نیز باصحنه‌هائی دلخراش توأم می‌شد. در شهر مورد بحث «مردم آماده انجام دستورات دولت می‌شدند و برای این کار به فروش مایملك خود ـ به بهائی کمتر از یك‌دهم قیمت واقعی آنها ـ در خیابانها مبادرت می‌ورزیدند و روستائیان عثمانی که از آبادیهای اطراف برای خرید اجناس آنان ـ به بهای مفت ـ به شهر ریخته بودند ، در خیابان‌ها ازدحام کرده بودند.»[1]

در این مورد ظاهراً دولت هریك از اتباع عثمانی را که اجناس ارامنه را بزور از آنها می‌گرفت تنبیه می‌کرد ، ولی معمولاً مقامات مذکور چنین دقتی بخرج نمی‌دادند. باید تأکید شود که ارامنه عموما دارای مکنت بودند ، مکنتی که از طریق فعالیتهای مدبرانه به دست آورده بودند ، و عثمانی‌های ساکن زاغه‌ها و خانه‌های خشت‌وگلی، همیشه باین مکنت و رفاهی ـ که خداوند به‌این کفار بخشیده وبندگان عثمانی خود را ازآن‌محروم‌ساخته بود ـ غبطه‌می‌خوردند. اکنون نوبت مردم سرزمین عثمانی رسیده بود تا از این خوان نعمت بهره‌مند گردند. در بندری واقع درساحل سیلیس «چرخ‌های خیاطی بقیمت یك‌مجیدیه‌و نیم (قریب چهار شیلینگ ونه پنس) و تخت‌خواب‌های آهنی به چند قروش فروخته می‌شد»[2] و در یك بندر دریای سیاه ما شاهد منظرهٔ یك فروش عمده و مقرون به جنایت خواهیم بود :

«هزار خانهٔ ارمنی نشین شهر را پلیس یکی بعد از دیگری از اثاثیه خالی می‌کرد و جمعی زن و بچه ترك مثل گروهی لاشخور دنبال پلیس‌ها راه افتاده بودند و هرچه را بدستشان می‌رسید برای خود ضبط می‌کردند. وقتیکه افراد پلیس اشیاء گرانبهاتر را بیرون می‌آوردند ، آنها به خانه‌ها می‌ریختند و بقیهٔ اثاثیه را غارت می‌کردند. من این نمایش را هرروز با چشمان خودم می‌بینم. گمان می‌کنم تخلیه خانه‌ها چند هفته طول بکشد و آنوقت نوبت خالی کردن دکاکین و مغازه‌های ارامنه فرا می‌رسد.[3]

ولی‌ارمنیان از فروش اموالشان چیزی بدست نمی‌آوردند، زیرا حتی‌همان مبالغ جزئی نیز که از این کار عایدشان می‌شد ، باز بیش از آن بود که اجازه

---

۱ ـ گزارش کمیتهٔ امریکائی

۲ و ۳ ـ همان ماخذ

بردنش را داشتند. پول سفر آنها اکیداً محدود بچند شیلینگ بود ، لذا اگر در صدد همراه بردن پول بیشتری برمی‌آمدند همه آن نصیب نگهبانان می‌شد . بهرحال ، نه می‌توانستند اثاثیه‌ای همراه ببرند و نه اجازهٔ بردن پول حاصل از فروش آنها را داشتند. در بسیاری موارد نیز ، اخطاری که برای عزیمت آنان می‌شد و مهلتی که بدست می‌آوردند ، چنان سریع و کوتاه بود ، که حتی‌مجال جمع‌آوری اثاثیه و فروش آنها را نیز بدست نمی‌آوردند. موردی که درسیلیس پیش آمد و اینك می‌خوانید شاهد این مدعاست :

مثلاً در آبادی کوهستانی «گبن» زنها مشغول شستن رخت‌هایشان‌بودند که مجبور شدند رختهای خیسشان را در طشت رختشوئی رها سازند و درهمان حالی که هستند نیمه عریان و سروپای برهنه راه بیافتند. در بعضی موارد می‌توانستند قسمتی از اثاثیه و یا وسائل کشت‌و کار خود را همراه بردارند ، ولی در اغلب موارد نه فقط اجازه حمل و یا فروش اموال خود را نداشتند ، بلکه فرصت آنرا نیزپیدانمی‌کردند.[1]

یك مورد مستند کـه از طرف شاهدی عینی گزارش شده است ، نشان می‌دهد که نقشه «تبعید» آنچنان دقیق تنظیم شده بود ، که اجازه حمل کمترین وسایل اولیه زندگی را به تبعیدیان نمی‌داد :

«درهاجین مردم مرفهی کـه خوراك و رختخواب برای راه آماده کرده بودند مجبور شدند آنها را در خیابان‌هابگذارند و راه بیافتند و در نتیجه بعداً دچار گرسنگی و مشقت شدند»[2]

نهایت آرزوی تبعیدی‌ها این بود که وسیله نقلیه‌ای برای عزیمت خود به تبعیدگاه بدست آورند. گاهی دولت اعلام می‌کرد که برای هر خانواده‌ای یك گاری که با گاو کشیده شود فراهم خواهد ساخت. ولی این بهانه نیز فرصت دیگری برای آزار تبعیدیان بود. در یك‌جا ، که به مردم اخطار شده بود روز چهارشنبه باید راه بیافتند ، گاری‌ها را ساعت سه‌و نیم بعد از نیمه‌شب سه‌شنبه برایشان آوردند و بآنان دستور دادند که فوراً راه بیافتند.

«بعضی‌ها را بدون آنکه حتی لباس کافی‌برتن داشته باشند از بسترخواب بیرون کشیدند.»[3] در سایر موارد بهیچوجه برای تدارك وسائل نقلیـه بمنظور

---

۱ ــ گزارش کمیتهٔ امریکائی

۲ و ۳ ــ همان مأخذ

انتقال تبعیدی‌ها اقدام نشد. مثلاً در همان شهر مورد بحث، که در ساحل دریای سیاه قرار دارد حاکم کل‌بیك شاهد عینی گفت که: «به ارامنه اجازه داده شد برای خودشان ترتیب وسیله نقلیه بدهند.» شاهد میگوید: «ولی بنظر نمی‌رسید کسی برای این کار ترتیبی داده باشد. معهذا یك تاجر ثروتمند را سراغ دارم که ۱۵ لیره (ترك) پرداخت تا کالسگه‌ای او و همسرش را ببرد. ولی کالسگه هنوز بیش از ده دقیقه راه نپیموده بود که به‌دستور ژاندارمها متوقف شد. آنها را پیاده کردند و کالسگه را باز گرداندند.»

و همیشه همین ماجرا تکرار می‌شد، زیرا صاحبان وسائط نقلیه همیشه عثمانی‌های محلی بودند و تمایلی بهمراهی این کاروانهای تبعیدی در راههای صعب بیابان نداشتند و هرگز حاضر نمی‌شدند آنها را به مقاصد دور دستی که‌برایشان در نظر گرفته شده بود برسانند. غالباً پس از یکی دو روزکه از سفر می‌گذشت و آخرین پشیز قربانیان – از طریق دادن رشوه – برباد می‌رفت، گاریچی‌ها هم سر گاوها را بر می‌گرداندند و به شهر خود باز می‌گشتند. غالباً دومین گروه تبعیدی از مشاهدهٔ گاریهائیکه خالی باز می‌گشتند، پی می‌بردند که خود نیز همین سرنوشت را در پیش خواهند داشت وباید قسمت اعظم سفر دور و دراز خود را در کوه و بیابان با پای پیاده طی کنند[1].

صحنه عزیمت تبعیدی‌ها، با استناد به تأثیری که بر شهود گذاشته است، معلوم می‌دارد که بهرحال باید صحنهٔ بسیار تأثرانگیزی باشد. از آن شهر ساحلی تبعیدی‌ها را بدسته‌های متوالی اعزام می‌داشتند و هر دسته‌ای شامل ۲۰۰۰ نفر بود.»[2]

نسل حاضر دربارهٔ خشونتهای آلمان هیتلری نسبت به یهودیها وقربانیان اردوگاههای مرگ مطالب بسیاری خوانده و شنیده‌اند. اما شاید هرگز ندانند، آنچه در دوران حکومت عثمانی بر ارمنیان گذشت، بمراتب غم‌انگیزتر و تأثر-

---

۱ – مثلا این قضیه در روزنامه «گوچناگ» – که بزبان ارمنی درنیویورك چاپ می‌شود و قبلا ازآن نام برده‌ایم – در شماره چهارم سپتامبر چاپ شده‌است:

«هنگامی که دولت اعلام داشت‌که ارامنه بایـد از شهرهای آناطولی شرقی کوچ کنند، میس.... یك مبلغ مذهبی‌امریکائی اجازه‌یافت تاهمراه‌مردم تبعیدی برود. وی در این سفر برای استفاده شاگردان و آموزگاران مدرسه میسیون خود بخرید یك کالسگه، هشت گاری و شش رأس الاغ اقدام کرد. دولت ظاهراً دراختیار هرخانواده‌یك‌گاری‌که باگاو کشیده می‌شد گذاشته بود،ولی هیچکس نمی‌داند که این خانواده‌های بدبخت تاکجا باگاریهارفتندو چقدر پیاده روی‌کردند ،زیرا آنان‌هرگزبه‌مقصد نرسیدند و هیچکس ازسرنوشتشان خبردارنشد.»

۲– گزارش کمیته امریکائی

آورتر ازماجراهای دوران حاکمیت فاشیسم است. «توین‌بی» باستناد بگزارش کمیتهٔ تحقیق امریکائی ، نمونه‌ای از اینگونــه صحنه‌ها را عــرضه می‌دارد ، صحنه‌های کوچکی که در نظر هرانسان واقع‌بین و ژرف‌نگری عمق ماجرا را برملا می‌سازد :

«گریه وزاری زن‌ها و بچه‌ها از همه دلخراش‌تر بود. بعضی از این مردم از خانواده‌هائی ثروتمند ومرفه بودند وبزندگی آسوده و لوکس عادت‌داشتند. بین آنها افراد بسیاری از طبقات مختلف ، مانند کشیش ، تاجر ، صراف ، وکیل دعاوی ، مکانیسین ، خیاط و سایر طبقات اجتماع وجودداشت. همهٔ عثمانیان می‌دانستند که این افراد قرار است از ابتدا طعمهٔ آنان گردند و با آنها مثل حیوان رفتار می‌کردند.»[1]

و این شرح دیگری است از جای دیگر:

«تمام روز، گاری‌هائی که باگاو کشیده می‌شد، پر از زن و بچه واحیاناً مردی که درتبعیدات قبلی‌از قلم افتاده بود ، از شهر خارج می‌شد . زنان و دختران همگی لباس ترکی پوشیده بودند ، تا چهره‌هایشان از گــزند چشمان آزمند و شهوت‌انگیز سورچیان و ژاندارم‌های هرزه‌ای ـ که اغلبشان را ازسایر مناطق فراخوانده بودند ـ مصون باشد.

ترس ووحشتی زائدالوصف‌برشهر سایه‌افکنده بود.مردم احساس می‌کردند که دولت تصمیم‌گرفته است بقلع‌وقمع نژادارمنی بپردازد، و آنهایارای مقــاومت نداشتند. مردم مطمئن بودند که مردان در این راه به‌قتل خواهند رسید وزنان بسرقت خواهند رفت و مورد تجاوز قرار خواهند گرفت . بسیاری از جانیان را از زندانها رها ساخته بودند و کوههای بین راه پراز دزد وراهزن بود.

غالب ارامنهٔ این‌منطقه مطلقاً نومید بودند . هیچکس نمی‌دانست چــه پیش خواهدآمد ، ولی همه حس می‌کردند که عمرشان به‌پایان خواهد رسید. حتی کشیشان و شیوخ نیزازادای کلامی امیدبخش ودلگرم‌کننده عاجز بودند.بسیاری از آنهاـ در چنین شرایطی ـ حتی در وجود خدا نیز شك می‌کردند.[2] بعضی‌ها در

---

۱ ــ گزارش کمیته امریکائی

۲ــ يك مورد تکراری که از قتل‌عامهای سال ۱۹۰۹ گزارش شده حاکی از این است که هنگامی که می‌خواستند زنی را که شاهد سوزاندن کودکش‌در کلیسای آبادی بود دلداری بدهند زن جواب داد: «مگر نمی‌بینید چطور شده؟خدادیوانه شده است...»

اثر ضربه روحی که برآنها وارد آمد عقل‌خودرا از دست دادند و عده‌ای برای ابد دیوانه شدند.»[1]

هدف دولت عثمانی «انهدام کامل» نژاد ارمنی بود ، و برای اجرای این طرح طبعاً زنان و مردان ، پیرزنان و پیرمردان ، و کودکان خردسال ، همه باید معدوم می‌شدند. اما چه بهتر که در این راه ، مجریان امر نیز صاحب مواهبی شده و از لذاتی برخوردار می‌گردیدند ، تا هرروز بیشتر و بهتر از روز پیش ، اجرای برنامه جنایت‌بار دولت خود را ادامه دهند . بهمین دلیل بود که طراحان و گردانندگان در درجه اول تجاوز به‌نوامیس زنان ارمنی را آزاد گذارده و اجازه داده بودند که هر مرد عثمانی در خانهٔ خود و در میان اعضای‌حرمسرای خود ، چند سوگلی ارمنی نیزداشته باشد . در فصل سوم کتاب توین‌بی‌که‌به‌اعزام تبعیدیان اختصاص دارد به این واقعیت‌برمی‌خوریم:[2]

جاده مرگ

زنان ارمنی که از شدت ترس‌و رنج‌مشرف به‌موت‌بودند، در راه تبعید به پیش رانده می‌شدند . آنان نیز در عین نومیدی در فکر یافتن روزنه نجاتی بودند، تااز این عذاب وشکنجه واز مرگ مسلم‌که در انتظارشان بود ، برهند . روزنه امیدی که آنان را نیز چون شوهران و پدرانشان به‌وسوسه می‌انداخت همان «تغییر مذهب» بود .این امردر مورد زنان‌بیشتر امکان پذیر بود ، زیرا با پشت کردن به‌مذهب دیرین، فوراً به‌حرمسرای یك‌نفر ترك راه می‌یافتند و لااقل جانشان در امان می‌ماند. حفظ جان به‌بهای لکه‌دار شدن شرافت و ازدست دادن‌ناموس‌ بنظر می‌رسید که اغلب آنها از این کار امتناع می‌ورزیدند ،امااگراز سرنوشتی که انتظارشان را داشت‌آگاه می‌شدند ،بطور قطع در تصمیمشان تجدید نظر می‌کردند و باین ذلت تن درمی‌دادند . افسوس که آنها ازمقاصدژاندارم‌ها بی‌خبر بودند و از خطری که جان و ناموسشان‌راتهدید می‌کرداطلاعی نداشتند ونمی‌دانستند که هرگز بهدف مورد نظر خود نخواهند رسید.

بعضی‌ها قبل از راه افتادن کاروان در کمال ننگ و رسوائی‌فروخته شده بودند. «یکی از ساکنان عثمانی گزارش‌داد که یك ژاندارم باو پیشنهاد کرده است که دو دختر را دربرابر یك مجیدیه (قریب سه شیلینگ و دوپنس) بوی

۱ــ گزارش امریکائی

۲ ــ بخش سوم کتاب توین‌بی ــ ص ۳۹

بفروشد . » آنها جوان‌ترین و خوشگل‌ترین زنان و دختران را در آبادی‌های سر راه ـ که شب را درآن اطراق می‌کردند ـ می‌فروختند، واین زنها به‌دستجات صدنفری تحویل فاحشه‌خانه‌های سراسر امپراطوری عثمانی می‌شدند. از خود قسطنطنیه در این مورد اخبار فراوانی‌بدست رسیده است‌که زنان و دختران رابه مبلغ چند شیلینگ علناً در بازارهای‌پایتخت بفروش‌می‌رساندند، ویکی‌ازمدارکی که در اختیار لردبرایس قرارگرفت از دختری بود که بیش از ده سال از سنش نمی‌گذشت و اورا بهمین‌منظور از شهری‌واقع در شمال شرق آناطولی به‌سواحل بسفور آورده بودند . اینها زنانی مسیحی بودند که‌به‌اندازهٔ زنان اروپای غربی از تمدن و ظرافت برخوردار بودند و اکنون درکمال ذلت به‌کنیزی درمی‌آمدند. با همهٔ اینها، بازهم ازسایر همگنان ـ که حتی این موهبت نیز از آنان‌دریغ‌شده و محکوم به‌طی آن‌سفر مشقت بار ومهلك شده بودند ـ بمراتب سعادتمندتر بودند . محکومین‌مذکورغالباً مادران وپیرزنانی بودند که همه چیز را پشت سر می‌گذاشتند و روانه قتلگاه می‌شدند.

«زنانی که کودکان شیرخوارشان‌را در آغوش داشتند، یا آنکه پا به ماه بودند و آخرین روزهای حاملگی را می‌گذراندند ، مثل گاو و گوسفند زیر ضربات تازیانه در راه وضع حمل کرده‌اند ، و چون رانندگان وحشی با عجله آنها را روانه ساختند از فرط خونریزی جان‌سپردند. بعضی زنان آنقدر فرسوده و عاجز می‌شدند که نوزادان خود را کنار جاده‌رها می‌کردند...»[1]

این واقعه در مناطق مختلف‌بکرات مشاهده شده است : شاهدی‌اظهار می‌داشت که: زنی‌کودکش را که در حال مرگ بوددر چاه انداخت تاشاهدآخرین تشنجات مرگ وی نباشد.[2] زنی دیگر که از شدت ازدحام جمعیتی‌که در واگن حمل حیوانات راه‌آهن آناطولی به‌خفقان افتاده‌بود، کودکش را به‌زیر قطار پرتاب کرد .

«شش مادررنجدیده ، که با راه آهن از قونیه به‌سوی مقصدی نامعلوم رهسپار بودند ، کودکان خردسالشان را درآن شهربه‌خانواده‌های ارمنی‌سپردند،

۱ـ گزارش امریکائی

۲ ـ همین حادثه را يك نفر دیگر که به‌قسطنطنیه‌می آید عیناً به چشم دیده و نقل کرده است ، شرحی را که وی دربارهٔ این تبعیدات نوشته ، توسط پرفسورهاکوپیان طی مقاله‌ای مبسوط در شماره اول سپتامبر ۱۹۱۵ روزنامهٔ «ارمنستان» چاپ فارسی منتشر شده است.

تا جان آنها را از مرگ نجات دهند، ولی مقامات محلی آنها را از منازل ارمنیان بیرون کشیدندو به‌دست عثمانی‌ها سپردند...».

حادثهٔ اخیر مستخرج‌ازنامه محرمانه‌ای‌است که بیکی از روحانیون ارمنی نوشته شده که در بالا بدان اشاره شد، و شهادت گزارش کمیته امریکائی مؤید این واقعهٔفجیع وهراسناك است:

«یك نفر ارمنی به‌من گفت که دوکودك را در راه رهاساخته، زیرا آنها از راه رفتن‌عاجزشده بودند ودیگر قدرت ادامهٔ سفر را نداشتند، و دیگر نمی‌داند چه بلائی بسر آنهاآمده است. آیاازفرط سرما وگرسنگی‌هلاك‌شده‌اند؟.. آیا شخص‌نیکوکاری به کمکشان شتافته و نجاتشان‌داده است؟.. و یا اینکه طعمهٔ حیوانات وحشی‌شده‌اند؟.. بنظر می‌رسد که تعدادزیادی از کودکان بهمین‌طرز رها شده باشند. یکی از کودکان را هم مثل اینست که در چاه انداخته‌اند.»[1]

این مطلب، شهادت کاملا مستقلی راکه از منبع دیگری بدست آمده‌تأیید می‌کند. برای بسیاری از حوادث مشابه دیگر که بهمین اندازه فجیع است نیز، مدارکی متقن و مسلم‌در دست است:

«دختری را دیدم که‌سه سال و نیم داشت و فقط پیراهن ژنده‌ای بر تنش بود. پابرهنه بود وپیاده‌راه‌میرفت‌بطرزی‌وحشتناك خسته‌وفرسوده‌بنظرمی‌رسید و از فرط سرما می‌لرزید. تعداد بیشماری‌ازکودکان را درراه بهمین‌وضع‌دیدم.»[2]

شاهد دیگری که یکی از این کاروانهارا در راه دیده چنین نوشته است:

«آهسته راه می‌رفتند، و اغلبشان از فرط گرسنگی در حال ضعف و اغماء بودند. پدری رادیدیم‌که نوزادیك‌روزه‌خودرا در آغوش‌داشت‌وپشت‌سرش‌مادر نوزاد، زیر ضربات چوب نگهبان بزحمت خودش را بجلو می‌کشید. مشاهده این امر که زنی زیر ضربات چوب برزمین بیافتد و دوباره بلند شود، امری نادر و غیرمتداول نبود»[3] و باز مورد مشابه دیگری، در همین زمینه:

«زنی که شوهرش زندانی بودبا کودك پانزده روزه‌اش در حالیکه فقط‌یك رأس الاغ برای حمل خود وهمهٔ باروبنه‌اش در اختیار داشت، روانه تبعیدگاه بود. پس از یك روزونیم که‌از سفرش می‌گذشت سربازی الاغش را بسرقت برد و او ناچار شد بچه به بغل پای پیاده راه بیافتد...»[4]

۱و۲و ۳و۴ ـ گزارش کمیته امریکائی

ماجراهائی غم‌انگیزتراز سرقت اموال‌این محکومان بمرگ نیزوجود داشت وآن دستبرد به‌ناموسشان بود. این زنان بدبخت و بی‌دفاع ، این زنان درمانده و رنجور همه جسم و جانشان نیز در معرض تجاوز بود . زیرا هریك از آنها که چند شیلینگ برای رشوه دادن ژاندارم‌ها ــ تا آنهارا به عثمانی‌های پولدارتر از خودشان بفروشند ــ نداشتند، نصیب‌خودآنها می‌شدندوناگزیربودندآتش شهوات آن افراد هرزه و وحشی را خاموش سازند . به‌نمونه‌ای دیگر ازاین فجایع غم‌انگیز و غیر انسانی توجه کنید :

«دریك جا،فرمانده ژاندارمری به‌افرادی که تعداد زیادی‌از زنان ودختران تبعیدی‌رابدستشان سپرده بود، علناًگفت که‌هرکدام ازآن زنان و دختران را که بخواهند ، در کمال آزادی تصاحب‌کنند و هرکار که دلشان خواست با آنها انجام دهند...»[1]

در اینگونه موارد سن تنهاعامل معافیت‌از ارتکاب به‌هتك‌ناموس بود.اما در این کاروانها زنان بسیار سالخورده نیز دیده می‌شدند ، زیرا سن شرط‌معافیت از تبعید و بهلاکت رسیدن‌آهسته‌و تدریجی ازاین راه نبود.

«یکی از موارد قابل ذکر ، موردی‌بود که برای خواهر «ف ...» پیش آمد . شوهروی ماهها بعنوان سرباز پرستاردر بیمارستان، خدمت می‌کرد. زنش تیفوس گرفت واو را به‌بیمارستان‌آوردند.چند روز پیش از آغاز تبعیدناگهان شوهرش را بدون هیچگونه اتهام یا استنطاقی، زندانی ساختند واو را تبعید کردند. وقتی‌که مردم محله‌ای را که آنها در آن زندگی می‌کردند کوچ دادند، زن حالش‌خوب شدو از بستر بیماری برخاست او را هم‌در یك گاری که با گاو کشیده می‌شد انداختند و همراه بچه‌هایش روانه ساختند...»[2]

مسلماً افراد بیماریاسالخورده ،خودبخود دراثر ناملایمات وارده درطول راه جان می‌سپردند . باین شهادت تکان دهنده توجه کنید:

«زنان معتقد بودند که سرنوشتی هولناك‌تر ازمرگ در انتظارشان است. لذا بسیاری از آنان در جیب‌هایشان زهر پنهان کرده‌بودند،تا در صورت‌نیازدست به‌خودکشی بزنند. بعضی‌ها بیل‌وکلنگ آورده بودند، تا کسانشان را که پیر و فرتوت و یاضعیف ورنجور بودند و می‌دانستندکه در راه خواهند مرد،به‌خاك

۱ و ۲ ــ گزارش امریکائی

بسپارند[1].

گاهی بدبختی آنان بطرز بی‌سابقه‌ای بمراتب زودتر از آنچه انتظار می‌رفت به پایان می‌رسید و این امر هنگامی رخ می‌داد که شکنجه‌کنندگان آنان طاقت نمی‌آوردند جلوی شهوت خونریزی خود را بگیرند ، لذا قبل از موعد مقرر به کشت و کشتار می‌پرداختند در آبادی کوچکی کلیه این فجایع در یك صحنه بانجام رسید: باز شهادت یك ناظر واقعه را می‌بینیم:

«چهل و پنج نفر زن و مرد را به‌دره‌ای که از آبادی چندان فاصله‌ای نداشت بردند . زنان ابتدا توسط افسران ژاندارمری مورد هتك ناموس قرار گرفتند ، و سپس بدست افراد ژاندارم سپرده شدند تا آنان نیز بفرو نشاندن آتش شهوت خود بپردازند . طبق اظهار شهودی که ناظر این صحنه بوده‌اند ، کودکی را که دژخیمان بسوئی پرتاب کرده بودند سرش بسنگ خورد ومغزش از کاسه سر بیرون ریخت . مردان را نیز بوضع فجیعی سلاخی کردند و سرانجام از این عده چهل و پنج نفری حتی یك نفر هم زنده نماند»[2]

همهٔ این فجایع زیرعنوان مهاجرت - و حتی نه تبعید - صورت می‌گرفت . هیچ کدام از قربانیان نمی‌دانستند که برآنان و زنان و فرزندانشان چه خواهد گذشت . مقامات محلی - در نهایت وقاحت - برای قربانیانی که چندلحظه یا چند روز بیش بزندگیشان نمانده بود ، آرزوی موفقیت می‌کردند ، و مردان ساده دل نیز چنین می‌انگاشتند ، که اگر یارودیار خود را ترك می‌گویند ، زندگی و دیاری تازه در انتظارشان خواهد بود، صحرائی لم‌یزرع راآبادخواهند کرد واگر چه به‌قیمت سالها تلاش، بهرحال زندگی نوینی درپیش دارند اما واقعیت، فرسنگها با این تصورات فاصله داشت. به‌بینیم «توین‌بی» چه نوشته است:

«خروج اجباری آخرین قسمت نفوس ارمنی یك منطقه دراول ژوئن ۱۹۱۵ (تیر ۱۲۹۴ ش) انجام گرفت . کلیه آبادیها و همچنین سه چهارم از شهر قبلا تخلیه شده بود . اسکورتی از ۱۵ نفر ژاندارم کاروانی را که شامل چهار وپنج هزار نفربودهمراهی می‌کرد . شهردار برای آنان سفر خوشی را آرزو کرد. ولی در فاصلهٔ چند ساعتی شهر ، دسته‌هائی از راهزنان و تعدادی دهاتی ترك و

۱- گزارش کمیته امریکائی

۲ - گزارش کمیته امریکائی . لازم بیادآوری است که عین همین حادثه در سندی نیزکه‌تسلیم لردبرایس شده گزارش شده است ودر هردو سند نام اشخاص در کمال صحت بچشم می‌خورد .

مسلح به‌تفنگ و تبر و چماق به‌محاصره آنها پرداختند . ابتدا به‌چپاول اموال آنان پرداختند و حتی کودکان خردسال را نیز در کمال دقت جستجو کردند. هر چه پول همراه‌افراد تبعیدی بود ، تاآخرین سکه غارت شد ، و پس از آنکه حتی آذوقه و نانی‌راکه همراه آنان بود تصرف کردند ، به‌قتل مردها که دو تن از آنان نود سال داشت پرداختند . ظرف شش هفت روز کلیهٔ مردان بیش از پانزده‌سال را به قتل رساندند . در این هنگام افرادی که سوار براسب بودند سراغ زنان رفتند و روی صورت آنها را که چون زنان مسلمان در پس حجاب پنهان ساخته‌بودند باز کردند و خوشگل‌ترینشان را انتخاب کردند و بزور برترك اسب‌ها نشاندند و از صحنهٔ قتل‌عام دور شدند...»[1]

آنچه در این بخش از گزارش کمیته امریکائی‌آمده است، می‌تواند بعنوان نمونه‌ای از چگونگی قتل‌عام ارمنیان در سراسر زمین پهناور عثمانی بشمار آید و یك طرح کلی از کشتارها بدست دهد . البته با این توضیح که در آن‌ازجزئیات امر، خشونتها ، وحشیگریها ، و ابتکارات خاصی‌که هر یك از گروههای قتل عام داشتند ، سخنی‌به‌میان نیامده است . مثلا می‌خوانیم که زنان ارمنی را با آنکه خود را درحجاب پوشانده‌بودند، تا ازتجاوزمصون‌بمانندمی‌ربودند، اماچه‌به‌سر این زنان می‌آمد ، مطلبی است که تنها باید از زبان شواهد عینی شنید ، اگرچه حتی شهادت‌اینگونه افراد نیز ، از شدت شناعت ، باور نکردنی بنظر می‌رسد.

سرگذشتی که بصورت دست اول ازگزارش‌کمیته امریکائی نقل‌شده‌توسط بانوئی که عملا دستخوش فجایع این راه‌پیمائی مرگبار شده‌است ، تأییدمی‌شود.

وی تعریف می‌کند که چگونه این جنایت فجیع بادارزدن اسقف و هفت‌تن دیگر از مردان سرشناس آغاز شد و سپس قریب هشتاد مرد دیگر پس از آنکه زندانی بودند و در زندان تحت شکنجه قرار داشتند ، همگی درمیان درختان بیشه سلاخی شدند . «بقیه افراد را در سه گروه مجزا روانه ساختند . من جزء افرادسومین‌گروه بودم . شوهرم هشت سال قبل فوت کرده بود و برای من و مادرم و دخترهشت ساله‌ام ثروت هنگفتی بارث گذاشته بود، بطوریکه ما در کمال آسایش و رفاه بسر می‌بردیم ، تا زمانی‌که تبعید شروع شد. یك فرمانده عثمانی بدون پرداخت اجاره در منزل من بسر می‌برد. او به‌من‌گفت عزیمت

---

۱ ــ گزارش کمیته‌امریکائی

نکنم ، ولی وجدانم قبول نمی‌کرد که در سرنوشت ملتم شریك نباشم ، سه تا اسب با خودم‌برداشتم و آذوقه و لوازم مورد نیاز را بار آنها کردم. دخترم یك سکه پنج لیری بگردن داشت من هم قریب بیست لیر و چهار انگشتر برلیـان همراه داشتم . گروه ما روز اول ژوئن (تاریخ قدیمی) راه‌افتاد و ۱۵ نفرژاندارم همراهمان بود...».

وی‌سپس جزءبجزءبه‌نقل‌ماوقع می‌پردازد وحملهٔ‌غافلگیرانه، قتل آن‌دونفر کشیش ، و قتل عام کلیه مردهای بیش از ۱۵ سال ، را تعریف می‌کند . بشرح سرقت‌اسب‌ها ،اموال ، و پول‌هایشان می‌پردازد و می‌گوید که حتی غذا و نان را از آنها گرفتند و بردند: «عده زیادی از زنان و دختران را از میـان‌مـا خارج ساختندو بطرف کوهها بردند که از آن جمله خواهر من بود با کـودك شیرخوار یکساله‌اش . کودك را از آغوشش بیرون کشیدند و بزمین پرت کردند و کشتند . یکنفر ترك جسدش را برداشت و دور شد و نفهمیدم آنرا کجا برد. مادرم تا آنجا که پایش قوت داشت راه رفت و آنقدر خسته شد که در کنـار قله‌کوهی از حال رفت و کنار جاده به‌زمین افتاد . در سرراهمان بسیـاری از کسانی را که در گروه قبلی بودند پیدا کردیم . بین اجساد مقتولین تعداد زیادی زن بودند ، که در کنار نعش شوهران و فرزندانشان افتاده بودند . پیرمردان سالخورده و کودکان خردسالی را هم دیدیم که‌هنوز جان داشتند و نفس می‌کشیدند، ولی دیگر رمق حرکت و حتی صحبت را نداشتند...». و در اینجابار دیگر همان‌شاهد قبلی رشته سخن را بدست می‌گیرد ، و خاطره روزی از ایـام غم‌انگیز تبعیدرا بشرح زیر حکایت می‌کند:

«ما دائماً بمردان و جوانان مقتولی برمی‌خوردیم که سراپاخون‌آلود بودند زنان‌و دخترانی نیز در کنار شوهران و پسرانشان به‌قتل رسیده‌بودند. بر بلندی‌های کوهها و درقعر دره‌ها اجساد پیرمردان و کودکان خردسال افتاده بود...).

آنها درمسیرکاروان قبلی حرکت‌می‌کردند. شهود دیگری نیزکه راه‌کاروان دیگری نظیر همین کاروان را در جای دیگر ـ کمی پس از عبور آن‌کاروان‌پیموده بودند ، نظیر همین صحنهٔ‌فجیع را ازکشتارهای‌همگانی مشاهده‌کرده‌اند:

«بسیاری ازاشخاص مجبور بودند از همـان ابتدای سفر ، بدون آنکـه پولی همراه داشته باشند ، با وجود باری که بردوششان بود، پای پیاده‌راه

بیافتند . این قبیل افراد طبعاً بزودی خسته می‌شدند و از قافله عقب می‌ماندند و از پای می‌افتادند. سپس‌سرنیزه‌ای درسینه وشکمشان فرو می‌رفت‌وبرودخانه پرتاب می‌شدند . آنگاه اجسادشان را آب بدریا می‌برد ویا لای تخته سنگها گیر می‌کرد و همانجا میماند و پس از ده دوازده‌روز می گندید...».

با وصف این آنهائی‌که حتی بچنین مرگی نائل می‌شدند، باز خوشبخت بودند ، زیراازشرشکنجه‌هائی که‌بازماندگانشان‌بطرزی روزافزون وزائدالوصف تحمل می‌کردند ، خلاص شده بودند.

بانوی‌ارمنی می‌گوید : «ما اجازه نداشتیم شب در آبادیها بخوابیم، بلکه مجبور بودیم در خارج از آبادی دراز بکشیم . آنوقت در ظلمت‌شب ژاندارم‌ها، راهزنان و دهاتی‌ها اعمال شرم‌آور و غیرقابل وصفی مرتکب می‌شدند ـ بسیاری از همراهان ما در اثرگرسنگی و ضربات وارده جسمی و روحی دق‌کردندوجان سپردند . بعضی نیز از فرط ضعف و ناتوانی از راه بازماندند و در کنار جاده افتادند ...».

بانوی‌مورد بحث سپس به تعریف سایر مصائبی که برسرتبعیدی‌ها وارد آمده پرداخته و می‌افزاید: «مردم از گرسنگی بوضعی در می‌آمدند که مجبور می‌شدند مثل گاو و گوسفند علف بخورند...».

با همهٔ اینها باز عده‌ای سخت‌جانی می‌کردندو هلاك نمی‌شدند. در نتیجه نگهبانان مجبور می‌شدند برای تحلیل بردن قوای آنان و کاستن‌از تعدادشان‌به طرق شاق‌تری متوسل گردند.

بانوی نامبرده خاطرات‌خود را ادامه می‌دهد و نقل‌می‌کند که: «وخیم‌ترین و غیرقابل‌تصورترین دلهره‌ها را برای ما در کناره‌های (غربی) فرات (قره‌سو) و دشت ارزینجان ذخیره کرده بودند . اجساد قطعه قطعه شده و مثله گشته‌زن و دختر وبچه منظره‌ای بود که مشاهده‌اش تن همه را بلرزه در آورد. راهزنان‌از هیچ نوع‌عمل شرم‌آور و وحشیانه‌ای نسبت بزنان و دخترانی که با ما بودند امتناع نمی‌ورزیدند و فریاد آنانرا به‌آسمان می‌رساندند . در فرات کلیه کودکان کمتر از ۱۵ سال‌را راهزنان و ژاندارمها بفرات ریختند و سپس آنهائی را که‌شنا می‌دانستند و برای‌نجات‌خود دست و پا می‌زدند و تقلا می‌کردند بگلوله‌می‌بستند و آبرا خون آلود و سرخرنگ می‌ساختند...»

ولی بانوئی که شرح ماجرا را نقل می‌کند محکوم باین بودکه زنده بماند و این صحنه‌های دلخراش را مشاهده کند: «در مرحلهٔ بعدی سفر، مزارع ودامنه تپه‌ها تا چشم کار می‌کرد پربود از اجساد باد کرده و سیاه شده‌ای که بوی عفونت آن فضا را پر کرده و هوا را غیر قابل تنفس ساخته بود.» سی‌ودو روزپس از آغاز راه‌پیمائی آنان‌بود که به‌محل توقف موقت رسیدند و شرح ماجرای این بانو نیز در همینجا خاتمه یافته است.

از آنچه بعداً به‌سر بانوی نامبرده آمد خبری در دست نیست زیرا محل توقف موقت هنوز نیمه راهی بودکه وی می‌بایست برای رسیدن به‌مقصدتبعید بپیماید. لذا بعید بنظر می‌رسد با همه مصائبی که‌در آن‌یکماهه اول سفر متحمل شده به‌پیمودن بقیه راه ونیل بمقصد قادر شده‌باشد. همان رنج جسمانی که وی متحمل شد و باآن ظرافت زنانه و عادتی‌که برفاه وتنعم داشت، مدت‌یکماه یکی ازصعب‌ترین راه‌های کوهستانی را با تحمل آن همه مشقات پای پیاده پیمود. (صرفنظر از آلام و مصائب روحی که بدانها دچار شد) برای از پای درآوردن وی کافی بوده است. نقل قولی که از وی بعمل آمد، یکی از صدها نقل‌قول مشابهی است که از زبان کسانی‌که خود دستخوش ماجرا بوده‌اندشنیده شد و نقل آن بعلت آنکه تعریف منحصر بفردی بوده است بعمل نیامد، بلکه صرفاً برای نمودار ساختن یك نمونه و بخاطر تـأیید گزارشی که شهود کمیتهٔ امریکائی داده‌اند و هردو به‌نقل یك واقعه پرداخته‌اند، انجام گرفته است. زیرا نظائر این‌امر در صدها شهر وآبادی دیگر آناطولی برسر صدها هزارنفری که هزاران کیلومتر راه‌های صعب‌العبور کوهستانی را بالاجبار طی کرده‌اند نیز به فجیع‌ترین وضعی نازل شده است. این تبعیدها که از ماه آوریل آغازشده و بارها تکرار گردیده، مصائب بسیاری ببار آورده است، که در صحت‌گزارش شهود آن جای هیچگونه شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد. اطلاعاتی که طبق گزارش کمیته امریکائی بدست آمده، همه مستند براسناد و مدارکی است که شهود و تهیه‌کنندگان آن صحت همه آنها راتصدیق و تأکید کرده‌اند، به‌تأیید مقامات مربوطه رسیده و کاملا موثق است. علاوه برنقل‌قولها و تعریف‌هائی که توسط شهود عینی بیان شده، شرحهای کلی که از این جنایات و فجایع بعمل آمده است نیز خالی‌از ابهام و تردید است و هنگامیکه با گزارشات مشروح دست

اول مقایسه می‌شود ، دقیقاً با آنها تطبیق می‌کند.

مثلاً خلاصه‌ای از تأثرات کلی شاهدی که اخیراً از داخله آناطولی به‌قسطنطنیه آمده ، بقلم پرفسور «هاگوپیان» در شماره اول سپتامبر ۱۹۱۵ روزنامه ارمنستان چاپ فارسی انتشار یافته است. وی در کمال متانت و دقت برها ساختن مجرمین اززندانها وروانه ساختن آنان بکوه‌های مسیر تبعیدی‌ها، ضربات وارده از طرف ژاندارم‌ها، تولد کودکان در راه ، مرگ و میر زنان و سالخوردگان دراثر تحلیل بنیه جسمانی ، و حتی بحادثه مادری که کودکش را بچاه افکند (که در صفحات قبل بشرح آن پرداختیم) اشاره کرده است.

شرح قدری طولانی‌تر آن در نامه‌ای که بیك مقام روحانی ارمنی در سرزمینی بیطرف ارسال شده بقدری با مقاله پرفسور هاگوپیان تطبیق می‌کند که شایسته است قسمتهائی ازآن بازگو گردد.

نامه مذکور اشعار می‌دارد که : «مقامات محلی در چهار ایالت برای محکومین به‌تبعید تسهیلاتی قائل شدند و برای آنان چهار وپنج روز مهلت قائل گشتند و اجازه دادند تا بفروش قسمتی از اموال خود مبادرت ورزند و هرچند خانواده برای خودشان یك گاری کرایه‌کنند. ولی چندی که ازسفرشان گذشت آنها را از گاری‌ها پیاده کردند و خود به‌شهر بازگشتند. کاروان‌هائی که بدین ترتیب تشکیل یافته بود ودر همان روز بعد و یاگاهی چند روز پس از آن بادسته‌هائی از راهزنان ـ یا اینکه با گروهی از دهاتی‌های عثمانی برخورد می‌کردند و هرچه داشتند بغارت می‌رفت. راهزنان با ژاندارم‌ها همدست می‌شدند و مردان و پسران معدود کاروان را بقتل می‌رساندند. زنان و دختران و کودکان را میربودند و می‌بردند ، و فقط پیرزنان را باقی می‌گذاشتند. آنها را هم ژاندارم‌ها زیر ضربات شلاق می‌گرفتند ودراثر لطمات وارده و گرسنگی بهلاکت می‌رساندند. یك شاهد دست‌اول نقل می‌کند که چگونه زنان تبعید شده از یك ایالت پس از چند روز طی راه در دشت خارپوط رها می‌شوند ودر آنجا همگی آنان (روزی پنجاه ـ شصت‌نفر) جان‌می‌سپارند. و مقامات مربوطه فقط چند نفری را برای دفن آنها می‌فرستند تا سلامت نفوس عثمانیها درخطر نیفتد.

کاروانهای زنان و کودکان در برابر ساختمانهای دولتی هر شهر وآبادی

که در مسیر آن‌واقع است در معرض تماشای مردم قرار می‌گیرد ، تا عثمانیها هرکدام را بخواهند انتخاب کنند و از آنها متمتع شوند.
این کاروان ازهمان شهری بحرکت درآمده بودکه بانوئی که به‌نقل‌قولش پرداختیم از آنجا تبعید شده بود. افراد کاروان به‌ترتیبی که شرحش آمده بسرعت تحلیل رفتند ، وزنان وکودکانی که باقی مانده بودند در محلی موسوم به کماخ بغازی درست در خارج از ارزینجان بفرات افکنده شدند...»

این فصل از نامهٔ مذکور مخصوصاً حائز کمال اهمیت است. زیرا حوادثی را که قبلاً از قول دو شاهد عینی نقل کردیم ـ که‌هردو مستقلاً وبطور دست‌اول آنرا در اختیار ما گذاشته بودند ـ کاملاً تأیید می‌کند. هرکس این‌شرح رابا آنچه قبلاً ازقول یك‌بانو وپیش‌از آن ازقول یکی دیگر ازقربانیان ازتبعیدنقل کردیم مقایسه کند ، متوجه می‌شود که این گزارش کلی (که سرگذشتی است که از داخله آناطولی به‌قسطنطنیه و از آنجا به مارسی رسیده) هرگز نمی‌تواند اغراق‌آمیز بوده باشد. این شرح کلی همانطور که مشهود است از خود شهادت اصلی بمراتب ملایم‌تر و موجزتر و حتی خلاصه‌تر است. لذا همین متانت بارزی که در این خبر افواهی وجود دارد ، در صورتی که بسایر شرحها افزوده شود، اعتقاد ما را درقبول حقایقی که بخودی‌خود موثق است راسخ‌تر می‌سازد.

در مورد این فجایع توسل بمدارك درجه دوم اصولا زائد است. زیرا شهادت‌های عینی دست‌اول بقدری فراوان و آنقدر مجاب‌کننده بوده واسناد و مدارکی که در دست است چنان محکم و متقن است که خود مبین شرح‌کامل جنایت بوده و ما را از مطالعه و توجه بمدارك درجه دوم بی‌نیاز ساخته است. اینها مدارك متقنی هستند که از طریق اسامی افراد سرشناسی که شاهد این فجایع بوده و یا خود از قربانیان آن محسوب گشته‌اند ، استحکام پذیرفته و قوام یافته است.

از ذکر اسامی مذکور بعلت رعایت احتیاط خودداری می‌شود ، ولی هر کس بگزارش کمیته امریکائی توجه کند با مشاهده نقاط متعدد خالی که‌نمودار محل اسامی حذف شدهٔ است ، قهراً پی خواهد برد که این مدارك تا چه حد دارای جنبه مستقیم و شخصی می‌باشد.

علاوه براین هریك از شهادت‌ها از منابع متعددی بدست آمده است. از

شهری که شرح سفر آن بانوی ارمنی درآن قطع شده است ، نقل‌قولی داریم، که توسط یکنفر مقیم خارج که تبعه یك کشور بیطرف بوده انجام گرفته‌است. شهر مذکور شهری است واقع در ناحیه شرقی فرات (موسوم به‌مرادسو) که محل برخورد جاده‌های شمال بجنوب بوده و بسیاری از کاروانهای تبعیدی‌ها از آنجا عبور کرده است.

این شاهد خارجی می‌نویسد : «اگر موضوع ، فقط اجبار به‌ترك اینجا برای‌رفتن بجای دیگربود، قضیه آنقدرها بد نبود ، ولی همه مـی‌دانند کـه «رفتن» در این مورد ، همانا رفتن بسوی سرنوشت مرگ‌است. اگر در این‌باره شکی وجود داشت ، با ورود تعدادی از افراد ـ رویهمرفته چند هزار نفر از ارض‌روم به‌ارزینجان ـ این شك برطرف می‌شد. من اردوی آنانرا چند بار بازدید کردم و با بعضی از آنان به صحبت نشستم. آنها تقریباً بدون استثناء مندرس ، کثیف ، گرسنه و مریض هستند. و این امر با درنظر گـرفتن این حقیقت که آنها نزدیك به دوماه بدون تعویض لباس ، بدون فرصت شستشو ، بدون سرپناه ، و با خوراك اندك در راه بوده‌اند ، تعجب‌آور نیست. دراینجا دولت بآنها جزئی جیره‌ای داده است. من آنها را یکبار هنگامی که خوراکشان آورده می‌شد تماشا می‌کردم . دست‌کمی از حیوانات وحشی نداشتند . بر سر نگهبانانی که حامل غذا بودند هجوم می‌بردند و نگهبانان آنها را با چماق عقب میراندند ضرباتی که فرود می‌آوردند ، چنان سخت بود که گاهی برای‌کشتن آنها کفایت می‌کرد. با تماشای آنها بزحمت ممکن بود باور کرد که روزی‌اینان نیز بشر بوده‌اند.

چون کسی از کنار اردو عبور کند ، مادران کـودکانشان را باو عرضه می‌دارند و التماس می‌کنند که آنها را با خود ببرد. در حقیقت ترکها ازاختیار بردن این کودکان ودختران به‌عنوان کنیز و غلام و یا بدتر از آن استفاده کرده‌اند. و در چند مورد آنها ـ با استفاده از این اختیار ـ حتی پزشکی نیز همراه برده‌اند تا بهترین دختران را معاینه کند و باین ترتیب مطمئن شوند که سالم‌ترین آنهارا در اختیار گرفته‌اند. بیش از چند مرد در بین آنهانیست، چون اکثر آنها در راه به‌قتل رسیده‌اند. همگی سرگذشت یکسانی را تعریف‌می‌کنند و می‌گویند که مورد حمله و دستبرد کردها قرار گرفته‌اند.

اکثر آنها بارها این قبیل حملات و دستبردها را تحمل کرده‌اند ، تعداد کثیری از آنان ، مخصوصاً مردهایشان به‌قتل رسیده‌اند. زنان و کودکان نیز مقتول شده‌اند. البته بسیاری ازآنها نیز دراثر ناخوشی و ازدست‌رفتن قوایشان در راه تلف شده‌اند ودر مدتی هم‌که در اینجا بوده‌اند هرروز تلفات داشته‌اند. چندین گروه مختلف تاکنون وارد شهر شده و پس از یکی دو روز اقامت در اینجا باز بدون آنکه مقصدشان معلوم باشد وادار بحرکت شده‌اند. بهرحال تعداد آنهائیکه باینجا رسیده‌اند قسمت کوچکی از مجموع کسانی است که سفر راآغاز کرده‌اند. بدین ترتیب باادامه راندن این اشخاص امکان آن‌خواهد بود که در مدتی نسبتاً کوتاه سایرین هم بهمان سرنوشت دچار شوند و دیگر کسی از آنان باقی نماند.

از جمله کسانی که باآنان صحبت کردم سه خواهر بودند. آنها در «....» تحصیل کرده بودند و انگلیسی را خوب صحبت می‌کردند. گفتند خانواده‌شان متمول‌ترین خانواده «....» بوده است و هنگامی که براه افتادند تعدادشان بیست و پنج نفر بوده ، ولی حالا فقط چهارده نفر از آنها زنده مانده‌اند .آن یازده نفر دیگر از جمله شوهر یکی از آنان‌و مادربزرگ سالخورده‌شان بدست کردها جلوی چشم آنها قصابی شده بودند. بزرگترین فرد ذکور خانواده که زنده مانده است هشت سال دارد. هنگامیکه از «....» حرکت کردند ، پول و اسب و وسائل شخصی داشتند ، ولی همه چیز آنها ، حتی لباسهایشان‌سرقت شد. می‌گفتند بعضی ازآنها را کاملا لخت و عریان رها ساخته بودند و بر تن بعضی‌هایشان فقط یك پیراهن باقی گذاشته بودند. هنگامیکه بیك آبادی رسیدند ، ژاندارم‌ها از بعضی از زنان برای برهنه‌ها لباس گرفتند.

دختر دیگری که‌باوی صحبت کردم دختر کشیش پروتستان «....» است. وی گفت کلیه افراد خانواده‌اش که در معیت وی بودند به‌قتل رسیده‌اند و او تك‌و تنها مانده است. اینها و سایرین ، بازماندگان قلیل طبقه بهتر مردمی که تبعید شده‌اند ، هستند. آنها در مدرسه متروکه‌ای خارج از شهر تحت‌الحفظ بسر می‌برند و هیچکس حق ندارد به‌آنجا وارد شود. آنها گفتند هرچند مجاز هستند از چشمه‌ای که‌خارج از ساختمان است آب‌بردارند ، معهذا عملاً زندانی هستند. من‌هم کنار همان چشمه آنها را دیدم. سایرین همگی در مزرعه بزرگی

در هوای آزاد نگهداری می‌شوند و در برابر تابش شدید آفتاب هیچگونه سرپناهی ندارند.

وضع این مردم معرف سرنوشت کسانی است ، که اینجا را قبلا ترك گفته و یا اکنون عازم حرکت ازاینجا هستند. من معتقدم که تاکنون از هیچیك از آنها خبری بدست نیامده است ، و محتملاً چندان خبری هم از آنها نخواهد رسید. با این‌روشی که دنبال شده‌است بنظر می‌رسد که تبانی شده باشد ، تا دستجات کرد در راه‌ها منتظر بنشینند و کمین کنند تا تبعیدی‌ها برسند و آنها به‌قتل کلیه مردان و احیاناً سایر آنان بپردازند. بطور کلی این جنبش بنظر می‌رسد سازمان‌یافته‌ترین ومؤثرترین قتل‌عامی باشد که این کشور تاکنون‌شاهد آن بوده است.

این‌فتوای یك شاهد عینی بود ، که نقشه دولت عثمانی را در کمال‌پیشرفت آن مشاهده کرده است. او در قرن بیستم میلادی شاهد همان فجایعی شد که هفت هشت قرن پیش ازدوران مسیحیت، دراین‌مناطق ببارآمده‌بود. هنگامی‌که ما می‌خوانیم که دولت آسور و یا بابل فلان ملت یا قبیله شکست خورده را «تحت انقیاد درآوردند» درست به‌مفهوم این عبارت پی نمی‌بریم. حتی‌وقتی که شرح وقایع مذکور را که در کمال وقاحت بر کتیبه‌هـای تاریخی چـون آسوربانی‌پال یا بخت‌النصر ثبت شده است ، مشاهده می‌کنیم ، باز میزان قبح و شئامت آن در تصورمان نقش نمی‌بندد. ولی اکنون وقوف کامل داریم و به‌مفهوم واقعی اسارت وانقیاد آنطورکه باید و شاید پی‌می‌بریم. زیرااین‌فجایع در دنیای معاصر ما اتفاق افتاده است ، زیرا که جنایت آسوری‌ها از لحاظ شرارت و خبث ، هرگز به‌پای جنایات هولناك عثمانی‌ها نمی‌رسد. ـ «قتل‌عام سازمان یافته و موثر» ـ اینست مفهوم واقعی چنین طرق تبعید ، و جزاین‌هم نباید چیز دیگری از آن استنباط گردد. ولی آسوریان بهرحال به بازماندگان ـ در پایان سفرشان ـ فرصت زندگی می‌دادند. آنان در تبعیدگاه خود اسکان می‌یافتند ، صاحب زمین‌و خانه می‌شدند ، به‌زادو ولد می‌پرداختند و جامعه و زادگاهی جدید برای خود فراهم می‌ساختند. ولی عثمانی‌ها در قساوت خود جدی‌تر هستند. آنها مردم را تبعید به‌مرگ می‌کنند ، و هیچگونه تخفیفی در

این امر قائل نیستند. وقتی یك شاهد عینی می‌گوید «من معتقدم که تاکنون از هیچیك از آنها خبری بدست نیامده است، و محتملا چندان خبری هم از آنها نخواهد رسید.» این تازه نهایت خوش‌بینی است. متأسفانه وی دراشتباه بود. البته بیشتر آنهائیکه از مناطق دوردست شمالی بکوهها رانده شده بودند، همانطور که وی حدس زده است، باید در سفر هولناکشان جان سپرده باشند. ولی کسان دیگری هم از سیلیس و شمال سوریه تبعید شده بودند که میبایست راه کوتاه‌تری را طی کنند اینها را رنج سفر - بعلت همان کوتاهی راه - هلاك نمی‌کرد. بنابراین برایشان سرنوشت دیگری درنظر گرفته شده و برای آخرین وشنیع‌ترین صحنه این نمایش مخوف ذخیره شده بودند»[1].

آنچه «توین‌بی» در بخش سوم کتاب خود آورده است، تازه مقدمات طرح وسیعی است، که باید از آغاز تا پایان، باهمین دقت، خشونت وقاطعیت بمرحله اجرادرآید. پس از اینکه مردان و جوانان ارمنی تصفیه شدند، مرگ محتوم در صحاری بی‌آب‌و علف، همراه با ضرب و شتم وقتل وکشتار، تجاوز به‌جان ومال ونوامیس زنان و دختران، در انتظار بقیه افراد بود. رفتاری که در این بیابانها بازنان و کودکان شد، بمراتب دهشتبارتر از کاری بود، که بعدها در اردوگاههای مرگ هیتلری، قرار بود با زنان و کودکان یهودی بشود.

شهادت عینی یك نویسندهٔ معروف و معاصر ایرانی[2] حاکی است که ژاندارمها، راهزنان، و کردها، از تجاوز به‌ناموس دختران درحال نزع وحتی مردگان خودداری نمی‌کردند. اما هیچکدام از اینها پایان کار نبود. اگر تنی چند آنچنان سخت جان می‌بودند، که از این همه مصائب جان بدر می‌بردند، سرنوشت هولناکتری در انتظارشان بود، که «توین‌بی» باز هم با استناد به‌شهادت‌های معتبر و انکارناپذیر، فصل چهارم کتاب خود را بدان اختصاص داده است[3].

۱- قتل یك ملت- توین‌بی- فصل سوم

۲- سید محمدعلی جمالزاده، که مشاهدات او درجای خود خواهد آمد.

۳- آغاز بخش چهارم کتاب توین‌بی - ص ٥٦

پایان سفر

عمل نهائی «ترک‌های جوان» امر کاملاً نوظهوری نبود و بهیچوجه تازگی نداشت. آنان اینکار را چند سال قبل (هنگامیکه «کمیته اتحاد و ترقی» جای رژیم «حمیدی» را در قسطنطنیه گرفته ، برمسند سلطان عبدالحمید امپراطور عثمانی تکیه زده وقرار گذاشته بود ، بوضع آن شهر سرو سامان بخشد) به مقیاس کوچکتری تمرین کرده بودند. منفورترین جنبهٔ این شهر در آنزمان عبارت بود از قشون سگ‌های بی‌صاحبی که دراثر سالها اغماض مردم در کوچه پس‌کوچه‌ها زادو ولد کرده و تعدادشان زیاد شده بود واکنون وظیفهٔ رفتگرانی را که شهرداری ازتدارك افراد برای تصدی آن اهمال کرده بود ، انجام میدادند. ترکهای جوان این وضع نامطلوب پایتخت خود را بطرز موثری اصلاح کردند. آنان بجمع‌آوری سگ‌ها پرداختند و آنها را بجزیره‌ای متروك واقع در دریای مرمره بردند تا از گرسنگی تلف شوند و مسئله‌ایرا که قبلاً بوجود آورده‌بودند، در آینده حل شود . این سابقه را انور و یارانش هنگامی‌که در بهار گذشته به مسئلهٔ ارامنه فکر می‌کردند ، از نظر دورنداشتند.

برای ارمنیان‌نیز (یا افرادی ازآنهاکه از تبعیدجان سالم بدر برده‌بودند) در واقع‌قرارشد، همان تدارکی‌راکه برای‌سگ‌های استانبولی‌دیده بودند، فراهم سازند. برای‌اسکان‌نهائی‌آنان‌دومحل‌توسط دولت‌انتخاب‌شدتادراختیارشان‌قرار گیرد. یکی‌از این‌دو محل عبارت‌بود ازآبادی سلطانیه در منطقه‌بلوك‌قونیه‌واقع در مرکز آناطولی ، و این انتخاب با در نظر گرفتن اصول علمی بعمل آمده بود ، زیرا آناطولی دشتی است مسطح که پیرامونش را در سمت دریا ییلاقات کوهستاني پرآب و درختی که شهرهای ارمنی‌نشین درآن قرار دارند فراگرفته است ، ولی در قلب آن که از ساحل دریا فاصله دارد بیابان برهوت و سوزانی واقع شده ، که در آن حتی ایلات ترکمن نیز بزحمت بسر می‌برند. در سلطانیه هزار خانوادهٔ شهرنشین ارمنی جمع شده بودند. آنها پس از راه‌پیمائی‌های طاقت‌فرسا که طعم بیابانگردی را بآنان چشانده بود ، خسته وکوفته ازمناطق مختلف به‌آنجا رسیده بودند. درمیان این هزار خانواده فقط پنجاه فرد ذکور بزرگ‌سال برای رفع نیازمندی‌های آنان وجود داشت. آنهم چنین خیل بینوا و مستأصل زن وبچه و معلولی که این‌چنین ناگهانی ازهستی ساقط شده و خانه

وزندگی و اموال خود راازدست داده‌اند. برای‌تأمین وتدارك حوائج زندگی در این محیط ـ که برای آنان نیز بهمان میزان که برای نفوس طبقه متوسط شهرهای فرانسه و انگلستان غیرعادی است ـ نامأنوس بود ، همین تعداد اندك فرد ذکور وجود داشت.[1] دولت با تأسیس این «کوچ‌نشین زراعتی» دربیابان برهوت دل‌آسوده شد و دیگر درباره افراد آن کوچ‌نشین باکی بدل راه نداد.

ولی سلطانیه بهیچوجه بدترین قتلگاهی که بازماندگان نژاد ارمنی را به‌آن سپرده باشند ، نبود. تعداد بیشتر آنان به‌سفری طولانی‌تر ـ بسوی‌جنوب شرقی ـ فرستاده شده ، ودر حلب مرکزحکومتی سوریه شمالی ، برای‌پراکنده ساختن بین ایالات عربی ماوراء آنجا ، متمرکز شده بودند...»[2]

منطقه‌ای که این گروه از ارمنیان را بدانجا اعزام داشتند ، از نظراقلیمی یکی از خشن‌ترین و غیرقابل تحمل‌ترین مناطق گیتی است. این منطقه که درطول تاریخ همواره مرکز وقوع سهمگین‌ترین حوادث بوده است ، تقدیر چنین‌بود، که فجیع‌ترین و هولناك‌ترین اینگونه رویدادها را ، با سرنوشت غم‌انگیزارامنه درخود پیاده کند. قبل از ورود بمتن ماجراهای هراس‌انگیز و تکان‌دهنده‌ای که در این دیار برارمنیان گذشت ، لازم است قبلاً باموقعیت اقلیمی منطقه آشنا شویم :

بین آناطولی و عربستان ـ نیمهٔ شمال امپراطوری عثمانی و ضمیمه جنوب شرقی آن ـ یك تضاد اقلیمی سخت حکمفرماست. مرتفعات آناطولی از لحاظ فیزیولوژیکی شبیه اروپاست ، و ارامنه‌ای که آنجا اقامت دارند نه‌تنها ازلحاظ تمدنی که دارند اروپائی بشمار می‌روند ، بلکه به‌اقلیمی اساساً اروپائی ـ همان اقلیمی که در شبه‌جزیره بالکان و یا اتریش و مجارستان وجود دارد ـ معتاد هستند . ولی‌هنگامی‌که از آخرین مرحلهٔ این ارتفاعات سرازیر شویم ، و یااینکه مسیر فرات را از سرچشمه‌هایش در جبال ارمنستان تا دشتهای بین‌النهرین‌دنبال کنیم ، دفعتاً ازاروپا خارج شده و به‌سرزمینی با مختصات نیمه استوائی وارد

۱ـ صحت این مدعا از سه منبع مختلف تأیید شده‌است: اول ـ شاهدعینی که‌درتهیهٔ «گزارش‌امریکائی» دست داشته . دوم ـ نامه یك ارمنی‌پروتستان که‌به‌یك تبعهٔ آمریکائی نوشته و در شمارهٔ چهارم سپتامبر ۱۹۱۵ روزنامه ارمنی زبان «گوچناك» انتشار یافته است . سوم ـ نامه ۱۵ ژوئن ۱۹۱۵ که از قسطنطنیه نوشته شده است و از آن به‌تفصیل نقل‌قول خواهدشد .

۲ ـ قتل‌یك ملت ـ توین‌بی ـ فصل چهارم

می‌شویم. ما اکنون در عربستان شمالی هستیم که مانند پلکان آمفی‌تآتر بسیار عظیمی تدریجاً به‌پائین کشیده می‌شود و به‌سوی جنوب شرقی و طرف خلیج فارس سرازیر می‌گردد ، تا وارد یکی از شرجی‌ترین مناطق سطح زمین شود. (مقصود از عربستان شمالی که شکل آمفی‌تآتر است همان سرزمین بین‌النهرین و عراق امروزی است) این آمفی‌تآتر در مدت عمر خود شاهد حوادثی هولناك بوده است ، ولی شاید هیچیك از آنها ، از حادثه‌ای که هم اکنون ـ هنگامی که اقلیم گرم و سوزانش برای ارامنه‌ای که از اوطان معتدل خود در شمال بآنجا تبعید می‌گردند و این تبعید بمنزلهٔ محکومیت به‌مرگ تلقی می‌شود ـ در آن بوقوع می‌پیوندد ، هولناکتر نباشد.

شرح زیر تعریفی است که یکی از ساکنان حلب هنگامی که ارمنیان را چون گله‌ای از این شهر می‌گذراندند و به‌قتلگاه می‌بردند شاهد عبور آنان بوده‌است و دربارهٔ این حادثه نقل می‌کند :

«شایعه شنیع سفر آخرت آنها ، قبل از ورود خودشان ، در اینجاپیچیده بود. ابتدا به‌این شایعه چندان توجهی نمی‌شد و کسی آنرا باور نمی‌کرد. ولی چون بسیاری از پناهندگان اکنون وارد حلب می‌شوند ، دیگر دربارهٔ حقیقت امر هیچگونه تردیدی باقی نمانده است. روز دوم ماه اوت قریب هشتصد نفر زن میانه‌سال و پیرزن ، همراه کودکان کمتر از ده سال ـ از دیار بکر ـ پس ازآنکه چهل و پنج‌روز در راه بودند بارقت‌انگیزترین وضع قابل تصور و با پای پیاده وارد شدند. آنها ربودن کلیهٔ دختران وزنان جوان را بدست کردها، غصب کلیهٔ پول و مایملکشانرا تا پشیز آخر ، گرسنگی ، محرومیت ، و انواع آلام و مشقات را گزارش می‌دهند. وضع ناهنجار ودلخراش آنان گویاترین شاهد شرح حال آنهاست.

من اطلاع حاصل کردم که‌چهار هزارو پانصد نفر از سوقورت برأس‌العین و دو هزار نفراز مزیره به دیاربکر ، فرستاده شده و کلیه شهرهای بیتلیس ، ماردین ، موصل ، سویرك ، مالاتیا ، بسنه ، غیره ... از ارامنه تخلیه شده‌اند. مردان وپسران‌و بسیاری از زنان بقتل رسیده‌اند و بقیهٔ آنانرا در سراسر کشور پراکنده کرده‌اند. اگراین‌ها راست باشد ـ که‌در صحت آن شکی نیست ـ حتی آن بقیه نیز طبعاً باید از خستگی ، گرسنگی و ناخوشی هلاك شوند. حاکم

در الذّور که اکنون در حلب است ، می‌گوید پانزده هزار ارمنی در شهـر وی وجود دارند. کودکان معمولاً فروخته می‌شوند تا از گرسنگی نمیرند ، زیرا دولت عملاً آذوقه‌ای نمی‌دهد.»

آنها را مانندسگ‌های مطرود قسطنطنیه به‌حال خود رها ساخته بودند تا از گرسنگی بمیرند. این بود سرنوشتی که ارامنه برای آن ناگزیر بودند صدها فرسنگ راه سنگلاخ تبعید را بپیمایند. مرحلهٔ ماقبل آخر سرنوشت آنها در شهری واقع درمرادسو (که قبلاً وصف آنرا ازقول یك شاهد عینی نقل‌کردیم) باید بنظر بسیاری نهایت بینوائی و مذلتشان باشد. ولی اینجا در حلب آنهادچار سرنوشتی تیره‌تر بودند ، و بدترین همه را هنوز در پیش داشتند. ما همراه با نام شوم درالذور با این سرنوشت آشنا شده‌ایم. حلب در یك واحه بیابانی قرار گرفته است. و رودخانه‌ای که آنرا مشروب می‌سازد ، در فاصله‌ای قریب یك روز سفر بسوی جنوب شرقی شهر در باتلاقها فرو می‌رود. این باتلاقها به‌نخستین گروههای واردین اختصاص یافته‌بود ولی تکافوی چنین گروه‌زیادی را نمی‌کرد و دسته‌های بعدی ــ بفاصلهٔ پنج روز سفر ــ از آنجا جلوتر رانده شدند و بشهر درالذور مرکز حکومتی ایالت بعدی در مسیر رود فرات درحالی که رودخانه از میان دشت‌های سوزان آمفی‌تآتر عربی بسوی خلیج فارس‌روانه میگردد منتقل شدند.

قربانیان در این راه‌پیمائی دستخوش مصیبتی دیگر ، یعنی تعویض‌عذاب دهندگان شدند. کردها در تپه‌ها باستراحت پرداختند و اعراب بدوی بایفای ادامهٔ نقش آنان پرداختند. ارمنیان ــ این قربانیان شهوت و نفرت متجاوزین ــ بهتر بود بجای آنکه باین طرز باطراف کشور کشانده شوند ، همانجا درزادگاه کوهستانی خود بضرب گلوله می‌مردند و باین خفت و ذلت گرفتار عذاب و شکنجه نمی‌شدند. صدها نفر از آنان دراثر رنج گرسنگی و هتك نـاموس وحشیانه در مسیر راه جان‌سپردند وتقریباً کلیهٔ آنها ازفرط گرسنگی ، تشنگی، ربوده‌شدن توسط اعراب انازه در بیابانی که بآنجا گسیل شده‌اند ، در حال مرگ هستند. اعراب انازه بقول یك شاهد دیگر خودشان‌در بیابان زاد و بومشان گرفتار قحط و غلا هستند . پس تکلیف این میهمانان‌ناخوانده روشن است ... و بدین ترتیب آنها به‌درالذور رسیدند.

گزارش مشروحی از یك منبع بسیار موثق از آنچه در درالذور بوقوع پیوسته است دردست داریم و آن شهادت‌دوشیزه «بئاتریس روهنر» مبلغ‌مذهبی سویسی از شهر بال است. دوشیزه روهنر شخصاً شاهد آلام ارامنه در درالذور بوده ، و شرح مشاهدات خود را در نشریهٔ «زونن آوفگانگ» (طلـوع آفتاب) و ارگان «اتحادیه آلمانی کمك برای امور خیریه مسیحیت در شرق» درج‌کرده است. قسمتهائی از مشاهدات وی که آنها را برشته نگارش درآورده بشرح زیر است :

«در درالذور ، شهری بزرگ در بیابان ، قریب شش روز فاصله سواره از حلب ، خانهٔ بزرگی‌دیدیم که کلیهٔ اطاقها ، پشت‌بام و ایوانهای آن پـر از ارمنیانی بود که بیشتر آنها زن وبچه بودند ، با چند نفرپیرمرد. آنها روی جل وپلاس خود هرجا که می‌توانستند سایه‌ای پیداکنند خوابیده بودند.

زندگی در اقلیم بیابان ، برای این کوه‌نشینان بسیار دشوار است. روز بعد من بیك اردوی بزرگ ارمنی که از چادرهای پوست بز تشکیل شده بود رسیدم. ولی بیشتر این مردم بدبخت در بیرون روی شن‌های سوزان در زیر آفتاب خوابیده بودند. عثمانیها بخاطر تعداد زیاد بیماران ، به‌آنها یـك روز استراحت داده بودند. از لباسشان پیدا بود که روزی مردم مرفهی بوده‌اند. آنها اهل «گبن» ـ دهکده‌ای دیگر در نزدیکی «زیتون» ـ بودند ، و توسط رئیس مذهبی خود رهبری می‌شدند. هرروز پنج شش تن از کودکان آنها در راه تلف می‌شدند. آنها هم‌اکنون از دفن‌یك زن جوان ، مادر دختر بچه‌ای نه ساله ، فارغ شده بودند ، به‌من التماس می‌کردند که این دختربچه را باخودم ببرم.

کسانیکه تجربه‌ای از بیابان ندارند ، نمی‌توانند مشقات حاصله از چنین سفری را در ذهن خود مجسم سازند ؛ بیابانی پرنشیب و فراز و بدون سایـه و سایبان ، راه پیمائی برفراز سنگلاخ‌ها زیر تابش آفتاب سوزان ، درحالیکه حتی عطش طاقت‌فرسا را ازآب گل‌آلود فرات که در محاذات جاده به‌فاصله‌ای نزدیك جریان دارد نمی‌توان تسکین داد.

روز بعد ، با اردوی دیگری از این ارامنهٔ اهل «زیتون» برخورد کردم. همان مشقات وصف‌ناپذیر بود و همان شرح پریشانی و بینوائی. می‌پرسیدند:

(چرا ما را یکباره نمی‌کشند تا ازاین رنج ومشقت‌آسوده شویم؟ چرا زجرکشمان می‌کنند ؟ روزهاست که آبی برای نوشیدن نداریم و بچه‌هایمان از تشنگی هلاك میشوند. شب عرب‌ها به‌ما حمله می‌کنند. هرچه داریم میبرند. رخت و لباسمان راکه بزحمت همراه آورده‌ایم می‌دزدند. دخترانمان را بزور می‌ربایند. زن‌هایمان را مورد تجاوز قرارمی‌دهند . هرکداممان را که نتوانیم راه برویم ژاندارم‌ها کتك می‌زنند. بعضی از زن‌هایمان خودشان را از روی تخته‌سنگها به‌فرات می‌اندازند تا ناموسشان را نجات دهند. بعضی ها بچه به‌بغل برودخانه میجهند...) .

شرح همین فجایع را به‌اختصار در مقاله‌ای که (قبلاً به‌آن اشاره شد) پرفسور هاگوپیان بروزنامهٔ «ارمنستان» چاپ مارسی داده ، که‌در شمارهٔمورخ اول سپتامبر ۱۹۱۵ آن درج شده است وطی آن می‌خوانیم :

«این مردم بدبخت تبعیدی را (که قسمت اعظمشان از اهالی «زیتون» هستند) بطورکلی در دو محل نگاهداشته‌اند . یك قسمت از آنها را در یك‌منطقهٔ باتلاقی که قبلاً بعلت مالاریای مهلك غیرمسکون مانده بود ، جای داده‌اند. در صورتی که بقیهٔ آنانرا به‌محلی بمراتب ناسالم‌تر در جهت خلیج فارس (که همان درالذور باشد) رانده‌اند ، که از بس طاقت‌فرساست ، التماس کرده‌اندکه بهمان باتلاق‌ها باز گردند .بااین تقاضای انتقال آنها موافقت نشده است...».

معهذا در آن باتلاقها هم جز مرگ مفری برای‌نجات وجود نداشت «مالاریا بعلت فقدان کامل خوراك ومأمن به‌آنها لطمه فراوان می‌زند. پذیرفتن این ادعا که دولت وانمود می‌کند بخاطر تشکیل یك «کوچ‌نشین» به‌اعزام آنها باین منطقه مبادرت کرده ، واقعاً مسخره است.این چه‌نوع کوچ‌نشینی زراعتی است که اعضای آن نه خیش دراختیار دارند ، نه‌بذر ؟ آنها را دست خالی بآنجا فرستاده‌اند. نه جا دارند ، نه‌نان...»[1]

همان شاهد اظهار می‌دارد : «هنگامی که پناهندگان ابتدا به‌حلب آمدند نفوس مسیحی برای آنها خوراك و پوشاك خریدند. اما «والی» اجازه نداد آنها با پناهندگان تماس بگیرند. او وانمود می‌کرد که آنها همه چیز دارند و از کمك‌بی‌نیاز هستند . ولی چند روز بعد مردم به‌کمکی که قصد داشتند

۱ــ گزارش کمیته امریکائی

مبادرت ورزیدند و نیازمندی‌های آنانرا تأمین کردند . بعبارت دیگر نقشهٔ دولت ، توسط مسیحیان محلی براثر سماجت و اصراری که بکار می‌بردندبرهم خورد. ولی فقط برای مدتی کوتاه...

نفوس ارمنی سیلیس که بایالات حلب، درالذور، و دمشق تبعید شده‌اند، حتماً از گرسنگی خواهند مرد.

دولت طبق اطلاعات حاصله از اینکه قبول این پیشنهاد که بگذارد تعداد ناچیز ارامنهٔ حلب و اورفا در اوطانشان بمانند ، امتناع ورزیده است ، تا مبادا آنها به‌برادران بدبختشان‌که بنواحی جنوبی‌تر رانده میشدند کمك کنند. اسقف ارامنه سیلیس که هنوز در حلب است به‌توزیع کمکی که ما برایش فرستاده‌ایم اشتغال دارد...»

شرح فوق از نامه مورخ ۱۵ شهریور ۱۲۹٤ ش (اوت ۱۹۱۵) است که به‌یك مقام روحانی ارمنی در یك کشور بیطرف نوشته شده و ما از آن بارها نقل‌قول کرده‌ایم. این شرح نشان میدهد ، که اسقف ارامنهٔ سیلیس ، که برجسته‌ترین نمایندهٔ ملت خود در آن ناحیه بود ؛ هنگامیکه کمك ارامنهٔمحلی قطع‌شد ، شخصاً بآوردن کمك برای تبعیدی‌ها پرداخت. شرح مذکور بانامه‌ای که قبلاً در تاریخ ۲۹ شهریور ۱۲۹٤ ش (۱۵ ژوئن ۱۹۱۵) از قسطنطنیه نوشته شده و در تاریخ ۲۸ اوت توسط روزنامهٔ ارمنی «گوچناگ» چاپ نیویورك انتشار یافته مطابقت دارد. در نامهٔ اخیرالذکر راجع به‌مطلب مورد بحث‌چنین نوشته شده است :

«در میان هزار خانواده‌ای که به‌سلطانیه تبعید شده‌اند بزحمت ممکن است پنجاه نفرمرد وجود داشته باشد . این سفر را اکثر آنـان پای پیاده طـی کرده‌اند. بعضی از پیرزنان و کودکان در راه تلف شده‌اند. زنان جوان بچه‌دار به‌مقصد نرسیده و همانجا در کوههای بین راه جامانده‌اند. حتی در این لحظه، در محل تبعیدشان ، این‌مردم تبعید شده روزی ده دوازده نفر قربانی می‌دهند. اینها دراثر ناخوشی و گرسنگی هلاك می‌شوند. در حلب فعلا روزی ۳۵ لیره (عثمانی) لازم است تا به‌مردم تبعید شده فقط نان خالی رسانده شود. حالا تصورش را بکنید که وضع آنها در بیابان‌هائی که حتی اعراب بومی آن گرفتار قحط وغلا هستند چه‌خواهد بود و چه برسرشان خواهد آمد..؟

مبلغی پول از قسطنطنیه برای اسقف‌ارامنهٔ سیلیس که اکنون در حلب شاهد بینوائی و عذاب ملت خویش است فرستاده شده. اینجا لااقل مقامات اجازه توزیع کمك باین بدبخت‌ها را می‌دهند. در سلطانیه تاکنون چنین امکانی دست نداده‌است که کمکی در دسترس آنان قرار گیرد ، زیرا دولت علی‌رغم مجاهدات سفارت امریکا از صدور اجازهٔ این کار استنکاف می‌ورزد.»

این مجاهدات بشر دوستانه خارجی مصراً بعمل میآید ، ولی نتیجه‌ای به‌بار نمی‌آورد. «باهاگ» روزنامه دیگر ارمنی در تاریخ ۹ سپتامبر چنین می‌نویسد:

«کمیسیونی مرکب از پنج نفر عضو از امریکا بقسطنطنیه عزیمت کرده‌اند تا به‌ارامنهٔ مستاصل کمك کنند. این هیئت خواستار آن است کـه در داخلـهٔ کشور سفرکند و با وضع آوارگان در محل‌های مربوطه از نزدیك آشنا شود، تا بتواند اقدامات مقتضی را بعمل آورد ، ولی دولت عثمانی از صدور چنین اجازه‌ای بآنان امتناع ورزیده است.»

بدین ترتیب دولت ترکیه جوان ، وقتی‌که بازماندگان ارامنه را به«کوچ‌ـنشین‌های زراعتی» روانه ساخت ، جلوی هرگونه کمکی را که ممکن بود در آخرین لحظات قربانیان را از حل کامل «مسئلهٔ ارامنه» نجات دهد ، کاملاً گرفت.

چنین بود رئوس مطالب ماجرای غم‌انگیزی که برسر نفوس ارامنه (که فقط هشت ماه قبل در کمال آسایش و رفاه در شهرها و آبادیهای امپراطوری عثمانی بسر می‌بردند) آمد. و ما مطالب خود را مختصراً به‌بیان جریان «عادی» جنایت و بشرح این «نقشه» همانطور که توسط دولت در قسطنطنیه ترتیب‌یافته و بطور کلی بدست مرئوسین محلی آنها بمرحله اجرا در آمده است محدود ساخته‌ایم. ما بمطالب مبالغه‌آمیزی که دربارهٔ این فجایع موجود است اشاره نکرده‌ایم. معهذا این جنایت ـ در بسیاری از موارد ـ دراثر ابتکارات خاص حکام شرور و مخصوصاً اعمال ننگین ژاندارمهای وحشی ، از آن سرحـد «عادی» بمراتب تجاوز کرده و بحد افراط رسیده است. مثلا قبل از آنکه به‌قصابی کردن مردان ارمنی بپردازند ، دربارهٔ آنها شکنجه‌هائی را که مرسوم قرون وسطی بود ، مرتکب شده‌اند بعنوان نمونه شرح زیر را که یك نفر از اتباع خارجی مقیم آناطولی تعریف کرده ، و توسط بسیاری از افراد دیگـر

ـ نه باین تفصیل ـ تأیید شده است ،نقل می‌کنیم:

«روزی بخانه‌ای فرا خوانده شدم ، و در آنجا شمدی را که از زندان خارج شده بودوبرای شستشو فرستاده بودند ، مشاهده کردم. خود را بوقوف برماجرا علاقمند نشاندادم ، و به‌یاری دو شخص بسیار مورد اعتماد ـ که خود شاهد قسمتی ازماجرا بودند ـ از حقیقت آگاه شدم. که شرح آن بقرار زیر است :

«زندانی را در اطاقی قرار می‌دهند. دو نفر ژاندارم در دو طرف وی، و دو ژاندارم دیگر در انتهای اطاق می‌ایستند. زندانی را چوب‌فلك می‌کنند و هریك از ژاندارم‌ها به‌نوبت تا رمق در بدن دارند بزندانی تازیانه می‌زنند. در زمان رومیان حداکثر ٤٠ ضربه تازیانه زده می‌شد. اما در اینجا ، دویست، سیصد ، پانصد و حتی هشتصد ضربه می‌زنند. پاهای زندانی دراثر ضربات‌پیاپی که برآن وارد می‌آید ورم می‌کند و بعد می‌ترکد. آنوقت‌زندانی را نزد سایر زندانیان باز می‌گردانند. زندانیانی راکه پس ازواردآمدن این ضربات ازهوش می‌روند ، با ریختن آب سرد برسرو روی آنها دوباره بهوش می‌آورند.

روز بعد ، و یا دقیق‌تر گفته شود ، همان شب (زیرا در «.....»[1] نیزمانند «.....»[2] کلیهٔ فجایع در شب انجام می‌گیرد) دوباره علی‌رغم آماس وجراحت پاهای زندانی، او را به‌فلك می‌بندند وباز هم‌ضربات مفصلی براووارد می‌سازند. من در آن هنگام در «.....»[3] بودم ، ولی در آن زندان نیز ، تعداد سی نفر زندانی بسر می‌بردند که پاهای کلیهٔ آنها همین وضع را داشت و بنحو دردناکی سوزش می‌کرد که اغلب بریدن پا اجتناب ناپذیر بود،پای بعضی‌ها را هم قبلاً بریده بودند. مرد جوانی را ظرف پنج دقیقه‌دراثر ضربات وارده بقتل رساندند. علاوه بر چوب‌فلك از وسائل دیگری نیز از قبیل گذاشتن آهن داغ روی‌قفسه سینه برای شکنجه افراد استفاده میشد...»[4]

ولی شاید شنیع‌ترین برنامه رسمی را حاکم طرابوزان مرتکب شده باشد. «عده‌ای‌را درمواقع‌مختلف سوارقایق‌ها می‌کردند وبسوی «....» می‌فرستادند

---

۱ و ۲ و۳ ـ آرنولد توین‌بی، جای اسامی شهرها و اشخاص را با خالی گذاشتن آنها معرفی‌نمی‌کند.
٤ـ گزارش کمیته امریکائی ـ شاهددیگری که‌درهمین گزارش به نقل مطالبش مبادرت شده اعلام میدارد که: «چوب‌فلك کراراً بکارمی‌رفت وبهمین‌ترتیب داغ درفش .... در بعضی موارد چشم‌های قربانیان را از حدقه بیرون‌می‌کشیدند.»ـ از همان گزارش.

احتمال کلی این است که اشخاص مذکور را در رودخانه غرق می‌کرده‌اند. طی روزهای اول مردانی را که گمان میرود اعضای کمیته ارامنه بوده باشند، در یك قایق بزرگ یا دوبه سوار کردند و بسوی «....» روانه ساختند. دوروز بعد یك نفر تبعه روس «یکی از همان مردانی که در دوبه سوار کرده بودند» در حالیکه سرو صورتش بسختی مجروح بود و از فرط جراحات وارده شناخته نمی‌شد در «....» بخشکی باز گشت.

مرد بدبخت که مشرف بموت بود تنها کلمه‌ای را که توانست از گلویش خارج سازد این بود: «بوم . بوم!» او از طرف مقامات مربوطه توقیف و به‌بیمارستان شهرداری اعزام شد، و روز بعددر آنجا درگذشت. یکی‌ازاتباع عثمانی می‌گفت که با این قایق در نزدیکی «....» با قایق دیگری که ژاندارم‌ها در آن بودند و پس از مبادرت بقتل کلیه مردان و افکندن آنها به‌آب از ماموریت خود باز می‌گشتند، برخورد کردیم. آنها فکر می‌کردند که‌همهٔ آن مردان را کشته باشند، ولی این روس قوی‌هیکل و سخت‌جان که فقط مجروح شده بود، بدون آنکه ژاندارمها متوجه او شده باشند، به ساحل شناکرده‌بود. تعدادی از این‌قایق‌ها در حالی‌که مردانی را در آنها انباشته بودند، از « .... » عزیمت می‌کردومعمولاً پس از چند ساعت خالی باز میگشت.»[1]

این شرح از استشهادی که در گزارش کمیته امریکائی مندرج است نقل شده و صحت مطالب آنرا منابع بیشمار دیگری تأیید کرده‌اند. مطالب مذکور در سراسر امپراطوری عثمانی دهان بدهان میگردد و شواهد آن مسلماً مجاب کننده است. همان شاهد بشرح مطالب خود چنین ادامه می‌دهد: «تعدادی جسد زن و بچه را اخیراً آب به‌ساحل شنی زیر دیوارهای صومعهٔ ایتالیائی‌ها آورده بود، و توسط زنان یونانی در همان محلی که دیده شد دفن شده است.»[2]

معاذیر ناموّجه

کلیهٔ این‌فجایع[3] اعم از جنایات مسلّم و برنامه‌ریزی شده و یا پیرایه‌های محلی آن، (ابتکارات دژخیمان محلی) هردو بدون هیچگونه انگیزه ودلیلی بر ارامنه نازل شد. دولت جبار وستمگر عثمانی محتملاً پاسخ می‌دهند:

---

۱ و ۲ــ گزارش کمیته امریکائی

۳ ــ بخش‌پنجم کتاب توین‌بی ــ ص ۶۹

«ما در حال جنگ بودیم . برای بقای خودمان می‌جنگیدیم . ارامنه به‌پیروزی دشمنان ما دل بسته بودند . و توطئه می‌کردند تا آن پیروزی را میسر سازند. آنها درمنطقه‌ای جنگی‌در کمال آزادی دست به‌خیانت‌می‌زدند، و ما ناچار بودیم علیه آنها با انضباط نظامی رفتار کنیم.» ولی چنین معاذیری کاملاً با حقایق مغایرت دارد. این ارامنه در مناطق جنگی سکونت نداشتند. هیچیك از شهرها و آبادیهائی که آنها بطرزی دقیق و طبق برنامه از آنجابه‌سوی مرگ تبعید می‌شدند بهیچوجه به‌مقر خصومت‌ها و زدو خوردها نزدیك نبود. آنها همگی در داخله آناطولی بودند که از جبهه قفقاز و از بغاز داردانل‌بیك نسبت دور بود. امکان تشریك مساعی آنان با ارتشهای متفقین بهیچوجه وجود نداشت ، و بهمین ترتیب این امکان نیز که خود آنها علم طغیان برافرازند ، ابداً میسر نبود. زیرا دارای جامعه متشکلی نبودند ، بلکه در کشوری پهناور بصورت گروه‌هائی کوچك پراکنده بسر می‌بردند ودر همه جا در مقایسه با همسایگان عثمانی خودکاملاً در اقلیت محض بودند. قدرت کشوری ولشکری بطور دربست در یداختیار عثمانی‌ها بود ، وهیچگونه احتمال توسل به‌زور از جانب ارامنه ابداً مطرح نبود باید تکرار شود که این مردم شهرنشین ارمنی اساساً مردمی صلحجو ، صنعت‌پیشه ، و فعال بودند ، که اصولاً با اسلحه سرو کاری نداشتند و مانند شهرنشینان اروپای غربی با فکر خشونت واعمال زور بیگانه بودند. دولت‌عثمانی امکان ندارد که بتواند جنایات خود را بعنوان «اقدامات بازدارنده» تغییرماهیت دهد. زیرا ارامنه آنقدر از چنین عوالمی‌دور بودند و آنقدر از طرح جنایتی که‌دولت برایشان درنظر گرفته بود ، بی‌خبر بودند که حتی پس از آنکه دولت در حقیقت جواز مرگشان را ـ با اعلام‌تبعید آنها ـ صادر کرد ، عملاً هیچگونه مقاومتی‌از خود نشان ندادند. در واقع فقط دو مورد پیش آمد کرد که ارامنه عملاً با نقشهٔ تبعید مخالفت کردند : یکی مخالفت موفقیت‌آمیز انطاکیه بود که در آن دهاقین ارمنی به‌تپه‌ها رفتند و مدت هفت هفته پشت به‌دریا جنگیدند ، تا آنکه تقریباً بطرزی معجزه‌آسا توسط ناوگان فرانسه نجات یافتند. مورد دیگر ، عملیات قهرمانانه و در عین حال نومیدانهٔ «شابین‌قره‌حصار» ـ شهری‌واقع دراراضی پشت‌ساحل‌طرابوزان‌ـ بود که در آنجا چهار هزار نفر ارمنی با شنیدن خبر تبعید خود اسلحه بدست

گرفتندو از اواسط ماه‌مه تاآغاز ژوئیه باسربازان عثمانی به‌زدوخورد پرداختند.[۱] در برابر این مقاومت ، عثمانی‌ها به‌اعزام افراد و مهمات پرداختند و شهر را با آتش توپخانه متصرف شدند. درنامه‌ای که بمقام روحانی ارامنه نوشته شده و قبلاً نیز بآن اشاره کردیم ، دربارهٔ این‌واقعه چنین گـزارش شده است : «قره‌حصار بمباران شد ، و کلیهٔ نفوس آن اعم از ساکنان شهر و روستانشینان نواحی اطراف ، بدون استثناء ــ حتی خود اسقف ــ در کمال قساوت قتل‌عام شدند.» این واقعه کاملاً نشان می‌دهد که عثمانی‌ها از ارامنه کمترین واهمه‌ای نداشته‌اند و معاذیرشان اساساً ناموجه بوده است ، بازنشان می‌دهد که چگونه بمحض اینکه فرصتی دست می‌داد ، در کمال اشتیاق و باسریع‌ترین وسیله به‌قلع وقمع آنان مبادرت می‌ورزیدند.

دولتی که رفتارش نسبت به‌ارامنهٔ نومید و مستاصل شهرها ، که کاملاً مطیع و آرام بودند و در حسن ظن آنها هیچگونه تردیدی نبود ، براین منوال بود که با شرحش آشنا شدید ، معلوم‌است که با دهاقینی که باندازهٔ همگنان شهرنشین خود رام ونرم نبودند ، چه‌رفتاری خواهد داشت. دراین مورد دولت دیگر لازم ندید ، که بکتمان نیات پلید خود بپردازد و جنایات را در پس پرده تبعید بمرحله عمل درآورد. بلکه دهقانان را بدون آنکه منتظر احضار آنان برای تبعید شود ، علناً و درکمال بی‌پروائی مورد حمله قرار داد و کلیه آنانرا بدون استثناء از دم تیـغ هلاك گذرانید . چنین بود رفتاری که « زیتون » ، ارمنی‌نشینی که مدت هشتاد سال در میان کوهستانهای مشرف بردشت سیلیس، ساکنان آن در کمال رفاه و استقلال در آنجا زندگی کرده بودند.

اهالی زیتون از این حیث که اغلب مسلح بودند ، برسایر ارمنیان برتری داشتند و بنظر می‌رسد که از قبل خود را برای مواجهه با تلاش مرگ ـ مرگی که برایشان‌مقدر شده بود ـ آماده کرده باشند . ولی گفته می‌شود که آنها را نیز با این‌وعده که «اگر تسلیم شوید ، برادران بلادفاع شما که در آبادیهای دشتهای واقع در پیرامون‌کوهستان آنان بسر می‌برند ، بخاطر تسلیم آنان از نابودی معاف خواهند کرد» همگی را خلع‌سلاح کردند. اما مسلم است بمحض

۱ ــ دولت از سالها پیش اقدامات شدیدی بعمل‌آورده بود ، تا از دسترسی ارامنه به‌اسلحه جلوگیری کنند .

آنکه عثمانی‌ها به‌هدف خود که خلع‌سلاح این ارامنهٔ سلحشور کوه‌نشین بود موفق شدند ، قول خود را زیرپا نهادند و قهرمانانی را که در کمال‌جوانمردی تسلیم شده بودند ، ناجوانمردانه تا آخرین نفر قتل‌عام کردند.

«پرده‌ای خونین برفراز زیتون گسترده شد. ذخایر جنگی این کوه‌نشینان شجاع ، در این سال جنایت‌بار و خاطره‌انگیز تسلیم شد. آنها بعنوان پیروان وفادار و بازماندگان سلسله «روپنیان» ، تا آن زمان زادگاه خود را مصون نگاه داشته و در کمال موفقیت در برابر دستبرد عثمانی‌ها بموطن خویش ایستادگی کرده بودند. سرانجام دراثر مواجهه بانیروهای سنگین عثمانی‌مغلوب شدند و اکنون استحکامات زیتون بدست دشمن افتاده است.

بنظر می‌رسد ، پس ازآنکه نقشه‌ای که عثمانی‌ها در زمستان گذشته‌برای لشکرکشی علیه کانال سوئز طرح کرده بودند ، به‌شکست انجامید ، جمال‌پاشا فرمانده ارتش سوریه ، قوای عظیمی از ارتش تحت فرماندهی خود را به‌زیتون هدایت کرده باشد. مردم زیتون بسرعت در دژهای‌خود سنگر گرفتند و علیه دشمنی که تعداد افرادش بی‌نهایت از آنها بیشتر بود و به‌توپخانهٔ‌سنگین مجهز بودند ، مدتی نزدیك به‌سه ماه با این امید که بموقع قوای‌کمکی برای آنها برسد جنگیدند. ولی هیچ گونه کمکی برایشان نرسید و آنها تا آخرین فشنگی که در دست داشتند جنگیدند. در اواخر ماه مه (اواسط بهار) بود که عثمانیها زیتون را بتصرف درآوردند ، و کلیه ساکنان آنرا بدون استثناء قتل‌عام کردند. گفته میشود که چندصد پیرزن بآنکارا و تعداد دیگری بدشتهای بین‌النهرین تبعیدشدند ، که‌طبق گزارشهای واصله دستخوش شکنجه‌های بسیار گردیدند» شکنجه‌هائی که قبلاً با شهادت و توصیفی که دوشیزه «روهنر» از آن یادکرده است ، برچگونگی آن آگاهی یافته‌ایم. و اگر نویسنده‌ای ـ که هم‌اکنون مطالبش دربارهٔ «زیتون» از نظر شما گذشت ـ از شرح هولناکی که دوشیزه «روهنر» دربارهٔ «درزور» نوشته است اطلاع می‌داشت ، بشدت و خشونت‌کار بمراتب بیشتر و بهتر پی می‌برد.

این ماجرا ، همانطورکه در شماره ماه ژوئیهٔ نشریهٔ «آرارات» چاپ لندن مندرج است ، پایان کار زیتون بود. زیتون بدین ترتیب نابود شد ؛ ولی کمی دورتر از آن ، و در جهت شرقی منطقه مورد بحث ، جامعهٔ روستائی دیگری

بنام «ساسون» در مقابل قاتلان به‌استقامت پرداخت و آنان‌را به‌تنگ آورد.

ساسون از چهل آبادی‌ارمنی تشکیل شده و درتپه‌هائی که ناحیهٔ علیای‌دجله‌را از مصب مرادسو جدا می‌سازد ، واقع شده است ، «ساسون» قرنها با حالتی نیمه‌مستقل موجودیت خود را تقریباً بدون آنکه نیازی بخارج داشته باشد ، حفظ کرده و از این لحاظ موجبات حسد دولت عثمانی و غبطه همسایگان کرد خود را ــ که به‌اندازهٔ آنان مرفه نبودند ــ برانگیخته بود. در «ساسون» قبلاً عبدالحمید سلطان عثمانی در سال ۱۲۷٤ ش (۱۸۹٥) مقدمتاً به‌قتل‌عام اهالی دست زده بود و در ماه خرداد ۱۲۹٤ (مه ۱۹۱٥) نیز ترك‌جوان درصدد برآمد تا آنجا را نیزمانند زیتون بکلی ازمیان بردارد.

در تاریخ ۱٥ سپتامبر ، روزنامهٔ ارمنی «افق» ــ چاپ تفلیس ــ بدرج شرح زیر که از پاسگاه مرکزی «اکدیر» واقع در سرحد روس و عثمانی برای روزنامه ارسال شده بود پرداخت :

«... مرد جوانی که موفق شد درتاریخ دوم ماه اوت از آبادیهای ساسون بگریزد ، اطلاعات ذیل را دربارهٔ آن منطقه گزارش میدهد : «ساسون هم‌مورد بازدید قاتلین قرار گرفت. آبادیهای دشت عموماً به‌تاراج رفته و ویران شده است. روبن (یکی از سران نیروی مقاومت ارمنیان) هنوز با یاران شیردل خود ، که گروهی کوچك ولی دارای روحیه‌ای قوی و شکست‌ناپذیرند ، در کمال رشادت با دشمن خونخوار مبارزه می‌کند و در برابر آنان استقامت می‌ورزد . ولی وی آخرین روزهای تلاش خود را طی می‌کند. برای نجات او و یارانش باید بدون درنگ مقادیر نامحدودی اسلحه ومهمات در اختیار آنان قرار گیرد...»

ساسونیها افراد با استعدادی هستند. آنان حتی یاد گرفته‌اند که از مواد طبیعی ومعدنی بساختن مهمات بپردازند. ولی‌متأسفانه زیرآتش سنگین‌سربازان عثمانی قرار گرفته‌اند ، همهٔ کردها نیز علیه آنها مبارزه می‌کنند. ممکن است هرلحظه خبر سقوط ساسون برسد و بدین ترتیب پانزده هزار نفر ارمنی دیگر، بطرزی فجیع نابود شوند زیرا عثمانی‌ها ارامنهٔ انگشت‌شماری را که دروضعی قرار دارند ، که می‌توانند از خود دفاع کنند ، تا آخرین نفر ریشه‌کن خواهند ساخت. معهذا تنها گناه زیتون و ساسون ، همانا زندگی مرفه غبطه‌آمیز مردم

آن سامان بود. گناهی نابخشودنی که ارتباطی به‌جنگ نداشت، زیرا در مورد این مردم نیز مانند سایرین بهانهٔ «منطقه جنگ» عذری کاملاً ناموجه است و بهیچوجه واقعیت ندارد. فقط در یك مورد می‌بینیم که ممکن است نشانه‌ای از این توجیه بچشم بخورد و آن ارامنهٔ مقیم خود قسطنطنیه و یا حول و حوش نزدیك بآن هستند. این ارامنه شاید باانضباط‌ترین و ساعی‌ترین افراد امپراطوری عثمانی باشند معهذا چون دروضعی قرار داشتند که امکان تبانی آنها با قوای متفقین در داردانل وجود داشت، لذا، لختی به‌بررسی رویه آنها خواهیم پرداخت، تا معلوم شود که آیا ملاحظات نظامی لااقل در اینجا انگیزهٔ واقعی تبعید آنان بوده است یا خیر؟.. مدارك فراوانی از این حقایق در اختیار ماقرار دارد:

در «آدریانوپل»، بدستور دولت، کلیهٔ کارمندان ارمنی مؤسسات دولتی و ملی و مالی از کار خود منفصل شده‌اند. سربازان عثمانی که از سایر مناطق باینجا آورده شده‌اند، مرتکب فجایع بیسابقه‌ای می‌شوند. ارامنه مرتباً در معرض آزار قرار می‌گیرند قریب پنجاه تن از ارامنهٔ شهر زندانی شده و یا تبعید گشته‌اند. مسافرت ارامنه بخارج از کشور و یا حتی ایالات داخلی ممنوع شده است.

ارامنهٔ «کشان» تبعید شده‌اند. قایقرانان ارمنی «سیلیسوری» باتهام رساندن اجناس و آذوقه بزیردریائی‌های انگلیسی زندانی شده‌اند.

کلیسا و صومعه ارامنه در «دیموتیکا» را دولت ضبط کرده است. به ارامنهٔ این منطقه دو هفته مهلت داده شده تا بجای‌دیگری کوچ کنند. برای تبعید ارامنهٔ «مالگارا» نیزهمین دوهفته مهلت داده‌شده‌است. منازل آنها توسط عثمانی‌هائی که از صربستان مهاجرت کرده‌اند، اشغال خواهد شد. ارامنهٔ «چرلو» نیز تبعید شده‌اند.»

شرح فوق از نامه‌ای که از قسطنطنیه نوشته شده و در شماره مورخ ۲۸ اوت روزنامه ارمنی «گوچناك» چاپ نیویورك انتشار یافته، نقل شده است، و ما می‌توانیم دنبالهٔ ماجرا را در «نامه‌ای بیك مقام روحانی»[۱] که قبلا از آن

۱ ــ این نامه‌دارای‌تاریخ ۱۵ اوت است وبنابراین‌نسبت بنامه قبلی که در ۲۸ اوت در نیویورك‌انتشار یافته، با توجه بمدتی که برای رسیدن‌نامه از قسطنطنیه بامریکا لازم است تازه‌تر بوده و بعبارت دیگرمدتی‌بعداز نامه مذکور نوشته‌شده‌است.

بکرات یاد شده‌است تعقیب کنیم :

«این نقشه هم‌اکنون در حول و حوش قسطنطنیه بمعرض اجرا در آمده است. دستجات ارامنهٔ منطقهٔ «ایسمید» و ایالت «بورسا» در حالیکه قلب‌ها و مایملکشان راپشت‌سر گذاشته‌اند ، اجباراً به‌بین‌النهرین رانده می‌شوند. سکنهٔ آداپازار ، ایسمید ، گگوه ، آرماچا ، و حول‌و حوش آن - (در واقع سکنه کلیهٔ‌آبادی‌های منطقه ایسمید ، به‌استثنای «باغچه‌جیك» که‌درآن نقل‌وانتقالات چند روز به‌تعویق افتاد) همه را بهمین ترتیب منتقل کرده‌اند...

اکنون نوبت قسطنطنیه است. مردم که بطرز عجیبی وحشت‌زده شده‌اند، لحظه به‌لحظه منتظر اجرای حکم تبعید خود و رهسپار شدن بسوی سرنوشتی مرگبار هستند. توقیف‌های بیشماری انجام می‌گیرد ، و کسانی که توقیف می‌شوند ، آنانرا بلادرنگ از پایتخت می‌رانند. مسلم است که اکثر آنان زنده نخواهند ماند. تاکنون فقط کسبهٔ جزء ودکانداراني که‌متولد ولایات بوده‌اند، ولی مقیم قسطنطنیه هستند ، از جمله (شش اسم بعنوان نمونه ذکر شده‌است) از پایتخت اخراج شده‌اند.

کوششهائی بعمل می‌آید، تا لااقل جان نفوس ارمنی قسطنطنیه از این قلع وقمع هولناك ملت ارمنی نجات یابد تا بدین ترتیب ما بتوانیم لااقل برای‌مسئلهٔ ارامنهٔ‌عثمانی درآینده نقطه‌اتکائی ودلیل‌قانع‌کننده‌ای دردست داشته‌باشیم...»

ولی در اینجا نیز همه کوششهائی که بعمل آمدبی‌نتیجه بود. حملهٔ مقدماتی برارامنهٔ پایتخت از ۱۵ ژوئن آغاز شد ، و بیست‌وشش تن از برجسته‌ترین نمایندگان آنان پس ازقرائت حکم دادگاه نظامی[1] درانظار عمومی بدار آویخته شدند. هرچند این امر انجام گرفت معهذا این قربانیها برای مصون ماندن‌سایر همگنان از خطر مرگ کافی نبود. با همهٔ اینها ، دولت زمان اجرای نقشه‌های شیطانی خود را پنهان می‌داشت ، و همه با ترس و اضطراب منتظر آن بودند، تا هرلحظه دچار سرنوشتی مشابه شوند. تاآنکه روزنامهٔ «گوچناك» درشماره ٤ سپتامبر خود چنین گزارش داد :

«در کلیهٔ محلات قسطنطنیه، به‌تهیهٔ صورتی از اسامی‌ارامنه پرداخته‌اند. فهرستهای جداگانه‌ای ترتیب داده‌اند ، ونام کسانی را که‌از ارمنستان‌بقسطنطنیه

---

۱ ــ اسامی بیست تن از آنان در شماره ماه ژوئیه روزنامهٔ «آرارات» انتشار یافت .

مهاجرت کرده‌اند در یك لیست ونام‌آنهائی راکه در خود پایتخت متولدشده‌اند در لیست دیگری ثبت می‌کنند. گمان می‌رود درصدد هستند، آنهائی را که از ارمنستان به‌پایتخت آمده‌اند ، از آنجا تبعید کنند...»

پس از این واقعه ، بسرعت حوادثی بوقوع پیوست. در پنجم ماه‌سپتامبر روزنامهٔ «افق» ـ چاپ تفلیس ـ تلگرافی را که از بخارست دریافت داشته‌بود، بشرح ذیل منتشر ساخت :

«عثمانیها کار قلع وقمع‌را ادامه می‌دهند. ازقسطنطنیه مردان ارمنی را تبعید کرده‌اند. ده هزار نفر مرد ارمنی هم‌اکنون درجبال ایسمید قتل‌عام شده‌اند...».

نقشهٔ دولت یکبار دیگر بمرحله اجرا درآمد ! پس از خواندن‌این خبر تعجب نخواهیم کرد ، اگر از سایر منابع نیز واقف شویم ، که زنان و مردان ارمنی «قسطنطنیه» و «تراس» برای آباد ساختن «کوچ‌نشین‌زراعتی!» وارد بیابان آناطولی شده‌اند.

بدین‌ترتیب ارامنهٔ سایرولایات نیزبهمان سرنوشت فجیع برادران‌آناطولی خود دچار شدند: «ارامنهٔ قایقران‌سیلیسوری‌ممکن‌بود، به زیردریائیهای‌انگلیسی سیوروسات رسانده باشند!» این امر بهانه‌ای بیش نبود . ولی انگیزهٔ اصلی محسوب نمی‌شد. اعلامیهٔ دولت مبنی براینکه «منازل آنها توسط پناهندگان ترکی که از صربستان کوچ کرده‌اند ، اشغال خواهد شد» از راز این انگیزه پرده برمیدارد . و لازم است خودستائی طلعت‌بیگ را نیز بار دیگر در اینجا خاطرنشان سازیم ، که در کمال مباهات گفت «پس از این دیگر تا پنجاه سال مسئله ارمنی وجود نخواهد داشت...»

انگیزهٔ قلع‌و قمع ارامنه فقط پاك‌ساختن سرزمین عثمانی ، از وجود آنان بود وبس. «زیرا موطن ارامنه دیگر آنها را باز نخواهد شناخت و عثمانیها وارث مسکن و موجودیت آنهاخواهند شد.» هنگامیکه مدارك خود رادر پرتو این انگیزه مرور می‌کنیم مشاهده خواهیم کرد ، که نشانه‌های چنین سیاستی با نظم و ترتیبی شیطانی‌نمودارمی‌شود.

«چهار منطقه از ارامنه تخلیه می‌گردد. مهاجران بوسنیاك جای ارامنه‌ای را که بدین ترتیب تبعید شده‌انداشغال می‌کنند. عثمانیها از بادهٔ غرور کاملاً

سرمست هستند...»

«بیش‌ازبیست‌هزار ارمنی که از یك ایالـت مجبور بـه‌مهاجرت شده‌اند، در بیابانها میان ایلات و عشایر بدوی افکنده شده‌اند و منازل و باغات واراضی مزروعی و املاك آنان به‌ترکان مهاجر واگذار شده است. این مردم بدبخت و مستأصل که از هستی ساقط شده ، وکلیه اموالشان را از دستشان بیرون‌آورده‌اند حتی از گور نیز برای دفن مردگان خود محروم هستند.»[1]

«بمحض آنکه ارامنهٔ تبعیدی از خانه‌هایشان رانده شدند ، مهاجران «تراس» به‌غصب خانه وزندگی آنان پرداختند. آنها که اجازه نداشتند چیزی از مایملك خود را همراه ببرند ، بچشم خود شاهد بودند که چگونه اموالشان بدست اغیار می‌افتد. اکنون باید قریب بیست تا بیست‌و پنجهزار نفر ازعثمانیان باین شهر آمده باشند و نام‌شهر نیز بنظر می‌رسد که به‌یك نام عثمانی تبدیل یافته باشد...»

سه شهادت فوق از «گزارش کمیته امریکائی» نقل شده‌و اکنون‌خلاصه‌ای از نامه‌ای را که در آن نوشته شده و تاریخ آن هشتم مـاه ژوئیه است ، و حوادث مورد بحث را بطرزی بسیار مشروح‌تر نقل می‌کند ، ذیـلا منعکس می‌کنیم :

« دونفر مبلّغ مذهبی دارای ملیت بیطرف، که با آنان شخصاً آشنائی‌دارم دیروز از آتن عبور می‌کردند. آنها با اظهار اینکه وضع ارامنه در «سیلیس» وخیم است ، مرا از وضع آنان مطلع ساختند . شهر «دورتیول» پس از آنکه از نفوس ارامنه خود تخلیه شد ، توسط خانواده‌های ترك اشغال گردیده است. کلیهٔ ساکنان ارمنی از خانه‌هایشان اخراج و به‌بیرون اعزام شده‌اند و طبعاً از گرسنگی رنج می‌کشند . وضع طوری است که نمی‌تواند مورد وصف قرارگیرد. نه نفر تاجر برجسته قبل از تخلیه شهر به‌دار آویخته شدند...

«زیتون نیز بهمین سرنوشت‌دچار شده است. حتی یکنفر ارمنی هم در زیتون باقی نمانده وکلیه خانه‌ها را عثمانیها اشغال‌کرده‌اند. دوستان من نتوانسته بودند بفهمند که‌برسر زیتونی‌ها چه‌آمده است[2] ولی حقیقت این است که توسط

---

۱ ــ نقل از یك گزارش رسمی ــ مورخ هیجدهم‌ژوئن ۱۹۱۵

۲ــ پس ازقرائت شهادت‌دوشیزه «روهنر» می‌توانیم بهتر بفهمیم که برسر آنها چه آمده‌است.

مقامات ترك دقت خاصی بعمل آمده است تا تعداد زیادی از آنها با یکدیگر بسر نبرند. کوشش‌هائی بعمل آمده است تا آنها را مسلمان کنند، و اطـلاع حاصل شده است که مقامات مذکور سعی کرده‌اند یك، دو، یا سه خانواده را در یکی از آبادی‌های منطقه «ماراش» توزیع کنند.

آنها درصدد برآمده‌اند تا همین کار را در «هاجین» نیز انجام دهند. ولی بهرحال فقط نیمی ازساکنان منطقه، آنجا را ترك گفته‌اند و طبعاً خانه‌های آنان توسط عثمانی‌ها اشغال شده است.

عثمانی‌های «ترسوس» و «آدانا» همان رویه‌ای راکه قبل‌از قتل‌عام‌های ۱۲۸۸ ش - (۱۹۰۹ - م) پیش گرفته بودند، ادامه می‌دهند.

مبلّغان مذهبی ایالت بیروت می‌گویند که نسبت به مسیحیان سوریـه نیز همین ایذاء و فشار را فراهم می‌آورند...».

مدارکی از این آبدارتر نمی‌توانست وجود داشته باشد. زیرا همهٔ آنها بطرزی متقن و غیرقابل تردید ثابت می‌کند که جنایتی که علیه نژاد ارمنی انجام می‌گیرد، در کمال آزادی و بطور کاملاً عمدی است. در کمال دقت روی آن فکر کرده‌اند. نقشه دقیقاً طرح‌ریزی شده و ترتیب کاملی برای اجرای آن‌بعمل آمده است. این «مهاجران» که اجازه یافته‌اند به‌غصب خانه و زندگی ارامنه تبعیدی بپردازند، عثمانی‌هائی هستند، کـه از ایالات اروپـائی - کـه از دست امپراطوری عثمانی خارج شده و تحت حکومت مسیحیان درآمده است- به‌عثمانی کوچ‌کرده‌اند. آنها ازهنگام جنگ بالکان درحواشی‌غربی امپراطوری عثمانی که وسعتش کاهش یافته‌بود گرد آمده بودند. در آنجا آواره وپریشان، و عاطل وباطل بسر می‌بردند. و اکنون آنانرا مشاهده می‌کنیم که در گروه‌هائی کاملاً متناسب با تعداد ارامنه هرناحیه‌ای، در ولایات آسیائی حتی تادورترین آنها - چون سیلیس - توزیع شده‌اند و آماده‌اند، تا بمحض اجرای حکم تبعید ارامنه بدون درنگ منازل آنانرا اشغال کنند، و مایملك آنها را صاحب شوند: «بمحض آنکه ارامنه تبعیدی از خانه‌هایشان رانده شدند، مهاجران «تراس» به‌غصب خانه و زندگی آنان پرداختند» در مورد این جابجائی و تغییر و تحول، هیچگونه محظوری وجود ندارد، و ابداً دفـع‌الـوقت نمی‌شود و تعلل و مسامحه‌ای بعمل نمی‌آید. ترتیب همه چیز قبلاً از روی نقشهٔ دقیق داده شده‌و

تصمیمات مقتضی برای اجرای آن اتخاذ گردیده است. هیچگونه ملاحظه‌ای، هیچیك از افراد این نژاد را ازا سرنوشت مشترکی که برایشان منظور شده بود، معاف نمی‌ساخت. ممکن است تصور شود ، ارامنه‌ای که در ارتش عثمانی نام‌نویسی کرده و عملاً بخدمت در هنگهای مختلف آن درآمده بودند ، لااقل با داشتن لباس متحدالشکل نظام ، از گرفتارشدن بسرنوشت سایر هم‌نژادان خود محفوظ ماندند. در صورتی‌که حقیقت برخلاف‌این بود ، و همین لباس و همین خدمت نیز صرفاً برای سلاخی آنان مورد استفاده قرار می‌گرفت. قبلاً در این مورد متذکر شده‌ایم که چگونه آنها را خلع‌سلاح می‌کردند و همگی را در پشت جبهه قفقاز به‌راهسازی و بیگاری می‌گماشتند. شرح ذیل به‌منزلهٔ فصل نهائی سرگذشت آنان است :

«سربازان ارمنی نیز دچار همان سرنوشت بودند. در بدو امر کلیهٔ آنانرا خلع‌سلاح کردند و بکار ساختن جاده‌ها گماشتند. ما از یك منبع موثق، اطلاع حاصل کرده‌ایم که سربازان ارمنی ارض روم ـ که در ساختن جاده بین ارض روم و ارزینجان بکار گماشته شده بودند ـ کلیهٔ آنها در همانجا قتل‌عام شده‌اند . سربازان ارمنی ایالت دیار بکر نیز همگی در جادهٔ بین دیار بکر و اورفا و جاده بین‌دیار بکر و خارپوط قتل‌عام شدند، معهذا از خارپوط ۱۸۰۰ جوان ارمنی را بعنوان سرباز به‌دیار بکر اعزام داشتند ، تا در آنجا بکار پردازند. کلیهٔ آنان هم درمجاورت «ارغانه» قتل‌عام شدند . از سایر مناطق خبری در دست نداریم ، ولی یقیناً آنها نیز دچار نظایر همین سرنوشت گردیده‌اند...»

شرح فوق اقتباسی است ازنامه‌ای که بیك مقام عالی روحانی ارامنه نوشته شده و توسط شهادت مستقل و مستقیم یك سرباز مسلمان نیز ـ که در یکی از هنگهای کار مربوطه در منطقه مورد بحث‌خدمت می‌کرد و پس از دفن همردیفان مسیحی قتل‌عام شده خود ، در مرخصی استراحت بسرمی‌برد ـ تأیید شده است.[1]

بدین‌ترتیب دولت عثمانی حتی مصالح نظامی خود را نیز فدای اجرای کامل طرح انهدام کامل ارامنهٔ آن سرزمین کرد. و این عمل، هر چند فجیع‌ترین اقدام آن دولت در این زمینه نیست، معهذا پست‌ترین‌وناجوانمردانه‌ترین نمونهٔ

---

۱ ــ گزارش کمیته امریکائی

آن محسوب می‌شود. لذا این کار را نیز با هیچگونه عـذر و بهانه‌ای «بعنوان مصالح جنگی» نمی‌توان توجیه‌کرد وچنین وصله‌ناجوری به‌دامان افرادزحمتکش کارگر و برزگری که در مناطق آرام و دور افتاده‌ای بسر می‌برند و کوه‌هـای سرسخت و غیر قابل‌عبوری آنانرا ازمقرجنگ جداساخته وبین‌آنهاهزاران‌فرسنگ فاصله انداخته‌است نمی‌چسبد. هنگامیکه توجه خویش را بجانب آنچه‌در منطقه واقعی جنگ اتفاق افتاده است، معطوف داریم، با فجایعی چنان شنیع مواجـه می‌گردیم که در پس پردهٔ حیاتی‌ترین الزام نظامی نیز هرگز نمی‌تواند استتار یابـد». [1]

بدین‌ترتیب، با شهادت آرنولدتوین‌بی، کمیته امریکـائی و ناظران عینی واقعه، دولت عثمانی، حتی بقیمت تضعیف‌نیروهای نظامی خویش و احتمـالا شکست در جنگ نیز، حاضر نبود، از قتل عام آخرین گروه ارامنه، یعنی‌آنانکه صمیمانه درراه نجات و حفظ مملکت‌تلاش و جانبازی می‌کردند صرفنظر کند.

این شهادتها، واقعیت بزرگی را که از آغاز موردبحث ماست، بیش ازپیش مورد تأیید قرارمی‌دهد، و آن اینکه «قتل عام ارامنه» بصورت نقشه‌ای وسیع و دقیق برای «حل نهائی‌مسئله ارامنه» تدوین شده بود، و همهٔ دلایلی‌که عثمانی‌ها زیر عنوان «خطر ارامنه» یا تهدید «موجودیت عثمانی» عرضه می‌داشتند، بهانه‌هائی تو خالی بیش نیست.

در بخشهای پایان کتاب، به‌تفصیل دربارهٔ عکس‌العمـل و مقـاومتهـای پراکنده، یامتشکل ارامنه، در قبال این قتل و کشتارها بحث خواهیم کرد، و ضمن پاسخ باین پرسش، که‌چرا گروههای کثیر ارامنه، چون گوسفندانی رام و اهلی، روانهٔ کشتارگاهها می‌شدند، چگونگی‌تشکیل حزب«داشناك» و ترورهای آنانرا به‌تفصیل بیان می‌کنیم. اما در اینجاو در آخرین فصول‌کتاب توین‌بی، به‌نمونه‌ای از اینگونه عکس‌العملها و خشونت و شدت عمل عثمانیان در بـرابـر آن برخورد می‌کنیم، که بخاطر حفظ تداوم مطالب، ناچار از نقـل آن هستیم. توین‌بی که باین‌بخش از کتاب خود، عنوان «قتل‌آشکار» داده است، به‌آن‌گروه از ارمنیانی می‌پردازد، که در میان گازانبر دو نیروی متخاصم عثمانی و روس قرار گرفته بودند، و هنگامی که در برابر جنایات عثمانی‌ها قد علم کردند، بـا

---

۱ ــ قتل یك ملت ــ آرنولد توین‌بی

سرنوشت شومی روبرو شدند، که بمراتب خشن‌تر و دهشت‌بارتر از سایر هم‌نژادانشان بود. اینك باتفاق توین‌بی واردمتن ماجرا می‌شویم:

قتل آشکار

منطقه جبههٔ شرقی‌جنگ عثمانی،از میان موطن نژادارمنی عبور می‌کند . قبلا به توضیح این امر پرداختیم که ارامنه‌ای که بنام « تبعید » به‌قتل رسیدند ، بطور کلی مردم خود ارمنستان نبودند ، بلکه اکثراً از نواحی ارمنی‌نشین پراکنده‌ای بودند که در شهرهای آناطولی‌وسیلیس‌که در مناطق‌غربی عثمانی واقع است ، اقامت داشتند . در خود ارمنستان ، ارامنه منحصر بشهرها نبودند، بلکه زارعین و دهقانان ساکن آبادیها نیز ارمنی بودند و در دهات و مزارع این منطقه بزراعت و فلاحت اشتغال داشتند. در حقیقت قدری بیش از نیمی از ارامنهٔ امپراطوری عثمانی هنوز ـ قبل از آغاز جنگ ـ در این مرز وبوم شرقی متمرکز بودند؛ بطوری که منطقه‌ای که در قسمت علیای رودخانه‌های فرات و دجله ـ از سمت‌مغرب و جنوب ـ و در مرزهای روسیه و ایران ـ از جانب‌شمال و مشرق ـ قرار داشت بطرزی نسبتاً یکنواخت ، باستثنای کوچ‌ـ نشین‌های متجاوز وناخواندهٔ‌کرد، در اشغال نفوس‌ارامنه بود. اینجا مرکزتاریخی این ملت ، معروف‌ترین شهرهای آنان، وظریف‌ترین ابنیه و آثار معماری وهنری آن بود ، و درست در همینجا پیکار روس و عثمانی ، در مدتی نزدیك بیك‌سال‌ـ یك‌سال فلاکت‌بار و پرمصیبت برای نژاد ارمنی ـ در نوسان بوده و دست‌بدست می‌گشته ، است. جریان این پیکاربطور خلاصه بشرح ذیل است:

عثمانی‌ها در اوایل زمستان تقریباً بلافاصله پس از آنکه وارد جنگ‌شدند، در سراسر مرز روسیه به‌تهاجمی بمیزان بسیار وسیع مبادرت ورزیدند ، و لشگر دیگری را بسوی شرق‌گسیل داشتند، تا ایالت آذربایجان ایران را تحت تسلط خود در آورند. اما این‌اقدامات هردو بشکست‌انجامید، و قبل از بهار ۱۲۹٤ش‌ـ(۱۹۱۵) قوای آنها دوباره از ماوراء قفقاز بیرون رانده شد و مجبور شدند آذربایجان را پس از اشغال زودگذر ـ مرکز آن تبریز ـ تخلیه کنند. هنگامی‌که روسها به‌نوبه خود به‌عبور از مرز پرداختند، مقامات عثمانی در ایالت مرزی‌وان، دست سربازان خود و همچنین افراد نامنظم کرد را برای تجاوز به‌نفوس ارامنه

---

۱ ـ آغاز بخش ششم کتاب‌توین‌بی ـ ص ۸۳

آزاد گذاشتند و همگی را بجان آنها انداختند. ارامنه در مناطق خارج از شهر منکوب و منهدم شدند، ولی در خود شهر وان، وقتی ارمنیان مشاهده کردند که بعضی از قائدین آنان به‌قتل رسیده‌اند ، وقتل عام برسرسایرین سایه افکنده است ، سلاح بدست گرفتند . قاتلان را بیرون راندند. و مدت ۲۷روز با یکهزار وپانصد نفر مدافع در برابر محاصرهٔ پنجهزار مهاجم مجهز به توپخانه ایستادگی کردند، تا سرانجام با پیشروی روسها در ۱۷ ماه مه، پیروزمندانه ازحلقه محاصره رهائی یافتند . بدین ترتیب ساحل شرقی دریاچه وان از دشمن پاك شد (ناحیه دریاچهٔ وان درست در قلب ارمنستان قرار دارد) در ماههای اول تابستان قوای روس دریاچه را بآهستگی بجانب غرب دورزد. ولی در حدود پایان ماه ژوئیه عثمانی‌ها نیروی تقویتی سنگینی دریافت داشتند و دوباره دست به تهاجم زدند و موفق شدند که وان را از نو اشغال کنند. اما باردیگر پس از سه‌هفته‌مدافعان، مهاجمان را از مواضع خود طرد کردند. واکنون خطفیمابین، تخمیناً ازهمانجائی که در ماه‌ژوئن گذشته بود، می‌گذشت . یعنی درست از ناحیه وان عبور می‌کرد و خود دریاچه بصورت حدفاصل بین‌متخاصمین درمی‌آمد.باردیگر بنظر می‌رسید که روسها آهسته به‌پیشروی پرداخته و این ناحیه را از عثمانی‌ها و کردها پاك خواهند کرد. ولی اینك شرایط جغرافیائی دشوار و تعداد افراد دشمن‌بمراتب بیشتراست.روسها ممکن‌است طرح آزاد ساختن‌ارمنستان راروزگاری‌تکمیل‌کنند، ولی در خلال این فاصله بدترین مصائب بوقوع پیوسته است و دهقانانی که در کمال بی‌صبری و اشتیاق انتظار ورود آنان را داشتند یا در اثر قتل عام نابود شده‌اند ویابسایر مناطق تبعید ، و دستخوش آوارگی‌و بینوائی شده‌اند.

سربازان عثمانی و کرد ، در همان لحظه‌ای که خصومتها و زدوخوردها آغاز شد شروع به نشان‌دادن بیرحمی و شقاوت کردند. ایالت آذربایجان ایران نفوس مسیحی آسوری زیادی دارد . رنج‌ها و مشقات این مردم در چنگال گروههای متجاوز و مهاجم در نامه‌هائی که ازطرف مبلغین مذهبی آلمانی که‌بین آنها اقامت دارند[1].(نامه‌هائی‌که در تاریخ ۱۸اکتوبر درروزنامه‌هلندی «ده‌نیووه

---

۱ ــ اعضای «دویچ اورینت میسیون» ــ میسیون‌آلمانی در شرق ــ

روتردامشه کورانت»[1] انتشار یافته) باجزئیات هولناك آن تشریح شده است. شرح ذیل را از محتویات نامه‌های فوق‌الذکر نقل می‌کنیم:

«آخرین خبر حاکی است که چهار هزارنفر آسوری و یکصد نفر ارمنی، فقط در اثر ناخوشی در ظرف پنج ماه گذشته‌در میسیون‌ها جان سپرده‌اند. کلیه آبادی‌های حول و حوش‌این منطقه، باستثنای‌دوسه آبادی، دستخوش غارت و چپاول قرارگرفته، بآتش کشانده شده و نابود گشته است، تعداد بیست هزار نفر مسیحی در ارومیه و اطراف آن‌سلاخی شده‌اند. کلیساهای بسیار و همچنین بسیاری از منازل این شهررا آتش‌زده و نابود کرده‌اند...»

و این‌شرحی است از نامه‌ای دیگر:

«در هفتوان و سلماس ۸۵۰ جسد بدون سر فقط از چاهها و آب‌انبارها کشف شده است. چرا؟ ... برای اینکه افسر فرماندهی برای هر سر مسیحی‌یك جایزه تعیین کرده بود. فقط در هفتوان بیش از پانصد نفر زن و دختر بکردها و سنجبولاق‌ها واگذارشدند. تصورش را بکنید که برسر این مخلوقات بدبخت چه آمده و ممکن است دچار چه‌سرنوشت شومی شده باشند. دردیلمان مسیحیان را دسته دسته بزندان افکنده و به‌قبول اسلام مجبور می‌ساختند. مردها را ختنه می‌کردند. گلپارجین، ثروتمندترین آبادی‌ایالت ارومیه را باخاك یکسان‌کردند. مردها به‌قتل رسیدند. زنان‌ودختران خوشگل‌ربوده‌شدند. همین‌عمل‌رادربابارو انجام دادند. صدها نفرزن، وقتی مشاهده‌کردندکه چطور بسیاری ازخواهرانشان روز روشن در وسط جاده‌ها مورد تجاوز و هتك ناموس راهزنان قرارمی‌گیرند، خودشان را برودخانه عمیق پرتاب کردند. در میاندوآب واقع درناحیه سولدوس نیز همین وقایع رخ داد.»[2]

ارتکاب این فجایع در یك کشور خارجی بقدر کفایت هولناك است، ولی رویهمرفته نسبت به جنایاتی که عثمانی‌ها در این اواخر در سرزمین خودشان‌بآن مبادرت می‌ورزند، بمقیاسش بسیار کوچك و ناچیز شمرده می‌شود. تجدید تجاوزشان در ژوئیه گذشته با قلع و قمع کامل ارامنه‌در نواحی پشت خطوط

---

۱ ــ «کورانت»روزنامه مهم هلند [در حین انتشار کتاب توین‌بی] است، این‌روزنامه بهیچوجه مایل نیست که به‌آلمان یا متحدین‌آن نسبت‌های ناروا بدهد و در وصف‌وقایع نامطلوب مربوط به‌آنها غلو نماید، زیرا روزنامه مذکور یکی از نشریات معدودهلندی است که مقامات آلمانی فروش نسخه‌های‌آن را در بلژیك مجاز شمرده‌اند.

۲ــ در آن ایام‌نقاط ذکر شده در نامه فوق در اشغال عثمانی‌ها بوده.

جبهه ، و همچنین در مناطقی که در مسیر پیشرفتشان قرار داشت توأم بود.

نخستین اخبار این واقعه‌در ۲۲ ژوئیه به«نوویه‌وریمیا» روزنامه پطروگراد واصل شد:

«فجایع عثمانی‌ها در منطقه بیتلیس وصف‌ناپذیر است . آنان پس از آنکه کلیهٔ افراد ذکور این منطقه‌را قتل عام کردند، نه هزار (۹۰۰۰) زن و بچه را از آبادیهای اطراف گرد آوردند و از بیتلیس خارج ساختند . دو روز بعد آنها را روانه کناره دجله‌کردند ، همه‌را بضرب گلوله به قتل رساندند، نه هزار جسد آنها را برودخانه ریختند.

در فرات عثمانی‌هایکهزار نفر ارمنی را کشتند و اجسادشان را برودخانـه ریختند . در همین اوان بچهارگردان دستور داده شد روانه دره «موش» گردند، و کار دوازده‌هزار تن ارمنی ساکن این‌دره‌رابسازند. طبق آخرین اطلاعات‌واصله، قتل‌عام آنهاهم‌اکنون آغازشده است. ارامنه‌مقاومت‌می‌کنند ، ولی کلیه آنها در اثر فقدان فشنگ بدست عثمانیان‌قلع‌وقمع خواهند شد.کلیه ارامنه‌ساکن دیاربکر نیز بهمین ترتیب قتل‌عام می‌شوند.».

در موش ، بهرحال دیری نپائید که این شایعه شوم مورد تأیید قرارگرفت و واقعیت آن‌آشکارشد. درتاریخ ۲۰ ماه‌اوت‌روزنامه «افق» چاپ‌تفلیس گزارش داد که :

« عثمانی‌ها کلیهٔ افراد ذکوردشت موش را قتل عام کرده‌اند.فقط پنجهزار تن از آنان موفق بفرار شدند و به‌ساسون که ارامنه عاصی هنوزدر آنجاپایداری می‌کنند پناه‌بردند.».

ولی این تعریف‌های مبهم باندازه توصیف‌های مشروح‌تری‌که یك ماه بعد بامریکا راه یافت و روز چهارم سپتامبر در روزنامه ارمنی «گوچناگ» چـاپ نیویورك انتشار یافت مخوف و هولناك نبود:

«اخباری‌باور نکردنی دربارهٔ قتل‌عام‌های بیتلیس واصل می‌شود. در یك آبادی یکهزار نفر ارمنی (مرد و زن و بچه) را در یك‌ساختمان‌چوبی جمع‌کردند، و خانه را آتش زدند. از یك آبادی بزرگ دیگر این منطقه، فقط سی و شش نفر موفق بفرار از قتل‌عام شدند . در آبادی دیگری زن و مرد را ده تا ده تابا یکدیگربطناب بستند و بدریاچه وان افکندند. یك جوان ارمنی اهل بیتلیس که

در خدمت ارتش بود و پس از خلع سلاح و گماشتن بکار جاده‌سازی موفق شده بود بگریزدوخودرا بوان برساند، تعریف می‌کند که جوادبیگ والی سابق«وان» کلیهٔافراد ذکور بین پانزده تاچهل ساله را در بیتلیس قتل‌عام‌کرده‌است. جوادبیگ خانواده‌های مقتولین مذکوررا به جانب «سرت» تبعید کرده ، ولی کلیه دختران خوشگل را نزد خود نگاهداشته‌است. بیتلیس را اکنون ده هزار نفر از عثمانی‌ها و اکراد مهاجر پر کرده‌اند...».

تراژدی ارامنه در منطقه‌جنگ بدین ترتیب‌نسبت به‌تراژدی‌شهرهای‌آناطولی چهره‌ای متفاوت داشت. اینجا در رویهٔ انهدام آنان بارتکاب وحشیگری وسفاکی بیشتری مبادرت می‌شد . از آن نبوغ شیطانی تبعید در اینجادیگر اثری وجود نداشت . معهذا دربرابرهزاران نفـری که انور در سایر مناطق به‌قتل می‌رساند، در اینجا جوادبیگ ده‌ها هزار نفر را بخاك هلاك می‌افکند، زیرا منظور اوچیزی نبود جز آنکه نسل ارامنه را از وطن و زادگاه آنها کاملا براندازد و آنانرا ریشه‌کن سازد.

معهذاجواد بیگ در این امرمن حیث‌المجموع توفیق‌کامل نیافت. روستائی که عقب نشینی می‌کردند ، در هر فرسنگ زمینی که‌از دست می‌دادند سرسختانه بمبارزه می‌پرداختند و برای تعدادی از مردم فرصتی فراهم می‌ساختند تا بموقع بتوانند به‌تخلیه منازل خود که درمعرض خطر قرارداشت مبادرت کنند و بنجات جان‌خوداز تجدیدمرگ‌موفق شوند. دراین سفرهولناك ازمیان مناطق کوهستانی آلام ومشقات‌این پناهندگان بسیار شدیدبودووقایعی نظیر آنچه صدها فـرسنگ دورتر برهمگنانشان که در سایر جبان آناطولی در دست ژاندارم‌های عثمـانی روانهٔ تبعیدگاه بودند می‌گذشت ، برایشان رخ می‌داد. یکی ازمبلغین مذهبی آلمانی مقیم آذربایجان دراین مورد می‌نویسد: «چهار کودك خردسال را یافتم. مادرشان روی زمین نشسته و بدیواری تکیه‌داده‌بود . کودکان کـه چشمانشان بگودی نشسته بود دست‌هایشان‌را دراز کردند و فریاد کشیدند «نان ! نان!» وقتیکه بمادرشان نزدیك‌تر شدم ، دیدم بدبخت در حال‌نزع‌است...».

برای اینکه جزئیات تراژدی و تفاوتی که این بخش از قتل‌عام‌هاباسایـر موارد دارد ، روشنتر شود ، ناچاریم بعنوان تکمله‌ای برتحقیقات و پـژوهشهای توین‌بی اضافه‌کنیم که:

دراین دوران و در جریان جنگهای روس و عثمانی ، ازیکسو وتجاوزهای مداوم متخاصمین بخاك یکدیگر ، و بسرزمینهای همسایه ، از سوی دیگـر ، گروهی از ارمنیان فرصت می‌یافتندتا با سودجستن‌از این جابجائی‌هـا و نقل و انتقالات خود را بسرزمینی امن برسانند.

می‌دانیم که از دیرباز ـ حتی از نخستین‌روزهای آغازتاریخ مدون ایران، ارمنیان نیز ، چون دیگر اقوام و نژادها، در این سرزمین، در کنار هم ودرنهایت مسالمت زیست می‌کردند.[1] گذشته ازپاره‌ای حوادث‌استثنائی که‌براثر برخوردبین افراد این اقوام و ادیان روی می‌داد ـ و در همه آنها نیز دست و تحریك‌خارجی عامل و انگیزه اساسی بشمار می‌رفت ـ اقلیتهای مذهبی ، بویژه ارمنیان کـه نام اقلیت برآنان نمی‌توان نهاد، بلکه قومی از اصیل‌ترین اقوام ایرانی هستند[2] همواره مطمئن‌ترین پناهگاه خود را درایران‌می‌جسته‌اند.

در گیرودار این‌جنگها نیز ، گروههائی از ارمنیان، با سودگرفتن ازفرصت و در پناه نیروهای ارمنی و احیاناً روسی که از پشت سر مراقبشان بود، بایران پناه آوردند. طبیعی است ، در این زمان که ایران خود با مشکلات فراوان، از تهاجمات‌مداوم همسایه‌های نیرومند خویش روبرو بود،نمی‌توانست این گـروه قحطی زده ، بیمار ، آواره ، و بیخانمان را چنانکه شایسته است پذیرائی کند . اما با همه اینها باز هم ،آن‌گروه از ارامنه که توانستند خود را بایران برسانند و در پناه‌برادران و خواهران ارمنی خود بسربرند، شاید خوشبخت‌ترین آنان بودند . ولی همین رسیدن‌بسرزمین «امن» خودمشکلی بزرگ بود، که شرح‌آنرا باز باید از زبان تورین‌بی شنید:

شرح ذیل توصیفی است ازصحنه‌های فجیعی که در جریان این حـوادث برگروهی‌دیگر از ارمنیان گذشته است‌و شرح آنرا یکی از افراد مقیم ماوراء قفقاز که به آبادی مرزی‌اکدیر رفته بود تا برای پذیرائی پناهندگان‌ترتیبـات لازم را بدهد، و خود شاهد این وضع دلخراش بوده است ، نقل می‌کند:

«نمی‌دانم آیا ممکن است شاهدصحنه‌ای از این دلخراش‌تر و منظـره‌ای فجیع‌تر ازآنچه مشاهده می‌کنیم بود یاخیر ؟ صدها تن از افراد بشر از گرسنگی

۱ـ رجوع کنید به «ایرانیان ارمنی»، اثردیگر نگارنده .
۲ ـ رجوع کنید بمقدمه «ایرانیان ارمنی» اثردیگر نگارنده .

و تشنگی وضعف و درماندگی تلف می‌شوند و برای کمک بآنان و تخفیف آلام و مصائب‌شان چندان وسیله‌ای در دست نیست. حتی امکان خرید نان نیز مطلقاً وجود ندارد. نخستین گروه پناهندگان هم‌اکنون باین مکان رسیده‌اند. بخاطر تراکم جمعیت در جاده‌ها ،قرار شد این موج انسانی در دومسیر بحرکت درآید: قریب یکصد هزار نفر از آنان از طریق دشت آباقا راه بیافتند و توسط ارتش روسی تحت فرماندهی ژنرال ن... و افواج ارمنی تحت نظر «آندرانیك» و «درو» از عقب حفاظت شوند، و پنجاه هزار نفر دیگر آنان از شهروان بجنوب ایران سرازیر شده‌واز پشت‌سرتوسط افواج‌سوار نظام «کری» و «هامازاسپ» حفاظت‌شوند. قوائی‌که برای حفاظت پناهندگان ارمنی در پشت سرآنان حرکت می‌کردند موظف بودند تا با عثمانی‌ها و کردهائیکه پیش می‌راندند تا جلوی مهاجرت و عقب نشینی ارامنه را بگیرند و سد راه آنان گردند به‌زد و خورد بپردازند و این وظیفه را در کمال فداکاری و تحمل تلفات بسیار انجام دادند.»

منظره‌ای‌بود، به‌همان‌اندازه که سایر شهود در حلب و یا در عبور از «مرادسو» شاهد آن بودند هولناك و مخوف، معهذا بین این‌راه‌پیمائی و آن عزیمت‌ها تفاوتی فاحش وجود داشت. آن تبعیدی‌های بینوا و مستاصل بدست دشمنان سنگدل به کشتارگاه برده می‌شدند، در صورتیکه این دهقانان وان از چنگال مرگ می‌گریختند و بجانب یك زندگی امن پناه می‌بردند و از اینکه می‌دانستند که سربازان یك ملت دوست بخاطر حفظ جان‌آنان زدوخوردمی‌کنند و جان خود راسپربلای‌آنان می‌سازند وبشهادت می‌رسند قوت قلب‌پیدامی‌کردند و امیدار می‌شدند. ولی هنگامی‌که بارنج فراوان‌درحدود اولین‌هفته ماه‌شهریور ۱۲۹٤ (اوت ۱۹۱۵)به‌مقصد رسیدند هنوز مشقاتی دیگر در پیش داشتند:

«کلیه اقداماتی که از لحاظ انسانی برای استقبال این موج متلاطم انسانی میسر بود در اچمیادزین بعمل آمد، ولی لطمات وارده بیش از حد انتظار بود. کمیته «کمك برادری» تحت ریاست اسقف ارامنه، و سپاه پزشکی کاملا آماده بخدمت بودند، درحالیکه دفتر ملی تفلیس، و کمیته‌های ارامنه مسکو، باکو، و سایر اماکن همینطور انجمن‌ها و اتحادیه‌های مختلف نیز کارکنان زن‌و مرد خود را اعزام داشته بودند. کلیه این افراد به‌مراقبت و پرستاری بیماران، ناتوانان، و کودکان بی‌مادر می‌پرداختند. معهذا با وجود کلیهٔ این کمك‌های

برادرانه‌ای که توسط ارامنه‌روس‌صورت می‌گرفت، میزان کمکها وذخایرمربوطه کفاف نیازمندیها را نمی‌داد، و وبا ،اسهال خونی، و سایر امراض مهلك به‌شکل حاد بین آنان بروز کرد، درحالی که کمبود وسائل مورد نیاز مداوا و معالجه در قفقاز ومعضلات محلی‌از میزان کمکهائی که می‌توانست بعمل آید بمراتب میکاست ...».

صورت واقعه بس‌دلخراش است ، ولی‌بهرحال باصورت واقعه «درزور» تفاوت فاحش دارد وکمك دهندگان تدریجاً از عهده رفع نیازمندیها برمی‌آیند.

«قریب بیست هزار کودك یتیم‌هم‌اکنون تحت پرستاری قرار گرفته‌اند ، بیمارستانهای مجهزی در نواحی مختلف گشایش یافته است ، اقدامات‌بهداشتی بعمل آمده‌تا از گسترش امراض مسری که رقم تلفات‌آن دراوائل سپتامبربروزی دویست نفر رسیده بود جلوگیری شود. مقادیرمعتنابهی آرد، شکر، چای، دارو، لباس و سایر وسائل مورد نیازتوسط ارامنه سراسر روسیه با راه آهن ارسال می‌شد. پرفسور کیشکین نماینده تام‌الاختیار «فدراسیون زمستووس‌روس» که به اچمیادزین اعزام شده‌بود تا بوضع این پناهندگان رسیدگی کند، وضع آنانرا اسفناك خوانده‌معادل مبلغ‌پنجاه‌هزار لیره انگلیسی‌برای‌تأمین‌نیازمندیهای فوری آنان تقاضا کرده است...»[1]

ولی این عدم‌تکافوی کمك‌از یك نقطه‌نظر نیز عامل نویدبخشی محسوب می‌شد ، زیرا نمودار عظمت‌دامنه مهاجرت و کثرت تعداد پناهندگان بود ونشان می‌داد که عده معتنابهی از ارامنه‌ازمرگ مسلم نجات یافته‌اند. در واقع تعداد افرادی که موفق شده بودند جان سالم بدر برند و مرزترکیه را پشت سرگذارند و زنده واردروسیه‌شونداز دویست وپنجاه هزار نفرکمتر نبود- و در مقام‌مقایسه با آن گروه کوچك پنج هزار نفری که به پرت‌سعید راه یافته و سلامت بآنجا رسیده بودندقابل ملاحظه بود. این ربع‌میلیون مردم بیخانمان ، قحطی زده و بیمار بهرحال تنها امید بقای نژاد ارمنی بود . اگر جان آنها از خطر بیماری ، قحطی و بیخانمانی نجات‌داده شود و علیرغم کلیه مصائب و بلیاتی که‌دستخوش آن شده‌اندزنده‌بمانند، بقای‌ارمنستان‌باوجودکوشش‌های‌شنیع وناجوانمردانه‌ای که عثمانی‌ها برای قلع وقمع ارامنه و برانداختن نام این ملت از عرصه جهان

---

۱ ــ نقل ازشمارهٔ مورخ سپتامبر روزنامه «آرارات» لندن .

بعمل آورده بودند، حفظ می‌شد و تضمین حیات آن امکان پذیر می‌بود...»[1]

بررسی‌های «توین‌بی» و تحقیقات کمیته امریکائی، همچنین مجموعه اسناد و مدارك و شواهد موجود، نشان‌می‌دهد ، که‌از یك ملت‌بزرگ، یعنی‌چندمیلیون ارامنه‌ای که در سراسر امپراطوری وسیع عثمانی پراکنده بودند، تنهاهمین گروه کوچك- پس‌از تحمل‌مشقات، تیره‌بختی‌ها وشکنجه‌های‌بسیار- نجات‌یافتند. بنابر آمار و گزارشهائی‌که ازاین روزهای‌پرآشوب و دهشتبار بجای‌مانده است، قریب پنج‌هزارپناهنده ارمنی، توانستند پس از راه پیمائیها و مشقات بسیار، بسرزمین مصر بگریزند ودر کناره‌های نیل ماوا گیرند . تعداد ارمنیانی نیز که‌به‌روسیه و ماوراء قفقاز گریختند از ۲۵۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کند . اینان تنها بازماندگان گروههای چند میلیونی ارمنیان عثمانی بودند.

تعداد قربانیانی که از اینگونه فجایع گریختند ، بیشتر از این ارقام است. اما در این پناهگاه‌ها نیز، ناخوشی، گرسنگی، نداشتن مسکن ومأوا ، تعداد آنانرا بحداقل کاهش‌داد.

اینان گذشته از «شانس»، از حمایتهای مادی و معنوی دولتها ، سازمانها و مردم مسیحی‌کشورهای مختلف جهان نیزبرخوردار شدند ، و این خود یکی از دلایل زنده‌ماندنشان بود.[2]

حکومت عثمانی در کار خود که‌انهدام ملتی بزرگ بود، پایان غم‌انگیزتر ازآغاز توفیق‌یافت . وبدین ترتیب‌کار قتل عام ارامنه‌پایان یافت.
پایانی‌که بمراتب‌غم‌انگیزترو دهشت‌بارتر ازآغاز آن‌بود.

«توین‌بی» درهفتمین فصل‌ازکتاب خود، باین «پایان» غم‌انگیز می‌پردازد. در اینجا کاروانهائی را می‌بینیم، که‌باآخرین روزهای تبعیدخود نزدیك می‌شوند، اما درمیان آنان ، حتی یك زن ، دختر و پسر - که صاحب آب ورنگی‌باشد - وجود ندارد. همهٔ اینان را در راه ربوده‌اند، برای راهزنان متجاوز، زن و مرد و دختر و پسر را تفاوتی‌نیست. همین قدرکه قربانی اززیبائی و تناسب برخوردار باشد وبتواند آتش شهوت دژخیمان وربایندگان خودرا فرونشاند ، کافی است.

---

۱ - انهدام یك ملت ـ ص ۹۲

۲ - اینك «صندوق پناهندگان ارمنی (لردمایر)» برای ارسال کمك از انگلستان تاسیس شده است. البته مبلغ پولی که برای نجات ارمنیان نیازمندآن است حد و حصری‌ندارد. کسانیکه بخواهند بصندوق مذکور کمك نمایند میتوانندااعانات خودرا به‌نشانی ریاست افتخاری صندوق واقع در شماره ۹۶ خیابان ویکتوریا، ناحیه جنوب غربی لندن‌ارسال دارند . (کتاب توین‌بی)

حتی همان زنان مسن‌تری نیز که بجای مانده‌اند ، اگر با وجود همهٔبلیات و شکنجه‌ها ، اثری‌از زیبائی نخستین برچهره و اندامشان مانده باشد، ناچارند هر شب با دهها ژاندارم ــ و هر یك چندین بار ــ هم بستر شوند. وچه بسیار زنانی که در اثرکثرت این تجاوزات-آنهم بوحشیانه‌ترین شکل‌سادیستی آن- زیر پیکرژاندارمها جان‌سپردند.

در این فصل توین‌بی از رفتار عثمانیان ، با اندیشمندان ، دانش پژوهـان، استادان، دانشجویان و مقامات عالی مذهبی و روحانی ارمنی سخن می‌گوید. رفتاری که آدمی را بلرزه در می‌آورد ، و وجود هرانسانی را ــ هرقدر هم کـه خونسرد و بی‌تفاوت باشد ــ از نفرت سرشار می‌سازد. و سرانجام به «باج‌مرگ» می‌پردازد ، تا راز نجات این اقلیت ربع میلیونی را ازمرگ محتوم برملا سازد. توین‌بی می‌نویسد:[1]

باج مرگ

یك ربع میلیون نفر ازارامنهٔ ترکیه از مرگی فجیع‌رهائی یافتند . ولی چه تعدادی از آنان نابود شدنـد ..؟ بـه «ترك‌های جوان» و مدافعان آنان ، در آلمان و سایر نقاط محتملاً برای شنیدن پاسخ این پرسش، پافشاری خواهد شد، زیرا در این ماجرا به‌هیچگونه عذر موجهی نمی‌توانند متوسل شوند. آنها در مقابل شواهد و مدارکی که نمونه‌ای چند از آنرا در این صفحات ارائه‌دادیم، چگونه خواهند توانست جنایتی را که بآن مبادرت کرده‌اند بکلی منکر شوند..؟ اما شایدمدعـی شوند که این امر فقط در مواردی استثنائی و بمقیاسی نسبتـاً خفیف انجـام گرفته است.

این دروغ بهمان میزان که آشکارا منکر آن می‌شدند ، شرم‌آور خواهد بود . بدست آوردن آمار کامل‌از یك جنایت مسلماً مشکل است ، زیرا یك نفر جانی همیشه بابررسی‌کامل جوانب امر و در کمال حزم و احتیاط بارتکاب جنایت می‌پردازد، وشهودباتوجه بخلق‌وخوی‌تبهکارانه وخبث‌طینت‌عثمانیهامجبوربودند مشاهدات خود را بطرزی انجام دهند که توجه قاتلان را بجانب خود معطـوف نسازند و دژخیمان براینکه چشم‌هائی ناظر و شاهد اعمال‌ناروای آنها است‌واقف نگردند . معهذا همین ارقام معدودی که ما از این قضیه در دست داریم، خـود

---

۱ ــ آغاز بخش هفتم کتاب توین بی ــ ص ۹۳

مبین تفاصیل بسیاراست.

قدر مسلم آنکه، ما دقیقاً اطلاع داریم که گروههای ارامنه تبعیدی هریك بطور متوسط شامل دو هزار تا پنجهزار نفر بوده‌اند و این واقعیت را بسیاری از شهود عینی‌که کاروانها را بچشم خود دیده‌اند، برای ما تأیید کرده‌اند. و تبعیدی‌های بسیاری ازشهرها از یك گروه بیشتر بود. مثلاً یکی از شهـود در گزارش کمیته امریکائی از سومین گروهی‌که‌از شهر معینی اعزام شده وتعدادش بین چهار تا پنجهزار نفر بوده است سخن می‌گوید. هنگامی‌که بخاطر بیاوریم که بیش ازپنجاه شهر و آبادی (که اسامی همهٔ آنها برما معلوم‌است) وجود دارد که ساکنان ارمنی‌آن بدین ترتیب رانده شده‌اند، می‌توانیم مجموع کل تعدادی را که در سراسر آناطولی، سیلیس و خود ارمنستان محکوم به تبعید شده‌اند بطور کلی تخمین بزنیم.

ارقامی راکه دربیستم ماه ژوئیه توسط یکی از شهود درسیلیس گردآوری شده است، ذیلا درج می‌کنیم.

«تبعید قریب شش‌هفته قبل با اعزام یکصدهزار خانوار از زیتون آغاز شد. از آن زمان تاکنون کلیهٔ ساکنان آن محل وآبادیهای مجـاور آن تبعید شده‌اند. همینطورکلیه مسیحیان آلبیستان، و تعداد بسیاری از هاجین، سیلیس، کارس پازار، حسن بیلی، ودرت‌ویل. تعداد تبعیدی‌ها تااین تاریخ تخمینـاً بیست‌و ششهزار و پانصد نفر می‌شود. قریب پنجهزار نفر از این عده به منطقه قونیه، پنجهزار وپانصد تن ازآنان به حلب و شهرها و آبادیهای حول و حوش آن، وبقیه به درزور، راطا، ونقاط مختلف بین‌النهرین و حتی تا نقاط دوردستی چون حوالی‌بغداد، اعزام شده‌اند. عمل تبعید کماکان ادامه دارد، ونمی‌توان گفت که به کجا خواهد انجامید. احکامی که هم‌اکنون صادر شده تعداد آنانرا در این منطقه به‌سی‌ودوهزار نفر خواهد رساند، وهنوز از عینتاب به تبعیداهالی مبادرت نشده، و از مراش و اورتا تعداد بسیار قلیلی‌تبعید شده‌اند.»[1]

اینها ارقام نسبتاًکوچکی از سراسرمنطقه‌ای‌که تبعید در آن انجام می‌گیرد بود، و فقط شامل نخستین شش هفته این عمل است که از آن زمان تاکنون‌ادامه

---

۱ ــ گزارش کمیته امریکائی ــ همین گـزارش‌اضافه می‌کند: ارامنه اورفا (آنهائیکه از قتل‌علنی برکنار ماندند) البته بعداً مشمول تبعید شدند.

داشته واین‌عمل تاهمین لحظه نیز همچنان ادامه یافته است.

و اینك آمار دیگری که مطالب بالا را تأیید می‌کند. این آمارنمودار تعداد ارامنهٔ تبعیدی از شانزده‌شهر و آبادی سیلیس است (که فقط قسمتی از منطقه مشمول بررسی مورخ ۲۰ماه ژوئن فوق‌الذکر را تشکیل می‌دهد).

آمار زیر تا تاریخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۱۰ است که از یکی از مراکز تمرکـزارامنه دریافت شده و روز ۳۰ ژوئیه را نیز شامل می‌شود:

تعداد کل‌خانواده‌ها: ۲۱۶۵ نفر

تعداد کل افراد: ۱۳۲۵۵ نفر

تعدادافرادی که از اینجاهم دورتر فرستاده شده‌اند: ۳۲۷۰ نفر [1]

بدین ترتیب فقط از ۱۶ محل تعداد ۱۳۲۵۵ نفر بیك مرکز توقف اعـزام شدند، و ما از سایرین ، که از همین نقاط از طریق سایر جاده‌ها بسوی بیابـان رانده شدند و لذا از نظر این شاهد بخصوص دور مانده‌اند ، خبری در دست نداریم و از تعدادشان بی‌اطلاع مانده‌ایم . این ارقام تازه مربوط بابتـدای امر است و تا ارقام نهائی فاصله‌ای بسیار دارد . خود شاهد بعداً جمله‌ای اضافه کرده است و می‌گوید «ازوقتی‌که‌لیست خود را آماده کرده‌ام تاکنون باز تعداد دو هزار و یکصد نفر دیگر از راه رسیده‌اند و ورود آنان مرتباً ادامه دارد».

این ارقام ممکن است نشان دهد که چه تعدادی از مقصد روانه شده‌اند ؛ ولی باید دید چه‌میزانی‌از آنان به‌مقصد رسیده‌اند ؟ ازاین امر نیزتوسط نامه ی-مورخ ۱۶ ماه اوت ۱۹۱۵ ــ که از داخلهٔ آناطولی نوشته شده است ، ارقامی در دست داریم:

«با نهایت عجله ودر کمال اختفا ، با استفاده از فرصتی‌که پیش آمده است، ضجّه عذاب مرگی راکه از بازماندگان این بحران مخوف ــ که در این لحظه از برابر ما جریان دارد ــ بلند است باجمال بگوش شما می‌رسانم.

در اثر بررسی‌هائی که بعمل آمده ثابت شده است که از هزار نفری که روانه شده بودند ، بزحمت چهار صد نفرشان به محلی که من از آنجا برای‌شما این نامه را می‌نویسم رسیده‌اند . از ششصد نفر دیگر آنها تعداد سیصد و هشتاد نفر مرد و پسرازیازده‌ساله به بالا ، و همچنین ۸۵ نفر زن را ژاندارمهائی کـه

---

۱ ــ گزارش کمیته امریکائی

آنان را هدایت می‌کردند در خارج از دیوارهای شهر به قتل رسانده و یا خفه کرده‌اند. تعداد یکصدو بیست دختر و زن جوان و چهل پسر بچه در راه ربوده شده‌اند. بطوریکه بین کلیهٔ این مردم تبعیدی حتی یك چهرهٔ خوشگل نیز دیده نمی‌شود. بین‌بازماندگان‌قریب شصت درصدشان‌بیمار هستند. آنها بزودی به‌محل معین دیگری رانده خواهند شد، که در آنجا مرگ مسلم در انتظارشان است. وصف میزان‌شدت عمل وتوحشی‌که این قربانیان‌دستخوش‌آن‌بوده‌اند، غیرممکن است. آنها مدت سه تاپنج‌ماه در سفر بوده‌اند. هر یك قریب دو، سه، پنج، و یا هفت بار غارت شده‌اند. حتی لباسهای‌زیر آنها نیز بتاراج رفته است. برای آنان نه فقط غذائی تهیه نمی‌شود، بلکه‌مواقعی هم‌که‌از کنار نهری عبورمی‌کنند بآنها اجازه نوشیدن آب داده نمی‌شود؛ سه چهارم دختران و زنان جوان را ربوده‌اند. بقیهٔ‌آنها مجبور شده‌اند که شب‌ها را با ژاندارم‌هائی که آنانراهدایت می‌کنند بگذرانند. صدها نفر از آنان در اثر اینگونه تجاوزها جان سپرده‌اند، و بازماندگان نیز در نتیجهٔ این قساوتها و فجایع‌شرح‌حالشان چنان دلخراش است که کسی تحمل شنیدن آنرا ندارد.»

شاید همین آمار و ارقام خشك و بیروح، برای شرح ماجرای عذاب و شکنجه‌های مرگبار قربانیان این جنایات فجیع با همهٔ جزئیات آن کافی باشد. نویسنده‌خاطر نشان می‌سازد: «وقتی‌که گفته می‌شود درارمنستان‌حتی یکنفرارمنی هم باقی نمانده است، و در سیلیس نیز بزودی هیچ ارمنی باقی نخواهد ماند، در این گفته بهیچوجه اغراقی وجود ندارد.» همهٔ هستی آنان از آنها گرفته شده، و شصت درصدشان نیز قبل از رسیدن به مقصد نهائی نابود شده‌اند. یك رشته آماردیگرنیز این تخمین راکاملا تأییدمی‌کند.ما اطلاع‌داریم‌که قریب‌یکهزار نفر از ناحیهٔ معینی درقره‌سو تبعید شدند، ذیلا آنچه‌رابرسرآنها آمده استمورد تجزیه و تحلیل قرارمی‌دهیم:

«۲۱۲ نفر از یك آبادی روانه شدند، که از آنها ۱۲۸ نفرشان (۶۰درصد) زنده به‌حلب رسیدند. تعداد ۵۶ نفر مرد و ۱۱ نفر زن در راه‌به‌قتل رسیدند. تعداد۳دختر و ۹پسر فروخته ویاربوده شدند،وتعداد۵نفرنیز مفقودالاثر شده‌اند.

از همان محل گروه دیگری که‌شامل ۶۹۶ نفر بود، تبعید شدند ۳۲۱ نفر

آنها (٤٦ درصد) بحـلب رسیدند . تعداد ۲۰٦ نفر مرد و ٥٧ نفر زن در راه بقتل رسیدند . تعداد ۷۰ دختر و زن جوان و ۱۹ پسر فروخته شده وتعداد ۲۳ نفـر مفقودالاثرشدند .

از آبادی دیگری یك گروه ۱۲۸ نفری اخراج شدند ، که تعداد ۳۲ نفر آنها (۲٥ درصد) زنده بحلب رسیدند . تعداد ٢٤ مـرد و ۱۲ زن در راه‌کشته شدند. تعداد ۲۹ دختر و زن جوان و ۱۳ پسر فروخته شدند، و۱۸ نفرمفقودالاثر گشتند . »

تاریخ این سند ۱۹ ماه ژوئیه ۱۹۱٥ است ، و توسط رئیس یك دانشکده‌که تبعهٔ یك‌کشور بیطرف است ، و در موقعیتی قرار داشته که قادر بوده باین حقایق وقوف یابد امضاء شده است .

چنین است ارزیابی‌های دو شاهد مختلف که‌شهادت آنها با یکدیگر منطبق است. هرکس که نوشتهٔ این دونفر و یا سایر نگارشاتی‌را که در بالا به نقل آنها پرداختیم می‌خواند ، نمی‌تواند نزدخود از این نتیجه‌گیری اجتناب کند که نسبت بازماندگان این سفرهای تبعیدی ــ نسبت‌بارقام‌کل تبعیدیان‌ــبطرزی خارق‌العاده نازل بوده است . آمار صحیح در هرمورد حاکی است که مسلماً فقط تعداد بسیار قلیلی از بقیهٔ این بازماندگان بسلطانیه یا به درالذور رسیدند اکثریت تام آنها در راه این دو مقصد بخاك هلاك افتادند. گزارش کمیتهٔ امریکائی حاکی از آن‌است که کنسول‌آلمان درحلب (که‌مسلماً ویرانمی‌توان‌باغراق وگزافگوئی متهم‌ساخت) تعداد ارامنه را که بحلب رسیدند بیشتر از سی‌هزار نفر تخمین نمی‌زند.

متأسفانه تاریخی را که این رقم بآن مربوط می‌شود در دست نداریم، ولی حتی اگر این عدد ، رقمی نهائی و مربوط بآخرین تاریخ نیزنباشد ، بازهم انهدام حیات را به مقیاسی منعکس می‌کند که حتی یك کنسول آلمان نیز ــ کسی که با آمار و ارقام دقیق‌خوگرفته است ــ نمی‌تواند آنرا از لحاظ ماهیت «استثنائی» و یا از حیث میزان «غیر معتنابه» تلقی نکند.

معهذا اگر این آماراز آنچه تاکنون دیده‌ایم نیز،وافرتر و فصیح‌تر می‌بود، آیا باز ممکن بود واقعیت آنچه را که اتفاق افتاده است بتواند در نظر مامجسم سازد ؟.. و از عهدهٔ تشریح عظمت فاجعه برآید ؟.. بانهدام یك ملت مبــادرت شده است ! برزبان راندن این جمله آسان ، اما درك مفهومش‌بسیار دشوار است.

زیرا چیزی است کاملا خارج از تجارب ما . شاید هیچ چیز جز ضابطه‌ای که ما از یك‌جامعهٔ کوچك حساس و منزه مردم ارمنی داریم،نتواند سرنوشت‌مخوفی را که برسر آنان‌آمد تشریح کند...»[1]

در اینجا گذشته از اختلافات ملی و نژادی ، بهانه مذهب نیز انگیزه‌ای برای خشونت و کینه‌توزی بود ، ودانش‌و آگاهی انگیزه‌ای دیگر... نمونه‌ای که توین‌بی بدست می‌دهد تکان دهنده است :

«... آنها عضو یك سازمان آموزشی در یك شهر معین آناطولی بودند. سازمانیکه توسط انجمن مبلغین مذهبی خارجی وقف و اداره می‌شد... خلاصهٔ ذیل مستقیماً از نامه‌ای که رئیس همین دانشکده ترك پس از وارد آمدن ضربه فاجعه نوشته ، استخراج شده است :

«من سعی خواهم کرد تا احساس تأثر و اندوه شدید خود را دراثر از دست دادن صدها تن از دوستانم در اینجا ، و همچنین احساس شکست محض خود را بدین خاطر که قادر نبوده‌ام جلوی این تراژدی مخوف را بگیرم و یا حتی لااقل از شدت و حدّت آن- به هر میزانی که‌باشد - بکاهم، فعلاازخاطر خود دور سازم ، می‌کوشم تا خود را وادار کنم که بعضی از حقایق محض را همانطور که در ماههای گذشته در این دانشکده اتفاق افتاد ، اجمالاً برای شما شرح دهم . این کار را من باین امید انجام می‌دهم که کسب این‌حقایق متقن ممکن است بشما کمك کند ،تا برای مشتی از وابستگان که هنوز برای ما در اینجا باقی مانده‌اند اقدامی بعمل آورید :

۱ - دانشجویان : تقریباً دوسوم دانشجویان دختر و شش‌هفتم دانشجویان پسر را بسوی مرگ ، تبعید و یا منازل برده‌اند.

۲ - استادان : چهار نفرشان را برده‌اند و سه نفر را باقی گذاشته‌اند. این هفت نفر استاد عبارتند از :

الف - پروفسور «....»[2] که مدت ۳۵ سال در این دانشکده خدمت کرده است. استاد زبان ترکی و تاریخ می‌باشد. علاوه بر مزاحمت‌هائی که قبلاً برای وی ایجاد کرده بودند در تاریخ اول ماه مه بدون هیچگونه اتهامی توقیفش کردند. موی سر و ریش و سبیلش را کندند تا از او اعترافات زیان‌آور ناروائی

---

۱ - انهدام یك ملت - ص ۹۴ ۲- توین‌بی ، اسامی‌را ازگزارش رئیس‌دانشکده حذف کرده است.

بگیرند. باو گرسنگی دادند ، دست‌هایش را با طناب بستند و یك شبانه‌روز آویزانش کردند و چندین بار به‌شدت کتکش زدند. در حدود روز بیستم ماه ژوئن به‌سوی دیار بکر روانه‌اش ساختند و ضمن قتل‌عام کلی که در جاده مرتکب شدند او را به‌قتل رساندند.

ب ـ پرفسور «....» که مدت ۳۳ سال در این دانشکده سابقه خدمت دارد ، و استاد ریاضیات است. در حدود پنجم ماه ژوئن دستگیرش کردند و در راه به‌سرنوشت استاد قبلی دچارش ساختند.

ج ـ پرفسور «....» او را برای شهادت دربارهٔ مردی احضار کردند. به‌قصد کشت مضروبش کردند و از فرط ضربات وارده دچار اختلال حواس‌شده در حدود پنجم ماه ژوئیه او را باتفاق افراد خانواده‌اش تحت‌الحفظ به‌تبعید فرستادند و پس از عبور ازاولین شهر بزرگ بین راه مقتولش ساختند. وی مدیر دپارتمان مقدماتی بود. تحصیلات خود را در دانشگاه پرینستون انجام داده بود و مدت بیست سال در این دانشکده سابقه خدمت داشت.

د ـ پرفسور «....» مدت ۱٦ سال است‌که در این دانشکده خدمت می‌کند. تحصیلکردهٔ دانشگاه ادینبورگ و استاد علوم ذهنی و اخلاقی است. او را با استادی که در بند «الف» به‌شرح حالش پرداختیم توقیف کردند و همان شکنجه‌ها را برسرش آوردند. بعلاوه سه‌تا از ناخن‌های دستش را هم از ریشه بیرون کشیدند. و در همان قتل‌عام مذکور مقتولش ساختند.

هـ ـ پرفسور «....» مدت ۲۵ سال در این دانشکده خدمت کرده است. در تاریخ اول ماه مه دستگیر شد. او تحت شکنجه قرار نگرفت ، بلکه در زندان ناخوش شد. به‌بیمارستان هلال‌احمر اعزام گردید و پس از آنکه مقادیر هنگفتی رشوه داد ، آزاد شد. و اکنون در «....» بسر می‌برد.

و ـ پرفسور «....» مدت ۱۵ سال در این دانشکده سابقه خدمت دارد در اشتوتکارت و برلن تحصیل کرده و استاد موسیقی است. دراثر خدمات شخصی که نسبت بقائم‌مقام انجام داده بود مورد عنایت وی قرار گرفت و در کنف حمایت او از توقیف و شکنجه رهائی یافت و تاکنون مشمول تبعید و مرگ نشده است.

ز ـ پرفسور «....» ۱۵ سال در این دانشکده خدمت کرده است. در

دانشگاههای کورنل و یال امریکا تحصیل کرده و دارای درجه فوق لیسانس در رشته علوم و استاد زیست‌شناسی است. در حدود پنجم ماه ژوئن توقیفش کردند. خود قائم‌مقام شخصاً به‌کتک‌زدن او پرداخت و آنقدر چوب بدست و سر و صورت و بدن وی زد تا خسته شد. آنوقت فریاد زد و گفت : هرکس‌که به‌دین و وطنش علاقه‌مند است بیاید این ملعون را بزنند !.. او را بعد از مدتی که در دخمه‌ای تاریك بیهوش افتاده بود با دست شکسته و جراحات سخت به‌بیمارستان هلال‌احمر منتقل ساختند. اکنون آزادشده‌است‌ودر«....»بسرمی‌برد.

۳ ــ معلم‌های ذکور :

چهارتن ازآنها طبق گزارشات واصله درقتل‌عام‌های مختلفی که درجاده‌ها بوقوع پیوسته بقتل رسیده‌اند. حدمتوسط خدمات آنان هشت سال بوده‌است. از سه تن آنها هیچگونه خبری در دست نیست. محتملا درراه به‌قتل رسیده‌اند. حد متوسط خدمت معلمین مذکور در این‌دانشکده چهار سال بوده است.

دو نفر دیگر از آن‌ها در بیمارستان میسیون بیمار و بستری هستند. و یکنفرشان در «....» بسر می‌برد.

یکی از آنها در دفتر قائم‌مقام مشغول کارشده وآزاد است. و یکی دیگر نیز که مالك خانه‌ای است که در اشغال قائم‌مقام است ، آزاد است.

٤ ــ معلم‌های اناث :

یکی از زنان معلم که طبق گزارش واصله در چونکوش به‌قتل رسیده است ، بیش از سی سال در این دانشکده سابقه خدمت دارد.

یکی دیگر را گزارش رسیده که بیك حرمسرای عثمانی برده‌اند. و از سه نفر از آنان خبری در دست نیست.

چهار نفرشان را روانه تبعیدگاه کرده‌اند. و ده تن از آنها آزاد هستند.

در مورد مردم ارمنی بطور کلی می‌توانیم تخمین بزنیم که سه‌چهارم آنها را از بین برده‌اند. و این سه‌چهارم شامل رهبران کلیهٔ شئون زندگی ، از قبیل: بازرگانان، پیشه‌وران، روحانیون، مقامات برجستهٔ مذهبی ومأموران‌دولتی است.

هرچه گفته‌ام کافی است. قلوب ما از مشاهده و شنیدن شرح فجایع و مصائب وارده ریش است. بنظر می‌رسد که هدف از ارتکاب این اعمال شنیع همانا قلع و قمع این نژاد باشد. وسائلی که برای انجام این هدف بکار می‌رود،

بمراتب وحشیانه‌تر از آن است کـه تدارکش در محل میسر شود. دستورات مربوطه از مراکز کل صادر می‌شود ، و هرگونه عفوی نیز باید از همان منبع بدست آید...» .

چنین دانشکده‌های مرتب و مجهزی در کلیه شهرهای بزرگتر آناطولی نیزوجود داشت. محیط داخل این دانشکده‌ها باندازه محیط دانشکده‌های خود ما در اروپای غربی محیطی برخوردار از مواهب تمدن و فرهنگ بود. نفوذ انسانی این دانشکده‌ها مفیدترین عامل امپراطوری عثمانی بود. ولی اکنون این نفوذ بطرزی اصولی ریشه‌کن شده و درکمال وحشیگری با مبادرت به‌اعمال شنیع محو و نابودی و قتل‌عام دوجانبه استادان و دانشجویان ، از میان رفته است.

غنچه‌های زندگی یك ملت همراه با قربانیان بیشماری که دراثر این فجایع و جنایات جانشان برباد رفته پژمرده شده‌اند. پیشوایان مذهبی ارامنه در اثر مساعی شجاعانه‌ای که برای حفظ و بقای پیروان خود مبذول داشته‌اند ، خود را دستخوش طوفان قهر و غضب مجریان این جنایات ساخته‌اند. در تاریخ ۲۲ ماه سپتامبر روزنامهٔ «ارمنستان» چاپ مارسی فهرست ذیل را منتشر ساخت. این فهرست از روی آمار قربانیان مذهبی که‌تا آن تاریخ دستخوش این طوفان قهر و غضب شده بودند جمع‌آوری شده‌و درروزنامه «هایاسدان» چاپ صوفیه انتشار یافته بود :

رهبر روحانی (اسقف اعظم) دیار بکر– «چپالقادیان» زنده سوزانده شد.

اسقف ایسمید – «هواقیمیان» – زندانی است.

پیشوای صومعه آرماچا–زندانی شد.[1]

رهبران روحانی بروسا و قیصریه تحت توقیف هستند.

رهبر روحانی سیواس – «کالمکیاریان» – به‌قتل رسید.

رهبر روحانی توکات – «کاسباریان» – زندانی شد.

رهبر روحانی شاهین قره‌حصار – «توریکیان» – بدار آویخته شد.

رهبر روحانی سامسون – «هامازاسب» – زندانی شد.

۱– نامه‌ای که بمقام روحانی ارامنه دریك‌کشور بیطرف نوشته شده حاکی است که ویرا با کشیش‌ها و تارك دنیاهای صومعه تبعید کرده‌اند.

رهبر روحانی طرابوزان – «توریان»– تحت توقیف است.[۱]
رهبر روحانی کماث – «هومایاك» – زندانی شده است.
رهبر روحانی خارپوط – «خورنیان»– به قتل رسیده‌است.[۲]
رهبر روحانی چارسنجك – «نعلبندیان» – بدار آویخته شد.
رهبران روحانی حلب و بیتلیس زندانی شده‌اند.
رهبر روحانی ارض‌روم – «سعادتیان» – به‌قتل رسیده است.

روزنامهٔ «ارمنستان» می‌نویسد که :

«از منبع دیگری اطلاع حاصل کردیم که پیشوای مذهبی بایبورت ، اسقف آنانیاهازارابدیان ، در معیت هشت تن از افراد سرشناس ارمنه بدار آویخته شده است[۳]»

فهرست شگفت‌انگیزی‌است، معهذا بابرنامه دولت عثمانی کاملاً تطابق‌دارد. کلیسای ارامنه بمنزله مأمن و پناهگاه نژاد ارمنی بود ، و اکنون که مقدر شده است – این نژاد کاملا قلع و قمع شود – بنابراین مأمن و ملجاء آنان نیز باید از بین برود.

طلعت‌بیگ به‌هرچه می‌گفت عمل می‌کرد، و «ژون‌ترك»ها با از میان برداشتن نمایندگان ارامنه در «پارلمان عثمانی» که آن همه برایش تبلیغ می‌شد و آنرا برخ دیگران می‌کشیدند عمل طلعت بیگ را تکمیل‌کردند. نامه‌ای که به پیشوای مذهبی مورد بحث در یك کشور بیطرف نوشته شده حاکی از این است که : «آقایان زهراب و وارتکس ، نمایندگان ارامنه ، که برای حضور در دادگاه نظامی روانه دیار بکر شده بودند ، تا محاکمه شوند ، روز گذشته در بین راه قبل از آنکه به‌مقصد برسند در نزدیکی حلب به‌قتل رسیدند.» اگر سلطان عبدالحمید این خبر را می‌شنید بازهم لبخند می‌زد.

رویه آلمان :

آیا امکان داشت[٤]، در آغاز کار، یا در جریان قتل‌عام، دامنه‌جنایت بنحوی محدود شود وازگسترش روزافزون آن جلوگیری بعمل آید ؟.. توین‌بی باین پرسش ، پاسخ

---

۱ – همانطور که در تاریخ چهارم سپتامبر درروزنامه «گوچناگ» گزارش شده است .
۲ – این مطلب با نامه‌ای که بمقام روحانی ارامنه در یك کشور بیطرف نوشته شده‌منطبق است.
۳ – بانامه‌ای که بمقام روحانی ارامنه در یك کشور بیطرف نوشته شده است تطبیق می‌کند .
٤ – آغاز بخش هشتم کتاب توین‌بی – ص ۱۰٦

مثبت می‌دهد. درست است‌که درداخل عثمانی هیچ امیدی برای ارمنیان وجود نداشت و میانجیگری و دخالت دولتها و سازمانهای مسیحی خارجی نیز بجائی نرسیده بود ، ولی بعقیده مورخ تنها دولت آلمان با یك اشاره می‌توانست ارامنه عثمانی را نجات دهد و قتل‌عام را متوقف سازد. آلمان متحد نیرومند عثمانی بود و زعمای کشور ازرهبران آلمان کاملا حرف‌شنوی داشتند. اما متأسفانه شواهد امر نشان می‌دهند ، که آلمان نه فقط دست بچنین کاری نزد، بلکه در مواردی نیز مشوق عثمانیان بود ـ که خود نیازی به‌تشویق نداشتندـ گوئی برنامه حل نهائی مسئله یهود ، و قتل‌عامی که قرار بود یك قرن بعد در آلمان و کشورهای اشغال شده توسط نازی‌ها اتفاق افتد ، باید در سرزمین عثمانی و با قربانی شدن ارمنیان تجربه و آزمایش شود...

توین‌بی در این مورد ، چند شهادت غیرقابل انکار ارائه می‌دهد:

یکی از شهود ـ که درفصل گذشته نیز نقل قولی ازوی شد ـ می‌نویسد: «دستورات مربوطه از مراکز کل صادر می‌شود ، و هرگونه عفوی نیز باید از همان منابع بدست آید...» ولی باید دید که این «مراکز کل» در کجا واقع است ، زیرا اگر قرار شود بقایای ارامنه‌ای که هنوز در سلطانیه و «درزور» دستخوش عذاب هستند ، از مرگی که در کمینشان است نجات یابند ، رخنه کردن در این «مراکز کل» اهمیت حیاتی دارد. وقتی ما رد این جنایت راگرفتیم بانور و دار و دسته‌اش در قسطنطنیه رسیدیم. ولی تنها پیدا کردن این رد پا کافی‌نبود. عثمانی با شرکت جستن در جنگ ، خود را پای‌بند آلمان و سرسپرده آن دولت ساخت ، وآزادی عمل خویش را به‌رهبری وهدایت آلمان واگذار کرد. اکنون باید دید ، رویه این ولینعمت عثمانی نسبت به‌قتل سازمان‌یافته نژاد ارمنی چیست ؟ و چه اقدامی توسط خیل کارکنان آلمانی در قلمرو عثمانی در این مورد بعمل آمده است ؟

«طبق شهادت پناهندگانی که از سوریه بخارج راه یافتند ، چند تن از قنسولهای آلمانی به‌هدایت ویا تشویق عثمانیان ، در کار قتل‌عام ارامنه مبادرت جسته‌اند. مخصوصاً روی نام «هرروسلر» ـ قنسول آلمان در حلب ـ در مورد این امر تأکید شده و تصریح کرده‌اند که وی به‌عینتاب رفته است تا شخصاً به رهبری قتل‌عام‌ها بپردازد. همچنین بارون «اوپنهایم» معروف کسی است که

فکر تبعید زن و بچه‌هائی را که از لحاظ ملیت به منفقین وابستگی داشتندبه «اروفا» پیش کشید، با آنکه بخوبی می‌دانست، این بدبخت‌ها قادر نخواهند بود از مشاهده اعمال وحشیانه‌ای که سربازان در میان کوچه‌ها و خیابانهای شهر مرتکب شده و خون‌هائی که در آنجا براه می‌انداختند، احتراز جویند.»

این شایعه شوم که مسلماً نمی‌تواند مدرك یك حکم قطعی باشد، صرفاً تلگرافی است از قاهره که در حدود اواخر ماه سپتامبر در مطبوعات پاریس انتشار یافت. معهذا ما در جای دیگر نیز با همین سوءظن که در شماره چهارم سپتامبر روزنامه «گوچناگ» چاپ نیویورك منعکس شده است، برخورد می‌کنیم:

«یك خبرنگار خارجی گزارش می‌دهد: حکام ولایاتی که در اجرای حکم تبعید ارامنه شدت عمل نشان ندهند، مورد موأخذه کارکنان آلمانی قرار می‌گیرند. کارکنان آلمانی در اجرای برنامه تبعید شرکت دارند، و برخشونت آن می‌افزایند. خبرنگار براساس چنین مدرکی اعلام می‌دارد که اصولاً طرح قلع و قمع ارامنه بابتکار آلمانها ریخته شده، و به‌توصیه آنها به‌معرض اجرا درآمده است.»

هرکس بروشنی درخواهد یافت که این شهادت‌ها باندازهٔ مدارکی که شرح خود جنایات را براساس آنها نقل کرده‌ایم، واجد ارزش نیست. شرکت فعال کارکنان آلمانی بقدر کفایت ثابت نشده است، و حتی اگر مدارك دیگری نیز هرگونه شك و تردید را مبنی بر محکوم ساختن «هرروسلر» و «بارون اوپنهایم» به‌همدستی در این جنایت برطرف سازد، بازهم مجوزی در دست نداریم که استنباط خبرنگار «گوچناگ» را بمنزله همدستی کلی همه کارکنان آلمانی آناطولی تلقی کنیم. رویهمرفته این احتمال بعید است که مقامات آلمانی طرح این جنایت را ریخته باشند. عثمانیها بوسوسه‌گر و مشوق نیازی نداشتند. ولی بهرحال آنچه مسلم است اینست که عثمانی با ورود به‌جنگ، خودش را کاملاً تحت قدرت آلمان قرار داد و اینك برای تأمین مهمات جنگی و رهبری در نبرد، برای حفظ موجودیت خود، و برای ادامه بقای خویش در آینده، متکی به‌آلمان است. بنابراین اگر آلمان دربرابر اعمال عثمانیها یکبار به«وتو» می‌پرداخت بی‌شك با اطاعت دولت عثمانی روبرو می‌شد، و مقامات مرکزی

برلن می‌توانستند از طریق عمال محلی خود در آنجا از انجام این اطاعت مطمئن شوند. زیرا از سال (۱۸۹۵) به‌بعد ، آلمان در کمال جدیت شبکه خـدمات قنسولی خود را در سراسر ایالات آسیائی امپراطوری عثمانی گسترش داد. در هریك از مراکز اداری سرتاسر مناطقی که قتل‌عام‌ها و تبعیدات در آنجا انجام گرفته است «آناطولی ، سیلیس ، و خود ارمنستان» یك قنسول آلمان وجـود دارد. آنها عمال یك قدرت دوست هستند. تنها قدرتی که دوستی خود را بدون آنکه به‌هیچ شرط اخلاقی مقید باشد ـ به‌عثمانی عرضه داشته است. علاوه بر اینها آلمان دوستی است که حافظ و حامی مقتدر و همچنین متحد جنگی عثمانی بشمار می‌رود و در نظر عثمانی در این جهان دشمن خود که علیه این دو کشور مسلح شده آلمان تنها هم‌پیمان اوست. بنابراین محال است دراین واقعیت تردید داشت ، که اگر قنسول‌های آلمانی در این زمینه دست به‌اقدامی می‌زدند ، می‌توانستند ملت ارمنی را نجات دهند و همینطور غیرممکن است تصور کرد که دولت آلمان بموقع خود از آنچه اتفاق می‌افتاد خبردار نشده باشد.

قنسول‌ها در آن وقت هیچگونه اقدامی در این مورد بعمل نیاوردند ، و اینك ما به‌علت آن‌واقف هستیم. آنها از «مراکز کل» تعلیم گرفته بودند که باین امر کاری نداشته باشند :

«در ماه ژوئیه گذشته دولت ایالات متحده از دولت آلمان دعوت بعمل آورد تا در کوشش برای پایان دادن به‌تجاوزی که به‌قتل‌عام همگانی هفتصد و پنجاه هزار ارامنه مقیم در قلمرو عثمانی منجر شده است با آن دولت همکاری کند ... اما هرگز ، هیچگونه جوابی از آلمان در پاسخ این دعوت به‌همکاری واصل نشد».

شرح بالا درشماره ششم اکتوبر ۱۹۱۵ «هرالد» چاپ نیویورك منتشر شد. و تا امروز هنوز اعتراضی نسبت باین شرح و یا کوششی برای تکذیب آن بعمل نیامده است. برعکس روشی که توسط کارکنان آلمانی در این مورد اتخاذ می‌شد نمودار سیاست «عمدی» دولت آلمان است.[۱]

۱ـ البته این سیاست را نباید مبین احساسات‌مردم‌آلمان ـ بطورکلی ـ تلقی کرد. شهادت‌هائی که یك خواهر روحانی آلمانی و مبلغین مذهبی آلمانی‌داده‌اند نشان می‌دهد که خوف و وحشت آنها از این فجایع کمتر از مبلغین امریکائی نبوده است. همه مردم خیرخواه آلمانی هم اگر براین حقایق عریان ـ که بدون شك دولت آنها از آنان کتمان کرده بود ـ وقوف حاصل می‌کردند نیز ، همین

بقیه پاورقی در صفحه‌بعد

اگر قنسول‌های آلمانی در محل نسبت به‌این جنایات خونسردی نشان می‌دادند ، به‌علت آن بودکه رئیسشان ازقسطنطنیه بآنها چنین دستور داده بود.

«سفیر امریکا در قسطنطنیه ، پس از آنکه از کوشش خود در تقاضا از دولت عثمانی برای متوقف ساختن قتل‌عام‌ها نتیجه‌ای بدست نیاورد ، به‌سفیر آلمان متوسل شد، ولی «هروانگنهایم» پاسخ داد که وی بهیچوجه نمی‌تواند در امور داخلی عثمانی دخالت کند.» .

شرح فوق از نامه‌ای نقل شده‌است که قبلاً از آن یاد کردیم و گفتیم که در تاریخ هشتم ژوئیه۱۹۱۵ از آتن نوشته شده‌است. البته این امرشایعه‌ای بیش نیست و «هروانگنهایم» می‌تواند در صورت تمایل آنرا تکذیب کند[۱] . ولی نخستین مطلبی که به‌همکار وی ، که در واشنگتن انجام وظیفه می‌کرد (آقای کنت برنشتورف) دیکته شده بود ، این بود که به‌کلی منکر وقوع جنایت شود ! وی اعلام داشت : «اظهارات بی‌دلیلی که درباره ارتکاب فجایع در امپراطوری عثمانی شایع است بنظر می‌رسد جعل اکاذیب باشد» ارمنستان از بلژیك پرت‌تر و دور افتاده‌تر است و آنچه در آنجا اتفاق می‌افتد ، ممکن است در پس پرده ظلمت مکتوم بماند. معهذا در این مورد نوری از این روزنه بخارج درز کرده و موجب شده‌است که آقای کنت برنشتورف در سخنان قبلی خود تجدید نظر کند. لذا پس از شرکت در کنفرانسی ـ که طی آن با رؤسای خود در اروپا به‌تبادل نظر پرداخت ـ چنین اظهار داشت :

«طبق گزارشی که از طرف قنسول کل آلمان در طرابوزان بدولت ایالات متحده مخابره شده ، قتل‌عام ارامنه بدین خاطر بوقوع پیوسته است که ارامنه نسبت بدولت عثمانی خیانت کرده و محرمانه بروس‌ها کمك و با آنها همکاری می‌کرده‌اند.»

در صحت این خطمشی سفیر آلمان در واشنگتن تردیدی نیست. توجه ملتی که وی نزد آنان بسفارت آمده ، نسبت باین موضوع جلب شده و مقالات

حال را پیدا می کردند . قتل عام‌های (۹۶ ـ ۱۸۹۵) را هم دولت آلمان به‌همین ترتیب از نظر ملت خود پنهان کرده بود و در جرائد منعکس‌ساخته بود که شایعات مذکور را انگلیس‌ها برای اجرای مقاصد پلید خود ساخته و پرداخته‌اند.

۱ ـ هروانگنهایم چندی پیش درگذشت. اما تا آخرین لحظات حیات نیز هرگز لب به‌تکذیب این مطالب نگشود.

مفصلی در این مورد در مطبوعات امریکا انتشار یافته است.[1]

بعد نوبت به اظهار نظر خود صدراعظم آلمان می‌رسد. وی هنگام نخستین سال جنگ آلمان، و چهارمین ماه مصائب ارامنه، نطقی درباره اوضاع روز در رایشتاك - پارلمان آلمان - ایراد کرد و طی آن فرصت را برای تبریك گفتن به‌هموطنان خود درمورد «تجدید حیات شگفت‌انگیز عثمانیها» مغتنم شمرد. آیاهیچ مقام فاقد صلاحیت دیگری می‌توانست این چنین بر «راه‌حل» انورپاشا صحه بگذارد ..؟ اکنون که‌بدین ترتیب درباره رویه «دوائر رسمی» آلمان اقناع شدیم، میدان رابدست بعضی ازافراد آلمانی می‌دهیم تاآنان نیز لحظه‌ای از طریق‌مندرجات مطبوعات خود ابراز عقیده کنند.

روزنامه «فرانکفورترتزایتونگ» در شماره مورخ نهم اکتوبر خود چنین می‌نویسد: «ارمنی، از طریق هوش عالیتر و مهارت بازرگانی برتر خود، از یك سو کسبی دائمی در داد و ستد، امور استیجاری، بانکداری و حق‌العمل‌کاری - نسبت به‌عثمانی کندرو - برخوردار است، و بدین ترتیب جیب خود را آکنده از پول می‌سازد. در حالی که عثمانی روز بروز فقیرتر می‌شود. به همین علت است که‌ارمنی در مشرق‌زمین (هرچند دور از انصاف است که برای این گفته عمومیت قائل شویم، معهذا در بسیاری از موارد بدون آنکه این امر غیرمنصفانه باشد) منفورترین فرد بشمار می‌رود[2]. بنابراین به سهولت قابل درك است که چگونه ممکن است قاطبه تحصیل نکردهٔ آناتولی، با مأموران نیمه - تحصیل کرده، روحانیون مسلمان متعصب، و در رأس آنان نژادپرستان افراطی، تحت تأثیر و تلقین حب و بغض بیجا قرار بگیرند و به‌نابودی این بیگناهان بپردازند...

دشواری‌هائی نیز که دولت عثمانی در مسئله ارامنه با آن مواجه است نباید دست‌کم گرفته شود. عدم وجود خطوط مواصلاتی خوب در آناتولی، فقدان محض قوه ابتکار در مأموران درجات پائین‌تر، و خشم طبقه مردم، از

۱- مطالبی که از روزنامه «هرالد» چاپ نیویورك نقل شده نمونه‌ای از آن است و در بسیاری‌دیگر از جراید امریکا نیز مطالب مبسوطی در این‌موردچاپ شده است.

۲ - در ایران از چندین هزار سال تا بامروز، ازمهاجرت ارامنه در دوران شاه‌عباس به‌بعد و بخصوص بعداز قتل‌عام‌های معروف عثمانی، ارامنه مثل‌سایر اقلیت در رفاه وآسایش هستند و ما آنها را «ایرانیان ارمنی» می‌دانیم وهمیشه خاطره آنها راعزیزمی‌داریم (رجوع‌شود به‌کتاب‌ایرانیان ارمنی- نوشته نگارنده)

جمله این مشکلات است.

ولی علیرغم کلیهٔ این دشواریها، دولت عثمانی باید زمام امور را دردست خود نگاه دارد ... افکار عمومی آلمان کاملاً مطمئن است که این دولت پس از آنکه قدرت خارجی خود را با چنین عظمتی بدنیا نشان داد، اکنون قـدرت داخلی خود را نیز به‌ثبوت خواهد رساند.»

«فرانکفورتر» یك روزنامه روشنفکر آلمانی است که افکارش بی‌غرض و خالی از تعصب است، برای احساسات و اخطارهای خود اعتبار و حیثیت قائل است. ولی هرکس که این صفحات را خوانده باشد، استنباط خواهد کرد که این روزنامه خواه ناخواه تصویر کاملاً مغلوطی از این وضع ترسیم کرده است. «فقدان محض قوه ابتکار در مأموران درجات پائین‌تر» کـه در این روزنامه عنوان شده گمان این را که جنایت علیه ارامنه مولود انفجار تعصب بوده و از پائین سرچشمه گرفته است، تضعیف می‌کند، و برعکس به‌اثبات می‌رساند که جنایت از بالا ترتیب یافته است. آیا براستی ـ چنانکه ادعا شده ـ خطوط مؤاصلاتی آناطولی تا بدین حـد خراب است ؟.. پس چطور بـرای استفاده مهاجران عثمانی خراب نیست؟.. حتی اگرجاده و راه‌آهن کمیاب باشد، تلگراف که هست. هر شهر بزرگی با قسطنطنیه دارای مواصلات تلگرافی‌است، انور و طلعت هم‌با همین خطوط بی‌سیم بمخابره فرامین قاطع و بی‌چون و چرای خویش بمرئوسین خود که به‌آدمك‌های کوکی میمانستند، می‌پرداختند. لذا «هروانگنهایم» نیز (اگر فون یاگو دستور می‌داد) می‌توانست به‌قنسول‌های پرجوش و خروش آلمانی خود باهمین خطوط بی‌سیم دستورمبادرت به‌اقدامات لازم بـرای جلوگیری از ارتکاب فجایع را صـادر کند. اگـر مندرجـات «فرانکفـورترتزایتونگ» نمودار افکار عمومی آلمان باشد، باید نتیجه گرفت که مردم آلمان اصولاً از حقایق امر بی‌خبر مانده‌اند. معهذا روزنامه‌نگاران و حقوق دانانی هستند که کاملاً از این اوضاع آگاهند.

«اگر باب عالی لازم می‌داند که شورش ارامنه و سایر رویدادهای مشابه باید با کلیه طرق میسر سرکوب شود، تا امکان تکرار آن برای همیشه از میان برود، در نتیجه معلوم می‌شود که «قتل و فاجعه»ای مطرح نیست، بلکه صرفاً اقداماتی موجه و لازم بعمل می‌آید».

شرح فوق را «کنت ارنست‌فون‌رفنتلو» در روزنامه «دویچرتاگستزا- یتونگ» می‌نویسد ، و اتهام همدستی با دژخیمان را در این جنایت - که ما جرئت وارد ساختن آن را نداشتیم - علیه کشور خود مدلل می‌سازد.

«آلمان نمی‌تواند در امور داخلی کشور متحد خود دخالت کند.» این نتیجه‌گیری را نیز سفیر آلمان در قسطنطنیه ابراز داشته است. ولی پذیرفتن آن برای ما امکان ندارد. آیا انگیزه آلمان در این همدستی واقعاً بخاطر آن است که نمی‌خواهد همکار و متحد خود را رنجانده باشد ؟ «ارمنی» همانطور که‌از روزنامه «فرانکفورترتزایتونگ» نقل کردیم «بخاطرهوش عالیتر ومهارت بازرگانی‌برتر خود ، منفورترین فرد مشرق‌زمین بشمار می‌رود». خوب ، حالا این ارمنی ، با همه استعدادها و قرایح ذاتی خود ، از میان برداشته شده است، و نتیجه این امر ، آنطور که از بیانات یکی از شهود عینی مستفاد می‌شود ، به‌شرح ذیل بوده است :

«نتایج» این جنایت آنست که چون نود درصد تجارت داخلی در دست ارامنه است ، این کشور با ورشکستگی مواجه شده چون قسمت اعظم داد و ستدها با اعتبار انجام می‌گیرد ، بنابراین صدهاتن از تجارغیرارمنی نیز به‌افلاس کشیده شده‌اند. در مناطق تخلیه شده حتی یکنفر دباغ ، ریخته‌گر ، آهنگر ، خیاط ، نجار ، سفالگر ، بافنده ، کفاش ، زرگر ، داروساز ، پزشك ، وکیل دعاوی یا هرگونه افراد حرفه‌ای و یا پیشه‌ور و کاسب - باستثنای تعدادی بسیار معدود - وجود نخواهد داشت ، و این کشور بوضعی عملاً مستأصل درخواهد آمد.»[1]

این دگرگونی به‌سود چه کسی خواهد بود ؟ مسلماً به‌سود اتباع عثمانی - هرچند هم که بخل و حسد آنها را اقناع کند - نخواهد بود. ارامنه همانطور که بارها تأکید کرده‌ایم ، تنها عنصر بومی امپراطوری عثمانی بودند که تعلیم و تربیت اروپائی و خصوصیات و سجایای اروپائی داشتند. فقط آنها بودند که دراثر این «هوش‌عالیتر و مهارت بازرگانی‌برتر» قادر بودند این امپراطوری را از داخل احیاء کنند. و آنرا تا سطح یك کشور سازمان یافته ، متمدن و مدرن ارتقاء دهند. این امکان ، با وضعی که اکنون پیش آمده ، برای همیشه

۱- گزارش کمیته امریکائی

از میان رفته است ، و این کشور «در یك موقعیت عملاً مستأصل» قرار گرفته است. چه‌کسی ازاین وضع منتفع می‌شود ؟.. نه ارمنی ، و نه عثمانی. ارامنه ، اگر به‌آنان فرصتی داده‌می‌شد ، می‌توانستند به‌نفع خودشان و به‌نفع همسایگان مملکت «مکانی در آفتاب» بسیار مطلوبی را اشغال کنند و در منطقه‌ای‌مناسب سرزمینی دلخواه برای خود داشته باشند چـون آلمانها تمایلی بـه‌این امر نداشتند ؟.. آیا قرار بود آلمانها وارث عثمانیان شوند ؟.. اجرای دنباله کار را بدست بگیرند ، و آیا این همان «تجدید نسل عثمانی» است که صدراعظم آلمان در ماه شهریور ۱۲۹۴ ش (اوت ۱۹۱۵) بطرزی متناقض و دو پهلو در مجلس رایشتاگ عنوان کرد ؟

این بررسی ما را با مسئله‌ای که تدریجاً به‌آن نزدیك شده‌ایم- بدون اینکه بتوانیم از برخورد با آن جلوگیری کنیم - روبرو خواهد ساخت. قبل از هر چیز باید اضافه کنیم که هنوز کار از کار نگذشته است. حتی در این هنگام که ساعتی بیش به‌پایان ماجرا باقی نمانده ، اگر آلمان فقط دست خود را برای نجات ارامنه‌ای دراز کند که تاکنون از سرنوشت شوم نژاد خود جان سالم بدر برده‌اند ، نتیجه کار - در عین نومیدی - برای ما و دیگر جهانیان خوشایند می‌باشد.

ولی هرکار که آلمان انجام می‌دهد ، باید با نهایت سرعت باشد ، نه فقط بخاطر آنکه آخرین قربانیان را از کام مرگ برهاند ، بلکه به‌علت اینکه قضاوت بشری دیگر منتظر نمی‌ماند و درنگ را جائز نمی‌شمرد ، قضاوتی که آوای آن هم‌اکنون در سراسر جهان پیچیده است.

«این صفحه شرم‌آور و مخوف تاریخ نو که در ارمنستان دور دست ورق می‌خورد ، چیزی نیست جز انعکاس و تعمیم کلی تاریخ ، که نطفه مرکـزی آنرا باید در تهاجم آلمان به‌بلژیك که چهارده ماه قبل انجام گرفت ، جستجو کرد. آن تهاجم بود که چنین رویه‌ای را مقدر کرد ، و به‌عثمانی و کرد برای ارتکاب جنایت علامت داد...

امروز دنیا باین سرگذشت فجیعی که ازمنطقه دور دست آسیای صغیر برسر ما فرود آمد ، نه با تعجب می‌نگرد نه با تردید...

کاری که آلمان در جهان کرده است ، فقط لطمه‌ای بقانون مدون نیست.

این لطمه فقط جزء کوچکی از خسارات آن است. آنچه این کشور کرده است آنست که ما را در قرن بیستم بشرایط و مقتضیات تاریك و ظلمانی قرون و اعصار گذشته باز گردانده است»[1].

شرح فوق بمنزله دادخواستی است علیه آلمان. و اکنون با آن کشور است تا خود را از قید چنین اتهامی تبرئه کند.[2]

اما آلمان ، نه فقط هرگز برای تبرئه خود ، دست به‌عکس‌العمل موجهی نزد بلکه اصولاً درمقام پاسخگوئی باینگونه اعتراضات و اتهامات نیز برنیامد. چه آنزمان که خونریزی در اوج شدت بود و چه بعدها ، که راز جنایتها کاملاً از پرده بیرون افتاد و آلمانها رسماً متهم به‌سکوت و همکاری بـا دژخیمـان عثمانی شدند.

امروز پس از گذشت نزدیك به‌یك قرن ، علت این سکوت را به‌روشنی می‌توان دریافت. چراکه شاید از همان زمان ـ هنگامی‌که زنان و کودکان ارمنی در زیر چنگال دژخیمان عثمانی دست و پا میزدند و آخرین تشنجات مرگ را تجربه می‌کردند ـ در مغز گروهی از افراطیون نژادپرست آلمان ، طرح انهدام قومی دیگر ، یعنی «حل نهائی مسئله یهود» که بایستی بعدها بدست آدولف هیتلر ـ سرجوخه اتریشی و رهبر آلمان نازی ، یا بنا بگفته‌ای «نابغه قـرن بیستم»[3] ـ تکمیل و اجرا می‌شد ، چنین اندیشه‌ای جریان داشت و شکل می‌گرفت. به‌احتمال قوی درست درهمان لحظاتی که ارمنیان تلخی مرگی محتوم و اجتناب ناپذیر ، همراه باشدیدترین شکنجه‌های غیر انسانی و تجاوزات قرون وسطائی را تجربه می‌کردند ، اینان نیز ، آزمایشی بزرگتر و خونین‌تر را تدارك می‌دیدند.

پس چگونه امکان داشت ، که اینك آلمان درصدد تبرئه خویش برآید ، حال آنکه خود درصدد بود ، آنچه را که در سرزمین عثمانی بر ارمنیان گذشته بود ، در خاك آلمان و سر تاسر سرزمینهای اشغالی ، در مورد قوم و اقوامی دیگر پیاده کند ..؟

---

۱ ـ نقل از شماره هشتم اکتوبر ۱۹۱۵ روزنامه «تریبیون» چاپ نیویورك.
۲ـ انهدام یك ملت ـ آرنولدتوین‌بی
۳ ـ اصطلاح از وینستون چرچیل سیاستمدار فقیدانگلیس است . رجوع کنید به «خاطرات جنـگ جهانی ، اثر چرچیل ـ ترجمه فارسی از تورج فرازمند ـجلداول باعنوان«طوفان نزدیك‌می‌شود».

قتل‌عام ارامنه عثمانی برای آلمان ـ چنانکه قنسولهای آن کشرر شاهد خونین‌ترین و فجیع‌ترین صحنه‌های آن بودند ، و شرح وقایع را عیناً به‌مقامات مرکزی دولت آلمان گزارش می‌دادند[1] میدان آزمایشی بود ، که باید چندی بعد ، در کادری وسیع‌تر ، باشدت و حدّتی بیشتر و ماشینی مدرن‌تر وباسرعتی افزونتر درآلمان بمرحله اجرادرمی‌آمد. به‌زبانی دیگرارامنه عثمانی «خوکچه‌ـ های هندی و خرگوشهای آزمایشگاه» آلمان برای آینده بشمار می‌رفتند. و آنان با تجربه اندوختن از این آزمایش ، می‌باید کاری می‌کردند ، که قتل‌عام قوم یهود بمرحله اجرا درآید.

زمامداران آلمان نیز که در سالن‌های پرشکوه برلن ، یا محافل اشرافی پروس ، گزارش قنسول‌های خود را از عثمانی دریافت می‌کردند ، ای بسا که از همان زمان در این اندیشه بودند که : «آیا می‌توان روزی نژاد آلمانی را نیز ـ چون نژاد عثمانی ـ از غیرآلمانی‌ها ، یعنی در درجه اول یهودی‌ها ، و بعد چك‌ها ، اسلاوها ، مجارها و ... مبرا ساخت ..؟

این گمان هنگامی تقویت می‌شود و بیشتر با حقیقت هم‌طراز می‌گردد ، که بدانیم یهودیان عصر هیتلر نیز ، چون ارمنیان زمان انورپاشا ، مرفه‌ترین، ثروتمندترین و برجسته‌ترین مردمان هرشهر و ده و محله‌ای راتشکیل می‌دادند، و مردم تهیدست آلمان درست مانند عثمانیان با خود می‌گفتند : چرا سرزمین اجدادی ما باید همه نعمات خود را به‌یهودیان ـ غیرآلمانی ـ ارزانی دارد ، و ما در فقر و فاقه بسر بریم..؟ و باز همانطور که عثمانی‌ها ، برای شکست‌های خود در جبهه‌های جنگ دنبال بهانه‌ای می‌گشتند و سرانجام ارمنیان را مسبب این شکست‌ها شناختند ، تا بتوانند با این بهانه آنان را قتل‌عام کنند ، آلمان‌ـ های هیتلری نیز ، با این بهانه که : «آلمان در جنگ جهانی اول از پشت خنجر خورده است و این خنجر را یهودیان برپیکر ملت آلمان فرود آورده‌اند»[2] ، بهترین بهانه را برای قتل‌عام یهودیان بدست آوردند. همان یهودیانی که در کشتار ارامنه در عثمانی شریك و سهیم بودند.

---

۱ ــ اسناد و مدارکی که در این زمینه موجوداست و تعدادی از آنها درهمین کتاب عرضه شد، این بهانه را که ممکن است مقامات دولت مرکزی آلمان ، از کارهائی که در کشور متحدشان عثمانی می‌گذشت بی‌خبر مانده باشند ، بکلی تکذیب می‌کند.

۲ ــ رجوع کنید به خاطرات چرچیل ــ جلد اول و «ظهور و سقوط رایش‌سوم» اثر ویلیام شایرر‌ــ ترجمه ابوطالب صارمی ــ بخش نخست.

در هر دو مورد، تنها يك انگيزه هيجان آور كافی بود، تا اين مردم طبقات پائين را تحريك و ترغيب كند، آن‌ان‌را به‌كينه‌توزی وادارد و چرخ ماشين‌های انهدام وسيعی را ــ كه تاريخ قبلاً نظير آن‌را نديده بود ــ بگردش وادارد. در عثمانی اين عامل محرك انورپاشا و در آلمان آدولف هيتلر بود.

بی‌شك نتيجه قتل‌عام ارامنه و بی‌مجازات ماندن عاملين جنايات درس ديگری بود كه آلمانها از تجربه عثمانی‌آموختند. اگر نتيجه‌كار جزاين می‌بود، و اگر دارودسته انورپاشا قبلا بسرنوشتی كه رهبران‌آلمان نازی بعدها در دادگاه «نورنبرگ»[1] بآن دچار و گرفتار آمدند، دچار می‌شدند، باحتمال قوی دژخيمانی چون آيشمن، هيملر و ديگر ياران نزديك هيتلر، هم‌چنين پيراهن ـ قهوه‌ای‌ها و پيراهن سياهان قداره‌بند او، دركشتار يهوديان چنان جسارتی از خود نشان نمی‌دادند.

در يكی ازجلسات دادگاه نورنبرگ فاش شد كه‌هيتلر روزبيست و سوم اوت ۱۹۳۹ ــ دو روز قبل از حمله‌به‌لهستان و آغازكردن جنگ جهانی دوم بيشتر از ۱۵ تا ۲۰ نفر از ژنرالهای معروف ارتش آلمان را بدفترخود، در «اوبرسالزبرگ» احضار كرده، و طی يكی از همان نطقهای معروف وتاريخی خود بدانان گفته بود:

«... نيروی ما از سرعت وخشونت‌سرچشمه می‌گيرد. چنگيزخان‌ميليونها نفر از ملل روی زمين را با قلبی آرام و روحی آسوده كشتار می‌كرد، تا نقشه‌ـ های بزرگش عملی شود، و امروز نيز جز بانی يك امپراتوری بزرگ ازاونام ديگری باقی نمانده است. من‌نيز بايد چنين‌كنم وبقضاوتی‌كه بعدها مدنيت‌غرب درباره من خواهد كرد، اهميتی ندهم...».

در همين نطق، پيشوای آلمان ضمن تأكيد بافسران عالی‌رتبه و تأكيد روی اين نكته كه بايد ضعف‌نفس را از خود دور ساخته و بابی‌رحمی و شقاوت خاك لهستان را از وجود لهستانيها پاك كنند، تا «فضای حياتی» لازم و منابع و معادن مورد نياز ملت و ارتش آلمان‌بدست آيد، صريحاً بماجرای قتل‌عام‌ارامنه در عثمانی اشاره كرد. هيتلر گفت:

۱ــ دادگاه فوق‌العاده بين‌المللی برای محاكمه جنايتكاران جنگ، كه روز نهم مهرماه ۱۳۲۵ (اول اكتبر ۱۹۴۶) پس از چهارصد جلسه محاكمه باعدام ده تن از برجسته‌ترين سران نازی و محكوميتهای طويل‌المدت گروهی ديگر از آنان رأی داد.

«... بالاخره ، من به‌نیروهای تحت فرمان خود، بسربازانی کـه بمیدان جنگ و عرصه مرگ می‌روند ، دستور داده‌ام که زنان ، مردان ، اطفال و کلیه اشخاصی را که از نژاد لهستانی هستند ، قتل‌عام کنند. زیرا تنها پس از نابودی این نژاد فاسد است، که ما می‌توانیم سرزمین حیاتی لازم ، برای پرورش نـژاد ژرمن را بدست آورده ، آتیه فرزندان خود را تأمین کنیم ·مگر دردنیای امروز، از قتل‌عام ارامنه ذکری می شود ...؟

آیا برهانی قاطع‌تر از این ، برای اثبات وجود ارتباط بین قتل‌عام ارامنـه توسط عثمانی‌ها وکشتار یهودیان بدست‌هیتلری‌ها می‌توان‌یافت؟.. وآیاسکوت آلمان در قبال انهدام ارامنه عثمانی را ، جز بموافقت با این جنایت و تجربه‌اندوزی‌برای آینده ، به‌چیز دیگری می‌توان تعبیر کرد..؟

درست است که این هردو رویداد غم‌انگیز تاریخ، ریشه‌های مادی‌داشت، بدین معنی که عثمانیان و آلمانهای نازی صرفاً باین منظور که ثروت و مکنت و املاك ارامنه ویهودیان را تصاحب کنند ، آنان را بکام‌مرگ فرستادند، امـا انگیزه اصلی ـ چنانکه همه مورخان وپژوهشگران صاحب‌نظر شهادت‌داده‌اند ـ کینه‌ها و تعصبات شدید مذهبی و نژادی بود.

می‌دانیم که در طول تاریخ ، اینگونه اختلافات ، صحنه‌های خونیـن و غم‌انگیز بسیاری بوجود آورده است. صحنه‌هائی که هنوز آدمی با مطالعه‌آنها برخویشتن می‌لرزد ، و براین همه‌کوته‌فکری و خشونـت و بیـرحمی انسان ، نفرین می‌فرستد. اما در میان همه این ماجراها ، نکته‌ای بس شگفت آور و عبرت آموز بچشم می‌خورد ، و آن اینکه هر یك از دژخیمان در طول تاریخ، قربانیان چند قرن ، یا چند سال بعد بودند و هرگروه از قربانیان ، چندی بعد به‌دژخیمان زمان خویش مبدل شدند.

زمانی بود که یهودیان ، نخستین پیروان مسیح را به صلابه (چهار میخ ـ صلیب) می‌کشیدند ، و آنان را جلو حیوانات وحشی و شیرهای آدمـخوار می‌افکندند ، تا با مشاهده لحظات تشنج و تکه‌تکه شدن اندام آنان لذت برند و کینه خود را فرو نشانند . زمانی دیگر مسیحیان ـ در جریان جنگهای‌صلیبی ـ همین خشونت را در مورد مسلمانان بکار بردند و سراسر دنیای متمدن زمان

---

۱ ـ اسناد دادگاه نورنبرگ ـ ترجمه فارسی ـ ص ۸۸ ـ۸۹

را بخاطر همین اختلافات بخاك و خون کشیدند.

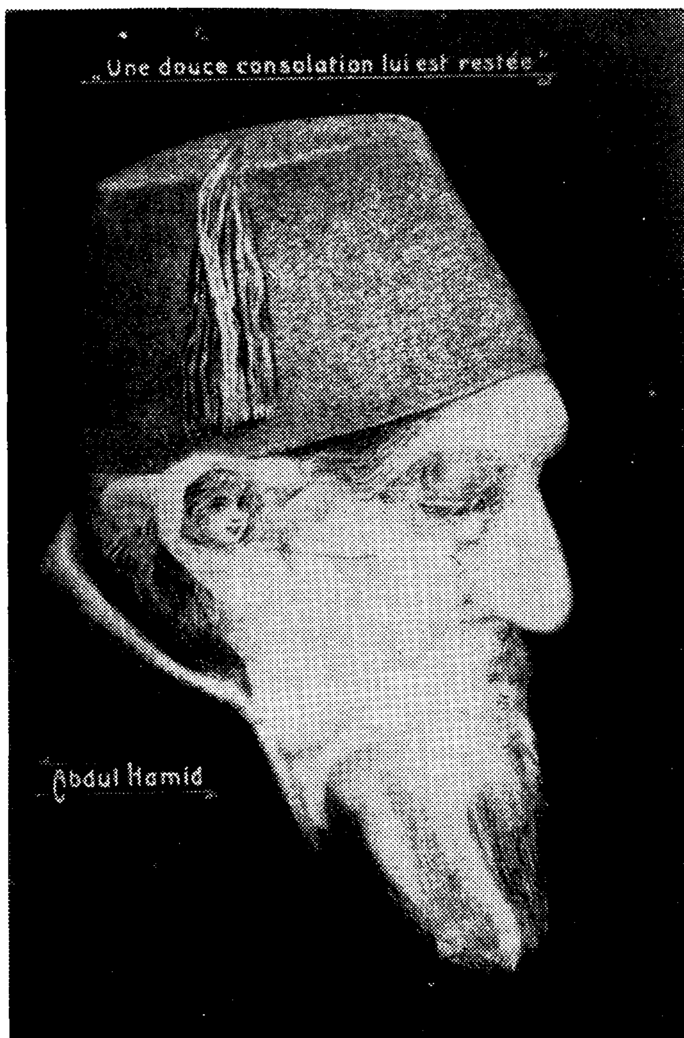
چندی بعد عثمانیان ، ارامنه را دستخوش قتل‌عام ساختند ، اما خود نیز سرنوشت بهتری نداشتند . کما اینکه از امپراطوری عظیم، پهناور و مقتدر عثمانی امروز اثری برجای نمانده است. (جمهوری مستقل و آزادترکیه امروز را نباید با عثمانی دیروز ، در یك ردیف قرار داد) یا مسیحیان نژادپرست آلمان دست بقتل‌عام دهشتناك یهودیان زدند و قوم یهود بعنوان قومی مظلوم، مصیبت دیده و عاجز مورد حمایت جهانیان ـ از جمله همه مسلمانان جهان ـ قرارگرفت، حال آنکه امروز همین قوم ، نقش خود راتغییرداده‌است وبعنوان دولتی مقتدر توسعه طلب و متجاوز و زورگو ، کشورهای عربی خاورمیانه را مورد تجاوز و تهاجم قرار داده و همان عملی‌را با مسلمانان می‌کند که دیروز هیتلریها با خود آنها می‌کردند.

همین نکته عبرت‌انگیز است که به‌بخش حاضر از کتاب ما مربوط‌می‌شود. در صفحات بخش پیشین کتاب دیدیم که چگونه یهودیان از قتل‌عام ارامنه بدست عثمانیها حمایت می‌کردند ، و اگر خود عامل آن نبودند، بی‌شك بعنوان مشوق و اغواگر، دولت عثمانی را در ادامه این قتل‌عام ، هدایت و حمایت‌می‌کردند . شاید ترغیب این جنایات ـ درجریان جنگ‌جهانی اول ـ ازکینه‌های‌دیرین قوم یهود ، نسبت به مسیحیان ، کینه‌های‌چند هزار ساله ریشه می‌گرفت، ولی آنان شاید از این واقعیت غافل بودند ، که خیلی زودتر از آنچه تصور می‌کنند، انتقام این جنایات را ، با دست دژخیمان اس.اس و گشتاپو ـ در جریان جنگ جهانی دوم ـ باز پس خواهند داد.

براستی شگفت‌آور است، دولت آلمان و یهودیان ، که در جریان جنگ جهانی اول در مورد قتل‌عام ارامنه سیاست مشترکی داشتند ، و هردو ـ اگر این واقعیت را که خود محرك و مشوق دولت عثمانی در قتل‌عام ارمنیان‌بودند، نادیده انگاریم ـ باسکوت خویش و عدم اعتراض باین جنایات وسیع ، دست عثمانیان را در ادامه خونریزی باز گذاشتند ، چندی بعد ـ در جریان جنگ جهانی دوم ـ بصورت «نازیها» و «یهودیان» در برابر هم قرارگرفتند ، ونتیجه همان بود ، که هیچیك از مردم جهان ، خاطره غم‌انگیز و خونین آنرا از یاد نبرده‌اند .

در زبان وسیع و گسترده فارسی ، امثال ، ابیات ، و نکته‌هائی هست، که به‌نحوی اعجاب‌آور، دربارهٔ همهٔ مظاهر زندگی وزمینه‌های‌سیاسی واجتماعی ایران و جهان تطبیق می‌کند . هنگامیکه ماجرای قتل‌عام ارامنه، دخالت‌یهودیان و آلمانها را در این ماجرا می‌بینیم ، و آنگاه بانهدام قوم یهود توسط آلمان نازی و باشکست خونین آلمان در جنگ جهانی دوم می‌نگریم ، بی‌اختیاربیاد این دو بیت از ناصر خسرو ، شاعر و اندیشمند کهن ایران می‌افتیم که صدها سال قبل گفته بود:

«عیسی برهی دیـد یکی کشته فتـاده
حیران شد و بگرفت‌بدندان سرانگشت
«کای کشته،کراکشتی؟..تاکشته‌شدی‌زار،
تابازکجاکشته شود، آنکه‌تراکشت ..؟»



سلطان عبدالحمید

او مظهر حکومت جابرانه « آل عثمان » بود ، حکومتی که از آغاز تمدن مظهر بیدادگری شناخته شده است . و ارسطو در تشریح « حکـومت جباران » حتی دقایق آن‌را نیز تشریح کرده است . نکته جالب در این تصویر آنست که : چشم و گوش و دهان سلطان ، با تصاویر زنان (منظور شهوترانی است) پوشیده شده و جائی برای نفوذ ناله‌های مظلومان نمانده است .

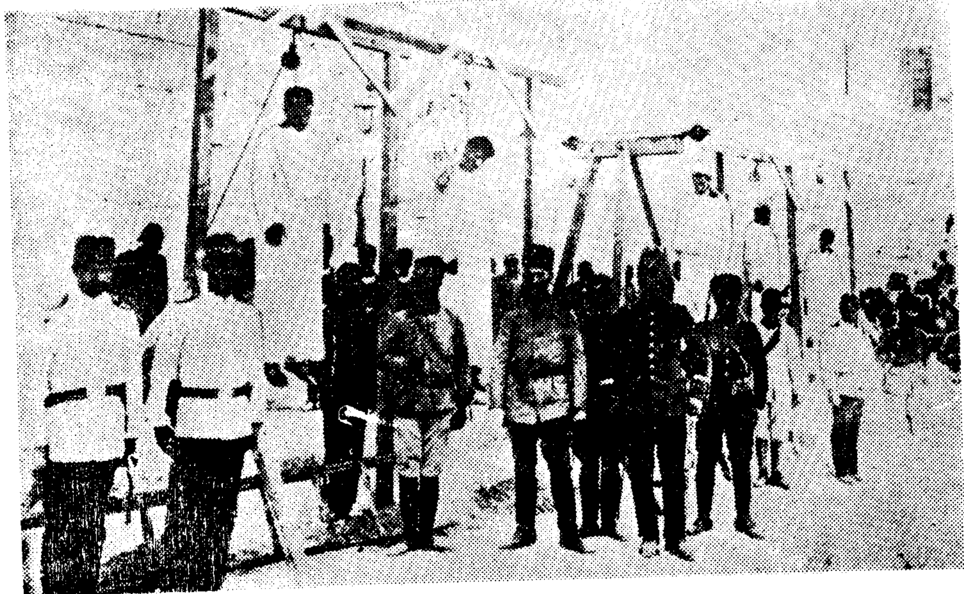
شخصیتهای اجتماعی و مـورد اعتماد مـردم ـ مخصوصاً مقامـات مذهبی ـ یکی از نخستین هدفهای‌عثمانیان در قتل عام ارامنه بودند. بانابودی آنان خطر همه گونه تحریك و تهییجی از میان می رفت و اینان گروهی از همین قربانیان درجه اول هستند .

نخستین قربانیان کودکان ، زنان ، دختران و پیر زنـان و پیر مردان بودند . پس از اینکه جوانان ارمنی و نیروهای موثر به بهانه های گوناگون از خانواده ها جدا شدند ، فشار براینان آغاز شد . و این صحنه هـائی از آوارگی آنانست که سر انجام بمرگ منجر شد .

مادران و کودکان «تبعیدی» در جستجوی اندکی آذوقه ، ریشه گیاهان را می کاوند (عکس بالا) اما این تلاش نیزکوشش بیهوده ای است ، که‌اثری در نتیجه نهائی نخواهد داشت . نتیجه ای که در عکس زیر بروشنی دیده می شود ! ..

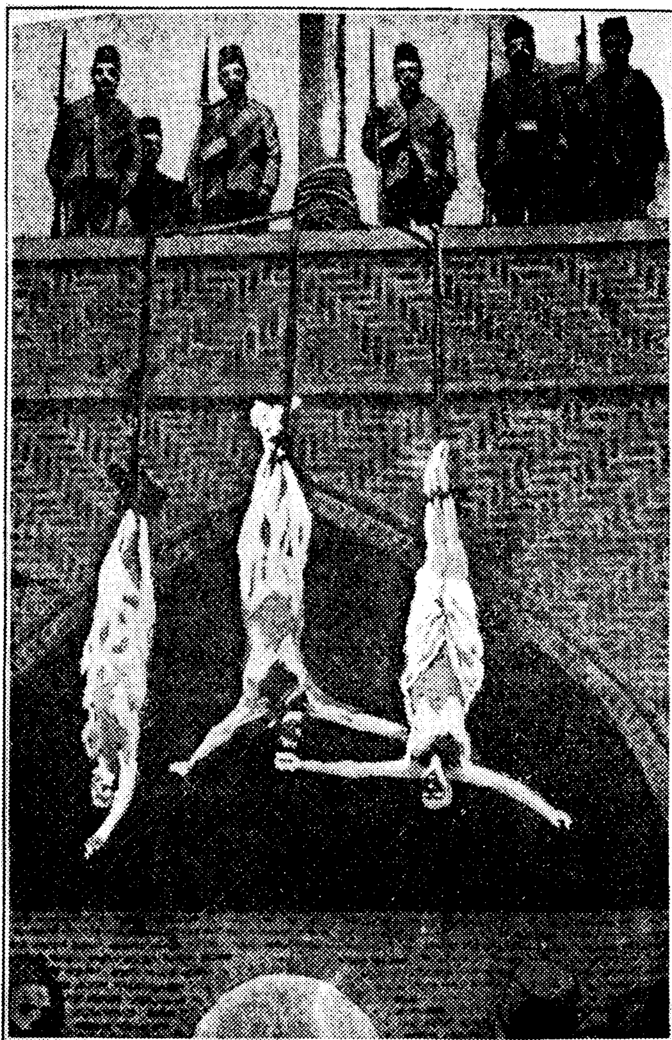
توده های انسانی ، در مدتی کوتاه ، زیر فشار گرسنگی ، شکنجه و نابودی ، به تلی از اسکلت ها مبدل می شوند . در اینجا فاصله میان زندگی و مرگ بحد اقل تقلیل یافته است . درست مثل فاصله ای این دو عکس ! ..

Հայ Ցեղին, Գանկերով կանգնուած Գողգոթան



مرگ ! .. اینست سرنوشتی که در انتظار یك نژاد و یـك ملت بزرگ بود . چه برفر از چوبه های دار (عکس بالا)چه مرگ تدریجیدر سردابهاو شکنجه خانه ها . (عکس پائین) سر دو کشیش را جلو یك کلیسای ویران می بینیم .

اگرچه کودکان زنده بنظر می رسند ، ولـی در حقیقت با اسکلت هـا (عکس بالا) تفاوتی ندارند . آنان (عکس پائین) محکوم بمرگ شده‌اند ، بی آن که هیچ گناهی داشته باشند و سر انجام شکنجه و گرسنگی آنان را بـه اسکلت هائی بیحرکت مبدل خواهد ساخت .



دژخیمان ترک در قتل عام های خود ، آندسته از قربانیان خودرا که از روشنفکران و افراد نظامی بودند ، بطور وارونه دار می زدند ، از جمله این قربانیان ۶۰ پزشک، ۴۱ افسرارتش ، ۳۱ داروساز، ۸ دندانساز ،۱۳ دانشجو.

بخش چهارم

عامل جنایت!

بیان یك‌واقعه ، از زبان کسانی که بنحوی در آن رویداد احتمال‌جانبداری یا اشتراك منافع ، مذهب و نژادشان برود ، حتی اگر بیطرفی ، واقع‌بینی وانصاف روایتگر بارها باثبات رسیده باشد، باز ممکن است پاره‌ای توهمات را باعث شود . بهمین‌جهت ، شاید باشند گروهی که تصور کنند، آرنولدتوین‌بی، از این نظر که باارمنیان اشتراك مذهب دارد ،وبا عثمانیان اختلاف مسلك ، در تحقیقات خود راه اغراق پیموده‌باشد ، یا اینکه «کمیته امریکائی» که اعضای آنرا عموماً مسیحیان تشکیل داده بودند ، حوادث را بزرگتر ازآنچه بود، جلوه داده باشند.

پاسخ اینگونه کسان بسیار قاطع‌وروشن است:

نخست اینکه : شرح هر تجاوزی را۔ در درجۀاول ۔ باید از زبان‌قربانیان تجاوز شنید. چرا اگر تجاوز کننده ازقبح عمل خویش آگاه می‌بود، هرگز دست بچنان اعمالی نمی‌زد . و هیتلرو دستیارانش کشتارشش میلیون یهودی را زیر سرپوش «حل‌نهائی مسئلۀیهود» پنهان‌نمی‌داشتند.یا عثمانیها نمی‌کوشیدند قتل‌عام ارمنیان راتا حد امکان از چشم‌جهانیان پوشیده دارند.

دیگر اینکه : یك مورخ نام‌آور ، هیچگاه شهرت نیم‌قرن تلاش و پژوهش خود را قربانی جانبداری از این یا آن اقلیت نمی‌سازد. آنهم مورخی چون «توین‌بی» ،که‌همۀ اشتهار خود را مرهون واقع‌بینی ، بی‌نظری و داوری عادلانۀ خویش است.

حتی چنانکه‌دیدیم ، در همۀ مطالب‌خود، جز نقل قولهای مستند و انعکاس شهادتهای عینی ، به‌مطلب دیگری نپرداخته و همۀ اظهارات و خاطراتی را که بیم اغراق و زیاده‌روی در آنها می‌رفته ، نادیده انگاشته‌است.

با همهٔ اینها ، برای اینکه بیم هرگونه‌شبهه‌ای ـ ازاین‌دست ـ از میان برود، در این بخش کتاب به ترجمه و نقل خاطراتی می‌پردازیم ، از یکی از عوامل و دست‌اندرکاران فاجعه.

«خاطرات نعیم‌بیگ»[1] که همراه با اسناد و مدارک ، عکسها وتصاویر متن فرامین ودستورهای‌رمزی با امضای طلعت‌پاشا و بسیاری مطالب افشاگر دیگر به‌زبان ترکی انتشار یافته، آنچنان تکان دهنده است، که اگر جز از زبان‌یکی از عاملان درجه‌اول‌جنایت ، از زبان دیگری‌می‌بود، قطعاً باورنکردنی بنظرمی‌رسید.

تنها پس از مطالعهٔ خاطرات نعیم‌بیگ است، که خواننده درمی‌یابد ، آرنولدتوین‌بی در نوشته‌های خود نه فقط راه اغراق نه پیموده ، بلکه ، تنها گوشه‌هائی از همه واقعیات و طرحی‌کل از فاجعه بدست داده است.

تدوین کنندهٔ کتاب، که مترجم آن بزبان ارمنی نیز هست ، خود مقدمه‌ای برآن نگاشته ، که از نظر تلاش وی بخاطر دست یافتن باین خاطرات و چگونگی تدوین‌کتاب، بسیار خواندنی‌وروشنگر است. بهمین جهت، قبل از پرداختن‌به‌متن خاطرات ، نخست مقدمهٔ مترجم و تدوین‌کننده کتاب را منعکس می‌کنیم:

---

۱ ــ نعیم‌بی = نعیم‌بیگ ــ بی = بیگ : لازم بیادآوری است‌که مطالب‌این‌فصل (خاطرات نعیم‌ـ بیگ) ــ یکبار از ترکی بـه‌ارمنی ، سپس ازارمنی به‌انگلیسی ، وپس از آن ازانگلیسی به‌فارسی ترجمه شده‌است. طبیعی‌است دراین بازگرداندن‌های متوالی ، اسامی و اعلام آن تغییر شکل یافتـه و بصورتی در آمده است، که‌برای‌یافتن شکل‌اولیه‌و صحیح آنها باید تحقیقات دامنه‌داری صـورت گیرد . بعنوان شاهد دو کلمه را مثال می‌آوریم، که بارمل و اصطرلاب و کشف‌الحیل ! تـوانستیم شکل اصلی آنها را پیدا کنیم : یکی **Kaimakam** و دیگری **Terakke** که آنها را بهمه چیز می‌توان تعبیر کرد، جز مفهوم واقعی آنها کـه عبارتند از :

قائم‌مقام= **Kaimakam**

ترقی = **Terakke**

با وجود نهایت دقت و وسواسی که بکار برده‌شد ، لازم بیادآوری است که دقت و صحت پاره‌ای از اسامی ، عناوین و اصطلاحات را تضمین‌نمی‌کنیم. امید ما آنست‌که صاحب‌نظران وخوانندگان عزیزی که با اسامی مناطق مختلف عثمانی ــ ترکیه‌امروز ــ و یا عناوین کهن عثمانی آشنائی دارند ، برنگارنده منت گذارده و موارد لغزش واشتباه‌را یادآور شوند.

بعنـوان مثال **Abdollhalik** را «عـبدالخالـق» تـرجمـه کرده‌ایم ، حـال آنکه ممکن است «عبدالخلیق» یا «عبدالهالك» یاچیز دیگری‌مشابه اینها باشد. یا شهر **Derzor** را «درزور» یا طبق املای لاتین دیگر «درالذور» نوشته‌ایم، که باز ممکن است املای فارسی دیگر داشته باشد. بنابراین مخصوصاً تأکید می‌شود ، کـه نگارنده درصحت ترجمه ــ مخصوصاً اسامی شهرها و آبادیها و عناوین ــ تردید دارد و نیازمند راهـنمائی صاحب‌نظران است. موضوع دیگر لفظ «بی» مرادف «بیگ» است، که در اسامی نعیم‌بیگ، جلال‌بیگ جمال بیگ و ... در سراسر کتاب‌تکرار شده و ما در همه‌جا «بی» را به «بیگ» عنوان متداول و شناخته شده در ایران تبدیل کردیم .

مقدمه مترجم
خاطرات نعیم‌بیگ

تاریخ شهادت ارمنستان‌هنوزفاقد فصل‌های‌بسیار ودارای نکات ابهام زیادی است ، تا چنانکه شایسته است روشن شود . قربانیان حتی نتوانستند صدایشان‌را بجهان‌متمدن برسانند ، زیرا در زوایای ناشناخته و دوردست ، و نقاط نامسکون بیابان معدوم شدند ، و فقط چند انعکاس نالهٔ ضعیف نزع و احتضار ، بیان‌کنندهٔ رنج‌ها و مشقات غیرقابل بیان، و وصف‌ناپذیر آنهاست که لرد برایس انگلیسی موفق شد ، این ناله‌ها را بگوش جهانیان‌برساند. اما ضوابط وی متأسفانه فقط تا سال ۱۹۱۶ (۱۲۹۵ ش) را شامل می‌شود. حال آنکه مخوف‌ترین جنایات و بزرگترین کشتارهای همگانی بعد از ۱۹۱۶ انجام گرفت . آنچه اصولا ضوابط «شهادت ارمنستان» فاقد آن است، همانا ندای وجدان میلیونها نفر عثمانی‌است، ملتی که سراپا مسئول این جنایت هولناك‌است.

عثمانی‌ها از حصول اطمینان به‌پیروزی ، پس از شکست عظیم روسها سرمست و از خود بیخود شده بودند ، و همین سرمستی و بی‌خبری بود ، که سلاخی ارامنه را در نظر آنان موجه ساخت . این واقعه شاخهٔ دیگری بر تاج گل‌پیروزی که آنها هم‌اکنون تصور می‌کردند برسر گذاشته‌اند افزود!

تنها ندای آن وجدان خاموش و نگران ، همین شهادت است که من در نشریه حاضر بگوش جهانیان می‌رسانم . این ، يك نفر عثمانی است که توسط من سخن می‌گوید کسی که وظیفه اجرای سیاست قلع و قمع و انقراض نسل کلیه افراد نژاد ارمنی را برعهده داشت، و کلیه احکام رسمی برای تبعیدها و قتل عام‌ها از زیر دست او می‌گذشت.

این شخص نعیم‌بیگ ، منشی‌کل «کمیتهٔ تبعیدات حلب» است . این‌کمیته گرداننده اصلی تبعیدهای هولناك ارامنه بود. هنگامیکه کمیته مشاهده کردکه تعداد زیادی از ارامنه تبعید شده در «مسکنه»[1] و در سراسر طول کرانه‌های فرات پراکنده شده‌اند ، نعیم‌بیگ را فرستادند تا قضیه را تسریع کند. ولی نعیم‌بیگ مرد این کار نبود ، باین دلیل که مرد بدی نبود. من گزارش‌های خوبی درباره او شنیده بودم . واز جمله اینکه چطور با صمیمیت بعضی از خانواده‌های ارمنی را کمك کرده بود تابگریزند ، بدون آنکه دیناری پاداش بگیرد. علیرغم

1 - MesKene

این واقعیت که از لحاظ مالی در شرایط بسیار درخشانی‌نیز قرار نداشت. برای او امکان داشت تا هرچه‌دلش بخواهد ازخانواده‌هائیکه ثروتمند بودندبگیرد، و برای کسانی که به‌بیابان بازگردانده می‌شدند ، این بازگشت مسلماً به‌معنی محکومیت به‌مرگ بود .

من دو سال و نیم آزگار ، تحت تعقیب قرار داشتم و در کمال ترس و دلهره گاهی در حلب و زمانی در دمشق و بیروت ، پنهانی بسر می‌بردم، وگاهی در لبنان تا آنکه انگلیس‌ها وارد حلب شدند و آزادی را با خودآوردند.آنوقت بعضی دوستان «آدانا»[1] مرابیاد «نعیم‌بیگ» انداختند وبه‌من قول‌دادندتسهیلاتی فراهم سازند تا من به آرزوی بزرگم که دیدن او بود برسم. با در نظر گرفتن خدمت طولانی اداریش در «کمیته کل تبعیدات حلب» بنظر می‌رسید که باید اطلاعات زیادی داشته باشد ، و در واقع همه‌چیز رابداند. او به‌من گفت:«عزیمت عثمانی‌ها از حلب ، پس از ورود انگلیس‌ها ، چیزی شبیه‌فرار مجرمین بود ؛ اما من ، که وجدانم آسوده است ، نخواستم به‌آنها ملحق شوم، وهمینجا ماندم...»

چون «حکومت‌ترکهای جوان» اسناد مربوط بقتل‌عام ارامنه را از بین‌برده بودند ، ما برای تکمیل تحقیقات خود مدرك رسمی نداشتیم . این نیاز مبرمی بود که نعیم‌بیگ آنرا برای ما مرتفع ساخت‌و اسناد و مدارك رسمی بسیار ، تلگراف‌ها و احکام که از طرف «کمیتهٔ اتحاد» ارسال شده ، و طی خدمت‌اداری وی (که تحت نظر «کمیتهٔ کل تبعیدات حلب» انجام وظیفه می‌کرد) از زیردستش رد شده بود، و بعضی از آنها را شاید از بیم مسئولیت‌های آینده محفوظ داشته بود ، در دسترس ماقرارداد.

قسمتی از این اسناد را وی از روی حافظهٔ خود دوباره‌نویسی کرده ، اما مهمترین آنها عکسبرداری شده بود [که عکسهای آنها در این کتاب] به‌چاپ رسیده است.

تهیه اظهارات و ثبت تقریرات وی هفته‌ها بطول‌انجامید. آنهارا وی‌تکه‌تکه می‌نوشت و برای من می‌آورد ، زیرا تا پایان کار از اینکه احتمالاً پاره‌ای از اسنادی که آنها را یکایك‌برای من می‌آورد، به‌نژادی ضرر برساند معذب بود. هربارسوگند می‌خورد که آنچه آورده است آخری است ، و هربار مرا ملزم

---

[1] ـ Adana جنوب ترکیه در ۴۸۶ کیلومتری آنکارا

می‌ساخت تا در این راه بکوششهای تازه‌تر و بیشتری بپردازم. ترغیب‌کردن و مجاب ساختن وی ، برای من عذابی بود که به طیب خاطربآن‌تن درمی‌دادم.

پس‌ازورودانگلیس‌ها ، من کلیه زنان‌و دختران و مردان ارمنی را که‌زنده مانده بودند و می‌توانستند چیزی بیاد بیاورند، وادارکردم تا خاطرات خود را برشته تحریر در آورند. بدینسان برای من آسان بود تا صحت و دقت خاطرات نعیم‌بیگ را باثبات برسانم . این خاطرات شرح صحیحی از آنچه اتفاق افتاد بدست می‌دهد ولی ذکر بسیاری‌ازوقایع و بسیاری از اشخاص بعلت دو دلی‌ها و وقفه‌هائی که برای نعیم‌بیگ در خلال نگارش یادداشتها پیش میآمد، از قلم افتاده است...»[1]

مترجم و تدوین‌کننده خاطرات نعیم‌بیگ قبل ازشروع یادداشتها ، سابقه کوتاهی از چگونگی آغاز و تعداد کشتارهای گروهی ارمنیان بدست می‌دهد و می‌نویسد :

«پس از سال ۱۲۹۵ ش (۱۹۱۶) سه قتل عام بزرگ در عثمانی بوقوع پیوست . مردان ، زنان ، و کودکانی از ، «قسطنطنیه» و نواحی اطراف آن ، از خط راه آهن «آناطولی» و «سیلیس» ، به بیابان رانده شدند ، و در آنجا با مردمی دیگر از شش‌ایالت ارمنی و از سواحل‌دریای سیاه برخوردکردند، ولی این گروه اخیر فقط عبارت از زنان ، دختران و پسران هفت‌ساله یاکمتر بودند ، چون کلیهٔ افراد ذکور بالاتر ازهفت ساله سلاخی شده بودند . همهٔ اینهاقربانیان سه‌قتل عام بودند: نخستین آنها قتل‌عام «رأس‌العین»[2] بود، که درآن هفتاد هزار تن کشته شدند . دومین قتل‌عام در «اینتیلی»[3] صورت گرفت که درآنجا پنجاه هزار تن- که غالب آنها در تونلی در راه آهن بغداد کار می‌کردند- گردآمده بودند . و سومین قتل‌عام که مخوف‌ترین آنها بود، در «درزور»[4] انجام گرفت، که در آنجا «ضیاءبیگ» قریب دویست هزار ارمنی را سلاخی کرد.

این ارقام فقط تعدادمردمی را که در اثر «قتل‌عام» کشته شدند بدست می‌دهد . اگر قربانیان بینوائی ، ناخوشی و گرسنگی را- مخصوصاً دررأس‌العین و درزور - بتعداد آنها بیافزائیم، شمارهٔ ارامنه‌ای که سلاخی شدند ویادربیابان‌ها

۱- خاطرات نعیم بیگ- آرام اندونیان - مقدمه

۲ - Res - ul - ain   ۳ - Intilli   ۴ - Derzur

بهلاکت رسیدند از یك میلیون تجاوزخواهد کرد.

خاطرات نعیم‌بیگ از زمان تدارك مقدمات‌قتل‌عـام در رأس‌العین آغـاز می‌شود . این محل ، یك‌اردوی «سرکسی»ها است ، و در میان خرابه‌های‌محلی که یکزمان قلمرو سلطنت باستانی بین‌النهرین بود تأسیس شده‌بود و بزحمت‌بیش از پنجاه خانه داشت، ولی چون اتفاقاً در مسیر خط راه آهن بغداد قرارگرفت، ناگهان توسعه یافت و حائز اهمیت شد.».

با این مقدمات اکنون ماجرای قتل‌عام‌ها رااززبان «نعیم بیگ» می‌شنویـم و اسناد و مدارکی را که عرضه می‌دارد ، مرورمی‌کنیم:

خاطرات نعیم بیگ

«من معتقدم‌که‌تاریخچه تبعیدها و قتل‌عام‌های‌ارامنه ، که نام عثمانیان‌رامستحق لعنت ابدی از جانب تمامی بشریت ساخت ، در هیچ‌ضابطهٔ اعمال‌غیر انسانی‌که تاامروزنوشته شده ، نظیر نداشته است.در هرگوشه‌ای از اراضی پهناور ترکیه که بنگرید ، هر گودال و تنگنای تاریك‌وظلمانی که جستجو شود ، هزاران جسد واسکلت‌ارمنی، که به‌فجیع‌ترین طرزی سلاخی و مثله شده‌اند ، یافت خواهد شد.

من تا آن موقع هیچ کاری بکار «تبعید» نداشتم . یك نفر منشی بـودم در استخدام ادارهٔ‌دخانیات . کاروانی را خارج از آبادی ، در کنار رودخانـه می‌دیدم که از صدها زن و بچه بینوا تشکیل شده بود. آنها هرروز صبح برای گدائی بآبادی می‌آمدند.بعضی‌هایشان آب می‌آوردند ، و می‌کوشیدند تا بانان خشکی که از این راه بدست می‌آوردند زندگی کنند.

هنوز تابستان بود ، و آنها می‌توانستند پناهی در شکاف بعضی صخره‌هـا یا خاکریزها بجویند ، ولی هنگامی که زمستان فرا رسید ، ناله آنهائی که در سکوت شب‌های دراز از سرمـا و گرسنگی جـان می‌دادند شنیده می‌شد. سرکسی‌های آبادی نیز صدای آنان را می‌شنیدند ، ولی آن ناله‌های مرگ نه بردل‌هایشان اثر می‌کرد نه بروجدانشان.

آن شب را هرگز فراموش نخواهم کرد. در منزل «قائم‌مقام» بودم ، طوفانی در خارج برپا بود ، از فاصله‌ای حدود ده دقیقه پیاده‌روی تاجائی که ما بودیم ، صدای ضجه و نالهٔ آن مردم فلك‌زده را که در خارج دستخوش قهر طبیعت بودند ، می‌توانستیم بشنویم. قائم‌مقام ، یوسف ضیاءبیگ ، مردی بسیار

خوب و دل‌رحم بود. به‌اتفاق به‌خانهٔ یك «آقا» و یکی دو نقطه دیگر رفتیم، و توانستیم دو سه‌تا چادر تهیه کنیم. به‌کمك ده پانزده نفر ژاندارم، و بعضی از مردم، موفق شدیم چادرها را برپا کنیم تا قربانیان بینوا بتوانند بـآنها پناهنده شوند... مشاهدهٔ مرگ آنان رقت‌انگیز بود، ولی هنگامی که سگ‌ها شروع به‌دریدن اجساد کردند، صحنه‌ای بمراتب دل‌شکاف‌تر بوجود آمد.

اینها بازماندگان نفوس ارمنی بدبخت سیواس[1]، دیار بکر[2]، و خارپوط[3] بودند. قریب یك‌میلیون سکنه را ازپنج شش ایالت نقل‌مکان می‌دادند. هنگامی که به‌محل تبعید که برایشان مقدر شده بود رسیدند بزحمت یکصد یا یکصد و پنجاه زن و بچه در هر کاروان باقی مانده بود. مفهوم این رقم آن بود کـه آنانرا همانطور در حین حرکت و کوچ سلاخی کرده‌اند.

من به‌حلب آمدم. قسمت این بود که عبدالاحد نوری‌بیگ که سه چهار روز قبل بعنوان نماینده کمیتهٔ کل تبعیدی‌ها وارد شده بود، مرا بسمت منشی کل خود منصوب کند.

هرچند هنگامی که در رأس‌العین بسر می‌بردم چیزهائی با چشم خودم دیده بودم، معهذا نتوانسته بودم مقصود از آن جنایات را درك کنم، فقـط بعدها به‌ماهیت و ریشهٔ آن پی بردم. هربار احکام محرمانه‌ای را که به‌صورت رمز داده می‌شد، به‌ثبت می‌رساندم، برخود می‌لرزیدم. ملتی بزرگ با زنان و کودکانش محکوم به‌مرگ شده بود.

ابتدا دولت تصمیم گرفت که ارمنی‌های تبعید شده، باید به‌معرّه، باب و سایر نواحی پرت و دورافتاده حلب رانده شوند، و سپس احکامی صادر شد که نشان می‌داد «مقصد ارامنه در اطراف رودخانه «خان‌زور»[4] (نزدیك درّ‌زور) است...».

نعیم‌بیگ که خود معتقد است قتل‌عام ارامنه، نژاد او را مستحق لعنت ابدی ساخته است، با اینکه خود از آغاز شاهد تبعیدها، آوارگیها و کشتار ارمنیان بوده است، تا زمانی که خود به‌سمتی حساس در دستگاه عثمانیها نمی‌—

۱ــ Sivas مشرق ترکیه و ٤٥٨ کیلومتری آنکارا

۲ ــ دیاربکر جنوب شرقی ترکیه و ۹٤۳ کیلومتری آنکارا

۳ــ Kharput مشرق ترکیه و ۷۸٤ کیلومتری آنکارا

۴ ــ Khanzor

رسد ، و بفرامین و تلگرافهای رمز دست نمی‌یابد ، نه از عمق ماجرا و انگیزه آن آگاه است ، نه از شدت خشونت و شئامت آن. تا اینکه بانخستین تلگراف، سیل بنیان‌کن قتل‌عام آغاز می‌شود و طی همین تلگرام بهانهٔ اصلی عثمانیها برای انهدام گروهی و عناوین گمراه کننده‌ای که بدان داده‌اند فاش می‌شود :

روزی تلگراف ذیل از وزیر داخله رسید :

«نیت از دور فرستادن بعضی‌ها[1] حفظ رفاه سرزمین پدریمان برای آینده است. چون آنهاهرجا باشند ، هرگز ازافکار فتنه‌انگیزشان دست بردارنخواهند بود ، پس باید سعی کنیم از تعدادشان حتی‌المقدور بکاهیم...».

این تلگراف در آذر ۱۲۹٤ (نوامبر ۱۹۱۵) واصل شده هشت روز بعد ، بدون آنکه حتی توسط حاکم کل تصویب شود ، به‌عبدالاحد نوری‌بیگ داده شد. وهمان شب درساعت یازده ونیم (بوقت محلی)، ایوب‌بیگ مباشر تبعیدی‌ها و امین‌بیگ سرکردهٔ ژاندارمری به‌اداره حکومتی شتافتند تا نوری‌بیگ را به‌بینند. نوری‌بیگ فوراً تلگرافی را که دریافت کرده بود بآنها نشان داد ، و آنها قریب یك ساعت باهم بودند. موضوع صحبتشان طرز قلع و قمع ارامنه بود. ایوب‌بیگ طرفدار قلع و قمع آشکار آنان بود ، ولی عبدالاحد نوری‌بیگ که مردی بسیار محیل بود ، این نقشه را نپسندید و آنرا رد کرد. فکر او این بود که بهتر است ارامنهٔ تبعیدی را در مضیقه و تنگنا و در معرض سرمای سرسخت زمستان قرار داد ؛ کشتن آنها باین طرز ، بعنوان مدرکی در آینده می‌توانست اثبات کند که به‌مرگ طبیعی مرده‌اند.

تا آن زمان ژاندارم‌ها در امور مربوط به‌تبعیدی‌ها در حلب مداخله‌ای نداشتند. ولی اکنون ژاندارمری نیز به‌همکاری با پلیس پرداخت.

بزودی فعالیتی عظیم در حلب‌آغاز شد. تبعیدی‌هائی‌که ازنواحی «گرمه»[2] و «کیلیس»[3] و حوالی حلب جمع‌آوری شده بودند ، گروه گروه به«آکتریم»[4] و از آنجا به«باب» فرستاده شدند. و عیناً آنچه که این مقامات پیش‌بینی کرده بودند بوقوع پیوست. هر روز به‌ما خبر می‌رسید که صدها تن از آنان در اثر

---

۱ ــ در کلیه مخابرات و ابلاغات رسمی دربـاره تبعیدها و قتل‌عامها ، همینطور در سایر عملیات مشابه و مربوط به‌آن ، وجه تسمیه «بعضی‌ها» برای ارامنه بکار رفته است.

۲ ــ Garma

۳ ــ کیلیس Kilis جنوب شرقی ترکیه ــ مرز عراق و ۷۰۱ کیلومتری آنکارا

٤ ــ Akterim

گرسنگی ، سرما و ناخوشی هلاك شده‌اند.

ایوب بیگ به «عزاز»[1] رفت و در مراجعت با کمال شعف بر مسند حکومت تکیه زد. وی گفت چگونه چادرها را به‌آتش کشانده است. جمعیت «باب» زیاد شد. تیفوس به‌جان مردم افتاد و قائم‌مقام عهده‌دار کار تبعید ، هر روز به‌ارسال گزارشات مرگ و میر می‌پرداختند. مرگ نه تنها به‌ارامنه روی آورده بود ، بلکه نفوس بومی را نیز درو می‌کرد.

روزی به‌عبدالاحد نوری‌بیگ گفتم : « بیك‌افندی ، بگذارید از تبعید ارامنه کمی بکاهیم ، چون باین ترتیب مرگ سراسر بین‌النهرین را تهدید می‌کند. دیگر جز ابلیس کسی در این سرزمین پهناور باقی نخواهد ماند. قائم‌مقام رأس‌العین اخبار دردناکی در این مورد می‌فرستد.»

نوری‌بیگ خندید. و گفت : «پسرجان ، باین ترتیب ، ما در آن واحد از شر دو عنصر خطرناك خلاص می‌شویم . مگر نه اینکه اعراب با ارامنه میمیرند؟ آیا چیز بدی است ؟ راه آیندهٔ عثمانی هموار خواهد شد!»

من گوش می‌دادم ، و این جواب هولناك تنم را لرزاند.

چه انگیزه‌ای بود که این مرد را با این جسارت و بی‌باکی به‌ادامهٔ اجرای نقشه‌ای چنین مزورانه و شیطانی تشویق می‌کرد ؟ در این باره خیلی چیزها می‌توان گفت. ولی نسخهٔ یك حکم که در میان اوراق محرمانه کمیته تبعیدات پیدا شده است ، خود کافی است تا بی‌باکی و جسارتی را که نوری‌بیگ در اجرای کاری که بوی محول شده بود ـ کار قلع و قمع کامل ارامنه ـ به‌خرج می‌داد ، شرح دهد.

فرمان باین شرح است :

«هرچند از مدتها قبل ، تصمیم قلع و قمع عنصر ارمنی که قرن‌ها درصدد انهدام اساس استوار امپراطوری ما بود ، و اکنون صورت یك خطر واقعی را بخود گرفته است ، اتخاذ شده بود ، معهذا مقتضیات به‌ما اجازه نمی‌داد تا این نیت مقدس را انجام دهیم. اکنون که کلیه موانع برطرف شده ، و زمان آن فرا رسیده است که سرزمین آباء و اجدادی خود را از این عنصر خطرناك نجات بخشیم ، مصرانه توصیه می‌شود که شما نباید از مشاهده وضع رقت‌بار آنها

---

[1] Azaz

دستخوش احساس ترحم شوید بلکه با پایان بخشیدن بکلیه آنها (پایان دادن بوضع رقت‌بار ارامنه از طریق نابودی آنها) سعی کنید با تمام قدرت خود اسم «ارمنستان» را از عثمانی محو کنید. مواظب باشید ، آنهائی که اجرای این نیت را برعهده‌شان واگذار می‌نمائید، مردانی وطن‌پرست و قابل اعتماد باشند.»

تاریخ این حکم معلوم نیست ، همینطور معلوم نیست که خطاب به‌چه کسی صادر شده است ، چون فقط یك رونوشت است. ولی همه چیز نشان می‌دهد که از طرف «طلعت‌پاشا» وزیر داخله مستقیماً برای حاکم کل ارسال شده و توسط حکومت به‌کمیته تبعیدات تسلیم گشته است. این حکم باید قبل از ورود عبدالاحد نوری‌بیگ ، محتملاً طی دوران ریاست جلال‌بیگ به‌حلب رسیده باشد. شاید به‌استناد همین حکم بود ، که جلال‌بیگ به‌قسطنطنیه تلگراف زده و گفته است : «من حاکم این ایالت هستم ، نمی‌توانم دژخیم آن باشم.» وی فوراً معزول شد و بکرسامی‌بیگ که وی نیز مخالف قتل‌عام بود به‌جایش به‌حلب اعزام شد.

شکری‌بیگ سرپرست کل تبعیدی‌ها از ماهها قبل در حلب بسر می‌برد و طرح تبعیدها و قتل‌عام‌ها را ترتیب داده بود. ولی نتوانسته بود اشخاصی را که برای اجرای این طرح مخوف بقدر کفایت مورد اعتماد باشند پیدا کند. جلال‌بیگ حاکم کل هنوز معزول نشده بود ، و غیرممکن بود از وی کمکی بدست آورد. فکری‌بیگ رئیس پلیس تحت نفوذ جلال‌بیگ بود ، و او نیز با قتل‌عام مخالفت می‌کرد ، لذا از جانب وی نیز امیدی نبود. شکری‌بیگ تنها امیدش به‌جمال‌بیگ بود که از ادانا مخصوصاً برای مباشرت قتل‌عام‌های ارامنه اعزام شده بود. این دو نفر با یکدیگر کار می‌کردند ، تا این جنایت هولناك را به‌مرحلهٔ اجرا درآورند ، ولی هیچ کاری نمی‌توانستند بکنند.

اونیك و آرمناك مظلومیان دو برادر ارمنی که از دوستان شخصی جلال بیگ و فکری‌بیگ بودند ، بزرگترین سد راه شکری و جمال بشمار می‌رفتند چون سعی داشتند از شدت این مصیبت بکاهند ، هرچند که نمی‌توانستند از آن بطور کامل جلوگیری کنند هتل آنها در حلب (هتل بارون) علاوه براینکه مسافرخانه بود شعبه‌ای از حکومت نیز در آن استقرار داشت و در حقیقت یك عمارت دولتی بود ، زیرا حاکم ، رئیس پلیس ، و تقریباً کلیهٔ مقامات دائماً در

آنجا تشکیل جلسه می‌دادند. وضع این دو برادر ارمنی در خلال تمام آن دوران هولناك وضعی عجیب بود. اونیك مظلومیان که یکی از دو برادر بود، نمی‌توانست به‌هیچکس تملق بگوید، جلوی زبانش را نمی‌توانست بگیرد، و نمی‌توانست خود را آنطور که نیست وانمود کند. برای چنین شخص جسور و صریح دشوار است که با عثمانی‌ها بسازد. خلق و خوئی دوست‌داشتنی داشت و چنان در بذل مال برای پذیرائی از کسانی که ممکن بود روزی دژخیم ملتش شوند، دست و دل‌باز بود، که موفق شد نفوذ زیادی بدست آورد و سعی می‌کرد از آن نفوذ برای نجات هموطنانش سود ببرد.

روز پنجشنبه هفته مقدس، عبدالاحد نوری‌بیگ ازاونیك پرسیدکه برای روز عید پاك چه نوع شامپانی خواهد داد؟ اونیك جواب داد: «عید پاك ما روزی خواهد بود که شما از اینجا رفته باشید.»

آرمناك برادر جوان‌تر نیز مردی بود که نمی‌دانست چطور احساسات خود را پنهان سازد و بحفظ ظاهر بپردازد. وی نیز از کلیه این مقامات در کمال سخاوت پذیرائی می‌کرد، و حتی هنگامی که مردی چون ذکی‌بیگ ـ که به شرارت شهرت داشت ـ در سر راه خود به درزور وارد حلب شد، او را بخانه‌اش دعوت کرد و کوشید تا ویرا نسبت به‌ارامنه بر سر لطف آورد. وی تقریباً هر روز در اداره پلیس بود تا برای فرد یا خانواده‌ای وساطت کند.

جمال پاشا به‌این دو برادر علاقه داشت واز آنهاحمایت می‌کرد. شکری‌بیگ می‌دانست که آنها مانع راه او هستند و فریاد میزد «اول از همه باید آن لانه (هتل بارون) خراب بشود.»

پس‌از انتصاب مصطفی‌عبدالخالق‌بیگ به‌عنوان‌حاکم کل‌حلب بودکه آن‌قتل‌عام‌های هولناك بوقوع پیوست.

ابتدا یك‌کمیته‌اجرائی‌درکمیته‌تبعیدات حلب‌تشکیل‌شدکه توسط‌آن‌تبعیدهای ارامنه به‌بیابان‌ها انجام گرفت. تا هنگامی که کار در دست این کمیتهٔ اجرائی بود، تبعیدی‌ها تا حدودی از غارت و رفتار خشونت‌آمیز مصون بودند. دولت که متوجه شد باین طریق نمی‌تواند هدف نهائی خود را عملی سازد، حاکم (بکرسامی‌بیگ) را معزول کرد، و مصطفی‌عبدالخالق‌بیگ را که قبلاً مجذوب مقاصد مورد نظر حکومت شده بود، بجای وی فرستاد. این مرد با ارامنه

خصومت داشت و کوشید تا بنام عثمانی کلیه افراد نژاد ارمنی را معدوم سازد. احکامی که توسط وی به‌کمیته تبعیدات فرستاده شده ، چنان بیرحمانه است که بوصف نمی‌گنجد. بعضی از اعضای ارمنی پارلمان عثمانی ـ محتملاً با عجز و لابـه فراوان ـ موفق شده بودنـد از وزارت داخله اجـازه بگیرند کـه خویشاوندانشان در حلب بمانند. وزارت داخله احکامی درباره آنها بـرای مصطفی‌عبدالخالق‌بیگ ارسال داشت ، ولی وی این احکام را زیر پا گذاشت و آن خانواده‌ها را هم در معیت سایرین به‌بیابان فرستاد.

من پانزده تا بیست خانواده را می‌شناسم که اجازه گرفته بودند در حلب بمانند ، ولی او آنها را روانه بیابان ساخت.

دولت باین مرد ، عبدالاحد نوری‌بیگ عنوان «همکار» داده بود.

نوری‌بیگ ـ نماینده کمیته کل تبعیدات ـ مرد بسیار زیرکی بود و با ارامنه خصومتی خاص داشت. وی نمونهٔ مجسم و خالص سفاکی و سنگدلی بود. مشقات و فلاکت ارامنه ، و گزارشات مکرر مرگ و میر آنها ، ویرا چنان بوجد می‌آورد ، که از فرط سرمستی روی پای خود بند نبود و ذوق‌کنان به‌رقص درمی‌آمد ، زیرا همهٔ اینها نتیجه دستورات خودش بود. می‌گفت : «دولت نمی‌خواهد اینها زنده بمانند.» و مباهات می‌کرد که هنگامی که باین اداره خوانده شده بود و موقعیکه عازم حلب بود تا این پست را تحویل بگیرد، مشاور وزیر داخله بوی توصیه کرده بود که قبل از عزیمت ، بدیدن طلعت‌پاشا برود. نوری‌بیگ به‌ملاقات «باب‌عالی» رفت. چندتن میهمان نزد «پاشا» بودند.

وی پرسید : «چه وقت عزیمت می‌کنید؟» سپس برخاست و او را به‌سمت پنجره برد و با صدائی آهسته گفت : «مسلماً مسبوق هستید که کاری که از شماا نتظار می‌رود چیست. من باید عثمانی را از شرآن ملعون‌ها (ارامنه) خلاص به‌بینم.»

جمال‌پاشا دستور داده بود که پنج شش خانواده ارمنی کـه در تونل «اینتیلی» (با گاریهایشان) کار می‌کردند ، باید به‌دمشق بروند. حاکم این فرمان را به‌نوری‌بیگ ابلاغ کرده بود که وی شرح ذیل را پائین آن نوشت :

«آیا یك دولت بزرگ که صدها هزار ارمنی را تبعید کرده است محتاج دوتا گاری شکستهٔ یك مشت ارمنی است که لازم شود آنها را از تبعید کلی

به‌بیابان جدا ساخت و به‌دمشق فرستاد؟».

وی مردی بود بسیار عصبی و بسیار مقرراتی و دقیق و سختگیر[1]. ایوب صبری‌بیگ مرئوس بلافصل عبدالاحد نوری‌بیگ همکار و همدست اصلی وی بود ـ مردی که هم قسی‌القلب و خون‌آشام بود و هم فاسد و رشوه بگیر. هدفش این بود که هم بچاپد و هم بکشد. لذا طی مدت تصدّیش ثروت هنگفتی اندوخت.

این مرد که از راه غارت و چپاول تعداد کثیری از ارامنه ، به‌مال و منال فراوان رسیده بود ، هرگز خیرش بیك نفرارمنی نرسیده و به‌کسی خوبی نکرد. دین و وجدان او فقط پول بود ـ وحشی‌گری‌ها و سفاکی‌هائی که وی نسبت به‌ارامنه مرتکب شد ، جز پر کردن جیب و تاراج مال مردم ، انگیزه‌ای نداشت.

عبدالاحد نوری‌بیگ نماینده کمیتهٔ کل تبعیدات به‌حکم عبدالخالق‌بیگ، حاکم حلب تدارکات تبعید را آغاز کرد ؛ و هنگامی که آنها بکار پرداختند جنایت پشت جنایت انجام گرفت.

حکم جدید و مخوفی از وزیر داخله واصل شده بود که بآنان اجازه همه کاری را می‌داد. درحالیکه آنها عملاً نشان داده بودندکه باجازه نیازی ندارند.

دستورات صادره بشرح ذیل بود :

«به‌حکومت حلب :

۹ مارس ۱۹۱۵ ـ کلیهٔ حقوق ارامنه برای ادامهٔ زندگی و کار کردن در خاك عثمانی کاملاً لغو شده است. دولت با توجه باین امر همهٔ مسئولیت را برعهده می‌گیرد ، و دستور داده است که حتی از کودکان شیرخوار در گهواره نباید چشم‌پوشی شود. نتایج اجرای این حکم در بعضی ایالات مشهود شده است.

علی‌رغم‌این‌امر، به‌عللی که‌برمامجهول است، به‌اقدامات‌استثنائی به‌«بعضی‌ها» مبادرت شده و آنها بجای آنکه مستقیماً به‌محل تبعید اعزام گردند در حلب باقی مانده‌اند. از این رو دولت با اشکالات اضافی درگیر شده است. بدون اصغاء هیچگونه استدلال و محاجه آنها ، آنان را از آنجا دور سازید ـ زن یا

---

۱ ـ عبدالاحدنوری بیگ هرگز رشوه نمی‌گرفت. می‌گفت : «البته از رشوه بدم نمی‌آید ، ولی از قبول آن می‌ترسم . می‌ترسم در عوض پولی که به‌جیبم سرازیر می‌شود یك ارمنی ـ حتی‌اگرفقط یکنفر ارمنی هم که‌باشد ـ جان بدر برد.»

بچه ، هرچه باشد ، حتی اگر قادر بحرکت نباشند ؛ و نگذارید کسی از آنها حمایت کند ؛ زیرا این حامیان از راه جهل و نادانی، عوائد مادی را بالاتر از احساسات وطن‌پرستانه قرار می‌دهند ، و نمی‌توانند سیاست عظیم دولت را در ابرام پیرامون این کار درك کنند. با توجه باینکه بجای اقدامات غیرمستقیم قلع و قمع که در سایر نقاط بکار رفته ـ از قبیل سختگیری ، (تعجیل در اجرای تبعیدات) اشکالات سفر و بینوائی ـ در آنجا اقدامات مستقیم می‌تواند بکار رود ، لذا از دل و جان کار کنید.

احکام کلی از وزارت جنگ به‌کلیهٔ فرماندهان قشون صادر شده است که نباید در امر تبعید مداخله کنند.[1]

به‌مقاماتی که‌باید برای آن منظور منصوب شوند بگوئیدکه باید بکوشند تا نیت واقعی را ـ بدون آنکه از مسئولیت واهمه‌ای داشته باشند ـ به‌مرحله اجرا درآورند. لطفاً هر هفته گزارشات رمزی از نتایج فعالیت‌های خودتان ارسال دارید.

وزیر داخله ـ طلعت»

هنگامی که این حکم واصل شد ، کمیتهٔ تبعیدات حلب حق داشت تا بهر نوع کاری ، تحت دستورات حاکم کل مبادرت ورزد.

علل واگذار کردن کلیه امور تبعید بدست یکنفر این بود که احکامی که برای اجرای این وحشیگری‌ها صادر می‌شد می‌بایست حتی‌المقدور محرمانه می‌ماند ـ تا بسیاری از مردم خبردار نشوند که وقایع از چه قرار است ، و جنایت را بتوان در کمال سکوت ، بدون آنکه سر و صدائی در خارج راه بیافتد ، مرتکب شد.

اردوئی که تبعیدی‌ها را در آن جمع کرده بودند ، در ارتفاع ملال‌انگیز «کارلیك» واقع در فاصله بیست دقیقه‌ای خلب قرار داشت از این محل بود که تبعیدی‌ها را به‌بیابان می‌فرستادند. زندگی ارامنه‌ای که آنجا بودند بستگی به‌هوس استوار پلیس یا مقام تبعید داشت.

بهرحال امید زندگی برای هرکس که او را یك قدم از حلب دور می‌ـ

---

۱ ـ زمانی افسران فرماندهی اردوهای نظامی‌شروع بجدا ساختن پیشه‌وران از میان تبعیدیها برای ساختن ابنیه نظامی می‌کردند. مقامات تبعیددر این‌باره به‌قسطنطنیه شکایتی نوشتند، وطلعت‌پاشا این حکم را صادرکرد تا بگوید که حق‌نگاهداشتن پیشه‌وران از افسران نظامی سلب شده‌است.

کردند نبود . تمامی خطسیر از کارلیك تا درّزور ، مسیر فلاکت و گـورستان بود. به‌مقامات مسئول دستور داده شده بود که از هیچگونه خشونتی که ممکن است به‌مرگ انجامد خودداری نکنند.

دو فقره تلگراف ذیل ــ که هر دو از جانب طلعت‌پاشا وزیر داخله ارسال شده این امر را به‌ثبوت می‌رساند :

«از قرار مسموع ، بعضی مقامات باتهام قلع و قمع و سختگیری نسبت به‌بعضی‌ها (مقصود ارامنه است) بدادگاه نظامی (محاکمه صحرائی) کشانده شده‌اند. حتی اگر این امر صرفاً جنبه فورمالیته داشته باشد ، باز ممکن است از نیروی سایر مقامات بکاهد و بقدرت آنان لطمه بزند. باین علت دستور می‌دهیم که شما نباید چنین آزمایشاتی را اجازه دهید.[1]

وزیر داخله ــ طلعت.»

«اعتنا به‌شکایاتی که «بعضی‌ها» در مورد انواع مسائل شخصی بعمل می‌آورند ، نه تنها موجب تأخیر اعزام آنها به‌بیابان می‌شود ، بلکه دری را نیز به‌جانب یك رشته اعمال باز می‌کند ، که ممکن است بایجاد اشکالات سیاسی درآینده منجر شود. باین علت هیچگونه ترتیب اثری باینگونه عرضحالها نباید داده شود ، و در این مورد باید به‌مقامات مربوطه دستورات اکید صادر گردد.

وزیر داخله ــ طلعت.»

تعلیماتی پیرو این امر از جانب وزیر داخله واصل می‌شد مبنی براینکه مراسلات و تلگرافات شکایتی را که خطاب به‌مقامات عالیهٔ دولتی تسلیم می‌شود باید قبول کنند ، ولی آنها را ارسال ندارند.

بدین ترتیب ارامنه‌ای که در بیابان بودند ، به‌مرگ حتمی محکوم شدند،

۱ــ استوار رحم‌الدین، مدیرابوحراد Abu ــ Herrad (یکی‌از اردوهای‌واقع در کنارفرات)، که بلای جان ارامنه و مایه وحشت آنها بود وغالباً با چماق بزرگی که همیشه در دست داشت آنهارا بقتل می‌رساند ، پس از اعتراضات‌فراوانی که علیه‌او شد ، سرانجام برای یك محاکمه دروغین به‌حلب احضار شد ، ولی طبق این تلگراف بدون اینکه‌حتی بازجوئی و محاکمه‌ای از او بعمل آید، او را به محل کارش باز گرداندند. هنگام‌بازگشت، چون از «مسکین» می‌گذشت تا به ابوحراد برود، باهفت‌تیر به‌شلیك گلوله‌هائی بسوی‌اردوی‌تبعیدی‌ها پرداخت و فریاد زد: «شماها اعتراض کردید، نتیجه‌اش چه شد؟ من‌دوباره‌آمده‌ام سرجای‌خودم.» بدیهی است وی ــ که ارامنه نامش را «استخوان شکن» گذاشته بودند ــ پس از بازگشت بمراتب جری‌تر شده بود و به شرارت‌های بیشتری دست می‌زد .

و مجریانی که مأموریت انجام این امر را داشتند ، درست برای همین کار ساخته شده بودند : مصطفی عبدالخالق حاکم حلب ، عبدالاحد نوری‌بیگ نماینده کمیته کل تبعیدات ، ایوب‌بیگ همکار و همدست وی ، جمال‌بیگ نماینده «اتحاد» و تعداد کثیر مأمورین زیر دست آنها - یکی از دیگری خون‌آشام‌تر، همگی طبق اسناد و مدارك موجود همهٔ وجودشان را از دل و جان وقف این «امر مقدس» کرده بودند.»[1]

آنچه تا اینجا از خاطرات نعیم‌بیگ استنباط می‌شود ، دقت عجیب برای هم‌آهنگی دستگاه کشتار و هم‌آهنگ ساختن پیچ و مهره‌های آنست ، تا بصورت ماشینی دقیق و الکترونیك ، در سراسر عثمانی یکسان کار کند. اگر در منطقه‌ای وجود چند تن از شخصیتهای محبوب و با نفوذ ارمنی ، ممکن بود اندکی از سرعت کار این ماشین بکاهد ، یا در منطقه‌ای دیگر ، ابتکار یکی از مجریان و فرماندهان (مثل جداکردن صنعتگران ارمنی ازسایر قربانیان، برای سود جستن از حرف آنها) امکان داشت جان چند نفری را نجات دهد ، و یا بالاخره اگر در موردی ترحم و دلسوزی در مورد کودکان خردسال احساس می‌شد ، ماشین اهریمنی فوراً جهت حرکت خود را به‌سوی این «نقاط ضعف» تغییر می‌داد ، تا هیچگونه سستی و فتوری در کار کلی ماشین پیش نیاید. پس از اطمینان از این هم‌آهنگی که کشتار همه‌جانبه در همهٔ نواحی اوج می‌گیرد ، که نمونه دیگری از آنرا در خاطرات نعیم‌بیگ می‌خوانیم :

قتل‌عامهای رأس‌العین

در حالیکه تبعید ، تبعیدی‌ها با راه‌آهن ادامه داشت ، قائم‌مقام یوسف ضیاءبیگ گزارش داد که دیگر در رأس‌العین برای ارامنه جا نیست، زیرا روزی پانصد و ششصد نفر از آنها میمیرند ، نه وقت این هست که مرده‌ها را چال کنیم و نه فرصت آنکه زنده‌ها را به‌نواحی جنوبی‌تر برانیم.

پاسخی بشرح زیر ، بدست ضیاءبیگ رسید : «درتبعید آنها تعجیل کنید. باین ترتیب کسانی که حالشان برای عزیمت مناسب نباشد در فاصله چند ساعتی

---

۱ - خاطرات نعیم بیگ - آرام اندونیان- ص ٤٧

شهر می‌افتند و میمیرند ، و شهر هم از شر مـرده‌ها و هم زنـده‌ها خلاص می‌شود.»

از آخرین گزارشات مقامات محلی تبعید و گزارشات قائم‌مقام استنباط می‌شود که طی چهار ماه یکصد و سی هزار تا یکصد و چهل هزار تن در اثر گرسنگی و ناخوشی هلاك شده‌اند.

در رأس‌العین ارامنه در چنین گردابی دست و پا می‌زدند. در حالی که در حلب ترك‌ها در فکر طرقی برای قلع و قمع کامل آنها بودند. همهٔ شواهد نشان می‌داد که یوسف ضیاءبیگ راضی نمی‌شود که برای اجرای این جنایت آلت دست بشود. ولی هنوز مانع بزرگتری وجود داشت : و او علی‌سعودبیگ حاکم در-زور بود که هنگام مأموریتش در رأس‌العین آنچه در قوه داشت برای تخفیف آلام ارامنه بکار برده بود. وی تبعیدیان را هدایت کرده بود تا چادر-هایشان را پای تپه‌ای در مجاورت آبادی برافرازند و قسمتی از آبادی را بطرقی برای عده‌ای از آنان که هنوز کمی پول داشتند و می‌توانستند به‌کسب بپردازند اختصاص داده بود. ارامنه در این محله فوراً به‌کسب و کار پرداخته ، دکان کفاشی ، خیاطی ، بقالی و سبزی‌فروشی باز کرده و شصت نانوائی راه انداخته بودند. بین ارامنه تبعیدی تعداد فراوانی معمار ، بنا ، سنگتراش و سایـر پیشه‌وران وجود داشتند. مقامات نظامی بدست آنها بیمارستان بزرگی بنا کردند. شصت نفر استادکار در ساختن آن بیمارستان کار کردند و با خانواده-هایشان در قبال کار مزد گرفتند.

سعودبیگ روزی خطاب به‌قائم‌مقام گفت :

«نپرسیم که چرا ارامنه تبعید می‌شوند ، این امر بما مربوط نیست. ما می‌توانیم هرطور دلمان خواست با آنها رفتار کنیم. اگر دلمان بخواهد ، می-توانیم از آنها حمایت کنیم و نگاهشان داریم ، و از صنعت آنها استفاده ببریم. اگر دلمان خواست ، می‌توانیم به‌زندگیشان پایان دهیم. ما نمی‌توانیم ایـن بدبختی را که اینهمه بر آنها سنگینی می‌کند مرتفع سازیم ، ولی می‌توانیم آنرا سبك‌تر سازیم. من معتقدم‌که دراثر کارآنان این بیابانها تبدیل به‌مزارع باروری خواهد شد و در جای این آلونك‌ها ، مساکن زیبائی برپا خواهد گردید.»

در همین اوان در حلب طرح قلع و قمع و ریشه‌کن ساختن این مردم در

شرف اجرا بود. احکام صادره به‌مقامات فرماندهی تبعیدات در رأس‌العین (با آن خشونتی که مورد نظر بود) اجرا نمی‌شد. عبدالاحد نوری‌بیگ خودش تا رأس‌العین رفت و با ایذاء عادل‌بیگ که فرماندهی تبعیدات آنجا را داشت ، کشف کرد که خود سعودبیگ حاکم درزور است که در اجرای فرمان راندن ارامنه بسوی بیابان قصور کرده است.

نوری‌بیگ در مراجعت به‌حلب به‌عبدالخالق‌بیگ حاکم کل (والی) حقیقت امر را اطلاع داد ، و وی بلافاصله حکم ذیل را به‌رمز برای علی‌سعودبیگ ارسال داشت :

«مغایر هدف مقدس دولت‌است که هزاران نفر ارمنی در رأس‌العین بمانند. آنان را به‌بیابان برانید.»

سعود بیگ پاسخ داد :

«وسائل نقلیه‌ای وجود ندارد که من بتوانم مردم را باآن دور سازم. اگر هدف از آنچه درباره‌اش اصرار می‌ورزید ، سلاخی آنها باشد ، من نه خود می‌توانم این کار را انجام دهم ، نه قادرم دستور انجامش را بدهم.»

مصطفی‌عبدالخالق‌بیگ این تلگراف را به‌قسطنطنیه بوزارت داخله فرستاد و گزارشی نیز درباره سعودبیگ بشرح ذیل برآن افزود :

«بوزارت داخله

۲۳ دسامبر ۱۹۱۵ ـ ما از طریق نمایندهٔ مباشر کل کمیته تبعیدات اطلاع یافتیم که ارامنه‌ای که برأس‌العین فرستاده شده‌اند هنوز آنجا هستند ، و برای خود منازل خوبی ساخته و درکمال آسایش مستقر گشته‌اند ، و می‌دانیم شخصی که ازآنان حمایت می‌کند و بآنان اجازه می‌دهدکه اسکان یابند، علی‌سعودبیگ حاکم درزور است .

علی‌رغم آنچه مکرر در مکرر نوشته‌ایم که اجتماع ارامنه در شهری کوچك ولی حائز اهمیت محلی ـ مانند رأس‌العین ـ و آوردن بهانه‌هائی از قبیل فقدان وسائل نقلیه ، و امثال آن ، برای نگاه داشتن آنان در آنجا ، برای ما مسئولیت بزرگی ایجاد می‌کند ، معهذا نتیجه‌ای مشاهده نکرده‌ایم.

این طرفداری که علی‌سعودبیگ از آنها نشان داده و این حمایتی که از آنان بعمل می‌آورد ، به‌میزانی عجیب رسیده است طبق آنچه مسموع داشته‌ایم

او به‌بعضی از کودکان ارمنی لباس می‌پوشاند و خودش از آنها مراقبت می‌کند ، و با آنها در مشقات والدینشان اشك می‌ریزد و ناله سر می‌دهد. باین ترتیب ارامنه‌ای که به‌آن طرف فرستاده شده‌اند ، از زندگی بسیار سعادت‌بخشی برخوردار هستند و این امر را مدیون علی‌سعودبیگ می‌باشند.

ولی چون ادامهٔ این وضع موجب تأخیرهای غیرضروری درانتقال تبعیدی‌ها از حلب خواهد شد ، ما مطلب را بحضرت اشرف عنوان کرده ، استدعا داریم که جنابعالی کلیه ترتیبات لازم را بعمل آورید. مصطفی‌عبدالخالق ـ حاکم کل»

در اثر همین گزارش بود که بعداً علی سعودبیگ معزول شد. کارها به‌همین وضع تا اسفند ۱۲۹٤ ـ (فوریه ۱۹۱٦) ادامه یافت و در آنوقت بود که یکی از سفاك‌ترین اجراکنندگان قتل‌عام‌های ارامنه که بشرارت شهره بود ، وارد رأس‌العین شد. وی جودت‌بیگ حاکم کل اسبق وان و برادر زن انورپاشا وزیر جنگ بود. وی پس از انجام قتل‌عام «وان» به‌«موش» رفت و در آنجا نیز بر قتل‌عام‌ها نظارت داشت ، و از آنجا عازم بیتلیس[1] شد ، تا قتل‌عام‌های مصطفی‌عبدالخالق‌بیگ را تکمیل کند. هنگامی که به‌حکومت «ادانا» منصوب شد در سر راه خود بآنجا ، در اسفند ۱۲۹٤ (فوریه ۱۹۱٦) برأس‌العین رسید. در آنجا در آن زمان پنجاه هزار ارمنی تبعیدی وجود داشتند. قائم‌مقام با اطرافیانش باستقبال وی شتافت.

بین تبعیدی‌های آنجا اتفاقاً یك دکتر ارمنی بود بنام هرشداگیان[2] که در شمار اعضای هیئت اجرائیه راه‌آهن بغداد بود. این دکتر بعدها گفت : نخستین چیزی که توجه جودت‌بیگ را بخود جلب کرد ، تپه‌ای بود که در پای آن هزاران چادر متعلق به‌اردوی ارامنه برپا شده بود.

جودت‌بیگ فکر کرد که آنجا یك اردوی نظامی است ، و پرسید که این سربازها عازم کجا هستند ؟ قائم‌مقام در جواب او توضیح داد که آنها سرباز نیستند ، بلکه ارامنه تبعیدی هستند. جودت‌بیگ که این را شنید غافل از اینکه یك نفر ارمنی هم بین آن جمع حضور دارد فریاد زد :

«مگر آن سگها هنوز هم زنده‌اند ؟ بشما دستور می‌دهم که همه‌شان را

---

۱ ـ Bitlis در ۱۱۲۰ کیلومتری آنکارا

۲ ـ Hreshdagian

سلاخی کنید».

قائم‌مقام حرف او را رد کرد و گفت که وی نمی‌تواند خون این همه مردم بیگناه را که هرگز باو آزاری نرسانده‌اند بریزد.

جودت‌بیگ گفت : «پس شما نمی‌دانید که دولت چه سیاستی را دنبال می‌کند؟» و تهدید کرد که دستور خواهد داد عزلش کنند.

برای اینکه حرف خود را به‌کرسی بنشاند ، رئیس تلگرافخانه را احضار کرد و بلافاصله آنچه را اتفاق افتاده بود به‌قسطنطنیه گزارش داد. نتیجه چیزی جز عزل قائم‌مقام نمی‌توانست باشد ، و همینطور هم شد. یوسف ضیاءبیگ از رأس‌العین برداشته شد ، و ده روز بعد ، در آغاز ماه مارس ، قائم‌مقام جدید ــ که جوانی بود از قوچانه[1] واقع در روملی[2] وارد شد. وی از افراد جودت‌بیگ بود وکریم رفیع‌بیگ نام‌داشت.

دولت برای قتل‌عام‌های ارامنه عمداً مقاماتی را انتخاب و منصوب می‌کرد، که خود و خانواده‌هایشان در خلال تبعیدهای جنگ بالکان مشقات فراوان متحمل شده و به‌قسطنطنیه گریخته بودند. مرارت گذشته آنها و مشقاتی که متحمل شده بودند ، آنانرا تشنه انتقام ساخته و آتش خونریزی را در قلب آنها شعله‌ور کرده بود. و بهمین علت علی‌رغم این واقعیت که ارامنه در مصائبی که بر سر این خانواده‌ها آمده بود ، بهیچوجه دست نداشته و آزارشان بآنان نرسیده بود، معهذا آنها توانستند چنین فجایع مخوفی را نسبت به‌ارامنه مرتکب شوند و اینطور بیدریغ به‌ریختن خون آنان بپردازند و بکشتار ارامنه‌ای که در سراسر جنگ‌های بالکان در کلیهٔ جبهه‌ها در کمال رشادت و قهرمانی همانطور که فرماندهان عثمانی شاهد بودند جنگیده و قربانی داده بودند ، اقدام کنند.

ولی اکنون این مقامات عثمانی که نتوانسته بودند عطش انتقام خود را بر سر بلغارها ، صرب‌ها و یونانی‌ها فرو نشانند ، آن را متوجه ارامنه بیگناه می‌سازند.

قائم‌مقام جدید رأس‌العین یکی از همین قبیل افراد بود. لذا وی برای «شغال»های حلب که قبلاً نیز موفق بعزل علی سعودبیگ حاکم درزور شده و

Kochana-1

Rumelia -۲

زمینه را کاملاً آماده ساخته بودند، آلت دست عالی و بسیار مفیدی شد. کریم‌بیک روز ۲۵ اسفند ـ (هفدهم مارس) تبعید ارامنه را آغاز کرد. انجام این کار بدست سرکسی‌ها که ارسلان‌بیک شهردار رأس‌العین در رأس آنها قرار داشت محول شد.

یك گارد از سرکسی‌ها تشکیل شد، که برحسب ظاهر هدف آن دفاع از مسافران در برابر حملات احتمالی بود. این گارد مسلح بود. معهذا این گروه‌از که تصور می‌رفت برای مقاصد دفاعی تشکیل شده، در واقع مأموریت داشت تا به‌سلاخی تبعیدی‌هائی که حفاظتشان بآنها سپرده شده بود! بپردازد.

دستور این اعمال جنایتکارانه مستقیماً از حلب و خطاب به رؤسای گارد صادر شده بود. بعضی از آنان به‌حلب آمدند و بامصطفی عبدالخالق‌بیك ملاقات و مذاکره کردند[1].

چهار پنج روز پس از مراجعت آنها قائم‌مقام با تلگراف رمز گزارش دادکه آنها وارد شده‌اند و احکام خود را دریافت داشته‌اند. قتل‌عام‌ها تقریباً بلافاصله‌به دنبال تبعیدها انجام گرفت، زیرا در همان حول وحوش، مخصوصاًدرکناره‌های «جورجیب»[2] و در راه «شداد»[3] صورت گرفت. ارامنه را دسته دسته خارج می‌کردند و آنها را به‌فجیع‌ترین وضعی به قتل می‌رساندند. بعضی از آنهاتصادفاً می‌گریختند و برأس‌العین می‌آمدند ـ زیرا برایشان امکان نداشت که بجای دیگری بروند ـ و شرح فجایع رابگوش همگنان‌می‌رساندند. می‌توان تصورکرد که مردم بیچاره و مستأصلی که این ماجراها را می‌شنیدند به‌چه وحشتی دچار می‌شدند، و وقتی مشاهده می‌کردند که آنها با شلاق، طپانچه و چماق آمده‌اند تا آنها را بزنند و با ضربات کتك به سلاخ خانه‌های خارج از آبادی بکشانند، چه حالی داشتند و چطور برخود می‌لرزیدند.

«هیچیك از آنها را ـ مخصوصاً بچه‌های بیش ازپنج شش‌ساله‌را ـ نگذارید زنده بمانند، وگرنه بزودی‌بزرگ خواهند شد ودرصدد انتقام برخواهندآمد.»[4]

---

۱ ـ از جملهٔ آنها یکی حسین‌بیك برادر ارسلان‌بیك بود که پس از مرگ ارسلان بیك (در آغاز سال ۱۹۱۷) به‌جانشینی او شهردار رأس‌العین شد. این دو برادر در قتل‌عام‌های «درزور» نیز هر دو نقش مهمی ایفا کردند. حسین‌بیك غالباً به حلب می‌رفت تا اموالی را که وی و برادرش‌وسایرین مرتبا از تبعیدی‌ها می‌گرفتند بفروش برساند.

۲ـ Jurjib ۳ـ Shaddade

٤ـ این عبارات بنظر می‌رسید که بمنزله هشدارو اعلام خطر باشد. هر مقامی در هرجا که بود آنرا برای کسانی کهماموراجرای قتل‌عام‌ها بودندتکرار می‌کرد.

ذکی‌بیگ بعنوان حاکم وارد «در‌زور» شده بود. وی را بجای علی سعود بیگ فرستاده بودند. و چون قتل‌عام‌ها در آنجا شروع شده بود، لذا وی بکسانی نیازمند بود که اعمال شیطانی او را بمرحلهٔ اجرا در آورند. زیرا سلاخی قریب دویست هزار نفر طبعاً کار آسانی نیست.

حجم فراوان کار مورد نیاز برای انجام این برنامه، وی را بوحشت افکند. او مجبور شده بود، کلیهٔ سرکسی‌هائی را که قتل‌عام‌های رأس‌العین را اجرا کرده بودند به‌کمك بطلبد. ولی باز هم این سلاخها تعداد کثیر قربانیان را تکافو نمی‌کردند. ذکی‌بیگ که مشاهده کرد سرکسی‌ها برای تکمیل کار کافی نیستند، به‌عشایر عرب درزور قول داد که اگر بیایند و در کشتار کمك‌کنند، رخت ولباس قربانیان را بآنها خواهد داد. آنها هم این پیشنهاد را پذیرفتند. بنابراین غالب ارامنه بدست آنها به‌قتل رسیدند.

اکثر کارمندان کمیته اجرائی راه آهن و همچنین امور ساختمانی ارمنی بودند. لذا دولت باین بهانه که می‌ترسد آنها برای کار شایستگی نداشته باشند بصدور حکم زیر مبادرت ورزید:

«شماره ۸۰۱

بحکومت حلب.

۲۶ دسامبر ۱۹۱۵ ـ تصمیم گرفته شده است که کلیه ارامنه‌ای که در راه آهن و یا سایر امور ساختمانی کارمی‌کنند، باید به‌محلهای تبعیدشان روانه گردند. وزارت جنگ این امررابفرماندهان اردوهای تبعید ابلاغ کرده است.

وزیر داخله ـ طلعت»

با وصول این حکم اسامی این افراد نیز از کمیساریاهای نظامی راه آهن خواسته شد، «خیری‌بیگ» و «جلال پاشا» کمیسرهای نظامی هردو در این مورد «کمال لطف» را ابرازداشتند!

با توجه باینکه، هرچند اکثر کارمندان راه آهن ارمنی بودند، و ارامنه طی مدت چهار پنج سال جنگ مورد رفتاری چنین وحشیانه قرار گرفته بودند، معهذا کلیهٔ آنها در سراسرطول خدمت خود درکمال وفاداری و فداکاری بانجام وظیفه پرداخته بودند وهنگام تصدی آنان هیچگونه حادثه‌ای در سراسر خط‌آهن اتفاق نیفتاده بود، بطلان ادعای طلعت‌پاشا و هدفش از اتخاذ این تصمیم

مشهود است .

ولی پس از مدتی‌کوتاه ، این مسئله ازنو پیش کشیده شد ، و تلگراف‌ذیل واصل گردید:

«شماره ۸٤۰

بحکومت حلب .

۱٦ ژانویه ۱۹۱٦ – از قرار مسموع در سراسر طول خطی که بین‌اینتیلی[۱]، عیران[۲] و حلب‌ادامه دارد، قریب‌چهل وپنجاه هزار ارمنی‌که غالباً زن وبچه‌هستند، وجود دارند . این اشخاص ، که با ماندن در اماکنی کـه برای‌اعزام سربـازان حائز کمال‌اهمیت است موجب تصدیع‌بسیارفراوان می‌شوند،بشدت هرچه بیشتر مجازات خواهند شد. بنابراین با حکومت ادانا ارتباط بگیرید و آن ارامنه را بلادرنگ بدون اینکه بگذارید دورتر بروند به حلب بفرستید . بی‌صبرانه منتظرم نتیجه را طی یك هفته بشنوم.

وزیر داخله ــ طلعت»

تلگراف ذیل که‌مکمل تلگراف قبلی است در همان روز واصل شد:

«به‌حکومت حلب.

متعاقب تلگراف شماره ۸٤۰ مورخ ۱٦ ژانویه.

کارگران ارمنی را که در اینتیلی و عیران مانده‌اند، تا وقتی‌که ساختمـان راه آهن خاتمه نیافته است تبعید نکنید . ولی چون آنها مجاز نیستند که بـا خانواده‌هایشان زندگی کنند ، لذاموقتاً آنانرا جائی در حوالی حلـب ساکـن سازید . بقیه زن و بچه‌ها را برطبق تلگراف قبلی بلادرنگ روانه بیابان کنید.

وزیر داخله ــ طلعت»

هنگامی‌که این حکم‌اجرا شد، کودکان خردسال زیردرختها برهنه وگرسنه برجای ماندند . هرکوپل[۳] آنها را جمع‌آوری کرد و درون صندوقهائی که برای دینامیت آماده شده بود قرارداد و به«اینتیلی» برد که در آنجا دردارالاتیام او تحت مراقبت‌قرار گیرند . چند روز بعد مدیر آلمانی راه‌آهن بغداد ویـرا

۱ــ Intilli ۲ــ Airan

۳ــ هرکوپل Herr Koppel یکی ازمهندسان سویسی بود ، که شایسته تحسین وقدردانی است وی آنچه در قدرت داشت بکار برد تا جان بعضی ازارامنه‌ای را که در خط راه‌آهن ــ بغداد کارمی‌کردند ، از مرگ نجات دهد.

برای انجام همین‌کار خیر توبیخ کرد.

دسته‌هائی که از طریق «عینتاب»[1] و «مرعش»[2] فرستاده شده بودند، در تمام طول راه سلاخی شدند تا به مردین ـ که قرار نبود هیچیک بآنجا برسند ـ رسیدند. تعدادی از آنان (۵۰۰ تن) برأس‌العین برده شدند و آنجا به دویست خانوادهٔ ارمنی که برجای مانده و بعلت آنکه سرکسی‌ها در درزور مشغول بودند هنوز سلاخی نشده بودند ملحق گردیدند. ولی وقتی که تبعیدها دردرزور خاتمه یافت و قتل‌عام‌ها تسهیل شد، سرکسی‌ها بزودی برأس‌العین باز گشتند و مردمی را که آنجامانده بودند و همچنین آنهائی را که در اینتیلی بودند، بجنوب حوالی «شداد» راندند. آنها قرار بود با آخرین بازماندگان ارامنه «درزور» قتل‌عام شوند.

در حالی‌که قتل‌عام رأس‌العین واینتیلی تکمیل می‌شد، سلاخی حتی‌مخوف‌تری که ذکی‌بیگ توسط آن قرار بود به‌قلع‌و قمع دویست هزار ارمنی تبعیدی به«در‌زور» بپردازد، آغاز شد.

ذکی‌بیگ بیصبرانه بحکومت در حلب تلگراف میزد و تقاضا می‌کرد تا ارامنه‌ای که در حول و حوش شهر هستند، باید هرچه زودترنزد او روانه‌شوند.

مصیبت واقعی هنگامی رخ نمود که‌راندن مردمی که در حلب و نواحی اطراف آن بودند بسوی «مسکینه» آغاز شد.این کاروانها راپایانی‌نبود. «باب»، «معره»[3] و «مونبوج»[4] کاملا خالی شد. ارامنه رابدون توجه به‌هوای سخت و نامساعد غالباً پای پیاده و گاهی با الاغ یا شتر روانه مسکینه کردند. حتی در آنجا هم نمی‌بایست متوقف می‌شدند. باید به «درزور» بروند. حکم چنین بود.

قسمت اعظم این تبعیدی‌های کناره‌های فرات ازحوالی‌قسطنطنیه ازرودس[5]، نیکومدی[6]، باردزاگ[7]، آدابازاری[8]، غزوه[9] و قونیه[10] بودند و بعبارت دیگر

۱ـ عینتاب یا آنتپ (Aintab) در جنوبشرقی ترکیه و ۷۶۱ کیلومتری آنکاراست

۲ ـ Marsha در جنوب شرقی ترکیه و۶۲۷ کیلومتری آنکارا

۳ـ Maara

۴ـ Moonbooj

۵ ـ جزیرهٔ رودوس Rodoston در جنوب غربی ترکیه و تقریباً ۹۳۰ کیلومتری آنکارا.

۶ـ Nicomedia

۷ـ Bardezag

۸ـ Adabazari در شمال غربی ترکیه و ۳۰٤ کیلومتری آنکارا

۹ـ Gezve

۱۰ـ Konia در جنوب ترکیه و ۲٦۰ کیلومتری آنکارا

کلیهٔ ارامنه از طول راه‌آهن آناطولی ، و ازسزاره[1] بآنجا تبعید شده‌بودنـد .
همه تعجب می‌کردند که چرا این تبعید جدید انجام می‌گیرد ، و چـرامردم بسوی «درزور» رانده می‌شوند . ولی هنوزعلت‌قوی‌تری برای اضطراب وجود داشت . اخبار قتل‌عام‌های رأس‌العین در شمار سایر نقاط مشابه‌به‌مسکینه رسیده بود . قتل‌عامی که سالها ادامه داشت، حتی در بیابان نیز نمی‌توانست محرمانـه بمانـد .

اخباری هم‌اکنون رسیده بود ، مبنی براینکه دیگر ازکنارهٔ راست دجله تبعیدی فرستاده نخواهد شد، بلکه فقط از کنارهٔ چپ آن فرستاده می‌شود، و این خود بمنزلهٔ محکومیت بمرگ برای کاروانهائی که در شرف عزیمت بودند محسوب می‌شد. زیرا از آن‌کرانه تا «رکا»[2] آنها ناگزیر بودند از میان بیابانهای بی‌آب بگذرند ، که در آنجا یقیناً ازشدت گرما ویاگرسنگی وتشنگی می‌مردند. «الجزیره» که کناره چپ رودخانه بآن اسم نـامیده مـی‌شد ، در حقیقت راه گورستان بود .

تبعیدی‌هائی که از «باب» می‌آمدند، با آوردن حکم تلگرافی ذیل کـه حاکم کل حلب و شهردار بقائم‌مقام «باب» فرستاده بود، موجب افزایش‌مـوج وحشت واضطراب شدند .

«بسیار فوری و محرمانه .

حتی ارامنهٔ محکوم یا آنهائی را که‌متهم هستند و توسط پلیس تـوقیف شده‌اند نیز نگاه ندارید، آنها را فوراً به «درزور» بفرستید.».

سربازان عثمانی با طعنه‌های شیطانی و تمسخر و استهزاء ، افراد هندی و مخصوصاً اسرای انگلیسی را برخ ارامنه می‌کشیدند و نشان می‌دادندکه حتی اختیار آنها را هم در دست دارند.آنانرا به نصیبین تبعید کرده بودند ، تـا در ساختمان راه آهن کار کنند . وضع آنها هم بهتر ازوضع‌ارامنه نبود . روزهای پی‌درپی گرسنگی می‌کشیدند . هرروز فرسوده‌تر ازروزپیش می‌شدند . اکثراً قادر براه رفتن نبودند و خودشان را در طول جاده می‌کشاندندو بسیاری ازآنان غالباً بضرب گلوله طپانچه همانجا برای ابد از پای می‌افتادند . نه کفش‌داشتند و نه لباس . با رنگ و روی پریده لاغر و نحیف ، خمیده و ناتوان ، بیش ازآنچه

Rakka –۲ Cesare–۱

به‌بشر شباهت داشته باشند به‌سایه و شبح می‌ماندند . و عثمانی‌ها کاروان آنها را به‌ارامنه نشان می‌دادند و می گفتند : «اینها هستندکه شما آنها را پرستش می‌کنید ، اینها هستند کسانی که شما هواخواهشان‌هستید و بخاطرشان قربانی شده‌اید . صدایشان کنید ... صدایشان کنید تا آزادتان کنند!».

پیرزن‌ها کیسه‌های خاکی را که با خودشان از اوطان دوردستشان آورده بودند ـ خاکی که با خون شهیدان ونعش‌هائی‌که بیگناهان برآن افتاده بودند ، تقدیس یافته بود و آنها مشتی از این خاك را همراه آورده و نگاهداشته بودند، بیرون می‌کشیدند . وچون احساس می‌کردند که زمان مرگشان فرا رسیده است و عنقریب جان می‌سپارند آن خاك را بین کسانیکه خاکی همراه نداشتند تقسیم می‌کردند . آنان نیز خاك را در آغوش می گرفتند تا چون در سرزمینی‌بیگانه میمیرند ، بتوانند لااقل چشمانشان را به‌تصور اینکه در آغوش خاك وطن جان می‌سپارند ، برهم گذارند.

کلیه احکام صادره‌دولت حاکی از آن بودکه: «آنها رابکاروانها به‌پیوندید و روانه‌شان سازید.» مفهوم این گفتهٔ مبهم این بودکه : «آنهارابه‌بیابان‌بفرستید» ولی حتی در بیابان نیز محل ثابتی برای‌ارامنه تبعیدی‌وجود نداشت. آنهاهمواره ناگزیر بودند برخیزند ، راه بپیمایند، و حرکت کنند ، و هیچکس نمی‌دانست بکجا؟.. فقط کافی بود که‌مدتی در جائی نمانند ، تا با راه رفتن فرسوده‌ترشوند.

قبل از آنکه حتی این فکر قشون «ایلدیریم» بارور شود ، دولت تلگراف زیر را به حلب فرستاد :

«شماره ۷۲۳ .

تلگراف رمز از وزارت داخله‌ـ ارسال بحکومت حلب.

۳ دسامبر ۱۹۱۵ ـ ارامنه را ـ ابتدا آنهائی را که در حوالی حلب‌هستندـ بدون درنگ به‌محل تبعیدشان روانه سازید ، ونتیجه را گزارش دهید.

وزیر داخله ـ طلعت»

در آغاز تبعیدات ، لااقل آبادیهای اطراف حلب‌بعنوان محل سکونت‌ارامنه در نظر گرفته شد . تعداد بسیاری از ارامنه در آن آبادیها اسکان یافتند. با دریافت این تلگراف، ژاندارم‌های سوار باطراف حلب اعزام شدند و ارامنه را در نهایت سفاکی از آبادی‌ها بیرون کشیدند و آنها را بسمت مسکینه ـ که در

آنجا اکثرشان‌را بقتل‌رساندند ـ روانه ساختند .

در اینجا بی‌مناسبت نیست که در این مورد خاطرنشان گردد که حکم بالا، مبنی برتبعید عمومی ارامنه ، پس از آنکه مارشال‌مکنسون جبهه روس‌راشکافت و هنگامیکه شکست روسیه، و بالنتیجه پیروزی نهائی به‌نظر عثمانی‌ها قطعی شد ، بدست ما رسید.

تعلیماتی از حلب داده شد که سعی شود تبعیدی‌ها در راه گرسنه و تشنه بمانند ، تا تعدادشان حتی‌المقدور کاهش یابد.

در تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۱٦ عبدالاحدنوری‌بیگ به‌محرم‌بیگ رئیس کمیته تبعیدات «باب» چنین نوشت:

«شماره ۳٤٤ – ۲۰ ژانویه ۱۹۱٦ – بدون شك از اعتمادی که دولت بشما دارد مسبوق هستید. و به‌اهمیت‌کاری‌که به‌شمامحول شده‌است پی‌برده‌اید. نباید اجازه دهید ، حتی یکنفر ارمنی در «باب» باقی‌بماند . فقط‌سختگیری و سرعت عمل شما در موردتبعید می‌تواند موفقیت نقشه‌ای‌راکه ما دنبال می‌کنیم تضمین کند . منتهی باید مواظب باشید که اجساد در کنار جاده‌ها باقی نمانند . حداکثر اجرتی را که برای پرداخت بافرادی که برای این منظور می‌گماریدپیشنهاد می‌کنید با پست اطلاع دهید.

دربارهٔ وسائل نقلیه ناراحت نباشید. تبعیدی‌ها می‌توانند پیاده بروند. آمار میزان مرگ و میر هفتگی که طی چندروزاخیر فرستاده شد رضایتبخش‌نبود، از این آمار چنین برمی‌آید که آنها [مقصود ارامنه است] در آنجا زندگی کاملا راحتی دارند.

اعزام‌تبعیدی‌ها نبایدجنبه مسافرت داشته باشد . باعتراضات ، و شیون‌ها و سوگواری‌ها گوش ندهید . دولت برای قائم‌مقام نیز تعلیمات لازمه را فرستاده است .

عبدالاحد نوری.».

عبدالاحدنوری در تعقیب مراسلهٔ بالا بصدور حکم ذیل مبادرت ورزید:

«هیچ‌مقامی برای‌هیچگونه سختگیری در موردتبعیدات ارامنه مسئول‌نخواهد بود.»

بموجب دستورات صادره کلیه تبعیدیهائی که در «باب» بودند ، می‌بایست ظرف ۲٤ ساعت از آنجا بیرون رانده شوند. تعداد مرگ‌ومیر با تلگراف رمز هر

دو هفته یکبار به‌قسطنطنیه گزارش می‌شد . دولت اصرار و تأکید می‌کرد که جان و ناموس ارامنه بایدپایمال گردد... آنها دیگر بهیچوجه حق‌حیات نداشتند. طلعت‌پاشانوشت :

«لازم است آنهائی‌که می‌خواهند زندگی ارامنه را ـ که قرن‌ها برای‌عثمانی عناصر خطرناکی بوده و اخیراً سعی کرده‌اند سراسر کشور ما را بخون بکشانند ـ نجات دهند ، مجازات شوند . تعلیمات محرمانه را برای مأموران بفرستید.».

در یك لحظه ، هنگامی که وجد وشعف‌عثمانی‌ها باوج خودرسیده بود خشونت تبعید در حلب چنان بالا گرفت ، که ژاندارم‌ها و افراد پلیس بخانه‌ها ریختند و دست وپای‌ارامنه را مثل خوك به طناب بستند و آنها را ـ که جز خدا پناهی نداشتند واز بیم مرگ پنهان شده بودند ـ کشان کشان بیرون بردند.

یك روز پیرمردی عرض‌حالی داد مبنی براینکه : «درحالی که افراد خانواده‌اش گرفتار تیفوس بوده‌اند، همگی آن‌ها را بکوچه ریخته وبا چرخهای خاك‌کشی بخارج شهر «کارلوك» فرستاده‌اند. هنگام انتقال مرد مفلوك با استغاثهٔ بسیار و با گریه و زاری التماس می‌کرد که اقلاً ده روز به‌او مهلت دهند. بیچاره نمی‌دانست که خود نیز محکوم به‌مرگ است و کسی بر او رحم نخواهد کرد. طی خدمت اداری من بیش از ده هزار عرضحال از طرف ارامنهٔ تبعیدی به‌اداره ما داده شد. من ندیدم که حتی به‌ده‌تای آنها توجهی بشود.»[1]

نعیم‌بیگ شواهدی ارائه می‌دهد ، که نظر تـوین‌بی را ، مبنی براینکه «عثمانیها بیشتر ازآنکه از نظر ملی و نژادی نسبت به‌ارامنه کینه بورزند، بمال و مکنت آنان حسد می‌بردند وازاینکه طبیعت‌همه ثروتها راازآنان‌دریغ‌داشته وبه ارامنه بخشیده است خشمگین و برآشفته بودند کاملاً تأیید می‌کند.

بنابراین شواهد ، ارامنهٔ عثمانی از چنان زندگی مرفهی برخوردار بوده و چنان مکنتی داشتند ، که چپاول هستی آنها می‌توانست زندگی بخش عظیمی از مردم عثمانی را کاملاً دگرگون کند. البته چون این چپاول‌ها بصورت پراکنده و بدون نظم وترتیب صورت می‌گرفت، هرگز چنین نتیجه‌ای نداد. تنهاخانواده‌های ثروتمندتوانستند، تعداد خانه‌های خودرا ـ ازطریق به‌اصطلاح خریدخانه‌های ارمنیان بقیمت مفت ـ بچندین دستگاه افزایش دهند، و هریك چندین دختر

---

۱ ــ خاطرات نعیم‌بیه» ــ ص ۴۲

ارمنی را بحرمسرای خود بیافزایند . ژاندارمها ، دزدان و جنایتکارانی که از زندانها بهمین منظور آزاد شده و در راهها کمین کرده بودند ، گروههای کرد و عرب بدوی نیز از این چپاول و تجاوزها به نوائی رسیدند. اما نتیجهٔ کار ، فقط احساس حسادت و کینه‌توزی عثمانیان را تأمین کرد، نه یك هدف وسیع اقتصادی را ، که بالا بردن سطح زندگی همهٔ مردم عثمانی‌باشد.

طبیعی است در این چپاولها ، هرچه طلا ، جواهر و اشیاء ارزنده وجود داشت ، قبل از سایر وسائل زندگی به‌یغما می‌رفت. و در این مورد ، دولت مخصوصاً روی اشیاء عتیقه ، یادگارهای خانوادگی ، لوحه‌ها ، کتیبه‌ها و نشان‌ها تکیه می‌کرد. وای برآن ارمنیان تیره‌بختی ، که یکی از این قبیل اشیاء را بعنوان یادبود خانوادگی ، پنهان کرده و یا همراه خود می‌بردند. نعیم‌بیگ می‌نویسد :

«زنی از دیار بکر دیده شد که لوحه‌ای را که نشانهای خانوادگی ارامنه روی آن است همراه دارد. او را نزد کمیته کل تبعیدات بردند و تحت بازجوئی قرار دادند که این لوحه را از کجا آورده‌ای..؟[1] زن بینوا جواب داد که لوحه مذکور از زمان قدیم در خانه‌اش بوده و نمی‌داند از کجا آمده و از چه وقت در خانوادهٔ آنها بوده است... او را به‌سلول ژاندارمری بردند و آنجا نزدیك به‌ده روز شکنجه‌اش دادند ، تا بفهمند آنرا ازکجا آورده است. ولی زن بدبخت اطلاعی نداشت. سرانجام از فرط شکنجه که گرسنگی نیز مزید برآن شده بود جان سپرد.»

نعیم‌بیگ پس از شرح این ماجرا توضیح می‌دهد که چگونه شاهد صد هزار رویداد مشابه و ماجراهای جگرخراش دیگر بوده است. تا اینکه پس از مدتی بعنوان مأمور کمیته تبعیدات به‌مسکینه اعزام می‌شود و او که تا این لحظه عنوان منشیگری داشت خود بعنوان مأمور ، عازم مسکینه می‌شود :

«هنگامی که عازم حرکت بودم ایوب‌بیگ احضارم کرد و گفت : ما از هیچیك از مأمورانی که به‌مسکینه فرستادیم راضی نبوده‌ایم. شما در این کار بوده‌اید و با احکامی که ارسال شده است آشنائی دارید. مواظب باشید که

۱ـ کلیهٔ این اشیاء و تصاویری که حامل این نوع نشانهای خانوادگی بود ، پس از استقرار مشروطیت و وضع قانون اساسی آزادانه در سراسر ترکیه فروخته می‌شد ، در خلال دوران تبعیدات کلیهٔ کسانی که از اینگونه اشیاء در اختیار داشتند بمجازات مرگ محکوم می‌شدند .

نگذارید آنها [مقصود ارامنه است] زنده بمانند. آنها را با تفریح بکشید.»[1]

من به‌مسکینه رفتم. از جنایاتی که انجام گرفته بود خبردار شدم. مدت دو ماه آنجا ماندم و فقط یکبار گروهی را تبعید کردم. تعدادشان از سی نفر تجاوز نمی‌کرد وقتی که هنوز در حلب بودم ، تلگراف رمز ذیل از قسطنطنیه واصل شد :

«تلگراف رمز از وزیر داخله ، ارسال بحکومت حلب.

اول دسامبر ۱۹۱۵ ـ علیرغم این دستور که «لازم است بیش از همه برای قلع و قمع روحانیون ارمنی اقدام شود» می‌شنویم که آنها به‌نقاط مظنون مانند سوریه و اورشلیم فرستاده می‌شوند . چنین اجازه‌ای یك قصور نابخشودنی است. محل تبعید چنین اشخاص آشوبگری میدان اعدام است. بشما توصیه می‌کنم که براین منوال عمل کنید. وزیر داخله ـ طلعت.»

وقتی که من به‌مسکینه رفتم ، اسقف پیرنیکومدیا (ازمیت)[2] آنجا بود . وی در چادرکوچکی می‌نشست و بسرنوشت خود فکرمی‌کرد. هیچکس نمی‌داند چطور توجه مدیر کمیتهٔ تبعیدات باین مرد ، که آزارش به‌هیچکس نمی‌رسید، جلب شد.

یادداشتی دریافت کردم درباره اینکه «... اسقف (ازمیت) آنجاست. چرا او را نگاهداشته‌اند ؟ وی می‌بایست تا بحال تبعید شده بود ، بطوری که در گوشه‌ای از جاده می‌افتاد و میمرد» من نمی‌توانستم بگویم که چنین نیست و یا از فرستادنش امتناع می‌شود. اما با همه اینها ما او را روانه نکردیم.

در مورد دیگر ، دو نفر کشیش به‌مسکینه فرستاده شدند. حکمی که دربارهٔ این دو نفر صادر شده بود ، بسیار شدید بود. آشکارا توصیه شده بود که آنها باید کشته شوند. معهذا من آنها را تبعید نکردم و هر دو را همانجا که بودند نگاه داشتم. نامشان بخاطرم نیست ، ولی تصور می‌کنم که حالا هر دو در حلب باشند.

مسکینه از این سر تا آن سر پر از اسکلت بود. مثل یك دره واقعی استخوان‌های خشك بنظر می‌رسید.

۱ــ خاطرات نعیم‌بیگ ــ ص ۴۵.
۲ــ Izmit شمال غربی ترکیه و ۳۴۵ کیلــو متری آنکارا

دویست هزار ارمنی از راه حلب به‌مسکینه و رأس‌العین فرستاده شده بودند و از این عده کثیر فقط قریب پنج شش هزار نفرشان زنده مانده بودند. کودکان را بفرات می‌ریختند و غرق می‌کردند. زن‌ها در نقاط مختلف بین راه در اثـر وحشیگری ژاندارم‌ها و سایر مـردم بضرب سرنیزه یا طپانچه به‌قتل می‌رسیدند.

قتل عام‌های درزور

همانطور که در بخش نخست کتاب ـ طی تحقیقات کمیته امریکائی و نوشته‌های آرنولد توین‌بی ـ ملاحظه شد، یکی از خونین‌تـرین پـرده‌های قتل‌عـام ارمنیان دز «درزور» اجرا شد.

بی‌شك دژخیمان با استفاده از تجربیات رأس‌العین ، مسکینه و سایر نقاط بحداکثر تبحر و در عین حال بیرحمی رسیده بودند. اگر در مورد پیشین ، قربانیان شانس این را داشتند ، که در فاصله چند روز ، از رنج تبعید و شکنجه خلاص شوند ، در این مورد ، چنان رفتاری با آنان می‌شد ، که بکلی خوی انسانی خود را از دست می‌دادند ، تا آنجا که مادران خود و بدست خویش جگرگوشگانشان را می‌کشتند ، یا ازشدت گرسنگی گوشت بدن آنانرا بدندان می‌کشیدند.

آنچه را که نعیم‌بیگ از ماجرای «درزور» حکایت می‌کند ، بمراتب دهشتبارتر از گزارش کمیته امریکائی و همهٔ اسناد و مآخذ دیگر است. اما از آن نظر که نویسندهٔ یادداشتها ، خود عامل و شاهد جنایات بوده ، و از سوی دیگر ، هر حادثه‌ای را با سند و مدرك لازم ارائه می‌دهد ، در صحت آنها کوچکترین تردیدی نمی‌توان داشت. نعیم‌بیگ می‌نویسد :

«یك رئیس پستخانه معزول «درزور» ـ که متن همهٔ تلگرافها قهراً از نظرش می‌گذشته است ـ آغاز قتل‌عام‌های «زور» را بشرح ذیل تعریف می‌کند: تلگراف رمزی از وزیر داخله به‌درزور رسید مبنی براینکه : «به‌تبعیدات پایان داده شده است ، طبق حکم قبلی شروع بکار کنید ، و بگذارید حتی‌المقدور سریع‌تر انجام شود» .

قتل‌عامها دو روز پس از وصول این تلگراف رمز آغاز شد.

ذکی‌بیگ در پایان ماه ژوئیه تلگراف ذیل را به‌حلب ارسال داشت :

«تلگراف رمز از حکومت زور ـ ارسال به‌حکومت کل حلب.

۳۱ ژوئیه ۱۹۱۶ ـ بموجب حکمی که از طرف کمیته برای من فرستاده شد، وقتی که تبعیدات ارامنهٔ تبعیدی از حلب قدری کاهش یابد ، اماکن مسکونی ارامنه‌ای که[1] اینجا هستند تغییر خواهد یافت. لطفاً بمن اطلاع دهید که تبعید تبعیدی‌ها چه مدت قرار است ادامه یابد. حاکم ـ ذکی.» .

مردم از درزور به‌بهانه اینکه به‌موصل فرستاده خواهند شد ، دسته دسته بیرون رانده می‌شدند . ولی آنها قادر نبودند از «شداد» آنطرف‌تر بروند . ذکی‌بیك اصولاً بیابانهای «مرات»[2] و «صور»[3] را در راه «شداد» انتخاب کرد، و چون نابود کردن این همه مردم با سلاخی آنها غیرممکن بود ، بایجاد یك قحطی مصنوعی دست زد ، که در خلال آن مردم ابتدا الاغ و سگ و گربه ، سپس لاشه اسب و قاطر خوردند. و سرانجام هنگامی که دیگر چیزی برای خوردن باقی نمانده بود ، شروع به‌دریدن اجساد انسان ، مخصوصاً اجساد کودکان خردسال نمودند.

در بیابان ، بعضی کودکان بی‌صاحب و گرسنه ، دیگی را بر سر آتش اردو می‌دیدند و فکر می‌کردند که در آن گوشت می‌پزند ، در دیك را بر می‌داشتند و تکه‌ای ازآن را می‌دزدیدند. آنچه دزدیده بودند دست یك کودك خردسال بود.

دختری که چندین روز بود چیزی نخورده بود از فرط گرسنگی ازپای در آمده بود. مادرش کنار بستر او نشسته بود. بوی‌پختن گوشت از آن نزدیکی‌ها به‌مشام‌می‌رسید. بدون شك جسد کودکی را پخته بودند.

دختر گفت : «مادر ، برو یك تکه برای من بیاور. دیگر طاقتم تمام‌شده». مادرش رفت، ولی بزودی دست خالی برگشت.

دخترك گفت : «هیچی ندادند؟ مادر ، اگر مردم توهم از گوشت من‌بآنهانده، همه را خودت بخور.»».

بدین ترتیب بچه‌ها وقتی‌که هنوز زنده بودند ، باین فکر که «جسدشان پس ازمرگ

---

۱ ـ مفهوم این جمله تلگراف : «اماکن مسکونی‌ارامنه‌ای که اینجا هستند تغییر خواهد یافت» اینست که آنها قتل‌عام خواهند شد و حقیقت امراین است که قتل‌عام‌هائی که ذکی‌بیگ اینقدر شائق انجام آن بود هم‌اکنون باراندن ارامنه سراسر کناره‌های فرات به‌سلاخ‌خانه درزور آغاز شده بود .

۲ـMarat

۳ـSouvar

آنها خورده‌خواهد شد» عادت کرده بودند !..

داروسازی که مقداری زهر همراه داشت ، ازآنها قرص ساخته بود ، ومردم بدبخت آنها را میخریدند ، تا لحظه‌ای قبل از آن شکنجه‌های غیرقابل وصف خود را از قید حیات رها سازند.

ذکی‌بیگ برای اینکه شوق عثمانیها را بقتل‌عام به‌اعلی درجه اوج نگاه دارد ، غالباً همانطور که سوار اسب بود خم می‌شد ، دست کودك خردسالی را می‌کشید ، او را یکی دوبار در هوا میچرخاند و آنگاه بشدت برزمین می‌کوفت و باین ترتیب کودك بیگناه تکه‌تکه می‌شد و بقتل می‌رسید. آنوقت بافرادش می‌گفت : «فکر نکنید که من یك طفل معصوم را کشته‌ام. حتی نوزادان اینها [مقصود ارامنه است] جانی‌بالفطره هستند ، چون تخم انتقام در نطفه‌شان بسته شده است. اگر جان خودتان را دوست دارید و می‌خواهید فردا زنده بمانید ، بچه‌هایشان را هم بکشید».

و آنها نیز از این کار مضایقه نمی‌کردند. بدین ترتیب زن و مرد و کودك سلاخی می‌شدند. فقط عده‌ای از دختران خوشگل را ازقتل‌عام نجات می‌دادند. آن دخترها پس از یکی دو هفته با شتر به«رأس‌العین» به‌سوی «ماردین»[1] فرستاده می‌شدند و غالباً به‌مبلغ پنج غروش (یك شیلینگ) بفروش می‌رسیدند. اینها تنها و آخرین بازماندگان بودند و با فروش آنان قتل‌عام درزور که طی آن کلیه ارامنه‌ای که به‌بیابان تبعید گشته بودند (بیش از دویست هزار) نابود شدند خاتمه یافت.

وزارت جنگ عثمانی ، یك ماه قبل از اعلام جنگ از طرف این دولت با یك هیئت نمایندگی مرکب ازهشت نفر گرجی که با مقامات عثمانی درطرابوزان ملاقات کردند وارد مذاکره شد.

روزنامه‌های مورخ ۱۵ آوریل قسطنطنیه ، مذاکرات پارلمان عثمانی را در مورد این ملاقات بشرح ذیل گزارش می‌دهند :

«رئیس ـ آن هیئت از چه کسانی تشکیل می‌شد ؟

یوسف رضابیگ ـ رئیس هیئت تزرتلی بود ، و کلنل ترل در معیت او بود. باین دو نفر و بسه نفر همراهان آنها قول داده شد که یك ایالت گرجستان

۱ـ Mardin جنوب شرقی ترکیه و ۱۰۳۴کیلومتری آنکارا .

مستقل تأسیس شود، که در آن کلیهٔ این هشت نفر مقام وزارت داشته باشند.

رئیس - این قول را چه کسی داد؟

یوسف رضابیگ - عثمانی از جانب خودش و از جانب امپراطوری آلمان.

رئیس - شرایطش از چه قرار بود؟

یوسف رضابیگ - گرجی‌های قفقاز قرار شد با اسلحه و مهماتی که ما برایشان تدارك می‌بینیم قیام کنند، و خط عقب‌نشینی روسها را قطع نمایند؛ همینطور قرار شد خطوط راه‌آهن را منهدم سازند و کارخانه‌های مهمات و قورخانه را منفجر کنند.

رئیس - عثمانی در آن زمان جنگ را اعلام کرده بود؟

یوسف رضابیگ - خیر.

رئیس - وقتی که جنگ اعلام شد شما کجا بودید؟

یوسف رضابیگ - در یك شهر روسیه.

رئیس - این معلوم می‌دارد که مرکز شما (مرکز اتحاد) هم اکنون تصمیم گرفته بود وارد جنگ شود، زیرا شما هم اکنون قبل از آنکه جنگ اعلام شده باشد روی مرز روسیه بودید.»

اسقف اعظم ارامنه در قسطنطنیه در تاریخ ۱۱ آوریل ۱۹۱۵ از جانب ارامنه‌ای که از قسطنطنیه تبعید شده بودند، عرضحالهائی تسلیم سعید حلیم‌پاشا وزیر اعظم کرد که پاسخ آن کلمه بکلمه بشرح ذیل است:

«شما قبل از جنگ در آرزوی تفکیك خودتان از امپراطوری عثمانی با «قدرت‌های موافق» تبانی کردید. آنچه اکنون بر سر ارامنه می‌آید حاصل تمهیدی است که انجام خواهد یافت.»

زیر بعضی از پیامهای ذیل که از طرف کمیته اتحاد صادر شده، بجای امضاء فقط پاراف شده است:

«۲۵ مارس ۱۹۱۵ - به جمال‌بیگ نمایندهٔ ادانا.

تنها قدرتی که در ترکیه قادر است حیات سیاسی (اتحاد) و (ترقی)[1] را

۱- «کمیته اتحاد و ترقی» که جمعیت نیز نامیده‌می‌شود. لازم است توضیح داده شود که در آن ایام در عثمانی دو دولت حکومت می‌کرد: یکی‌دولت رسمی بود که کابینه سعید حلیم‌پاشا باشد. و دیگری حکومت «جمعیت اتحاد» که هر چندغیر رسمی بود، معهذا قدرتی بود واقعی تر و نافذتر، زیرا دولت رسمی را تحت شدیدترین‌کنترلها داشت.

جمعیت اتحاد درکلیه‌ایالات نمایندگان‌مخصوص داشت: آنها را بطورکلی «منشی‌های مسئول» می‌خواندند، و این نمایندگان در کلیه فعالیتها، مخصوصاً تبعیدات ارامنه مباشرت داشتند.

عقیم نماید ارامنه است. از اخباری که اخیراً و بکرات از قاهره دریافت شده پی‌می‌بریم که «داشناکسوتیون»[1] مشغول تدارك یك حمله مجدانه علیه «جمعیت» است.

اگر مقتضیات تاریخی گذشته را مشروحاً بررسی کنیم ، پی خواهیم برد که کلیه طوفان‌هائی‌که برای مساعی میهن‌پرستانه «جمعیت» کارشکنی کرده‌اند، نتیجهٔ تخم‌های نفاقی است که توسط ارامنه افشانده شده است. کمك کردن به‌ارامنه یا حمایت نمودن از آنها قدغن خواهد بود.

جمعیت تصمیم گرفته است سرزمین آباء و اجدادی را از جاه‌طلبی این نژاد خبیث نجات بخشد ، و این ننگ را که تاریخ عثمانی را سیاه خواهد ساخت بردوش وطن‌پرستانه خود بگیرد.

«جمعیت» که قادر نیست کلیه حسابهای کهنه و مرارت‌های گذشته را فراموش کند ، سرشار از امید برای آینده ، تصمیم گرفته است کلیهٔ ارامنه‌ای را که در عثمانی بسر می‌برند ، بدون آنکه حتی یك نفرشان را زنده بگذارد نابود کند ، و در این مورد بدولت میدان عمل وسیعی داده شده است.

البته دولت اوامر لازم را دربارهٔ قتل‌عامهای لازم بحکام خواهد داد. کلیه نمایندگان اتحاد و ترقی اهم مساعی خود را برای تأکید در این موضوع بعمل خواهند آورد.

اموال باقی مانده موقتاً بهر وسیله‌ای که دولت مناسب بداند ضبط و مصادره خواهد شد باین نیت که بعداً بفروش برسد و پولش برای تجدید سازمان «جمعیت» براساس وسیع‌تر و برای مقاصد وطن‌پرستانه به‌مصرف برسد.

در این مورد اگر لازم می‌دانید از «کمیته‌های اجرائی» که قرار است تشکیل شود توضیح بخواهید. اگر در امور اداری به‌بی‌نظمی برخورد کردید، می‌توانید یا بحکام کل و یا به‌ما مراجعه کنید.»

پاره‌ای پیام‌ها و فرامینی که توسط نعیم‌بیگ و با ارائه اصل مدارك و اسناد عرضه شده است ، این نکته را مسلم می‌سازد که طلعت‌پاشا و یارانش ،

۱ـ این «حمله» داشناکسوتیون که در نخستین‌پاراگراف نامه ذکر شده است اصلا تازگی ندارد و بجنگ اروپا مربوط نیست.

آنچه را که این نامه یك «حمله» می‌خواند ، اتحادیه‌ای است‌که داشناکسوتیون وسایراحزاب‌سیاسی ارمنی ، برای فشار وارد آوردن بمنظـــور اصلاحات در عثمانی هنگام جنگ بالکان ، یعنی هنگامی که «قدرتها» در حال رسیدگی باین مسئله بودند ، در مصر تشکیل دادند .

از یك میهن‌پرستی افراطی کاذب و شوونیسم مطلق الهام می‌گرفته‌اند. جمعیت اتحاد و ترقی مرکز اصلی و گرانیگاه این احساس بود و می‌کوشید با خاموش کردن جرقه‌های ترحم و انسانیت، در وجود افراد جمعیت و مأموران اجرا، آنانرا هرچه بیشتر بخشونت وادارد تا در قتل‌عام زنان و کودکان باصطلاح دست و دلشان نلرزد.

بدنبال پیام بالا، نعیم‌بیک پیام دیگری نقل می‌کند، حاکی از اینکه عثمانی‌ها در نظر داشته‌اند، پس از پرداختن از کار ارمنیان بسراغ اقلیتهای دیگر بروند و سایر نژادها اعم از آسوری، یونانی و عرب - را نیز قتل‌عام کنند، تا جامعه‌ای کاملاً یکدست بوجود آورند. نقل دومین پیام چنین است:

«به‌جمال‌بیک نماینده ادانا.

۱۸ نوامبر ۱۹۱۵ - همهٔ ما موظف هستیم تحقق طرح شرافتمندانهٔ محو ساختن وجود ارامنه را که قرن‌ها در راه پیشرفت این امپراطوری و تمدن سدی تشکیل داده‌اند، به‌وسیع‌ترین نحوی عملی سازیم. باین جهت ما باید تمامی مسئولیت را برعهدهٔ خود گرفته، بگوئیم «هرچه باداباد» و با درك قربانی‌ها و فداکاری‌هائی که دولت را قادر بورود بجنگ جهانی ساخته است، باید طوری کار کنیم که تصمیمات متخذه، به‌پایان مطلوب بیانجامد.

همانطور که در پیام مورخ ۸ فوریه ما اعلام شده، «جمعیت» تصمیم گرفته است قدرتهای گوناگونی راکه قرنهاست مانع این راه بوده‌اند، ریشه‌کن و معدوم سازد، و در این راه اجباراً باید بهمین طرق خونین مبادرت ورزید. مطمئن باشیدکه ما خودمان ازاتخاذ چنین روشی وحشت داریم، ولی «جمعیت» برای تضمین استحکام کارش راه دیگری نمی‌بیند.

ما مورد انتقاد قرار گرفته و به‌بذل ترحم دعوت شده‌ایم، این سادگی چیزی ازحماقت‌کم ندارد. ما برای کسانیکه با ما همکاری نکنند جائی خواهیم یافت که دل نازکشان را بشکنند.

بار دیگر مسئله اموالی را که برجای میماند، بشما خاطرنشان می‌کنیم نگذارید توزیع آنها از نظرتان پوشیده بماند، همیشه بحسابها رسیدگی کنید و مصرف آنها را تحت نظر قرار دهید.»[1]

---

۱ - متن این سند - فتوکپی دستخط اصلی - در صفحه ۱۹۳ آمده است.

[illegible]

صفحه اول و دوم سند شماره یك ـ رجوع شود بصفحه ۱۹۲

نه فقط تلاش دول مسیحی برای وساطت و یا تخفیف قتل‌عام بی‌نتیجه می‌ماند و دولت عثمانی اجازه دخالت بهیچکدام از دولتهای کوچك و بزرگ نمی‌داد ، بلکه می‌کوشید تا این جنایات از نظر همه خارجیان پوشیده بماند. حتی فقط هنگامی اجازه دفن قسمتی از اجساد و اسکلتها را ـ که در بیابانها انباشته شده بود ـ داد که راز جنایات کاملاً از پرده بیرون افتاده بود.

نعیم‌بیك سند دیگری در این زمینه ارائه می‌دهد :

«یك تلگراف رمز از وزیر داخله خطاب به‌حکومت حلب ـ

از وساطت‌هائی که اخیراً توسط سفیرکبیر امریکا در قسطنطنیه از طرف دولت متبوعش بعمل می‌آید ، چنین بنظر می‌رسدکه قنسول‌های امریکا اطلاعاتی از طرق محرمانه کسب کرده باشند. علی‌رغم اطمینانهائی که ما داده‌ایم ، مبنی براینکه تبعیدات (ارامنه) در کمال امن و راحت انجام خواهد گرفت ظاهراً آنها مجاب نشده‌اند. مواظب باشید اعمالی که جلب توجه کند درمورد آنهائیکه (ارامنه‌ای که) مجاور شهرها و سایر مراکز هستند انجام نپذیرد. از نقطه نظر سیاست فعلی حائز کمال اهمیت است ، خارجیانی که در آن قسمت‌ها هستند ، متقاعد شوند که دفع ارامنه در واقع فقط تبعید است. باین سبب اگر برای حفظ صورت ظاهر مدتی رفتار ملایمی نشان داده شود اشکالی ندارد ، تا اقدامات عادی در مواقع مناسب انجام گیرد. بعنوان یك دستور مهم توصیه می‌شود ، کسانی که چنین اطلاعاتی داده باشند ، توقیف شوند و به‌مقامات نظامی تحویل گردند تا تحت محاکمه صحرائی قرار گیرند.

وزیر داخله ـ طلعت.»

«۲۱ نوامبر ۱۹۱۵ ـ الحاقی ـ : بدون اشاره تلگراف رمز با مدیر ملاقات کنید. آیا واقعاً چنین اشخاص فضولی وجود دارند، طبق دستور کمیته بگذارید عملیاتی که آنجا انجام می‌گیرد ، کمی معتدل شود. به‌نماینده کمیته کل ،

مصطفی عبدالخالق حاکم کل.»[1]

«من از وجود چنین اشخاصی مطمئن بودم و مرتباً از رئیس پلیس تقاضا می‌کردم تا تحقیقات لازم را بعمل آورد ، ولی نتیجه نداشت. اگر اوامر اکیدی از طرف دولت خطاب به‌وی صادر شود ، ممکن است به‌نتیجه برسد. ما در این

۱ـ فوتوکپی دستخط اصلی ـ شماره ۲

مورد بشما اختیار تام می‌دهیم.

نماینده کمیته کل ـ عبدالاحد نوری.»

تلگراف رمز از وزیر داخله بحکومت حلب (شماره ۷٤۵) :

«۱۱ دسامبر ۱۹۱۵ ـ از قرار مسموع مخبرین روزنامه‌های ارمنی که در آن نقاط سفر می‌کنند به‌جعل نامه‌ها و عکسهائی که نمودار بعضی اعمال جنایتکارانه است مبادرت ورزیده و آنها را به‌قنسولهای امریکا داده‌اند. چنین اشخاص خطرناکی را توقیف و نابود سازید.

وزیر داخله ـ طلعت.»

تلگراف رمز ذیل اضطراب دولت را بیشتر نمودار می‌سازد :

«به‌حکومت حلب (شماره ۸۰۹) ـ

۲۹ دسامبر ۱۹۱۵ ـ از قرار مسموع تعدادی مأموران خارجی در جاده‌ها وجود دارند که جنازه‌های اشخاص فوق‌الذکر (ارامنه) را مشاهده کرده و از آنها مشغول عکسبرداری هستند. موکداً توصیه می‌شود که آن اجساد فوراً دفن شود و در معرض انظار نماند.

وزیر داخله ـ طلعت.»

«به‌حکومت حلب (شماره ۵۰۲) ـ

۳ سپتامبر ۱۹۱۵ ـ توصیه می‌کنیم که عملیاتی را که بشما دستور انجامش را داده‌ایم ابتدا دربارهٔ مردان آنها (ارامنه) اجرا کنید و سپس زنان و کودکان را نیز تابع همان دستور قرار دهید. مأموران مورد اعتمادی را باین کار بگمارید.

وزیر داخله ـ طلعت.»[1]

چنانکه ملاحظه شد ، فاش‌شدن جنایات ، و احتمال مداخله و بازدید نمایندگان ممالك دیگر ـ که چنان وحشت و اضطرابی در مقامات دولتی ایجاد کرده بود ـ نه فقط مانع قتل‌عام‌ها نشد ، بلکه برسرعت و شدت کار افزود. تنها ارفاقی که به‌ارامنه شد ، این بودکه اجساد و اسکلتهای بعضی را درنزدیکی شهرها دفن کنند. اما از سوی دیگر همین اقدامات باعث شد ، که هرچه زودتر، طرح نهائی را بمرحله اجرا درآورند. ضمناً برای اینکه حتی یك شاهد زنده باقی نماند ، دستور داده شد : آن گروه از دختران و زنان ارمنی نیز که بخاطر

۱ـ خاطرات نعیم‌بیگ ـ ص ۷۰

نجات از مرگ فجیع و تجاوز وحشیانه، بعقد گروهی از عثمانیان درآمده و بحرمسراها پیوسته بودند، مجدداً جمع‌آوری و معدوم شوند. نعیم‌بیک در این زمینه نیز اسناد دیگری ارائه می‌دهد:

«به‌حکومت حلب (شماره ۵۳۷) -

۲۹ سپتامبر ۱۹۱۵ - از قرار مسموع بعضی از مردم و مأمورین با زنان ارمنی ازدواج می‌کنند. ما این امر را موکداً قدغن می‌کنیم، و توصیه می‌کنیم که این زنها فوراً جمع‌آوری شوند و (به‌بیابان) اعزام گردند.

وزیر داخله - طلعت.»

«به‌حکومت حلب (شماره ۶۹۱) -

۲۳ نوامبر ۱۹۱۵ - ارامنه ایالات شرقی را که در آنجا به‌دستتان می‌رسند بطرق محرمانه‌ای نابود سازید.

وزیر داخله - طلعت.»

« به‌حکومت حلب (شماره ۸۲۰).

٤ ژانویه ۱۹۱٦ - مقرر می‌گردد که کلیه ارامنه‌ای که اهل شمال هستند و از آنجا می‌آیند مستقیماً به‌محل تبعیدشان روانه شوند، بدون آنکه از آبادی و یا شهری در بین راه عبور داده شوند.

وزیر داخله - طلعت.»

تلگراف رمزی که از حکومت حلب به‌حکومت عینتاب مخابره شده است:

«۱۱ ژانویه ۱۹۱٦ - از قرار مسموع در حوالی شما ارامنه‌ای از سیواس و خارپوط وجود دارند. بآنان هیچ فرصتی برای مستقرشدن در آنجا ندهید و با طرقی که با آن آشنا هستید و قبلاً بشما ابلاغ شده هرچه لازم است انجام دهید و نتیجه را گزارش دهید.

حاکم کل - مصطفی عبدالخالق»

«از حکومت عینتاب.

به‌حکومت حلب.

پاسخ تلگراف رمز ۱۱ ژانویه ۱۹۱٦

۱۸ ژانویه ۱۹۱٦ - یقین حاصل شده است که قریب پانصد نفر از اهالی ایالات مورد بحث در حوالی روم‌قلعه که در حوزهٔ قضائی ما واقع شده وجود دارند.

[illegible] ۸۲۰

[illegible]

[illegible]

سند شماره دو تلگراف شماره ۸۲۰ :

کلیه ارامنه‌ای که اهل شمال هستند مستقیما به محل تبعیدشان روانه شوند !

قائم‌مقام روم‌قلعه گزارش می‌دهد که غالب آنان زن و بچه هستند و طبق همان روشهائیکه مأموران عثمانی با آن آشنائی دارند و قبلاً بآنان ابلاغ شده بود این زن و بچه‌ها تحت‌الحفظ نگهبانان کرد اعزام گشته‌اند ، باین مفهوم که دیگر هرگز باز نگردند.

حاکم ـ احمد.»

«به‌حکومت حلب .

۲۰ فوریه ۱۹۱۶ ـ مقامات نظامی لزوم استفاده ازآن افراد مورد بحث (ارامنه) را که در سنین خدمت هستند برای خدمت نظام اعلام می‌دارد. ما تصور می‌کنیم که اعزام آنان به‌مناطق جنگی میسر نخواهد بود ، ماندن آنان در شهرها مجاز نیست ، لذا بشما اجازه می‌دهیم تا از آنها در خارج از شهرها برای جاده‌سازی یا هرگونه کار مورد نیاز دیگر استفاده کنید ، بشرط آنکه افراد خانواده‌شان همراه سایر تبعیدی‌ها روانه شوند. احکام خاصی در این مورد از طرف وزارت جنگ به مقامات نظامی صادر شده است . درنتیجه باآنها ارتباط بگیرید و کارتان را با آنان هماهنگ سازید.

وزیر داخله ـ طلعت.»

«به‌کمیته کل امور تبعیدات (شماره ۵۷)ـ

۱۰ ژانوایه ۱۹۱۶ ـ تحقیقاتی بعمل آمده و استنباط شده است که کمتر از ده در صد ارامنه مشمول‌تبعیدات عمومی به اماکنی که برای آنان‌منظور شده‌بود رسیده‌اند ؛ سایرین در اثر علل طبیعی از قبیل گرسنگی و ناخوشی هلاك‌شده‌اند. بشما اطلاع می‌دهیم که‌در صدد آن هستیم تا کاری کنیم ، که در مورد آن کسانی هم که هنوز زنده مانده‌اند همان نتیجه حاصل گردد.

عبدالاحدنوری.»

«به کمیته کل امور تبعیدات.

۲۶ فوریه ۱۹۱۶ ـ برای اطلاع جنابعالی گزارش می‌شود که بزحمت‌ممکن است یك چهارم از ارامنه‌ای که به‌بیابان اعزام‌شده‌اند به مقصد رسیده باشند. باستثنای آنهائی که بعنوان پیشه‌ور روانه سوریه شده‌اند[1] بقیه در اثر علل طبیعی

---

۱ ـ در قسطنطنیه ضرب‌المثلی بود که می‌گفتند: «وقتی ساختمانی می‌کنید و محتاج کارگر هستید می‌بینید که از عثمانی‌ها هیچکس حاضر نمی‌شود، ولی اگر بخواهید ساختمانی را خراب کنید همه کسانی که حاضر میشوند عثمانی‌ها هستند» لـذا ارامنه بودندکه‌کلیهٔسربازخانه‌ها ، بیمارستانها، مسافرخانه و سایر ساختمانهای‌مسیر «مسکینه» ـ «درزور» را ساختند .

در راه تلف‌شدند . ما مشغول اقداماتی هستیم تا آنهائی را هم که بعلل گوناگون تاکنون در حلب مانده‌اند گسیل داریم.

عبدالاحدنوری.».

«به کمیته امورتبعیدات (شماره ۷۶)-

در پاسخ تلگراف مورخ ۳ مارس ۱۹۱۶ .

بتاریخ۷ مارس۱۹۱۶-ازاطلاعات‌حاصله‌استنباط‌کردیم‌که‌سی وپنج‌هزارارمنی در حوالی باب و مسکینه به‌علل مختلف تلف شده‌اند ده هزار نفر در کرکوك (محل تبعید از حلب) بیست هزار نفر در دیپسی ، ابوحرار و حمام ، و سی‌وپنج هزار نفر در رأس‌العین مرده‌اند که مجموعاً یکصد هزار نفر می‌شود.

عبدالاحدنوری.».

«به‌کمیته کل امور تبعیدات (شماره ۵۱)

۱۳ دسامبر ۱۹۱۵ - در تلگرافات مورخ ۹سپتامبر و ۲۰ نوامبر ۱۹۱۵ که توسط وزارت داخله مخابره شد ، دستور داده شده‌است اشخاصی که لفاً از آنها نام‌برده شده باید توقیف شوند . چون مسلم‌شده‌است که آنها در رأس‌العین هستند ، لذا باطلاع شما می‌رسانیم‌که عملیات لازم طبق دستوری‌که ازوزارتخانه رسیده و توسط مأموری که مستقیماً از اینجا اعزام شده ، انجام یافته است.

عبدالاحدنوری.».

کودکان را بکشید !

از آنچه تاکنون آمده است ، بی‌شك خوانندگان نحوهٔ رفتار عثمانیان را با کودکان ارمنی دریافته‌اند . آنان‌نه فقط سرنوشتی بهتر از پدران و مادران خویش نداشتند، بلکه تقدیری غم‌انگیزتر در انتظارشان بود . دختران بالاتر از هفت‌سال که نخست زیباترینشان انتخاب شده ورهسپار حرم خانه‌ها شدند ، پس از مدتی جمع‌آوری و روانه بیابان شدند ، تا پس از تجاوزات مکرر ژاندارمها ، کردها، اعراب بدوی و راهزنان، مرگ فجیع خود را استقبال کنند. کودکان دیگر نیز اعم از دختر وپسر در کاروانها ربوده شدند ، مورد تجاوز قرارگرفتند وسرانجام اسکلتهایشان در بیابان بجای ماند یا آبهای گل‌آلودفرات، آنان را بماسه‌های دریا سپرد. دژخیمان کودکان خردسال را از آغوش مادرانشان می‌ربودند و سرهایشان را به‌تخته سنگها می‌کوبیدند تا متلاشی شود. چندین مورد مشاهده

شد ، که مادران کودکان زنده خود را برودخانه افکندند ، یا در جاده مدفون ساختند تا آنانرا از شکنجه‌های مرگبار بعدی خلاص کنند.

اماهنوز بسیاری از کودکان ربوده شده و فروخته شده در خانه‌ها واماکن دیگر بصورت نوکر وخدمتکار وجود داشتند . و گروهی دیگر نیز در آغاز کار ، که هنوزعملیات انهدام شدت و خشونت کنونی را نداشت به دارالایتام‌ها سپرده شده بودند.

در آغاز تصور می‌شد ، از گروه چند میلیونی ارمنیان مقیم عثمانی ، این چند هزار کودک جان بدر خواهند برد. چون اگرحکومت عثمانی ، زنان ومردان ارمنی را برای موجودیت‌خود خطرناك میدانست، کودکان‌خردسال قادر نبودند، این امپراطوری بزرگ راتهدید کنند . اما چنین تصوری خطا بود. گذشته از اینکه ممکن بود این کودکان خاطرات فجایع و شنایع اعمال دژخیمان خود را بیاد داشته باشند ، و اگر در آینده نتوانند تلافی کنند ، لااقل برای دیگران بازگویند وقسمتی ازرازهای رسواکننده از پرده‌برون افتد، اصولاهدف‌پیراستن نژاد و مملکت از هرگونه اقلیتی بود. با این مقدمات پس‌از پایان یافتن کار بزرگسالان ، دولت عثمانی به کودکان پرداخت و این فرمان در چهارگوشه امپراطوری طنین افکن شد:

بچه‌هارا بکشید !

و بدنبال این فرمان قتل‌عام‌کودکان ارمنی، چه‌آنها که در دارالایتام‌ها بسر می‌بردند ، و چه آن دیگران که خانه شاگرد بودند ، یا بهرحال بنحوی ، در گوشه‌ای جان سالم بدر برده بودند ، آغاز شد. تعدادی ازاسناد ومدارکی که نعیم‌بیگ ازاین پس ارائه می‌دهد ، مربوط بهمین موضوع است:

«به‌حکومت حلب (شماره ۶۰۳)

۵ نوامبر ۱۹۱۵ ـ ما وقوف‌یافته‌ایم که کودکان متعلق بارامنه سیواس ، معمورةالعزیز ، دیار بکر و ارض روم توسط بعضی خانواده‌های‌مسلمان پذیرفته شده و هنگامی‌که در اثر مرگ والدینشان تنها مانده‌اند ، به‌عنوان خدمتکارقبول شده‌اند . بشما اطلاع می‌دهم که بایدکلیه چنین‌کودکانی را ازایالتتان جمع‌آوری

کنید و آنها را به نقاط تبعیدبفرستید ، و همچنین دستورات لازم در این مورد بمردم بدهید.

وزیر داخلـه ـ طلعت.».

«الحاقی ـ رئیس پلیس‌را در این‌باره ملاقات کنید:

نماینده کمیته تبعیدات‌کل- مصطفی عبدالخالق ـ حاکم کل»

«به‌حکومت حلب

۲۱ سپتامبر ۱۹۱۵ ـ نیازی به دارالایتام نیست. وقت اینکه دستخوش احساسات شویم و غذا به یتیمان بدهیم و عمر آنها را طولانی‌تر سازیم ، نیست. آنها را به‌بیابان بفرستید و مراتب را باطلاع ما برسانید.

وزیر داخلـه ـ طلعت.».

« به کمیته کل‌امورتبعیدات (شماره ۳۱)

۲۶ نوامبر ۱۹۱۵ ـ در دارالایتام بیش از چهارصد کودك وجود داشت. آنها بکاروان‌ها ملحق خواهند شد و به‌محل‌های تبعید اعزام می‌شوند.

عبدالاحدنوری.».

«به‌حکومت حلب.

۱۵ ژانویه ۱۹۱۶ ـ ازقرارمسموع بعضی از دارالایتام‌هائی که اخیراً باز شده‌اند ، کودکا نارمنی را نیز می‌پذیرند . خواه این امر در اثر عدم اطلاع از نیت واقعی ما باشد و خواه بخاطر اهانت باین هدفها ، بهرحال دولت غذا دادن به‌این قبیل کودکان یاهراقدام دیگری را که بمنظور تمدید زندگی آنان باشد ، بمنزلهٔ عملی‌کاملاً مغایر نیت‌خود تلقی می‌کند، زیرا بقای‌این‌کودکان را زیان‌آور می‌داند . توصیه می‌کنم که چنین کودکانی نباید در دارالایتام‌ها پذیرفته شوند، و هیچگونه کوششی نیز، بمنظور تأسیس دارالایتام‌های مخصوص برای آنها نباید بعمل آید.

وزیر داخلـه ـ طلعت.»[1]

«تلگراف رمز از وزارت داخله خطاب به‌حکومت حلب (شماره ۸۳۰)

فقط آن ایتامی را که‌شکنجه‌هائی را که والدینشان دستخوش آن شده‌اند

۱ ـ فتوکپی ، از روی دستخط اصلی ـ شماره ۳ ـ خاطرات نعیم بیگ .

نتوانند بیاد آورند، جمع‌آوری و نگهداری کنید. بقیه را باکاروانها روانه‌سازید.

وزیر داخلـه ـ طلعت.».

«تلگراف رمز از وزارت داخله خطاب به‌حکومت حلب (شماره ۸۵۳)

۲۳ ژانویه ۱۹۱۶ ـ در زمانیکه هزاران پناهندهٔ مسلمان وزنان‌بیوهٔ شهدای ما[1] نیازمند خوراك و حفاظت هستند، مصلحت نیست که با غذا دادن به‌کودکانی که از ارامنه برجای مانده‌اند و جز ایجاد مزاحمت درآینده به‌هیچ‌کاری نخواهند خورد، متحمل مخارج زائدشد. لازم‌است که این کودکان به ولایت شما بـاز گردانده شوند وباکاروانها به‌نقاط‌تبعید خود روانه گردند. آنهائی هم که‌تاکنون نگاهداری شده‌اند، طبق دستورات قبلی‌ماباید به سیواس اعزام شوند.

وزیر داخلـه ـ طلعت.»[2]

«به‌کمیته کل امور تبعیدات (شماره ۶۳)ـ

با ادامه تبعیدایتامـ طی سرمای شدید ـ به مقصدشان، آرامش ابدی‌آنان را تضمین می‌کنیم، درنتیجه از شما تقاضا داریم‌مبلغی را که از شما خواسته‌ایم برایمان ارسال دارید.»

«به‌حکومت حلب.

کودکان ارمنی را که‌وزارت‌جنگ توسط مقامات نظامی جمع‌آوری کرده و تحت مراقبت قرار داده است، تحویل بگیرید. آنها را به بهانه اینکه بایـد تحت مراقبت کمیته تبعیدات‌قرار گیرند، دورسازید، تا ایجاد سوءظن نکنـد نابودشان کنید و گزارش دهید. ـ وزیر داخله ـ طلعت»[3]

جالب این است که‌طلعت‌پاشا، خود به «جنایت» اعتراف می‌کند. ظـاهراً، کار دیگر از پنهانکاری گذشته است. در این سند که نعیم‌بیگ عرضه می‌کند، لفظ «جنایت» و عنـوان «ارامنـه» رسمـاً جـای «عملـیات تبعیـد» و «آنها» یا «بعضی‌ها» را گرفته است. به بقیه خاطرات نعیم‌بیگ و اسناد ادامـه می‌دهیم:

«تلگراف رمز از وزارت داخله به‌حکومت‌حلب (شماره ٥٤٤)

۳ اکتوبر ۱۹۱۵ ـ علت آنکه چرا «درزور» بعنوان محل تبعید در نظـر

۱ـ عثمانیها سربازانشان را که در جنگ کشته می‌شدند «شهید می‌نامیدند»
۲ ـ فتوکپی، از روی دستخط اصلی ـ فتوکپی شماره ٤ ـ خاطرات نعیم‌بیگ
۳ ـ خاطرات نعیم‌بیگ ـ ص ۶۳

۵۰

[illegible]

[illegible]

سند شماره سه تلگراف ۸۵۳ : مصلحت نیست کودکان گرسنه ارامنه‌را غذا بدهید

گرفته شده ، در حکم محرمانه شماره ۱۸۴۳ مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۱۵ توضیح‌داده شده است. چون کلیه عملیاتی که قرار است توسط جمعیت طول راه علیه ارامنه بعمل آید ،بمنظور نهائی دولت خدمت خواهد کرد، بنابراین نیازی به‌اقدامات قضائی در این مورد نخواهد بود . برای حکومتهای «زور» و «اورفا» هم تعلیمات لازم صادر شده‌است.

وزیر داخله ـ طلعت»[1]

طبیعی است ، بهر حال اینگونه جنایات،عکس‌العملهائی ـ اگرنه بصورت مقاومت، لااقل بشکل شکایت‌ ـ خواهد داشت‌ ـ اما دستگاه حاکمه عثمانی‌عاقل‌ـ تراز آنست که‌بگذارد اینگونه شکایتها به‌مقاماتی غیر از سازمانهای خودی‌تسلیم شود. بااین‌منطق گرفتن شکایات‌مسئله‌ای‌است، ورسیدگی‌بآنها مسئله‌ای‌دیگر ...

بایدشکایات‌را«گرفت»، امابی‌هیچ‌توجهی‌بایگانی‌کرد. حسن‌اینکارآنست که‌در آینده اگر پرسشهائی‌شدکه چراهیچکس به‌این تبعیدها اعتراض‌نکرده است، چند نامه مورد نظر را ارائه دهند. خاطرات نعیم‌بیگ در این زمینه خواندنی‌است با اسناد و مدارکی‌که ارائه میدهد :

«تلگراف رمز از وزارت داخله خطاب بحکومت حلب (شماره ۷۴۵) ـ ۹ دسامبر ۱۹۱۵ ـقبول تلگرافی‌که توسط ارامنه بدوائر حکومتی فرستاده‌می‌شود وعلیه رفتاری که نسبت بآنان انجام می‌گیرد شکایت می‌کنند ـ اشکالی ندارد . ولی رسیدگی بآنها اتلاف وقت خواهد بود . بآنهائیکه اعتراض دارند بگوئید، که وقتی‌که به محل تبعیدشان رسیدند، آنوقت بادعای حقوق از دست رفته‌شان بپردازند .

وزیر داخله ـ طلعت.»[2]

پس از قتل عام گروهی زنان، مردان و کودکان ارمنی
همه را نابود کنید ! انتظار می‌رفت که این موج عظیم جنایت فرو بنشیند .
اما چنانکه گفتیم هدف‌عثمانی از یکسو قلع و قمع همه اقلیتهای موجود در امپراطوری بود و عثمانیان می گفتند : جز خود ما هیچکس در این سرزمین حق حیات ندارد . و از سوی دیگر شهوت خونریزی‌و آدمکشی

---

۱ ـ خاطرات نعیم بیگ ـ ص ۶۵
۲ ـ خاطرات نعیم‌بیگ ـ ص ۵۶

همراه با حس انتقام ، کینه‌توزی و حسادت که مرتباً از طرف دولت و جمعیت «اتحاد و ترقی» بدان دامن زده می‌شود ، آنچنان در وجود فرد فرد عثمانیان ریشه دوانیده بود ،که شاید اگر خود دولت نیز تغییر عقیده می‌داد ، بازهم قادر به کنترل مردمی‌که به قتل و کشتار وتجاوز بنوامیس زنان و دختران ارمنی عادت کرده و از چپاول ثروت و اموال آنان بنوائی رسیده بودند، نمی‌بود .

اما دولت عثمانی نیز هرگز دراندیشه تغییر سیاست نژادی خود نبود . زیرا از چند جهت از این قتل‌عام سود جسته‌بود، که مهمترین‌آنها تهییج‌مردم وانحراف اذهان آنان از شرکت‌عثمانی در جنگ بود .

از طرف دیگر چنانکه گفتیم عکس‌العمل پاره‌ای دولتهای مسیحی و تلاش و پی‌گیری آنان برای برملا ساختن جنایات و روشن‌کردن اذهان جهانیان ، دولت عثمانی را بیش از پیش به‌تسریع در کار و پایان دادن هرچه زودتر آن برانگیخت .

هنوز در گوشه و کنار امپراطوری تنی چند از ارمنیان زنده مانده بودند. مثلاً گروهی که از بیم جان مذهب خود را ترک گفته و اسلام آورده بودند. اینان‌نه‌فقط طبق نص صریح قرآن ـ کتاب آسمانی همهٔ مسلمانان جهان از جمله خود عثمانیها که بیشتر از همهٔ آنها سنگ دین را به‌سینه می‌زدند ـ باید جان و ناموسشان در پناه مذهب از هرگونه تجاوزی محفوظ می‌ماند ، بلکه طبق قوانین رسمی مملکت نیز ، اینگونه افراد در پناه قانون قرار داشتند. همچنین گروهی دیگر که در ارتش عثمانی خدمت می‌کردند و سینه‌های خود را در راه پیروزی این‌سرزمین هدف شمشیر و گلوله‌های دشمنان عثمانی کرده و جمعی از آنان بدرجات افسری نیز رسیده بودند.

اکنون پس از قلع و قمع همهٔ افراد ، توجه دولت و جمعیت متوجه این گروه شده‌بود. چه کسانی که اسلام آورده بودند ، چه آنها که در ارتش خدمت می‌کردند ، می‌توانستند پرده از راز جنایتی که برقوم و نژادشان گذشته بود، بردارند . با این‌مقدمات بود که فرمانهای صریح بعدی بدینشرح صادر شد:

«همه را نابود کنید!»

و برای اینکه کارها هرچه زودتر فیصله یابد، با قاطعیت دستور داده شد، هرکدام از عوامل‌دولتی و مجریان امر که اندکی ترحم ازخود نشان دهند ، باید

تحت تعقیب قرار گرفته و بشدت مجازات شوند . در این فرامین دیگر پرده‌پوشیهای گذشته وجود ندارد ، بلکه رسماً عناوین «جنایت» و «بیرحمی» و «نهایت خشونت» بکار برده می‌شود .

همزمان بااین کوشش نهائی و «عملی»، برای پاك کردن سراسر عثمانی، از وجود حتی یکنفرارمنی، تلاش وسیعی‌نیز،برای ایجادزمینه «فکری»، تشویق و ترغیب هرچه بیشتر مردم‌بخشونت و وحشیگری و مجاب کردن افکار عمومی جهانیان آغاز شد. دولت و جمعیت ، باید بنحوی ثابت می‌کردند که وجود ارامنه ، موجودیت عثمانی را تهدید می‌کند. برای اینکارجعل‌اخبار وگزارشهای بی‌اساس ، کشف به‌اصطلاح اسلحه و اقدامات دیگر لازم بنظر می‌رسید ودولت عثمانی بی‌درنگ دست باینکار زد ، که در این بخش از یادداشتهای نعیم‌بیگ خواهیم خواند:

«به‌حکومت حلب .

۱٦ سپتامبر ۱۹۱۵ ـ ازابتدا به‌شما ابلاغ شده‌بودکه دولت بدستورجمعیت «کمیته‌اتحاد»[۱] تصمیم‌داردکلیه‌ارامنه‌ای‌راکه‌درترکیه‌بسرمی‌برندکاملاً نابودسازد. آن کسانیکه با این حکم و تصمیم مخالفت دارند نمی‌توانند برمسند ادارات امپراطوری باقی بمانند .بزندگی آنها (ارامنه) باید با اقدامات متخذه ـ هرچند جنایتکارانه هم که باشد ـ پایان داده شود ، و هیچگونه توجهی به‌سن یا جنس آنها و یا بیم از وسوسهٔ وجدان نباید وجود داشته باشد.

وزیر داخله ـ طلعت.»[۲]

---

۱ ـ کمیته‌ای که در این تلگراف به‌آن اشاره شده‌است ، فعالیتش را بهمه‌جا گسترش داده وسرانجام بانتشار مجلد قطوری پرداخت که در آن سعی کرده‌است با مضحك‌ترین دروغها ثابت کند که ارامنه واقعاً وجود امپراطوری عثمانی را مورد تهدید و در معرض خطر قرار داده بودند و درنتیجه دولت مجبور بوده است آنها را «تبعید» کند. قوی‌ترین‌مدارکی که در این کتاب وجود داردعبارت‌است از عکس سلاحهائی که از ارامنه جمع‌آوری شده .و در میان آنها عکس بمب‌هائی که در ولایات مجاور قسطنطنیه پیدا شده‌بچشم می‌خورد . این بمب‌ها با همکاری کمیته اتحاد توسط حزب ارمنی معروف به «داشناکسوتیوگانس» تهیه شده بود ،تا در صورتیکه عکس‌العملی‌در ترکیه بوقوع پیوندد ـ همانطورکه کمی پس از استقرار مشروطیت وتدوین قانون اساسی در ۳۱ مارس ۱۹۰۹ به وقوع پیوست ـ ارامنه و ترکهای جوان قادر باشند دوشادوش‌یکدیگرعلیه‌مبادرت کنندگان‌به‌عکس‌العمل‌بجنگند. ابتدا در آلمان بود که آلبومهائی توسط دولت عثمانی انتشار یافت تاجرم ارامنه را ثابت کنند.

۲ ـ خاطرات نعیم بیگ ـ ص ٦٥

گفتیم آنهائی نیز که اسلام می‌آوردند ، باید کشته می‌شدند ، لذا زعمای قوم با این حیله اسلام آوردن افراد را به‌پایان کار تبعید موکول می‌کردند :
«به‌حکومت حلب (شماره ۷۶۲) -
پاسخ تلگراف ۲ دسامبر ۱۹۱۵
بتاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۵ - بآنهائیکه می‌خواهند با گرویدن باسلام جان خود را نجات دهند ، ابلاغ کنید که باید وقتی به‌محل تبعید رسیدند مسلمان شوند.

وزیر داخله - طلعت.»
و چون هیچیك از تبعیدی‌ها هرگز بپایان راه نمی‌رسیدند ، قضیه بخودی‌خود منتفی می‌شد.
«به‌حکومت حلب.
۳ فوریه ۱۹۱۶ - کمیته‌ای‌که تحت نظرمصطفی نائل‌افندی به‌اورفا فرستاده شده ، پس از آنکه وظائفش را در رسیدگی و کسب اوراق و اسناد مربوط بافکار و اعمال آشوبگرانه ارامنه انجام داد[1] ، در شهرهای عینتاب و سیلیس که درولایات شماست به‌تحقیقات خواهد پرداخت. درنتیجه تعلیمات محرمانه‌ای به‌نواحی مربوطه ارسال دارید تا برای تسهیل مساعی آنها و تضمین موفقیتشان اقدامات لازم بعمل آید.

وزیر داخله - طلعت.»
«تلگراف رمز از وزارت داخله به‌حکومت حلب (شماره ۵۶۳) -
۱۲ اکتوبر ۱۹۱۵ - برای ارسال اوراقی که با دستور محرمانه تقاضا شده است ظرف یك هفته آماده شوید.

وزیر داخله - طلعت.»
این تلگراف رمز از وزارت جنگ‌بکلیه افسران فرمانده قشون ارسال‌شده است :

«۲۷ فوریه ۱۹۱۸ - دولت امپراطوری با توجه به‌مقتضیات کنونی حکمی برای قلع و قمع کلیه افراد نژاد ارمنی صادر کرده است. درباره آنها عملیات ذیل باید اجرا گردد :

---

۱ - خاطرات نعیم بیک - ص ۶۵

۱ ـ کلیه ارامنه‌ای که در این کشور هستند و اتباع عثمانی بشمار می‌روند از پنج ساله به‌بالا ، باید از شهرها بیرون برده شوند و سلاخی گردند.

۲ ـ کلیه ارامنه‌ای که درقشون امپراطوری خدمت می‌کنند ، بایدازفوج‌های خودشان بدون تعرض و ایجاد مزاحمت جدا شوند ، و در اماکن خلوت، دور از انظار مردم تیرباران شوند.

۳ ـ افسران ارمنی قشون باید در سربازخانه‌هائی که بفوج آنها تعلق دارد، تا صدور دستورات ثانوی زندانی شوند.

چهل و هشت ساعت پس ازآنکه این احکام بفرماندهان هر فوج مخابره شود ، حکم خاصی برای اجرای آنها صادر خواهد شد. برای اجرای این احکام به‌هیچ عملی جز آنچه ضروری باشد نباید دست بزنید.

نماینده فرماندهی عالی و وزیر جنگ ـ انور.»

تلگرافات رسمی‌که به‌انتشار متن آنها مبادرت ورزیدیم قضیه را هم‌اکنون بسیار روشن ساخته است. احکامی که مرتباً از قسطنطنیه صادر می‌شد و مبنی برآزاد گذاشتن جنایات در مسیر ارامنهٔ تبعیدی علیه جان آنان و عدم مبادرت به‌مجازات مرتکبین و حتی حاکی از تشویق و حمایت از جنایتکاران بود ، این واقعیت را مسلم می‌ساخت که آنچه اصولاً بحساب نمی‌آید ، جان این مردم بیگناه اعم از زن و مرد و کودك است.

حتی پاره‌ای از عوامل عثمانی مانند آنهائیکه در زمان فرمانروائی سلطان حمید دوم از شرکت در قتل‌عام‌ها استنکاف ورزیده و در بعضی نقاط در مقام حمایت از همسایگان ارمنی خود برآمده بودند نیز ، در کمال شوق از طرح قلع و قمع ارامنه استقبال کردند. «اتحاد» حتی ذهن آن قبیل عوامل را نیز مسموم ساخته و موفق شده بود غریزهٔ قتل و غارت را در کلیه عثمانی‌ها و کردها بیدار سازد.

نعیم‌بیگ در خاطرات خود می‌نویسد : «جنگ تازه شروع شده بود که گرسنگی و بینوائی در عثمانی ـ که هم‌اکنون ضعیف و فاقد وحدت شده بود چهرهٔ خود را نشان داد. لازم بود شکم مردم را سیر کنند و آنانرا بفریبند و این امر تنها به‌وسیلهٔ پول و اموالی که ارامنه پشت‌سر می‌گذاشتند امکان‌پذیر بود. اینك در ولایات ارض‌روم ، بیتلیس ، دیاربکر ، معمورةالعزیز ،

و سیواس ، قتل و غارت ارامنه آغازشده بود. این اشتغال باعث می‌شد که مردم را از هر فکر دیگری باز دارد. فکر مردم سوریه و بین‌النهرین را نیز می‌بایست مشغول و منحرف ساخت. جاده‌ها و دشت‌های بین‌النهرین و بیابان‌های سوریه پر از ارامنه بود. ثروت سرشاری که ارامنه طی قرن‌ها کسب و کار شرافتمندانه گردآورده بودند غصب شد. آنچه هم که همراه ارامنه باقی مانده بود ، می‌بایست در آن بیابان‌ها از دست بدهند ، چون ساکنان اطراف بیابانها مطلع شده بودند که ارامنه بعنوان قربانی بطرف آنها گسیل گشته‌اند ، آنها ابتدا به‌حملات کوچك می‌پرداختند ، ولی چون به‌سیاست دولت پی بردند جری‌تر شدند و علناً به‌قتل و غارت ارامنه تبعیدی پرداختند.

کمیته اتحاد ، مردم عثمانی ، و کلیه نفوس تابع امپراطوری عثمانی ، در این جنایت دست داشتند.

کمال‌بیگ هنگام تبعیدها حاکم یوزقات[1] بود. وی یکی از مخوف‌ترین قتل‌عام‌های آن منطقه را ترتیب داد. پس از آنکه سربازان «متفق» وارد قسطنطنیه شدند ، دادگاه نظامی ویرا محکوم به‌مرگ کرد و بدار آویخت. مردم عثمانی علیه این مجازات تظاهرات عظیمی برپا کردند و از اینکه مردی را که کاری جز کشت و کشتار انجام نداده و قریب شصت هزار تن را از دم تیغ هلاکت گذرانده بود «شهید» بخوانند ، شرم نمی‌کردند.

مردم عثمانی هنگامی که اعضای کمیتهٔ اتحاد محاکمه می‌شدند نیز همین عمل را انجام دادند. این محاکمه بجای آنکه اجرای عدالت باشد ، صرفاً یك حیله سیاسی بود. دولت معاصر عثمانی فقط می‌خواست گرد و خاکی در برابر انظار اروپا برپا کند. ولی فشار مردم عثمانی بزودی آنان را وادار ساخت که باین صحنه‌سازی پایان دهند و محاکمات بدون نتیجه متوقف شد.

به‌سخنانی که یکنفر از اتباع خود عثمانی در این مورد گفته است گوش دهیم : «در آغاز سال حاضر ، هنگامی که محاکمه چند جنایت دست دوم در قسطنطنیه شروع شده بود ، یك روزنامه عثمانی موسوم به«صباح» مقاله‌ای بامضای علی کمال‌بیگ سردبیر خود انتشار داد که این محاکمه را صحنه‌سازی دانسته و درباره صحت آن شك کرده بود ، و آنچه وی در این باره نوشت نه

---

1. Yozgahat

فقط سند محکومیت کمیته اتحاد و دولت عثمانی بود، بلکه در واقع دلیل محکومیت همه مردم امپراطوری محسوب می‌شد.

علی‌کمال‌بیگ[1] می‌نویسد:

«ما اطمینان داریم آنهائیکه می‌دانند چگونه وجداناً و بدون تعصب و تبعیض قضاوت کنند، به‌نفع ما حکم خواهند داد. حقایق این دعوی چیست؟ چهار پنج سال پیش یك جنایت جهانی و منحصر بفرد در تاریخ، در کشور ما بوقوع پیوست. با درنظر گرفتن وسعت دامنه و عظمت فوق‌العاده این جنایت، معلوم می‌شود که ارتکاب بآن از عهده چهار پنج نفر ساخته نبود و بلکه شرکت و مبادرت صدها هزار نفر را الزام‌پذیر می‌ساخت. اگر قربانیان بجای آنکه ششصد هزار نفر باشند سیصد هزار نفر بودند ـ و اگر حتی دویست هزار نفر و یا یکصد هزار نفر هم که بودند بازهم صد پانصد، و حتی هزار نفر جانی از عهده قتل و نابودی این همه افراد برنمی‌آمدند. هم‌اکنون این امر مسلم شده است که این جنایت توسط «مرکز کل اتحاد» طراحی و مقرر شده است. پس از آنکه برنامهٔ جنایت توسط عدهٔ خاصی کشیده می‌شد، بدست حکام کل و حکومت‌ها ـ یعنی توسط مأموران دولتی، توسط پلیس و توسط مردم، بمرحله اجرا درمی‌آمد. اکنون آیا اهانت به‌عدالت نیست که از طرفی عدهٔ کثیری از جانیان بزرگ و کوچك آزاد گذاشته شوند، و از طرف دیگر فقط حکام کل دیاربکر، سیواس و خاربوط (که بهر صورت محاکمه نشده‌اند) و چند مأمور زیردست توقیف باشند؟»[2]

مشاهدات یك ایرانی

«نعیم‌بیگ» با نقل این جملات از سرمقاله «علی‌کمال‌بیگ» ـ در روزنامه «صباح» به‌یادداشتهای خود پایان می‌دهد. اما سخن ما درباره این‌جنایت وسیع و دامنه‌دار، دراینجا به‌انجام‌نمی‌رسد. بی‌تردید، وقتی قتل‌عامی با دامنه‌ای این چنین وسیع، در سرزمینی پهناور چون‌امپراطوری‌عثمانی صورت‌گیرد، باوجود

---

۱ ـ علی‌کمال‌بیگ هنگام نگارش این مقاله وزیر داخله بود.
۲ ـ روزنامه «صباح» ـ مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۱۹.

همه احتیاطهای مقامات دولتی ، نمی‌تواند از دید ناظران‌خارجی پوشیده بماند.
کمیته امریکائی تحقیق پیرامون‌قتل‌عام ارامنه عثمانی ، بررسی آرنولد- توین‌بی و مطالب... تدوین کننده و مترجم یادداشتهای نعیم‌بیک نیز بیشتر برهمین مشاهدات متکی است . اما در این مورد خاص و در متن نامه فارسی کتاب قتل عام ارامنه (کتابی که اینك در دست شماست) شهادت یك ناظر عینی را ارائه می‌دهیم ، که هیچکس را در صحت و دقت نظرش تردید نیست و این خود ، یکی ازبرتریها و وجوه تمایزنسخه فارسی این کتاب ، برهمه کتب و آثار دیگری است ، که بزبانهای مختلف درباره این فاجعه نگاشته شده‌است.
«سید محمدعلی‌جمال‌زاده» نویسنده‌نامدارایرانی وابداع‌کننده قصه‌نویسی نوین فارسی ، که کتابهای یکی بود یکی نبود ، دارالمجانین ، راه آب‌نامه ، و ... او همواره سرمشقی آموزنده برای نویسندگان جوان خواهد بود، درست در روزهائی که ارمنیان عثمانی در بیابانها آواره شده و عفریت مرگ‌برفراز سرشان پروبال می‌زد ، از این سرزمین مرگ و جنایت گذشت.
وی آنچه را که شخصاً شاهد و ناظر بوده است، زیر عنوان « مشاهدات شخصی من در جنگ جهانی اول» برشته تحریر کشیده است.[1]
نویسنده پس از اینکه تأکید می‌کند «آنچه در این گفتار آمده ، همه چیزها و وقایعی است که نویسنده بشخصه شاهد و ناظر آن بوده و بچشم خود دیده است» درباره‌انگیزه سفر خود مینویسد:
«در اوایل نخستین جنگ جهانی ، راقم این سطورجوان بود وبه‌مأموریت از طرف کمیته ملّیون ایرانی ساکن برلن بـریاست شادروان سیدحسن تقـی‌زاده از طریق ترکیه به‌بغداد می‌رفت. در آن تاریخ حکومت کشور عثمانی باجوانان ترك بود و ترکیه (یا عثمانی) هر چند با آلمان متحد گردیده و برضد دشمنان آلمان می‌جنگید ، ولی نسبت به‌مملکت ما ایران‌نظر دوستانه‌ای نداشت و چنان می‌نمود که دولت عثمانی می‌خواهد از اوضاع واحوال‌پریشان و بی‌سروسامانی ایران آنروز استفاده کند و چنانکه مکرر در تاریخ‌مادیـده شده است در آب آلوده ماهی بگیرد و برقسمتی از خاك ایالات وولایات‌مغرب ایران تسلط‌یابد».
نویسنده پس از ابراز خرسندی از اینکه امروز «در اثر عقل و درایت و

---

۱ ــ مجله هور ــ سال اول شماره دوم ــ ص ۱۸ ــ ۲۵

موقع شناسی دو کشور همجوار و مسلمان و دو ملت برادر ایران و ترکیه، اساس سیاست دو مملکت بردوستی و اتحاد و اشتراك منافع و مصالح نهاده شده است» شرح سفر خود را از برلن به‌بغداد ، چنین حکایت می‌کند:

«مسافرت من از برلن به‌بغداد در بهار سال ۱۹۱۵ میلادی ، چند ماهی‌پس از آغاز جنگ اول جهانی بود. حالا کاری بآن نداریم که هر چند بقصد مبارزه با دشمنان ایران و عثمانی ، یعنی روس وانگلیس وبا نیت‌خدمتگزاری به‌دشمنان روس و انگلیس که عثمانی هم با آنها متحد و متفق بود و شانه‌بشانه‌می‌جنگید براه افتاده‌بودم، ولی در ورود به استانبول دچار پلیس عثمانی گردیدم و پس از استنطاقهای دور و دراز (که مثلاً اگر مسلمانی پس‌چراکلاه فرنگی به‌سرداری و اگر واقعاً ایرانی هستید، چرا ترکی حرف نمیزنی) در یك مهمانخانه یونانی که گویا در واقع زندان نظمیه بود، توقیف شدم و روزها احدی خبر نداشت که در کجا هستم و چه برسرم آمده است ، و یکنفر از کمیسرهای عثمانی ، با تهدیدسیلی می‌خواست مرا به تکلم بزبان ترکی مجبور سازد ، بالاخره آزاد شدم و با خطآهنی که از استانبول به‌حلب میرفت براه افتادم.

بعداً معلوم‌شدکه این خطآهن هنوز تا به شهر حلب که در آن تاریخ‌تعلق به‌عثمانی داشت تماماً ساخته نشده است ، و قطعه‌ای از راه را باید با مال و درشکه و عربانه (ارابهٔکوچك اسبی) پیمود. شب فرا رسید ودردهکده‌ای پیاده شدم و در قهوه‌خانهٔ محقری وارد شدم . بنابود شب را در آنجا گذرانده‌فردا صبح براه بیافتم.

در گوشه قهوه‌خانه خزیدم و چون ترکی‌نمی‌دانستم و هم‌صحبتی نداشتم یك کتاب رمان فرانسوی همراه داشتم ، بخواندن آن مشغول گردیدم.

ناگهان یك جوان که چند سالی ازخودم‌مسن‌تربود ، یعنی بیست و پنج سالی بیشتر نداشت ، ذوق‌کنان بطرف من آمد و بزبان فرانسه گفت: پس معلوم می‌شود شما فرانسه می‌دانید... گفتم : می‌دانم. خوشحال شد وبزودی‌صحبتمان گرم شد. بخصوص که معلوم گردید ، که او هم در بیروت در همان‌مدرسه آنطور درجبل‌لبنان که من در آنجا درس خوانده و فرانسه یاد گرفته بودم ، درس خوانده است . گفت : من در اینجا تلگرافچی هستم و تنها هستم‌وهرکتابی داشته‌ام خوانده‌ام ، و اگر بتوانید یکی‌دوکتاب به‌فرانسوی‌بمن بدهید، حاضرم

بهر قیمتی که باشد بخرم. همان کتابی‌را که در دست داشتم و تا نیمه خوانده بودم باو دادم‌وگفتم بیادگار نگاه بدارید و باز هم در چمدانم کتابهای‌دیگری دارم باز خواهم کرد و بشماخواهم‌داد.

بسیار ممنون شد و مرا دعوت کرد که‌ازقهوه‌خانه بیرون بروم‌و در اطاق او که همان دفتر تلگرافخانه هم بود، مهمان او باشم وشب را در آنجا بگذرانم. نعمت غیرمترقبه بود ، پذیرفتم و باطاق او رفتیم. فوراً بتدارك خوراك ومشروب مشغول گردید و گفت در حلب هم دوستان و آشنایانی دارد و مرا بآنها توصیه خواهد کرد که در حرکت من بجانب بغداد کمك‌لازم را برسانند.

خوردیم و آشامیدیم و گفتیم و شنیدیم و سرانجام چراغ را خاموش نموده بخواب رفتیم . دمدمه‌های‌صبح بودکه دربیرون هیاهوئی‌برخاست. بیدار شدیم و جوانی که ضمناً بمن گفته بود ارمنی است، برای تحقیق با همان جامهٔ شبانه بیرون رفت‌وبزودی برگشت. درحالیکه آثار وحشتزدگی عمیقی در قیافه و حرکاتش مشهود بود . همینقدر بمن گفت که ژاندارمها گروهی از ارمنیان را آورده‌اند و اگر بفهمند که من هم‌ارمنی هستم، اسیر می‌شوم و با اضطراب و تشویش هرچه تمامتر مرا و اطاق و دارائی و اسباب خود را گذاشت وناپدید گردید .

در آن‌ساعت و در آنجا ، نخستین بار شاهدعینی بلاها ومصیبتهائی‌گردیدم که در سالهای اول نخستین جنگ‌جهانی در عثمانی برسر ارامنه بیچاره آمد و چنانکه لابد می‌دانید مستوجب قتل کرورها گردید.

با مشکلات بسیار و سرگذشتهائی که واقعاً نوشتنی است ، برکشتی‌چوبی کوچکی بنام «شخطور» که‌عربها در ساحل‌فرات بپول‌خودم برایم ساخته‌بودند، سوار شدیم و خود را به بغداد رساندیم (پس از ۲۲ روز مسافرت برروی آب فرات). چنانکه شاید شنیده باشید در بغداد با کمك دوستان‌و از آن جمله شادروان‌ابراهیم‌پورداود وشادروان حاج‌اسمعیل امیرخیزی‌روزنامهٔ «رستاخیز» را علم کردیم و چون انگلیسها از راه کوةالعماره به بغدادنزدیك می‌شدند به کرمانشاه نقل مکان کردیم‌و از آنجا هم بملاحظهٔ نزدیك شدن قشون روس (ضمناً انگلیسها هم شکست خورده بودند و نتوانسته بودند به‌بغداد بیایند) از نو با ملیون بسیار دیگری به‌بغداد آمدیم و سرانجام باز دستجمعی راه استانبول

و برلن را پیش گرفتیم.

من از جمع یاران زودتر از بغداد حرکت کردم. مسافرتم رویهمرفته شانزده ماه طول کشیده بود و با دونفر از صاحبمنصبان سوئدی ژاندارمری ایران و یك طبیب سویسی که در سلطان‌آباد عراق سالها ساکن بود و یك نفر ایرانی بنـام حاج محمد باقر کاشانی (که سرنوشت شومی پیدا کرد) با گاری و عـربانـه از بغداد از راه عربستان و حلب بجانب استانبول براه افتادیم. از همان منزل اول با گروههای زیاد از ارامنه مواجه و مصادف شدیم کـه بصورت عجیبی کـه باورکردنی نیست ، و ژاندارمهای مسلح و سوار ترك آنهارا پیاده بجانب مرگ و هلاك میراندند.

ابتداموجب نهایت تعجب ماگردید ،ولی کم‌کم چنان عادت کردیم که حتی دیگر گاهی نگاه هم نمی‌کردیم و الحق که نگاه کردن هم نداشت. صدها زنان و مردان ارمنی را با کودکانشان بحال زاری بضرب شلاق و اسلحه پیاده وناتوان بجـلو میراندند . در میان مردها جوان دیده نمی‌شد، چون تمام جوانان را یـا بمیدان جنگ فرستاده و یا محض احتیاط (ملحق شدن بقشون روس) بقتل رسانده بودند .

دختران ارمنی موهای خودرا از ته تراشیده بودند وکاملاً کچل بودند وعلت آن بود که مبادا مردان ترك و عرب بجان آنها بیافتند. مرد و زن و پیر وجوان بجای کفش با کهنه و کاغذ و ریسمان و طناب برای خود کفشهائی درست کرده بودند که بصورت گهواره کوچکی در آمده بود. دوسه‌تن ژاندارم براسب سوار این گروهها را درست مانند گله گوسفند بضرب شلاق بجلو میراند. اگر کسی از آن اسیران از فرط خستگی و ناتوانی و یا برای قضای حاجت بعقب میماند ، برای ابدبعقب مانده بود وناله وزاری کسانش بی‌ثمر بود واز اینرو فاصله به‌فاصله کسانی از زن‌و مرد ارمنی را میدیدیم که در کنار جاده افتاده‌اند و مرده‌اند یا در حال جان‌دادن و نزع بودند . بعدها شنیده شد که بعضی از ساکنان جوان آن صفحات در طریق اطفاءآتش شهوت حرمت دخترانی از ارامنه را که در حال نزع بوده و یا مرده بودند نگاه نداشته بوده‌اند .

خود ما که خط سیرمان‌در طول ساحل غربی‌فرات بود وگاهی بفرات‌نزدیك و گاهی دور میشدیم روزی نمی‌گذشت که نعشهائی را در رودخانه نمیدیدیم که

آب آنها را با خودمیبرد.

روزها راه میرفتیم و شبهابرای استراحت خودمان‌و استراحت دادن اسبها سعی‌داشتیم در جای مناسبی منزل کرده شامی بخوریم و شب را بگذرانیم. شبی از شبها در جائی منزل کردیم که نسبتاً آباد بود و توانستیم از ساکنان آن بره‌ای بخریم و سرببریم و کباب کنیم: از حبوبات عدس‌و برنج و نخود و لوبیا باخود همراه داشتیم ، ولی چند روز بود که مزهٔ‌گوشت نچشیده بودیم و ذوقی‌داشتیم که کبابی خواهیم خورد. دل و رودهٔ بره را در همان نزدیکی خالی کرده بودیم. مایع سبز رنگی‌بود بشکل آش مایعی. ناگهان دیدیم که جمعی از ارامنه که ژاندارمهاآنها را درجوار مامنزل داده بودند، با حرص و ولع هرچه تمامتر بروی آن مایع افتاده‌اند و مشغول خوردن آن هستند. منظره‌ای بودکه هرگز فراموشم نشده است.

باز روز دیگری در جائی‌اطراق کردیم که قافله بزرگی از همین ارامنه در تحت مراقبت سوارهای پلیس عثمانی در آنجا اقامت داشتند . یك زن ارمنی با صورت و قیافه مردگان بمن‌نزدیك شد و بزبان فرانسه بمن گفت: «ترا بخدا این دو نگین الماس را از من بخر و در عوض قدری خوراکی بما بده که‌بچه‌هایم ازگرسنگی دارند هلاك می‌شوند». باوربفرمائید که الماسها را نگرفتم و قدری خوراك باو دادم. خوراك خودمان هم کم‌کم ته کشیده بود و چون هنوز روزها مانده بود که به‌حلب برسیم دچار دست‌تنگی شده بودیم.

در همانجا پیرمردی بدو صاحبمنصب سوئدی که لباس نظامی (ژاندارم ایرانی) در برداشتند نزدیك شد و بزبان فرانسوی گفت: «خداوندا پس‌این‌جنگ و خونریزی کی بپایان خواهد رسید؟.» گفت: این جنگ نیست، این «اکس-ترمی‌ناسیون» است یعنی قلع و قمع و از ریشه‌درآوردن و قتل‌عام. معلوم شدکه در یکی از مدارس عالی استانبول معلم ریاضیات بوده است پسران جوانش را برده بودند و میگفت یقین قطعی دارم که زنده نمانده‌اند و دو دختر جوان را نشان داد که با سرهای تراشیده و طاس با دستهای خود خاك زمین را زیر و رو میکردندکه شایدریشه علف خشکی بدست‌آورند وسد جوع نمایند. نیم‌مردگانی بیش نبودند . یکی‌از صاحبمنصبان سوئدی یك قطعه نان نسبتاً بزرگ بآن مرد داد. مرد با سرعت و شهوت و ولع مشغول خوردن و بلعیدن گردید، ولی قطعه

نسبتاً بزرگی از آنرا در زیر پیراهن خود پنهان ساخت و گفت: این برای خودم است . بدخترانم نخواهم داد. چون یقین‌دارم که ثمری نخواهد داشت و آنها را از مرگ بسیار نزدیك رهائی نخواهد بخشید. از زندگانی آنها چند ساعتی بیشتر باقی نمانده است و چنان ناتوان وضعیف شده‌اند که دیگر نجات دادن آنهاامکان‌پذیر نیست. پس بهتر است که این نان را برای خودم نگاه دارم...»

به حلب رسیدیم .در مهمانخانهٔ بزرگی منزل گردیم که «مهمانخانهٔ پرنس» نام داشت و صاحبش یك نفر ارمنی‌بود. هراسان نزدما آمد که جمال‌پاشا وارد حلب شده و در همین‌مهمانخانه منزل دارد و میترسم مرا بگیرند و بقتل برسانند و مهمانخانه را ضبط نمایند. بالتماس و تضرع درخواست مینمود که ما بنزد جمال‌پاشا که به‌قساوت معروف‌شده بودرفته وساطت کنیم. میگفت شما اشخاص محترمی هستید و ممکن است وساطت شما بی‌اثر نماند. ولی بی‌اثر ماندو چند ساعت پس از آن معلوم شد که آن‌مرد ارمنی را گرفته و به بیروت وآن حوالی فرستاده‌اند و معروف بود که در آنجا قتلگاه بزرگی تشکیل یافته است.

خلاصه آنکه روزهای عجیبی راگذراندیم. حکم یك کابوس‌بسیارهولناکی را برای‌من پیدا کرده است که گاهی‌بمناسبتی بروجودم تسلط پیدا میکند و ناراحتم میسازد و آزارم میدهد.

امروز خدا را باید شکر کرد که اولا مملکت ترکیه دارای حکومت و سیاستی است دنیاپسند. ممالك زیادی، که چند برابر خود ترکیه وسعت داشت در آن تاریخ در تحت حکومت و سیطره استانبول بود و عموماً همه ناراضی و مظلوم بودند و امروز از ترکیه مجزا شده دارای استقلال و سیادت گردیده‌اند، ولی خود ترکیه‌هم گرچه از لحاظ وسعت خاك و تعداد تبعه کوچکتر شده است ولی در عوض دارای حس ملیت و وحدت بیشتری گردیده که ضامن سعادت و سعادتمندی ملت است و حکومت نیز پشت پا بخیالات خام و سستی زده است که بنام «پان‌ترکیسم» و جهانگیری مایه دردسر مردم آن کشور و هلاك و دمار اقلیت گردیده بود و در راه آزادی وآزادمنشی و ترقی و پیشرفت و معرفت همجواری عاقلانه قدم برمیدارد و ما همه آرزومندیم که در سایه چنین سیاست و مشی پسندیده روزبروزبر تشدیددوستی ما ایرانیان و برادران ترکمان بیفزاید و سعادتمندترباشیم .

بعدها وقتی به ژنو آمدم و ساکن این دیار گردیدم متوجه شدم که تعدادی از خانواده‌های سویسی در همان موقعی که ارمنیها در خاك ترکیه روزگار شومی را میگذراندند و کرورها از افراد آنها (تعدادتلفات‌دومیلیون وسه‌میلیون قلمداد شده است) یا تیرباران میشدند و یا در بیابانهای بی‌آب وعلف‌راه عدم میپیمودند با کمك صلیب سرخ کودکانی از ارامنه را که یتیم و بی‌پدر ومادر شده بودند بسویس آورده و چه بساآنها را برسم فرزندی قبول نموده و بمدرسه فرستاده و تربیت کرده‌اند. بطوریکه‌امروز در همین شهر ژنو تعدادی از آن کودکان تربیت یافته، دارای نام و نشان شده‌اند وپزشك جراح ومهندس ومعمارمیباشند. راه انسانیت چنین‌است و خدا بخواهد که اولاد آدم مرد باشند و عقل و عاطفه داشته باشند و همین‌راه را بپیمایند.

ژنو ۲۵ خرداد ۱۳۵۰

سید محمد علی جمال زاده»

خاطره‌ای دیگر

آنچه راکه این نویسنده معروف ایرانی (سید محمدعلی جمال‌زاده) با استناد به‌مشاهدات شخصی خود بیان‌کرده است، خاطرات یك ایرانی دیگر ـ که وی نیز شخصاً شاهد مناظری از تبعید ارامنه عثمانی بوده است ـ مورد تأیید قرار می‌دهد.

آقای دیوان‌بیگی، یکی ازسیاستمداران آزاده و میهن‌پرست و درستکار کشور ماست، که در سفر گروهی آزادیخواهان ایران به‌بغداد و مهاجرت به عثمانی شرکت داشته است.

ایشان با شناسائی دقیق اوضاع عثمانی، و وقوف بر ریشه‌های پان‌ترکیسم، در جلد اول یادداشتهای دوران زندگی سیاسی خود، دربارهٔ «ترك جوان» می‌نویسد:

«آن موقع زمام امور ترکیه در دست فرقه «ترك اجاقی» یا بعبارت دیگر «ترك جوان» می‌بود. رهبری این فرقه تندرو را طلعت‌پاشا و انورپاشا بعهده داشتند. یکی باصطلاح روز وزیر اعظم بود، یعنی نخست‌وزیر و دیگری وزیر جنگ و هر دو فرمانروای مطلق. اینها شش سال قبل از شروع جنگ جهانی

۱ ـ مجله هور ـ سال اول ـ شماره ۲ ـ مرداد ۱۳۵۰

باتفاق جمال‌پاشا، انقلاب راه انداختند. سلطان عبدالحمید مستبد را وادار به‌صدور فرمان مشروطیت نمودند. بعد او را کنار گذاشتند، سلطان محمد درویش و گوشه‌گیر را خلیفه کردند و خود حکومت را در دست گرفته برای انجام اصلاحات داخلی اتصالاً از دولت امپراطوری آلمان کمك مالی و فنی دریافت نمودند. آنقدر که براثر نفوذ مستشاران آلمانی عاقبت دولت عثمانی مجبور شد بطرفداری از دولت آلمان با روس و انگلیس بجنگند.

مرام فرقه ترك اجاقی از این قرار بود:

اول ـ حفظ مملکت پهناور عثمانی در مقابل تحریکات دول استعمارطلب اروپائی.

دوم ـ اجرای پان‌ترکیسم ـ یعنی احیاء و اشاعه فرهنگ ترکی در مناطق ترك‌زبان و سرانجام انضمام آن مناطق بامپراطوری عثمانی.

سوم ـ گسترش نفوذ مذهبی خلیفه عثمانی درممالك اسلامی تحت عنوان «اتحاد اسلام» که باین ترتیب عثمانی باوج قدرت برسد.

طلعت و انورپاشا و طرفدارانشان تصور می‌کردند با تقویت دولت مقتدر آلمان می‌توانند ضمن اصلاحات داخلی مرام فوق را عملی سازند. در عین حال «ویلهلم دوم» امپراطور جاه‌طلب آلمان هم‌خود را حامی مسلمانان جهان معرفی می‌نمود...»[1]

با اندکی تعمق در این سه اصل می‌توان ریشه‌های حوادث غم‌انگیزی را که کتاب ما بر مبنای آن تدوین شده باز شناخت. اگرچه در هیچیك از این اصول مستقیماً اشاره‌ای به‌قتل‌عام ارامنه یا دیگر اقلیتها نشده است، ولی عنوان «تحریکات دول استعمارطلب اروپائی» در اصل نخست، تأکید روی مسائل ناسیونالیستی، شووینستی و برتری نژادی ـ زیر عنوان «پان‌ترکیسم» ـ در اصل دوم، وسرانجام تشکیل یك حکومت مقتدر اسلامی، و «گسترش نفوذ مذهبی خلیفه عثمانی» ـ برای مقابله با «کفار» ـ در اصل سوم، می‌توانست زنگ خطری برای همه اقلیتها باشد. اما چنانکه می‌دانیم جبهه ملی و ناسیونالیستی شعارها باعث شد، که کمتر به‌عمق آنها و جوانب دیگر توجه شود و اجرای همین شعارها، کار را بانهدام کشانید.

---

۱ ـ یادداشتهای خطی «اوان خدمت» ـ رضاعلی دیوان بیگی ـ ص ۱۲۱

نویسنده آنگاه ضمن شرح مسافرت خود به‌بادکوبه و تماس با مقامات محلی دولت عثمانی، ازیکسو صحنه‌هائی راکه خود با چشم دیده است، توصیف می‌کند. و از سوی دیگر بهانه‌هائی را که برای اعمال وحشیانه و خشونت‌بار خویش می‌آوردند ، منعکس می‌کند.

وی که خود از مشاهده شقاوت عثمانیان نسبت بارامنه سخت متأثر شده است ، در ملاقات با رئیس ستاد لشگریان عثمانی ، باین جنایات اعتراض می‌کند ، که شرح آن در همین بخش از یادداشتها آمده است :

«... هنوز در گوشه و کنار شهر ارمنی‌کشی با کمال شقاوت و قساوت ادامه داشت . تروریستهای محله کارگران نفت «چونی گورود» که آنها را «قورشچی» می‌نامیدند اطفال بیگناه ارمنی را کت‌بسته ردیف بزانو می‌نشاندند و شرط می‌بستند هرکس بتواند بایك ضربت قمه سرازتن آن فلك‌زده‌ها جدا کند هزار منات یعنی یك تومان نازشست از دیگران بگیرد.

عیال ظهیر همایون که یونانی‌الاصل بود و قیافه و لهجه‌اش بارمنی‌ها شباهت داشت با اطفال کوچکش در خانه اقوامش که مقیم باکو بود ، می‌زیست. وی حکایت می‌کرد در همان ایام (که دهه عاشورا بود) توی خیابان بچنگ تروریستها افتاد. و اگر از فرط یأس و وحشت دست به‌آسمان فریاد نمی‌کشید : «یا حسین» ، او را هم با بچه‌هایش بقتل رسانده بودند.

چون نوری‌پاشا در بدو ورود رو نشان نمی‌داد ، بعد از چند روز به‌دیدن فرماندار نظامی شهر «میرآلای ناظم‌بیگ» رفتم . او را از گنجه می‌شناختم ، رئیس ستاد لشگریان ترك بود و افسری کج‌خلق. ضمن مذاکره درباب طریق مسافرت بایران اشاره بآن کشتار سعبانه و غیرانسانی نمودم گفت : «ربطی بعمل ما ندارد. مسلمانهای متعصب بادکوبه انتقام بستگان خود را می‌گیرند که چند ماه پیش بیرحمانه بدست ارمنی‌ها کشته شده‌اند» و حال آنکه سکنه شیعه مذهب بادکوبه عموماً از عمل «قورشچی»های آدمکش اظهار تنفر و انزجار می‌نمودند. اما رهبران حزب «مساواتچی» که با تقویت قشون ترك حکومت آذربایجان قفقاز را درست کرده و در دست گرفته بودند ، روزهای اول ، با این عذر و بهانه مخالفین خود را هم بوسیله تروریست‌های مزدور بقتل

می‌رساندند...»

لازم بیادآوری است، که این بهانه عثمانیان مربوط بدورانی است، که شائومیان برای ایجاد یك کشور مستقل ارمنی تلاش می‌کرد. در نتیجه بین او و نیروهای عثمانی برخوردهائی روی داد که طبعاً جمعی از هر دو طرف کشته شدند. تا چندی بعد گروههای کوچکی از شورشیان ارمنی که پس از انهدام دولت شائومیان متواری شده و درگوشه و کنارمخفی بودند، دست باقداماتی علیه عثمانیان می‌زدند، عنوان «انتقامجوئی» که فرمانده عثمانی در بالا بدان اشاره می‌کند، مربوط به‌همین مطلب است.

«پس از آنکه شائومیان شکست خورد، عده‌ای از ارامنه عضو دولت و قشون او به«گراسنوودسك» رفتند، که دستگیر و اعدام شدند. ولی عده‌ای ازنفرات او درجزیره آبشوران روبروی بادکوبه لنگر انداخته متعرض مسافران می‌شدند. هرمسلمانی را گیر می‌آوردند زجر می‌دادند و بقتل می‌رساندند.»[2]

یادداشتهای نویسنده، هنگام ورود به‌بادکوبه، در عین حال که حکایتگر شقاوتها و خشونتهای عثمانی، در قبال ارامنه است، نشان می‌دهد که عمال حکومت چگونه از این دستاویز (انتقام از ارامنه) نهایت بهره‌برداری را می‌کرده‌اند.

«در اواخر تابستان قشون ترك موفق گردید بادکوبه را بگیرد. من بیست و چهار ساعت بعد شبانه با یك قطار سربازبر عازم آن شهر شدم... صبح آن شب آفتاب تازه طلوع کرده بود که از ایستگاه راه‌آهن باکو با کمك دژبانان ترك، یك درشکه مرا به‌قنسولخانه ایران رساند. شهر خالی از جمعیت بنظر می‌آمد. در بعضی نقاط تعفن اجساد ارامنه کفن و دفن نشده هوا را مسموم نموده بود. درشکه‌چی می‌گفت ـ هنگام ورود عثمانی‌ها این‌ها را [ارامنه را] بتلافی کشتار سکنه مسلمان در زمان تسلط ارامنه [حکومت شائومیان در قفقاز] بقتل رسانده‌اند.»[3]

نویسنده یادداشت‌ها که خود شاهد تبعید ارامنه و وضع غم‌انگیز تبعیدیان بوده است، گوشه‌ای از ماجرای تبعید را نیز حکایت می‌کند. اکنون می‌دانیم

---

۱ ــ اوان زندگی ــ یادداشتهای خطی رضا علی دیوان بیگی ــ ص ۱۸۷
۲ ــ خاطرات اوان زندگی ــ دیوان بیگی ــ ۱۹۱
۳ ــ اوان خدمت ــ ص ۷۶

که این تبعیدها را پایان و مقصدی نبود، بلکه هدف این بود که قربانیان در جریان این آوارگیها زیر پوشش تبعید معدوم شوند:

«در آن سفر دو چیز باعث تأثر و تحیر گردید. یکی جریان کوچ چند صد هزار خانوار ارمنی نگون‌بخت که پس از وقوع قتل و غارت ارامنه در ولایت وان اینها را که بیشتر زن و بچه گرسنه و برهنه و پیرزنهای علیل و ذلیل بودند، سربازان ترك بوضع‌فجیع زیرآفتاب سوزان‌پای پیاده شهربشهر می‌گرداندند...»[1]

---

۱ ـ ایران‌هست ـ دیوان‌بیگی

بخش پنجم

(واکنش ارامنه. کمیته حزب داشناک. ترورهای انفرادی)

قتل‌عام ارامنه در عثمانی ، از بسیاری جهات شبیه قلع و قمع یهودیان در دوران فاشیسم و آلمان هیتلری است. همان تعصبات نژادی و برتری طلبی ، همان قساوت و خشونت و بالاخره همان سرعت و دقتی که چون یك ماشین الکترونیك با نظم کامل ، کار را آغاز کرده و بپایان می‌رساند.

چند سال پیش ، از طرف چند نویسنده فرانسوی ، تز تازه‌ای درباره کشتار یهودیان عنوان شد و آن اینکه :

ـ آنها شما را می‌کشتند ، شما چرا بسادگی تن بمرگ می‌دادید... ؟ آنها کشتارگاه ساخته بودند ، شما چرا مثل گله‌های گوسفند روانه کشتارگاهها می‌شدید؟.. چرا شش میلیون انسان باید آنقدر ضعف و بی‌تفاوتی از خود نشان دهند که بدست افرادی معدود ، بکوره‌های آدمسوزی و اطاقهای گاز سپرده شوند؟..

طراحان این «تز» اضافه می‌کنند که آیا آن خصیصه «حب حیات» بهر قیمتی که باشد ـ و گفته می‌شود که در قوم یهود ، بیشتر از همه اقوام دیگر است ، باعث نشد تا یهودیان فقط بامید زنده‌ماندن ـ حتی در شرایط غیرانسانی اردوگاههای مرگ ـ نه به‌نبرد با دژخیمان برخیزند و نه خود رشته حیات خویشتن را بگسلند؟..

شماکه صفحات این کتاب را تا اینجا مرور کرده‌اید. قطعاً درمورد ارمنیان نیز ، با چنین پرسشهائی روبرو شده‌اید :

چرا ارامنه واکنشی در قبال این کشتارها نشان ندادند و اگر دادند چگونه بود؟..

حقیقت اینست که در این مورد کاملاً حق بجانب شما خواننده پژوهشگر است. اما از این نکته نیز نباید غافل بود ، که معمولاً اینگونه دستگاههای آدمکشی با دقت و ظرافت و با طرحهای پیش‌بینی شده، عمل می‌کنند. کمااینکه نخست مردان و جوانان ارمنی را به‌بهانه خدمت نظام از میدان خارج ساختند تا احتمال هرگونه واکنش مؤثری از میان برود ، چنانکه هیتلریها نیز در مورد یهودیان همین کار را کردند.

دیگر اینکه برنامه با دقت بسیار و مرحله بمرحله جلو می‌رفت. طبیعی است اگر ارمنیان می‌دانستند که پایان کارشان چه خواهد بود، از همان آغاز، عکس‌العمل نشان می‌دادند.

با همه اینها قتل‌عام ارامنه، چندان‌هم بدون عکس‌العمل نماند. مقاومتهای پراکنده ، ترورهای انفرادی و اقدامات متشکلی که در آن دوران صورت گرفت ، نشان می‌دهد که ارمنیان اعتراض خود را باین قتل‌عام ، بصور مختلف عرضه داشته‌اند و بی‌تردید حزب داشناك ، هسته مرکزی و اصلی همه‌مقاومت‌ها و دفاع ازجان اقلیت ارمنی در سرزمین عثمانی بمنصه بروز و ظهور رسیده است.

یك محقق بیطرف می‌نویسد :

«... کشتار همگانی ارامنه که حکومت عثمانی سرمنشاء الهام آن بود ، چنان‌گسترش یافت‌که بصورت قلع و قمع قاطبهٔ این ملت درآمد و شکل انقراض نسل و یا قتل‌عام را بخود گرفت. قتل‌عامهای پی‌درپی ارامنه بدست ترکها موجبات توسعه سازمان انقلابی ارمنی معروف به‌داشناك‌ها «های هقاپوخاکان داشناکسوتیون» (کنفدراسیون انقلابی ارامنه) را فراهم ساخت ، تا علیه این کشتارها قیام کنند و در برابر آن ضربات مؤثری بدولت عثمانی وارد سازند. دامنهٔ عملیات داشناك‌ها بسیار وسیع بود وازجمله فعالیتهای سوق‌الجیشی و ضربتی آنان ترور بود. این ترور علیه جان مقامات دولتی عثمانی و تزاری و بیگ‌های کرد که ارامنه آنها را مسئول این قتل‌عام‌ها می‌شمردند طرح‌ریزی می‌شد. منظور سوق‌الجیشی داشناك‌ها ازمبادرت به‌ترور این بود که از جان ارامنه دفاع کرده و درعین حال عاملین این کشتارها را مرعوب سازند و از آنان انتقام بگیرند.»[1]

---

۱ ـ ترورها و قتل عام‌ها ـ نیویورك تایمز ـ ص ۳۹۷

«ویلیام میلر» مورخ نامدار انگلیسی ، در کتاب خود ، با عنوان «امپراطوری عثمانی و جانشینان آن» ضمن بررسی قتل‌عام ارامنه ، باین نکته اشاره کرده و می‌نویسد :

«وضع داشناك‌ها دربرابر عثمانیها از وضعی که لهستانی‌ها درمقابل روسها داشتند بمراتب وخیم‌تر بود. زیرا دولت عثمانی حتی از حکومت ظالمانهٔ روس‌ها هم مستبدتر و شقی‌تر بود. تعدی و تجاوز مقامات محلی نسبت به‌جان و مال و ناموس ارامنه پایانی نداشت و آنها اعم از مستخدمین ارشد و غیرارشد و مخصوصاً در روستاها و مناطق ییلاقی خارج از شهرها از قلع و قمع ارامنه دست بردار نبودند.

در هر اوضاع و احوالی ، و در هرگونه تغییر و تبدیل و نقل و انتقالی که در شرایط و مقتضیات مصادر امور روی می‌داد ، اعم از ارتقاء مقام و یا تنزل قدرت آنان ، تعدی و تجاوز فردی و همگانی نسبت باتباع مسیحی همواره مانند یك خطمشی عادی اداری تلقی می‌شد ، و پیوسته چون عارضه‌ای ادواری عود می‌کرد و تعدادی دیگر از آنانرا بخاك هلاکت می‌نشاند.

وضع ارامنه تبعه عثمانی از وضع سایر اقلیتهای آن بمراتب وخیم‌تر بود. زیرا فی‌المثل اقلیتهای صرب ، یونانی و بلغار لااقل می‌توانستند بحمایت و حراست صربستان ، بلغارستان، و یونان امیدوار باشند، و بهرحال ملجاء امیدی داشته باشند و یا مثلاً آلبانی‌ها که مردمانی کوه‌نشین و مبارز بودند ، می‌توانستند در دامنه‌های کوهستانها پناه بگیرند و از خود دفاع کنند. قسمت عظیمی ازاین نفوس اقلیت نیزفی‌الواقع مسلمان بودند و خود را با امپراطوری عثمانی یکی می‌دانستند و جزئی از آن بحساب می‌آوردند و بسیاری از آنان نیز بخدمت در ارتش عثمانی اشتغال داشتند.

در صورتی که ارامنه برعکس کاملاً مستأصل و بلادفاع مانده و ازحمایت هیچگونه متحد و متفقی برخوردار نبودند. ملت ارمنی که از استقلال محروم و بی‌نصیب شده بود ، بین عثمانی و روسیه و ایران آواره و سرگردان مانده و مورد تعدی و تجاوز کردها که مردمی ایلاتی و بدوی بودند قرار گرفته بود.[1]

۱ ـ ارامنه که از دیرباز مورد حمایت ایرانیان بودند ، دراین‌زمان نیز اغلب بخاك این سرزمین پناه آوردند وباید تاکید کرد ، تنها آن گروه‌از ارمنیان عثمانی که ببرادران خود در ایران پیوستند ، از این قتل‌عام جان دربردند.

حکومت عثمانی نیز از این عمل بهره‌برداری می‌کرد و کردها[1] را علیه ارامنه می‌شوراند و از این راه بآزار و ایذاء آنان می‌پرداخت.

ارامنه در سال ۱۲۵۷ ش – (۱۸۷۸) به‌کنگره برلن متوسل شدند و تقاضا کردند تا آنان را در کوششی که برای کسب اصلاحات اداری – در عثمانی بعمل می‌آورند ، مورد حمایت قرار دهد. آنها از طریق «مجمع عمومی ملی» خود هیئت نمایندگی کوچکی مرکب از تعدادی نماینده امور مذهبی و مدنی ترتیب داده بودند.

در سال ۱۲۶۸ ش – (۱۸۸۹) چون دولت‌های عثمانی و روس هردو این مسئله را بعنوان «خطر ارمنی» تلقی کردند ، آزار و ایذاء ارامنه آغاز شد. در ۱۲۷۳ ش – (۱۸۹٤) کشتار همگانی ارامنه در ایالت بیتلیس از سر گرفته شد و کردها با کمك ارتش عثمانی بیست و پنج دهکده ارمنی‌نشین را با خاك یکسان کردند و کلیه ساکنان آنرا بدون استثناء از دم تیغ گذراندند و دست رد برسینه کودك و پیر و جوان نگذاشتند.

«پاشا»ئی که فرماندهی این – باصطلاح روسها «پاگروم»– و یا (قتل‌عام منظم) را برعهده داشت مورد تقدیر قرار گرفت و بدریافت مدال و حمایل مفتخر شد.

پس از اعتراضی که ارامنه در سال ۱۲۷٤ ش – (۱۸۹٥) در قسطنطنیه بعمل آوردند ، کشتار همگانی آنان در پایتخت دنبال شد و بار دیگر قلع و قمع قاطبه ارمنی که توسط مقامات عثمانی ترتیب داده شده بود ، به‌میزان وسیع قتل‌عام در آسیای صغیر انجام گرفت. برحسب گزارشهائیکه از منابع انگلیسی بدست آمده است در این کشتار همگانی قریب سی هزار ارمنی برخاك هلاکت افتادند.

در شهریور ۱۲۷٥ – (ماه اوت ۱۸۹٦) پس از اقدام اعتراض‌آمیز ارامنه در قسطنطنیه ، کشتارهای همگانی دیگر از ارامنه به‌دستیاری سربازان ارتش و افراد و افسران پلیس ترك بعمل آمد. در این واقعه قریب ششهزار تن از ارامنه بقتل رسیدند. یك سیاستمدار انگلیسی گزارش داد که بنظر می‌رسید «قصد

---

۱ – حکومت عثمانی ، بعدها اکراد را نیز قتل‌عام کردند .

مقامات عثمانی ریشه‌کن ساختن ارامنه و انقراض نسل آنان» بوده باشد[1].

«کشتارهای همگانی، علی‌رغم اعتراض قدرت‌های غربی و بدون آنکه به‌درخواست آنها وقعی گذارده شود، کماکان ادامه داشت و بهیچ اعتراضی ترتیب اثر داده نمی‌شد. دوباره پس از گذشت دورانی کوتاه و امیدبخش باز با تشکیل «انقلاب ترك‌جوان» کشتار همگانی ارامنه در ۱۲۸۷ ش – (۱۹۰۸) در ادانا دنبال شد.»[2]

«سرانجام در سال ۱۲۹٤ ش – (۱۹۱۵) باز کشتار همگانی ارامنه آغاز شد و بار دیگر افکار عمومی جهان را به‌لرزه درآورد. این کشتار همگانی را سفیر امریکا «قتل یك ملت» خواند. دولت انگلستان درباره این واقعه سندی بعنوان «طرز رفتار نسبت به‌ارامنه در امپراطوری عثمانی، ۱۶ – ۱۹۱۵» بسال ۱۲۹۵ ش – (۱۹۱۶) در لندن منتشر ساخت. تبعید قاطبهٔ ارامنه بفرمان دولت با کشتارهای تازه، همگانی و فجیع این نفوس بلادفاع بیچاره و بیگناه دنبال شد»[3].

این بود شرایط اجتماعی و سیاسی که موجب پیدایش نهضت داشناك‌های ارمنی شد و به‌تاکتیکهای انقلابی ترور و اقدام مستقیم داشناك‌ها علیه عثمانی منجر گشت.

حزب داشناك

وضع تحمل‌ناپذیر زندگی ارامنه تحت یوغ سلطنت و حکومت آل عثمان و چند کشتاری که پیدایش التهاب انقلاب درمیان دانشجویان دانشگاهی در روسیه موجب شد، تا عده‌ای دانشجوی مختلف ارمنی در تابستان ۱۲۶۹ ش – (۱۸۹۰) گرد یکدیگر جمع شوند. بدین طریق حزب داشناك با مساعی کریستوفر میکائلیان، سیمون زاواریان، و استپان زوریان که پایه‌گذاران اصلی آن بودند، در آبان ۱۲۶۹ ش – (اکتوبر ۱۸۹۰) تأسیس شد. منظور اصلی کلیهٔ افرادی که با سوابق اجتماعی متفاوتی دراین حزب متشکل شده بودند فقط یك چیز بود و آن اینکه

---

۱ – امپراطوری عثمانی و جانشینانش – تألیف «ویلیام میلر» – چاپ ۱۹۳۶ – دانشگاه کمبریج – صفحات ٤۲۶ تا ٤۳۰

۲ – همان مأخذ – ص ٤۸۱

۳ – همان مأخذ – صفحات ٤۸۱ و ٤۸۰ و۵۳۸

بتوانندارمنستان عثمانی راآزادسازند وکشور مستقلی‌برای ارامنه‌فراهم‌سازند.»[1]

میکائلیان و همسرش که مؤسسین حزب داشناك بشمار می‌روند ، قبلاً عضو «نارودنایاولیا» (ارادهٔ مردم)[2] بودند. حزب داشناك از استقلال ارمنستان حمایت کرد و بطرح یك برنامه سوسیالیستی و دموکراتیك پرداخت. اقدام مستقیم فقط جزئی از فعالیتهای سوق‌الجیشی و ضربتی سیاسی آن بود. تاکتیك ـ های ترور ممکن است مولود تجاربی که میکائیلیان در سازمان انقلابی روسی «اراده مردم» به‌دست آورده بود ، باشد.

میکائلیان طرفدارترور کسانی بود که مسئولیت کشتارهای همگانی ارامنه را برعهده داشتند. لذا داشناك‌ها باتفاق سازمان انقلابی مقدونی «ایمرو» نقشه قتل سلطان عبدالحمید را طرح کردند. ولی میکائلیان در بلغارستان هنگامی که مشغول آزمایش مواد منفجره بود در سال (۱۹۰۵) کشته شد. سوءقصد ناموفق انقلابیون ارمنی علیه جان سلطان عبدالحمید نیز در سال (۱۹۰۵) انجام گرفت. داشناك‌ها همانطور که قبلاً اشاره شد فعالیتهای چریکی را نیز از سال (۱۸۹۷) علیه دستجات متعدی کرد رهبری می‌کردند . فعالیتهای انقلابی مستقیم آنان دو هدف عمده داشت : یکی مجازات کسانی که مرتکب جنایات ضد ارمنی می‌شدند ، و دیگر دفاع در برابر کردها و عثمانی‌هائیکه ارامنه را مورد زجر و شکنجه قرار می‌دادند. علاوه براینها حزب داشناك امیدوار بود قدرت‌های اروپائی و دولت عثمانی را تحت تأثیر قرار دهد و نیازهای اصلاحات اداری ، حقوق مدنی و حمایت از ارامنه را بدین ترتیب تأمین کند.»[3]

تروریست‌های داشناك تا اوائل دهه (۱۹۲۰) کسانی را که مسئول قتل‌عام ارامنه میشمردند ، بقتل می‌رساندند. آنها ترور را تحت شرایط خاص تجزیه کردن امپراطوری ترك و اذیت و آزار همه مسئولان ، گسترش بخشیدند. از

---

۱ ـ از رساله فوق لیسانس و منتشر نشده «دوران سازندگی حکومت ارمنی» اثر «آراکاپریلیان» مورخ اول دسامبر۱۹۶۶ اداره فارغ‌التحصیلی دانشکده «سیتی کالج» دانشگاه«سیتی‌یونیورسیتی» نیویورك، وهمچنین «سرمنشاء این فدراسیون انقلابی ارمنی» پایان نامه تقدیمی «آراکاپریلیان» بسمیناری درباره نهضت های اجتماعی روس و اروپای شرقی ، گراجوئیت اسکول ـ دانشگاه نیویورك ـ مورخ دسامبر ۱۹۶۷ .

۲ ـ این تشکیلات که در روسیه تزاری ، قبل از قدرت گرفتن حزب کمونیست بوجود آمده بود ، برخلاف کمونیستها ، تکیه خود را بردهقانان‌نهاده‌بود و بچندین شورش ناموفق دهقانی و چند ترور انفرادی دست زد . آنان را «نارودینکها» یا (خلقیون) می‌خواندند .

۳ـ پایان نامه «سرمنشاء فدراسیون انقلابی‌ارمنی» اثر «آراکاپریلیان» ـ مورخ‌دسامبر ۱۹۶۷ دانشگاه نیویورك ـ صفحه ٤۱

اقدامات آنان در میان ارامنه حمایت معنوی دامنه‌داری بعمل می‌آمد.

داشناکها بعداً پس از سال (۱۹۱۸) در دولت جمهوری ارمنستان که عمرش بسیارکوتاه بود ، نقش مهمی ایفاء کردند. جمهوری ارمنستان را مآلاً شوروی متصرف شد و آن را ضمیمه خود ساخت.

مقایسه تاکتیک های تروریستی لهستانی‌ها و ارامنه

اقدامات تروریستی لهستانیها و ارامنه تحت شرایط تاریخی کاملاً متفاوتی ، در محیط اجتماعی ـ سیاسی بسیار مختلفی گسترش یافت. معهذا این دو نهضت دارای وجوه تشابه و مختصات مشترکی نیز بودند :

هردو نهضت علیه یك دولت اجنبی و ستمگر مبارزه می‌کردند. و همینطور ترور فقط یکی از عوامل سیاست کلی سوق‌الجیشی و ضربتی هر دو نهضت بود ولی فعالیتهای تروریستی و چریکی داشناکها مدتی بمراتب‌بیش ازفعالیتهای مشابه لهستانی‌ها دوام داشت و بالغ بر ربع قرن طول کشید.

انتقام جنایات

این همه قتل‌عام ، کشتار و جنایات دسته‌جمعی چندان‌هم بی‌جواب نماند . ارامنه عثمانی ، پس از نخستین یورش‌های افراطیون و پشت سرنهادن غافلگیری‌های نخستین در صدد مقابله برآمدند.

گفتیم که در دوران کشتارهای بزرگ ، ارامنه عثمانی در دو محل در برابر قشون عثمانی و دژخیمان قتل‌عام دست بمقاومت‌زدند. پس از پایان قتل‌عام و سرنگون شدن حکومت سلطنتی عثمانی و برقراری جمهوری ، ارامنه‌ای که در اطراف جهان پراکنده شده بودند ، بخصوص باقیمانده ارمنی‌های فراری از عثمانی در صدد انتقام‌جوئی و ترور عاملین اصلی قتل‌عام و کشتار بیرحمانه ارامنه برآمدند . از ترورهای سیاسی که ارمنیان بانتقام قتل‌عام دومیلیون ونیم ارمنی انجام دادند ، در زبانهای ارمنی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی داستانهای بسیاری وجود دارد . اما برای اینکه سخن بدرازا نکشد در اینجا فقط به‌چند ترورمهم اشاره می‌کنیم:

۱ ـ نخستین بار که ارامنه از یکی از عوامل قتل‌عام انتقام گرفتند ، در

ترکستان‌روس در شهر تاشکند بود . بطوریکه قبلا گفته شد «انورپاشا» وزیر جنگ و پیشوای خیالی «عثمانی بزرگ» که از نژاد پرستان بنام فرقه «ژون‌ترک» بود ، برای‌ایجاد «عثمانی بزرگ» با عده‌ای از سپاهیان خود ، به ترکستان لشگر کشید تا این سرزمین را نیز جزئی از متصرفات عثمانی و «عثمانی بزرگ» سازد ولی قبل از اینکه نقشه بلندپروازانه او عملی گردد دست انتقام گریبان وی را گرفت ویکی از ارامنه بنام «آقابیگ‌اف» او را دستگیر ساخت و سراز بدنش جدا کرد .

۲ ــ دومین نفری که گرفتار «انتقام» ارمنی‌ها شد ، جمال‌پاشا بود. اوکه بعد از «طلعت وانور» عامل اصلی جنایات بود ، در تفلیس بدست دو نفر از تروریست‌ها به‌نام‌های : پطروس‌تربوغوسیان و ارتاشس‌گورکیان به‌قتل رسید. جالب اینکه اودر تفلیس درکوچه «پطرکبیر» ودرست روبروی سازمان‌جاسوسی و ضد جاسوسی روسیه «چکا» و درحالیکه دو نفر از محافظین مسلح او را همراهی می‌کردند ، بقتل رسید.

۳ ــ سومین نفری که ترور شد «خان‌خویتسکی» نخست وزیر آذربایجان بود که در سال۱۲۹۹ ش ــ (۱۹۲۰) بدست «آرام‌یرگانیان» کشته شد.

٤ــ در همین سال «عباس بیگ‌اف» هم که در کشتار ارمنیان مقام و مأموریت «درجه دوم» داشت ، بدست یرگانیان کشته شد.

۵ ــ پنجمین نفر ، که ترور او با محاکمه بزرگی پایان یافت «طلعت‌پاشا» بود .اودر قتل‌عام مقام اول داشت و همه دستورات با امضای او هنوز باقیمانده است . او بعد از سرنگون شدن «سلطنت عثمانی» و پایان‌یافتن حکومت حزب (اتحاد و ترقی) و «ژون‌ترکها» به‌برلین رفت و در آنجا بطور ناشناس زندگی می‌کرد .

قاتل او «سوقومون‌تهلیریان» نام داشت که در روزهای قتل‌عام بزرگ ، مجروح شده و از بیابانی که چندین هزار نفر در آن‌افتاده بودند، بطور معجزه‌آسائی نجات یافت . او دردادگاهی‌که محاکمه می‌شدگفت: «وقتی بهوش آمدم، در چند قدمی‌ام ، مادرم ، پدرم ، برادر و خواهرانم را غرق در خون‌ومرده یافتم ، با زحمت فراوان خودم را از گورستان ــ بدون گور ــ کشته شدهها نجات دادم و با پوشیدن‌لباس عثمانیها مدتی بطورناشناس ویا نام‌مستعار زندگی

می‌کردم‌وسرانجام توانستم از عثمانی فرار کنم. وقتی بآلمان رسیدم، مدتها به دنبال مختفی‌گاه طلعت‌پاشا گشتم . با اینکه خانه و مخفیگاه چند عامل قتل‌عام را پیدا کرده بودم با این حال ، در جستجوی طلعت‌پاشا، شهرهای آلمان را زیرپا گذاشتم سرانجام او را در برلن یافتم . روبروی خانه‌اش اطاقی کرایه کردم و چند روز متوالی ، ساعات ورود و خروج او را تحت نظر داشتم. و بالاخره در روز ۲۱ مارس ۱۹۲۱ (اول فروردین ۱۳۰۰) همینکه از خانه مجلل وباشکوهش خارج شد ، او را چند قدم تعقیب کردم . وقتی بیك قدمی‌اش رسیدم ،از پشت دستی بشانه‌اش زده او را با نام صدا کردم . همینکه برگشت ورو دررویم قرار گرفت باو گفتم «گورکن کثیف بایست روز آخر عمرت رسیده است» و بدون اینکه باو مهلت بدهم با چند گلوله بزندگیش خاتمه دادم. وقتی بزمین افتاد ناگهان بایك شیرفروش آلمانی روبرو شدم ، او گفت: «چرا او راکشتی؟» در جوابش گفتم اوقاتل چند صد هزار ارمنی است. شیر فروش خیال می‌کرد من دیوانه شده‌ام، ولی وقتی پیشنهاد کردم‌که باتفاق به‌نزدیکترین کمیساریا برویم، او سبدشیرها را بزمین‌گذاشت و همراهم به کمیساریار آمد و بافسر کمیسری گفت «او قاتل است و مردی را در جلو چشمانم کشته است». من بلافاصله انجام قتل‌را قبول کرده و گفتم ، آنچه او می‌گوید صحیح است و اضافه کردم: «من طلعت‌پاشا وزیر داخله عثمانی را که مسبب کشتار چند صد هزار ارمنی است ، کشته‌ام ... ».

افسر کمیساریا، دستور بازداشت مرا داد. همینکه خبر ترور در آلمان منتشر شد، اکثر ارامنه سرشناس بزندان آمدند و آمادگی خودرا برای هرگونه کمك اعلام کردند ...»

پس از دستگیری «سوقومون‌تهلیریان» دادگاه شماره ۳ استان برلن پرونده «سوءقصد» و «قتل‌عمد» طلعت‌پاشا را مورد رسیدگی قرار داد. در دادگاه پس از آنکه ضارب و وکیل مدافع اظهاراتی‌کردند ، یکی از کشیشان آلمانی که دردوران قتل‌عام بزرگ یك میلیون و پانصد هزار نفری در عثمانی بسرمی‌برد و بعلت‌اینکه دولت آلمان باقتل‌عام موافق بودمی‌توانست همه‌اطلاعات لازم را در اختیار داشته باشد ، بدادگاه احضار شد. او چند روز همه مشهودات و اطلاعات عینی خود را باطلاع اعضای‌دادگاه وهیئت منصفه رسانید. وقتی وی

جزئیات قتل را شرح می‌داد، عده‌ای از اعضای دادگاه و هیئت منصفه بگریه افتاده بودند و اشك می‌ریختند. سرانجام هیئت منصفه وارد شورشد و روزسوم ژوئن (۱۱خرداد ۱۳۰۰) دادگاه مذکور رای زیر را صادر کرد:

رای دادگاه :

رئیس دادگاه از رئیس هیئت منصفه سئوال می‌کند : «آیا متهم سوقومون- تهلیریان که در تاریخ ۵ مارس ۱۹۲۱ (۲۶ اسفند ۱۲۹۹) در ناحیه شارلوتنبورگ آلمان آگاهانه و با قصد قبلی اقدام به قتل طلعت‌پاشا کرده است، مقصر است؟»

اتورانیکه رئیس هیئت منصفه در جواب رئیس دادگاه گفت: خیر .

رئیس دادگاه : من بدینوسیله رأی صادره را امضاء و از منشی دادگاه ، تقاضا دارم تا پس از امضاء آن را قرائت کند. و منشی رأی دادگاه را بشرح زیر قرائت‌می‌کند :

«متهم بدینوسیله بی‌گناه اعلام می‌شود و مصارف دادگاه از محل صندوق دولتی کارسازی می‌شود .

بموجب رأی هیئت منصفه متهم بسبب قتلی که مرتکب شده است ، مقصر نیست بنابراین تصمیم متخذه درباره زندانی نمودن متهم نیز ملغی است».

و بدین ترتیب پرونده ۲۱ – ۲۲ C.J. دادگاه شماره سه استان برلن در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ شمسی) مختومه اعلام شد.[۱] تهلیریان که در سال ۱۸۹۶ (۱۲۷۵ شمسی) متولد شده بود، پس ازآزادی بامریکا رفت ودر سانفرانسیسکو زندگی می‌کرد. او در ۲۳ می ۱۹۶۰ در این شهر درگذشت. ارامنه با جلال و شکوه فراوان او را بشهر «فرزنو» -که‌عده زیادی از ارامنه در آنجا زندگی می‌کنند- بردند و بخاك سپردند . برروی قبر او یادگاری نصب شده که بر بالای آن مجسمه عقابی با بالهای گسترده و درحالیکه ماری بمنقار کشیده ، دیده می‌شود .[۲]

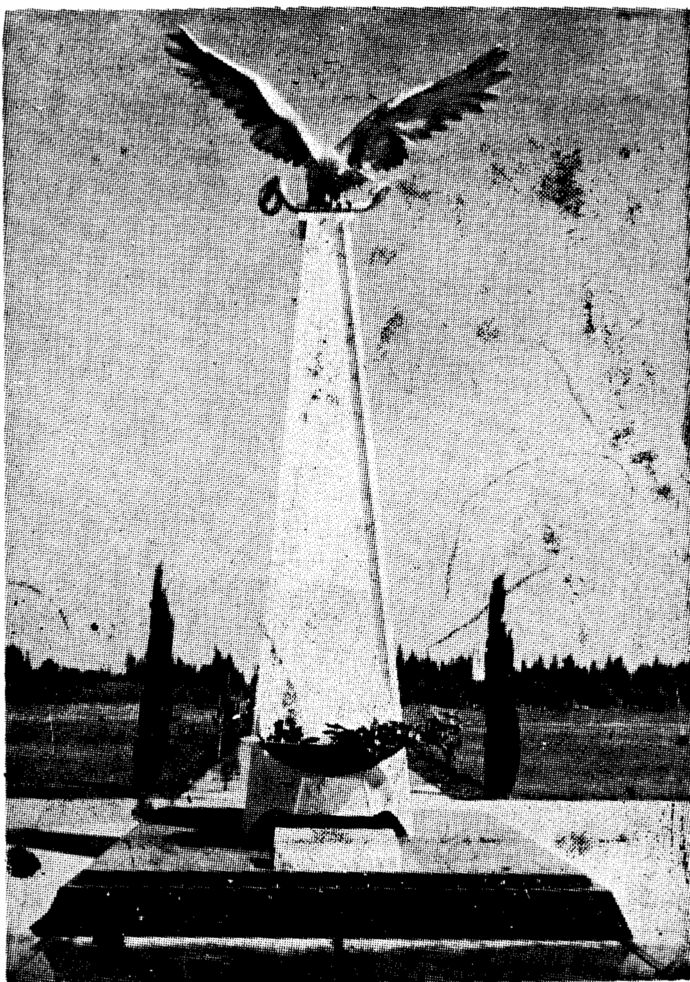
۶ – ششمین دژخیم قتل‌عام که ترور شد «سعید حلمی‌پاشا» بود . او که‌از همکاران نزدیك طلعت‌پاشا بشمار می‌رفت ، بایتالیا فرار کرد و در رم مشغول عشقبازی بود.

---

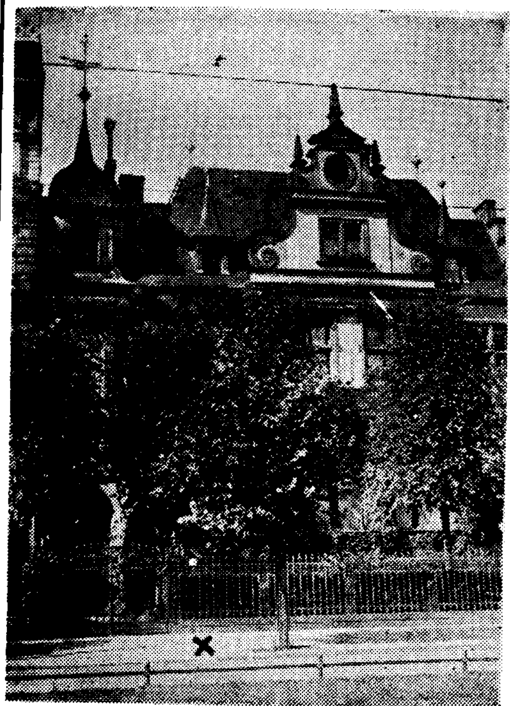
۱ – محاکمه طلعت‌پاشا – چاپ وین‌اتریش – ۱۹۲۱ – ص ۳ و ۲۱۰
۲ – تقویم سال ۱۹۷۰ چاپخانه مدرن تهران



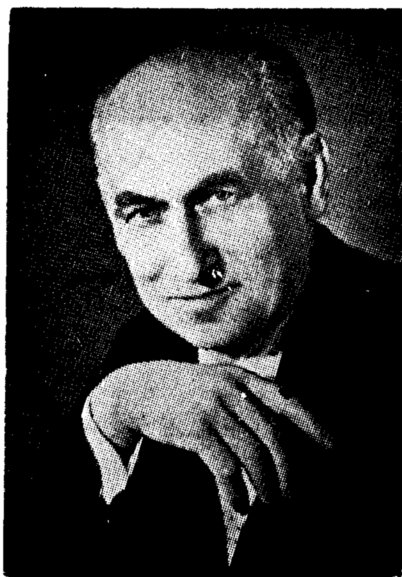
تهلیریان و میساك ، دو تن از تروریستها ارمنی که پس از قتل عام و کشتار فجیع ارامنه بخاطر انتقام دست به قتل سران عثمانی زدند .



تهلیریان ، فدائی معروف ارمنی ، که بخاطر انتقام از سران عثمانی جان‌خود را بخطر افکند پس از مرگ مورد تجلیل فراوان قرار گرفت . این عکس از بنای یادبود اوست و جنازه اش در شهر « فرزنو » (ایالات متحده آمریکا) بخاك سپرده است .



در برابر این خانه (ساختمان شماره ۱۷) در خیابان هـاردبرگ برلین بود کـه طلعت پاشا ، یکـی از مسئولان مستقیم کشتار ارامنه ، بدست یـك تروریست ارمنی بقتل رسید .



سوقومون تهلیریـان ، کسی کـه بـا نشان دادن عکس‌العمل در برابر کشتار ارامنه ، نـام خود را در تـاریخ این ملت جاودان ساخت .



چهار نفراز تروریست‌های معروف ارمنی که بانتقام قربانیان، سران عثمانی ومرتکبان قتل عام ارامنه را کشتند .

ـ از چپ بـراست عبارتند از : ارشاویر شیراگیان ـ آرام یرگانیان ـ میساك تورلاکیان ـ سوقومن تهلیریان .

بعد از ترور طلعت‌پاشا ، یکی از جوانان ارمنی فراری بنام « ارشاویز ـ شیراگیان» از عثمانی بایتالیا رفت ودرجستجوی سعید حلمی‌پاشا بود. سرانجام در روز ۱۳ آذر ۱۳۰۰ ـ ش (ششم دسامبر ۱۹۲۱) او را پیدا کرد و با ترور به زندگیش پایان داد.

۷ ـ هفتمین و هشتمین عاملین قتل‌عام که در یك روز ودر حالی‌که با خانم طلعت پاشا در برلین در حرکت بودند ، کشته شدند ، بهاالدین شکیرپاشا و عظیم‌پاشا بودند . این دو نفر روز ۲۶ فروردین ۱۳۰۱ ـ (هفدهم آپریل ۱۹۲۲) با روبرو شدن با آرام‌یرگانیان و ارشاویزشیراگیان ترور شدند .

۸ ـ نهمین نفری که‌ترور شد «بهبودخان جوانشیر» وزیر کشور آذربایجان در دوران اشغال عثمانیها بود . او که در قتل‌عام ارمنیان در آن سرزمین بیداد کرده بود ، ۲۵ تیر ۱۳۱۰ ـ (۱۹ ژوئیه ۱۹۳۱) در اسلامبول بدست «میساك ـ تورلاکیان» کشته شد. گرچه مأموران ترکیه او را دستگیر کردند ، ولی بـا وساطت انگلیسها موفق‌شدند ، نجات پیدا کنند.[1]

پلیان

۱ـ کتاب ارمنی «هایکاکان‌کویامارتس» نوشته‌دکترایساهاك‌ترتریان ـ تهران ـ مطبعه‌مدرن ـ ۱۹۵۷

۱

نام کسان

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

س

ش

ن

و

ه

ی

۲

اماکن

آ

الف

ز

ژ

س

ه

ی

۳

روزنامه‌ها، مجلات، احزاب، قبایل، ادیان و...

آ

الف

ك

گ

ل

م

ی

۴
مآخذو منابع

آتاتورك ـ نوشته هفت نویسنده ترکیه ـ ترجمه دکتر حمید نطقی ـ نشریه شماره ۱۲ ـ موسسه فرهنگی منطقه‌ئی ـ سال ۱۳۴۸ ـ ۲۱۰ صفحه .

استانبول و تمدن امپراطوری عثمانی ـ برنـاردلـوئیس ـ تـرجمه ماه ملـك بهار ـ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ـ سال ۱۳۵۰ ـ ۲۵۸ صفحه .

اسناد دادگاه نورنبرگ .

امپراطوری عثمانی وجانشیانش ـ ویلیام میلز ـ دانشگاه کمبریج ـ ۱۹۳۶ .

ایرانیان ارمنی ـ اسماعیل رائین ـ سال ۱۳۴۹ ـ ۲۰۶ صفحه .

بریتانیای کبیر ـ وزارت خارجه سوریه و فلسطین ـ لندن ـ ۱۹۲۱.

بیداری عرب، مطالعه نهضت ملی عرب ـ جورج آنتونیوس ـ لندن ـ هامیش ـ هامیلتون ـ ۱۹۳۸ .

تاریخ امپراطوری عثمانی در سراشیب زوال ـ وین و وسینچ ـ ترجمه سهیل آذری ـ از انتشارات فرانکلین ـ کتابفروشی تهران ـ ۲۲۴ صفحه ـ سال ۱۳۱۴

تاریخ انقلاب ما واتحادوترقی ـ ترکی ـ استانبول ـ مطبعه سی ـ ۱۹۴۸ .

تاریخ ترکیه ـ سرهنگ لاموش با مقدمه رنه‌پینون ـ ترجمه‌سعید نفیسی ـ از نشریات کمیسیون معارف ـ ۴۷۵ صفحه ـ سال ۱۳۱۶ شمسی .

تاریخ ناسیونالیسم در شرق ـ هانس کوهن ـ

تراژدی ارمنستان ـ هنری مورگنتاو ـ شرکت اسپاتسوودو بالانتاین ـ لندن ـ ۱۹۱۸ .

تراژدی مردم ارمنی – آرامائیس مناتساگانیان – ۱۹٦٥ – ایروان ٦٥ صفحه.
ترکیه و پان‌تورانیسم – زارواند – پاریس – ۱۹۳۰.
ترکیه و سویتیسم – چارلزوارن هوستلر – انتشارات ژرژآلن – ۱۹۵۷
تربلینکا – ترجمه دکتر مهدی سمسار ٤۲۰ صفحه سال ۱۳٤٦.
ترورها وقتل‌عام‌هادرجهان – نویسندگان نشریه نیویورك تایمز امریکا – سال ۱۹٦۹ – ٤۰۰ صفحه.
جهان نو – دوجلد – رابرت‌روزول‌پالمر – ترجمه ابوالقاسم‌طاهری – انتشارات امیرکبیر – ۵٤۳ + ٦٦۷ سال ۱۳۵۰.
خاطرات اوان زندگی – علی رضا دیوان بیگی – خطی ۲۰۱ صفحه – در آرشیو نگارنده.
خاطرات جنگ جهانی – وینستون‌چرچیل (طوفان نزدیك‌میشود) – ترجمه‌تورج فرازمند – جلد اول
دائره‌المعارف امریکانکا – کلمه ارمنی (قتل عام ارامنه) صفحه ۳۳۳
سرآغاز های قتل‌عام، کشتارهای همگانی ارامنه در جنگ جهانی اول – انجمن تحقیق تاریخ ارمنی – ۱۹٦٥.
سرزمین و مردم ترکیه – (چهره ملل) – ویلیام اسپنسر – علی‌اصغر بهرام بیگی – بنگاه ترجمه ونشر کتاب – سال ۱۳٤٥ – ۲۸۲ صفحه.
طرز رفتار نسبت به ارامنه‌در امپراطوری عثمانی – لندن – سال ۱۹۱٦.
فلاسفه بزرگ – آندره کرسون، ترجمه کاظم عمادی – سال ۱۳٤٥.
قتل‌عام ارامنه در عثمانی – خاطرات نعیم‌بیگ – آکادمی علوم ارمنی – آرام اندونیان – ۱۹٤٦.
قتل‌عام یك ملت یا شرارت‌هائی نسبت بارامنه – آرنولد.ج. توین‌بی – نیویورك – هادرواستادین – ۱۹۱٥ – ۱۱۹ صفحه.
گزارش کمیته امریکائی‌تحقیق – وابسته بگروه مذهبی امریکائیان – آرشیو دانشگاه هوور.
مدحت‌پاشا – علی‌حیدر مدحت بیگ – پاریس – ستاك ۱۹۰۸.
مدحت‌پاشا – بزبان ترکی – محمدزکی پاکال – استانبول – ۱۹٤۰.
مسئله شرق – ج. آ. ار. ماریوت – اکسفورد – کلارندون – ۱۹٥۱.
نهضت انقلابی ارمنی – لویز نعلبندیان – دانشگاه برکلی – ۱۹٦۳.
همسایه ما ترکیه – عباس شاهنده – انتشارات روزنامه فرمان – ۱۳۳٤ – ۱٥۸ صفحه
یادداشتها وتاثرات ترکیه – لوی رامبر – پاریس – ۱۹۲٦

روزنامه‌ها و مجلات

آرارات ــ روزنامه ارمنی ــ ژوئیه ۱۹۱۵

ارمنستان ــ روزنامه ارمنی ــ سپتامبر ۱۹۱۵ .

ازداك ــ شاباتوریاك ــ مجله ارمنی ــ بیروت ــ شماره ۲۵ ــ می ۱۹۷۰ .

پاری ماچ ــ مجله فرانسوی ــ پاریس ــ شماره مخصوص پایان جنگ ــ ۱۹۶۵

تریبون ــ روزنامه انگلیسی ــ نیویورك ــ شماره هشتم ــ اکتبر ۱۹۱۵

ده‌نیووه روتردامشه کورا نت ــ روزنامه هلندی ــ لاهه ــ ۱۸ اکتبر ۱۹۱۶

گوچناك ــ روزنامه ارمنی ــ نیویورك ٤ سپتامبر ۱۹۱۵ .

معاصر ــ مجله ارمنی ــ شماره ۱۱٤ ــ ۱۹۱۸ .

هراله ــ روزنامه انگلیسی ــ ۱۹۱۵ .

۵

آثار نگارندهٔ این کتاب

از مجموعه اسناد و مدارك سیاسی و تاریخی :

۱ ــ در کرانه‌های کارون و شط‌العرب و اسناد تاریخی و حاکمیت ایران ــ چاپ اول پاورقی روزنامه کیهان از شماره ۲۰۸۶ به بعد ــ چاپ دوم ۲۵۱ صفحه سال ۱۳۳۰.

۲ ــ من از بحرین می‌آیم ــ یا اسناد حقانیت ایران ــ روزنامه ایران ــ سال ۱۳۲۷.

۳ ــ پسران صولت قشقایی ــ ۲۱۸ صفحه ــ سال ۱۳۳۳ چاپخانه تهران مصور.

٤ ــ مورگان شوستر و اختناق ایران ــ ۷۱ صفحه سال ۱۳٤۵ ــ چاپخانه کاویان .

۵ ــ مقدمه بر اختناق ایران ــ از انتشارات بنگاه صفی‌علیشاه ــ ۵۰۳ صفحه ــ سال ۱۳٤٤ چاپخانه کاویان .

٦ ــ دلالان بین‌المللی نفت ــ سال ۱۳٤۵ مجله تهران مصور .

۷ ــ انجمن‌هــای سری در انقلاب مشروطیت ایران ــ ۲۰۸ صفحه سال ۱۳٤٦ چاپخانه تهران مصور .

۸ ــ حقوق‌بگیران انگلیس در ایران ــ ٤۷۷ صفحه سال ۱۳٤۷ ــ چاپ اول چاپخانه تهران مصور ــ چاپ دوم و سوم چاپخانه داورپناه .

۹ ــ سفرنامه میرزا صالح شیرازی ــ از انتشارات روزن ــ ٤۵۰ صفحــه ــ سال ۱۳٤۷ چاپخانه داورپناه ــ چاپ اول .

۱۰ ــ میرزا صالح شیرازی ــ ٤۰ صفحه ــ سال ۱۳٤٦ .

۱۱ ــ نخستین چاپخانه در ایران ــ سال ۱۳٤۷ ــ یازدهمین نشریه روزنامه ارمنی آلیك .

۱۲ ــ فراموشخانه و فراماسونری‌در ایران ــدر سه جلدچاپ داورپــناه ـ قــطع وزیری :

الف ـ جلد اول از ۱۸۱۰ تا ۱۹ ـ ۷۱٤ صفحه .

ب ـ جلد دوم از ۱۹۰ تا ۱۹۱۸ ـ ۷۵۵ صفحه .

ج ـ جلد سوم‌از ۱۹۱۹ تا ۱۹٦۸ ـ ۷۷۵ صفحه .

۱۳ ـ ایرانیان ارمنی ـ سال ۱۳٤۹ ـ ۲۰٦ صفحه .

۱٤ـ میرزا ملکم‌خان . زندگی و کوشش او :از انتشارات‌فرانکلین‌ـ سال ۱۳٤۹ ـ ۱۹۵ صفحه .

۱۵ـ دریانوردی ایرانیان:

جلد اول ـ از دوران های افسانه‌ای تا ظهور اسلام ـ ۵۲۰ صفحه سال ۱۳۵۰

جلد دوم ـازدوران استعمار تاعصر حاضر ـ ٤۸٦ صفحه ـسال ۱۳۵۰

۱٦ ـ پیرم‌خان سردار ـ ۵۳۸ صفحه ـ سال ۱۳۵۰

از مجموعه داستان‌ها :

۱۷ـ جاسوس ـ جنگ‌های پارتیزانی عشایرو مردم آذربایجان وزنجان سال ۱۳٤٤ ـ مجله تهران مصور .

۱۸ ـ مامور مخصوص هیتلر ـ عملیات حزب کبـود ـ سرگـرد شولتسه مایر ـ مـولـر ـ کرومر ـ آلفونس ـ جاسوسان هیتلر در سال ۱۳۲۰در ایـران از: ششم اردیبهشت ۱۳٤۷ به‌بعد در مجله تهران‌مصور .

در زیر چاپ

۱۹ ـ بمب سازان گرجی و قفقازی در انقلاب‌های ایران .

آماده به‌چاپ

۲۰ ـ روزنامه و روزنامه‌نویسی در ایران .

۲۱ ـ هجوم امریکا به ایران ـ ۱۸۵٦ تا ۱۹٦۸ .

۲۲ـ حزب کمونیست در ایران درچهار جلد : از ۱۲۹۸ تا ۱۳۲۰ شمسی .